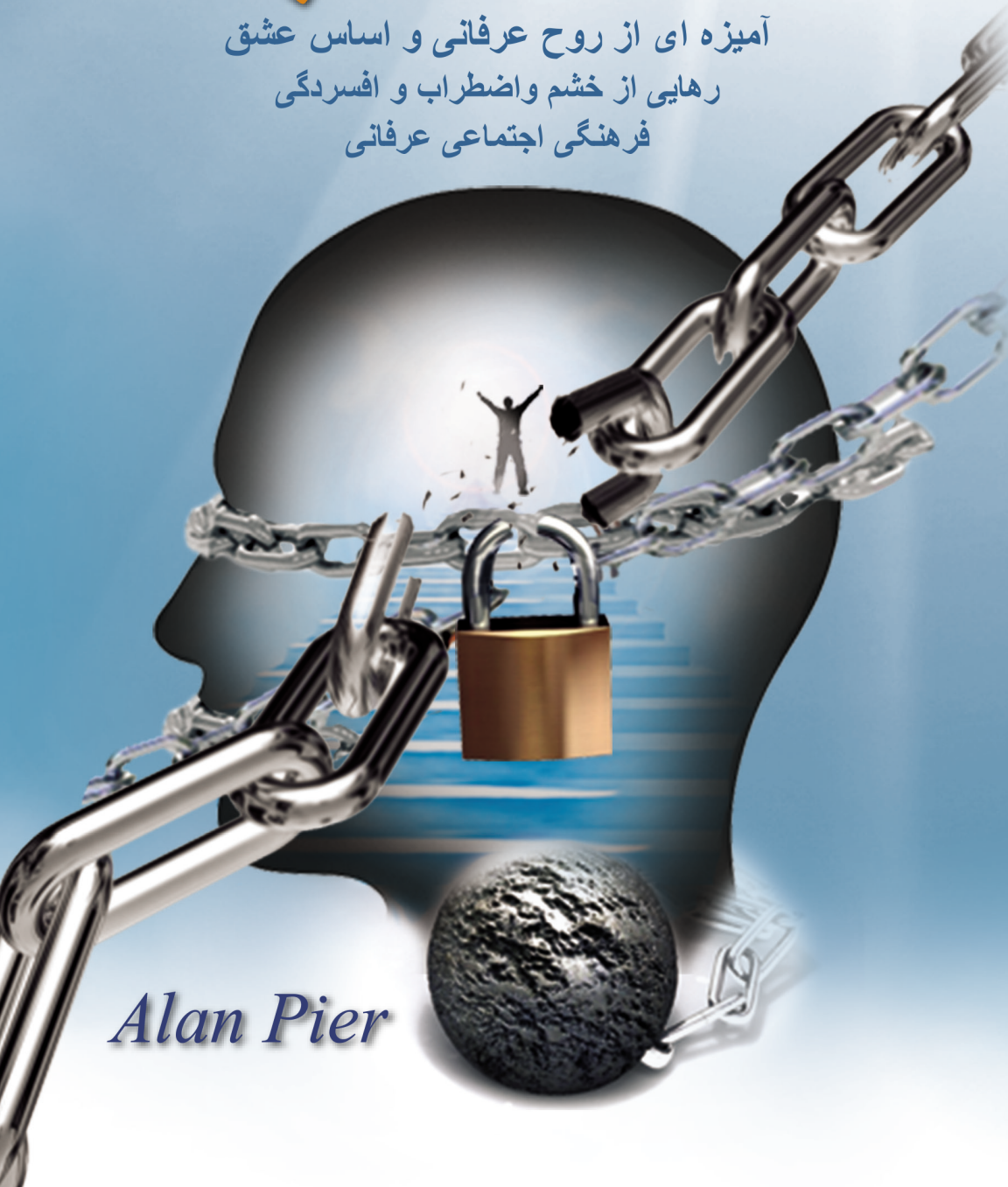


حق انتخاب

آمیزه ای از روح عرفانی و اساس عشق
رهایی از خشم و اضطراب و افسردگی
فرهنگی اجتماعی عرفانی



Alan Pier

بنام خداوند جان و خرد

هستی از پتانسیل خلقت پدید آمد و ما مسافران یک انفجار تصادف هستیم
هستی یک اتفاق است، اتفاقی که

با عشق واقع شد. هستی در بسط
و گردش است، و بدون وقفه
اعلام حیات میکند. و یک حرف
بیش ندارد و آن [من] است .

شناخت و هستی

[من] روح قلب و جان جهان است و جوهره ایست ثابت، که اعلام هست
می کند، و تظاهر عالم از قابلیت اوست، و بقیه همه رؤیاست .

هستی پُر است، و هرچه تظاهر دارد از اوست . همه چیز از بین رفتنی
است جز وجه خدایی . حرفی دیگر دارم و برای شنیدنش دلی پُر از مهر
و محبت، شادی و عشق می خواهم چون اگر عشق نبود، هیچ نبود .

ما با مردم عوام، جاهل و ولگرد، کاری نداریم . نه این که عوام بودن
اشکالی دارد بلکه مورد صحبت و بحث ما کسی است که طالب تحقیق و
علم باشد، و کمترین درجه خواننده ی این کتاب ایجاب می کند که جرعه
نوری و معرفتی در دل او تابیده باشد .

ما برای بهشت و جهنم، سرمایه گذاری نکرده ایم . سرمایه گذاری ما
برای بودن، زندگی کردن، و عشق ورزیدن است .

صحبت از شناخت و معرفت است و مسئله اصلی، من هستم . و با بودن
من است که همه ی چیزها معنی پیدا می کنند . "دلیل نوشتن قلم به دلیل بود
من است، نه قلم" و اگر من نباشم، بود و نبود چیزها چه فرقی می کند؟ .

غرایز، طبق قانون خودش حکم می کند . و سلول هم چه تو باشی، چه
نباشی، کار خودش را انجام می دهد . جهات دنیایی عالیست، ولی هستی
نیست . شرط حیات، این است که تو باشی، تا برای تو باشد .

کارسلول، خوردن و خوابیدن، فساد و در نهایت تجزیه است . اعمال و
گفتارگان را نگاه کنید، که چه می کنید و از چه گروهی هستید؟ .

منظور از عرفان، آدم شدن است . و به انسان می آموزد، که چگونه در
موجودیت خود جُست و جُو، و پژوهش کند و استعدادها و قابلیت های
نهفته در خویش را شناخته، و به واقعیت وجودی خود پی ببرد و رابطه

خود را با کلیت هستی کشف نماید . این مرحله از حیات، (تولد تا مرگ) فرصتی است که در شما تحوّل ایجاد گردد و اعلام هست کنید .
وظیفه ی شما این است که راست بگویید و راست عمل کنید، و بقیه اش مربوط به شما نمی شود که وارد فلسفه ها و قال شوید .
انسان ذاتاً در گُنه وجود، با هستی مرتبط است ولی این ارتباط و هماهنگی بر حجاب انسانی او پوشیده و مخفی است و معرفتی به آن پیدا نکرده و شاکر نیست، و تا حجابها نریزند، ما آگاه نخواهیم شد .
بعضی ها متولد شده اند که بمیرند، و بعضی ها متولد شده اند که حیات را ارائه نمایند .

قطره ای کز جویباری می رود از پی انجام کاری می رود .
(پروین اعتصامی)

سعدی میفرماید: منتّ خدای را عزّ و جلّ، که طاعتش موجب قربتست و به شکر اندرّش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می رود، مُمدّ حیات است و چون بر می آید، مفرّح ذات، پس در هر نفسی، دو نعمت موجود و بر هر نعمتی، شکری واجب، از دست و زبان که بر آید، کز عهده ی شکرش بدر آید؟ .

معرفت، سیر از خود تا خود است و علم است که کار انجام می دهد نه تو، مردم خلاصه ی طبیعت هستند، در سطوح عمل می کنند و انتظار دارند که چیزی به دست بیاورند . همه چیزهایی که جمع آوری کرده اید خواسته ها و هوس های خودتان است، و به علم ربطی ندارد .

اعمال عبادی هم که انجام می دهید، با آگاهی نیست و می خواهید سر خدا کلاه بگذارید، که بعداً بتوانید با او معامله کنید . شما تحقیق نکرده اید و نمی دانید چرا عبادت، می کنید فقط از کسی شنیده اید، علم در آنجا نیست و اسم عملی که انجام می دهید شناخت و معرفت نیست . و بر اساس ترسها، هوسها، و ضعف های شماست و هوسها، حقیقی نیستند .

عبادت صحبت عشق است، و شرط لازم برای عبادت، داشتن معرفت سلامت عقل، علم، آرامش و عشق است . (خوشا آنان که دائم در نمازند) .

معرفت، انسان را از خطا و ا می دارد و آنکه به روشنائی برسد، رغبتی به برگشت تاریکی را ندارد . با مطالعه این کتاب ممکن است که ساختار

ایمانی ما به کلی ویران شده و از آنچه که بودیم هم بدتر شود، و یا اینکه ما اصلاً نتوانیم و نخواهیم که دوباره به جایی که بودیم برگردیم، این ساختمان ایمانی، که به ما تحمیل شده و به آن افتخار می‌کنیم، موریانه پایه‌هایش را جویده و ویرانه‌ای از آن باقی نمانده. و هر آن، ممکن است بر سرمان خراب شود. (ویرانه را باید کاملاً خراب و از نو بنیاد کرد)

معیار ما حرفه‌ای است که مردم می‌گویند! انسان هر چیز ناشناخته‌ای را می‌پذیرد و فکر می‌کند که حقیقت است، و در تصورات، ذهنی و استنباطات خود مشغول و دائماً در اشتباه است، و چون فکر می‌کند کارش درست است پشت سر هر عقیده‌ای سینه زنی می‌کند! ما تحت تأثیر تحولات سلولی و نمودارهای جسدی و محتاج توجه دیگران هستیم و طوطی وار نسل اندر نسل پذیرفته ایم که بما دروغ گفته شود! ما با خود بیگانه ایم، و احترامی برای خود قائل نیستیم و اعتمادی هم به خود نداریم و برای همین است که به دنبال، دیگری می‌رویم. و آن برای این است که دوست داریم ضعف و نادانی خود را از چشم دیگران مخفی نگه داریم و خواسته‌های خودمان را تقویت کنیم و مورد توجه باشیم! مردم با فکری که در سر دارند فرقی نمی‌کند چه کسی چه بگوید آنها به دنبال غرورها و خودخواهی‌های خود هستند، و مسئله‌ی خدا هم بهانه است. ما گم شده ایم و حریصانه، به دنبال چیزی هستیم که نمی‌دانیم چیست و این حرص، ما را از زندگی معمول هم وا داشته است.

اگر شما در مسیر معرفت باشید، ذره ذره با خودتان، آشنا می‌شوید و اولین چیزی که متوجه خواهید شد، مشکلات ناشی از خودخواهی‌ها و غرورها است، و درک این موضوع مقدمه‌ایست جهت آگاهی، و آن ابتدای کار و مقدمات راه است.

من نه با کسی کاری دارم و نه برای کسی حرفی. مورد صحبت و واقعیت تو و اصل خدایی [من] است، و آنچه عمل می‌کند، علم است و اصل سلامت و اعتدال است که باعث می‌شود عیب‌های خود را بشناسیم.

و تنها انسان هوشمند، است که می‌تواند ایرادهای خودش را ببیند. ولی مردم عیب را در دیگری می‌بینند! علم دریافت حقیقت است، و ما از حقیقت خبری نداریم. آنچه شما بنام حقیقت می‌شناسید چیست؟ هر کسی

به اندازه قابلیت که دارد مرتبه ای از دانایی را واجد است و بیشتر از آنرا نمی تواند اعلام نماید، شرط زندگی سالم، داشتن زمینه سالم است . بدن وسیله ماست و در زمینه های سالم است که رشد حقیقی، شکوفا شده و قابلیت ها، استعداد های مختلف را بروز می دهد .

افکار و تصورات ما در سلامتی ما نقش دارند و این به اختیار ماست که چگونه زندگی کنیم و تنش های روحی را کنترل نماییم و ما بهتر است به جای این که در باره ی مردم قضاوت کنیم، به اصلاح خود پردازیم . شرط کشف حقیقت فهم است، و خداوند کسی را که دوست بدارد او را به عیوب خود آگاه می کند . من حماقتهای خود را به دقت تماشا کردم و خودخواهی ها و خبث ها، شقاوت ها و غرورها، نفرت ها و ترس ها، خشونت ها و حسودی ها، و نا آرامی های درون خود را مشاهده نمودم و سخت در عجب شدم، آدم از وحشت بیهوش می شود .

عقاید و خُلقیات مردم با هم تفاوت دارند و ما بد و خوب نداریم . خوبی و بدی زاینده ی اندیشه ی انسان است. قضاوتهایی که ما می کنیم، از روی نفهمی و نا روا هستند. هر کس از زاویه ی دید و تعصبات خود قضاوت می کند . و اندوخته های ذهن هر کس مبتنی بر آموخته ها و تجربیات خود اوست و با دیگری تفاوت دارد . همه ی ما به گونه ای خود خواه هستیم ما به خودمان اجازه می دهیم که قضاوت کنیم که این بد است و آن خوب، بد است چون با اندوخته های با ارزشی که ما در ذهن داریم مطابقت ندارد! عقاید و باورهایی که در ذهن ما ضبط شده اند مبنای درستی ندارند، و حقیقتی با آنها نیست . چیزهایی که در ذهن ما جمع آوری شده اند، آشغال های دیگران و فرومایگی هستند که بوی تعفن می دهند، و ما را خودخواه کرده اند . و بر اساس همین باورها، ما به خود اجازه می دهیم که قضاوت کنیم که فلان کس آدم بدی است! و تخم کینه را در جهان می کاریم، و برای همین است که دنیا نا امن شده است .

ما زمانی می توانیم در مورد دیگری قضاوت درست کنیم که خود را در شرایط و موقعیت او بگذاریم، و تو اگر چنین کردی خواهی دید که تو هم مانند او فکر می کنی . و هر چه هست، درست است و عصبانیت و خشونت تو بی مورد و خشمگینی تو بر اساس انتظارات، و توقعات بوده

است . ما عصبانی می شویم و خشونت می کنیم چون حاضر نیستیم دیگران را آنطور که هستند بپذیریم . و انتظار داریم، همه مثل ما فکر کنند! و فهمی در اینگونه طرز تفکر مشاهده نمی شود، آدم عاقل قضاوت نمی کند و فقط نظاره گر است . آزادی از قید و بندها و تعلقات، محیط سالم طلب می کند و آن نیازمند گند زدائیت، و برای سنجش، شاخص علم لازم است و آنکس که بازخواست می کند، خود شما هستید .
 تحمل آن همه آلودگی ها سخت است، جهنم است، عاقل آن است که به دنبال خوبی ها و منفعت، بوده و دفع ضرر نماید . اگر علم پیدا کردید راه درست و سلامت را خواهید یافت .

هرگاه جمعی وحشی دیدار کنند
 جایی که دیوانگان به ملاقات هم
 آیند، هرکجا سادگی و عشق باشد
 دُعا و نیایش باشد، و هرجا ذکر

لذت دیوانگی

و یاد آوری خدا باشد، شادی و نور از آن مجلس به اوج آسمانها پَر می کشد . و این کاریست که اهل معرفت در اعصار کرده اند، در عشق مُرده اند و چه زیباست این زندگی .

آنچه او ریخت به پیمانه ی ما نوشیدیم (حافظ)
 اگر از خمر بهشت و وگر از باده مست

اینجا بُتخانه نیست تا بُتان به نمایش در آیند، مسجد یا گردهمایی هم نیست، که در آن قیل و قال کنند، اینجا خرابات است . درونش آتش است مستان بی خبر از خویش با عشق خدا از خود تهی، شده متحیرند و مُرده اند، هیچ ندارند، یادتان باشد اگر نزدیک این جمع بیابید خواهید مُرد .
 در میخانه نبندید که ما در بدریم .

چون درگذرم به باده شویید مرا از خاکِ در میکده جویید مرا
 (خیام)

عشق حقیقی، جوهره ایست که از عمق وجود تو برمی خیزد و تو را در کنترل گرفته سرمست می کند، که با تمام شدت شخص در آن گم شده و در مرز دیوانگی قرار می گیرد، و خداوند تنها برای دیوانگان است .

هیچ عقلانیتی برتر از دیوانگی برای خدا وجود ندارد . در عشق، پذیرش و آرامش است . و در مالکیت، ترس و اسارت .

من نگویم خدمت زاهد گزین یا می فروش
(حافظ)
هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاک باش

زندگی زیباست و شما از این زیبایی آن اندازه بهره مند خواهید شد که حیات را ارائه می کنید . حیاتِ مطلق زیبایی مطلق است .

معرفت، حاصل سیر تو به توست و هر چه هست تویی. حقیقت، خوراک فطرت و قلب است . قضاوت نکن باور هم نکن، بگذار دلت و قلبت گوش کند هر چه دلت گفت گوش کن، ولی مغزت، را هم با خودت ببر آنچه با تو هم ساز باشد از آن توست . سخنی کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند .

سر کن به درون که در درون نور خداست

بیرون ز تو هر چه هست اندوه و بلاست

(مولانا شاه مقصود)

صوفیان حجاب را دور کرده، ولو مذهب باشد و هدفشان قرب به خداست. گفته هایشان از کتاب دل، و صفحه عشق، و پر از رمز و راز و اسرار ملکوت است . چون کلام خداوند را کرانه ای نیست و هر دم پیامی به دل بندگان خاص می رسد .

گه نمازت از خدا دورت کند گاه یک پیمانۀ منصورت کند

تصوّف مکتب عشق و عاشقی، و حکایت عشق و مستی، و شور است . اهل معرفت گفته اند: دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا و هر دو بر اهل خدا .

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل

خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

(رحمت علیشا)

عرفان و تصوف دریایی عمیق، پهناور، و نا پیدا کرانه است . مشتاقانش دروغای درونی این بحر متلاطم اند و جهت رسیدن به حقیقت حیات در عشق غوطه ور، و مصیبت های دریای متلاطم را به جان خریدارند . و آنان برترین و والاترین خلقت هستی و کائنات، و خلیفه ی خدا و تاج

خلفت بر روی زمین اند . دوستی و مهرشان به اشارت حق، باشد
گفتارشان حکمت، و رفتارشان نعمت است .

در میان هفت دریا تخته بندم کرده اند

باز می گویند هشیار باش دامن تر مکن

(مولانا شاه مقصود)

درونیای، حیات عارفان عشق است و عشق، سرچشمه ای جوشان که
عاشق هر اندازه از آب زلال آن بنوشد تشنه گیش افزون شود، که پرده از
رازهای کائنات بردارد، و عاشقانه از مشاهدات خویش یاد کند .

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم، حرف دگر یاد نداد استادم
(حافظ)

چه جنایتی بالاتر از این که دنیا را با حرص، به دست آورید با حسد ننگه
دارید، و با حسرت، بگذارید و بروید! کسی که در حق دیگری ستم روا
می دارد قابل ترحم است نه مستحق نفرین، چون او نفرین شده است و
نمی فهمد که چنین کاری انجام می دهد، و نفرین شده تر آن که از
موهب و نعمات خداوندی که به او داده شده استفاده نمی کند، بلکه اسیر
و برده ی آن است .

انسان از اصل خود دور افتاده و

حالا یک برده است، که از

بردگیش خبر ندارد . در زنجیر

زندگی می کند و در زنجیر می

میرد، چون جامعه علاقه ای به انسان های آزاد ندارد و انسان ها هم آن

را پذیرفته اند که در اسارت باشند . جامعه از آزادی، وحشت دارد

سیاست مداران و آنهایی که جامعه را در کنترل دارند، بیشتر به بردگان

نیاز دارند چون استثمار آنها آسان تر است .

بردگی از بین نرفته، فقط زنجیرها از پا باز، و در ذهن و فکر وارد شده

اند. چگونه می شود از این زندان پُر از زباله که ذهن تو است، فرهنگ

و ملیت تو است، دین تو است، که با آنها تو را تکه تکه کرده اند و ذهن

تو را با نامهای زیبا برای چیزهای زشت انباشته اند، نجات یافت .

ولی تو در ساختن این زندان همکاری می کنی . تو به این زندان، عادت

زنجیرهای اسارت

کرده ای و در آن خوش هستی، چون به تو احساس امنیّت می دهد .
تو زنجیرهای اسارت را با رنگهای زیبا تزیین کرده ای و آنها شده اند
شخصیّت تو، و تو با آنها خوشحال هستی .

استعمارگران ذهن تو را آن چنانکه می خواهند ساخته و خرافات را در
آن انباشته اند، و آن را از قواعد اجتماعی پُر کرده و به تو تحمیل نموده
اند . اصلاً شما خودتان نیستید، بلکه دیگرانید .

برای داشتن یک زندگی و اجتماع خوب انسان، باید محور اصلی باشد نه
چیزهای دیگر مانند دین و پول . طراحان امور اجتماعی کانال فکری را
به نفع خود متمرکز کرده اند که نتیجه ای جز آشفتگی و هرج و مرج و
انقلابات متوالی نداشته است، و افراد انسانی را با همه ی ارزشهای
وجودی و قابلیت های باطنی، که دارد عمداً و یا سهواً فدای برنامه
ریزی های این فاجعه ی اجتماعی کرده اند . سیاست گزاران توسط
همین ذهن پُر از آشغال به کنترل کردن ما ادامه می دهند .

حکومتگران جامعه با کسانی در مبارزه هستند که تلاش می کنند دَری را
باز کنند که مردم بتوانند از این زندان بردگی، و خرافات و تعصّبات
بیرون بیایند . گناه حلاج یا سقراط چه بود؟ که آنان را به قتل رسانیدند .

هر نسلی مشغول فاسد کردن نسل جدید است، و هر کس که بخواهد از
این فاسد سازی ممانعت کند به عنوان فاسد کننده جوانان مورد سرزنش
جامعه قرار می گیرد، سقراط به خاطر فاسد کردن نسل جوانان، محکوم
شده بود . چون او به درستی سخن می گفت .

اگر یک نفر با تمام صداقت به انسانیت خدمت کرده باشد، سقراط بود .
ولی دادگاه و قانون و مردمانی که در قدرت، بودند او را بخاطر فساد و
فاسد کردن ذهن جوانان به مرگ محکوم کردند .

خلاصه زندگی بشر، آمدن، رنج
کشیدن، و مردن است . واژه ی
وابستگی به معنی آویختن است و

وابستگی

انسان ها به واسطه تنهایی و اضطراب و نا شادمانی و به لحاظ ترس و
ضعف خود تصویر و پنداری آفریده و به آن می آویزند .

آویختن به چیزی و باوری به من کمک می کند که از خودم فرار کنم .
ما می خواهیم بخشی از چیزی باشیم، تا هویت پیدا کنیم! وابسته بودن به
کلیسایی، مسجدی، که آکنده از مفاهیم، پندارها، باورها، عقاید مذهبی، و
مراسم هاست تا احساس قدرت کنیم! و نمی دانیم که تصاویر و پندارهایی
که فکر درون کلیساها و معابد و مساجد آفریده اند دروغی، بیش نیستند و
واقعیت ندارند . آنها برای تسلط و پول درست شده اند . تمامی آنها توسط
خود ما و کشیشان و آخوندها از ترس پریشانی و عدم اطمینان ما نسبت به
آینده خلق شده اند، غافل از این که فردایی که دیروز ما منتظرش بودیم
آمده، ولی ما ب فکر فردا آنها را آفریده ایم و خود در آن اسیر هستیم .

این مراسم ها و عقاید ممکن است سرگرم کننده و تسلی بخش باشند، ولی
حقیقی نیستند . آنها تحریکات احساس و بطور کلی یک فریب هستند ولی
آسودگی به بار می آورند، ما نمیتوانیم آنچه در پشت هر فکری نهفته است
را به بینیم . آنها با احساسات مذهبی شما بازی می کنند و بر تمام اوضاع
زندگی و اجتماعی شما مسلط شده و بدون این که بفهمید سرنوشت شما را
در اختیار خود می گیرند . و همه اینها برای آن است که شما را در
ذهنتان مشغول و سرگرم کنند و خود به پول و قدرت برسند .

و ما از ترس رو به رو شدن با حقیقت، در فریب خود با آنها همکاری
می کنیم، و برای همین است که در زندگی ما از خوشی خبری نیست، و
همه اش غم و قصه و خون دل است .

هیچ چیز در زندگی قطعی و مطمئن نیست، جز مرگ! نام دیگر زندگی
عدم امنیت است . همه ی سازمان های مذهبی که برای امنیت بشر درست
شده اند بوی مرگ می دهند که از دل ترس، زاییده شده اند .

نفس و جوهره زندگی، آشوبگر و نا امن است . قایقی که به دنبال امنیت
کامل باشد هیچوقت از ساحل دور نخواهد شد .

اندیشه های قالبی بند هستند و عشق آنها را از هم می دَرَد و از بین میبرد
این عقاید، اندیشه ها و ایدئولوژی ها هر چه باشند، قاتل زندگی هستند .

جوهره ی زندگی، مرکز دایره ایست با شعاعهای فراوان، و هر یک از
آن شعاعها وجهی از زندگی هستند که اگر به موقع از آنها استفاده نشود
دیگر برای ما نخواهند بود، ما باید چگونه زندگی کردن را بیاموزیم .

روزی که ذهن، دست از ولگردی بردارد می‌میرد و آگاهی در بی‌ذهنی شکوفا می‌گردد. و ما تا آگاه نشویم، زندگی ما در آشوب است و این یک زندگی جهنمی است که پذیرفته ایم به ما تحمیل شود.

ساقیا در ساغر هستی شراب ناب نیست
(رهی معیری)
و آنچه در جام شفق بینی بجز خوناب نیست

هیچ چیز ارزشمندی را بدون دیوانگی نمی‌توان به دست آورد، یعنی بدون شکستن دیوارهٔ ذهن، و باورها، و سنت‌ها، ما راه گذشتگان را ادامه می‌دهیم. وابستگی‌ها، تولیدکننده‌ی انتظارات، و توقعات است و باعث حسادت‌ها، ستیزها، و پریشانی‌ها می‌شوند.

وابستگی‌ها احساس امنیت خلق می‌کنند احساسی از حمایت و حفاظت در برابر این جهان آکنده از وحشت را می‌آفریند. تملک، احساس وابستگی به وجود می‌آورد، و هنگامی که این وضعیت مورد تهدید قرار گیرد انواع مقاومت‌ها، و ستیزها، بروز می‌کند. لحظه‌ای که شما به چیزی گره خورده و به آن متصل می‌شوید یا به یک ایده و باوری وابستگی پیدا می‌کنید فساد و ویرانی آغاز شده است، زیرا آن وارد ذهن ناخودآگاه شده و ما آن را احساس نمی‌کنیم و قادر به درک آن نیستیم.

شما ممکن است به یک رویداد و تجربه که در ذهن شما ثبت شده وابسته باشید که به شما احساس قدرت، یا امنیتی، بدهد ولی ریشه‌ی آن ترس است و غم از دست رفته است، و آن چیزی که به آن چسبیده‌اید یک مُرده است، و دیگر وجود ندارد. لذا شما تبدیل به مُرده می‌شوید.

ترس، دارای شاخ و برگهای بسیاری است. ما از دل ترس، خدا و نجات‌دهنده‌ها را خلق کرده ایم. انسان به سبب ترس‌های کودکی پیکری می‌آفریند پدران، که همه چیز را می‌دانند، و بر هر کاری تواناست، و همه جا حاضر است، و اگر به او ایمان داشته باشید محافظ تو خواهد بود. و همین فکر حفاظت، از روی ترس و نیاز است.

دعاهای ما، ذکرهای ما، کتاب‌های مقدس ما، خدایان، امامان و کشیشان و آخوندهای ما بخشی از ترس‌های روانی ما هستند.

یک مسیحی باور دارد که مسیح او را نجات خواهد داد نه هیچ کس دیگر، همه وارد جهنم خواهند شد بجز او، چون او یک مسیحی است.

و هر مذهب دیگری هم چنین باوری دارند، که فقط آنها نجات می یابند! موضوع دین، در میان نیست. بلکه موضوع ترس، است و زندگی در ترس، فقط غم و درد، می آفریند.

زمانی که شما از نظر روانی، مطلقاً هیچ ترسی نداشته باشید آنگاه آسایش مطلقى همراه احساس عمیقى، از آزادی خواهید داشت و در آن هنگام است که انسان در عشق، زندگی می کند و قادر به درک معرفت خدا شده و از تمامی رنج های زندگی رها می شود. ولی هنگامی که ترس وجود داشته باشد حسادت، پریشانی، نفرت و خشونت هم هست که همگی آنها زاده ی ترس هستند.

اگر غم و ترس، از وجود تو کنار برود احساس خوشبختی خواهید داشت ترس همراه طمع و وابستگی آغاز می شود، این وابستگی ها باعث شده اند که ما با توهم زندگی کنیم، و ذهن ما گیج و آشفته بماند.

مشاهده ی آشفتگی خود، و آگاهی یافتن از محدودیتِ تفکر، می تواند آغازی بر خردمندی و بصیرت باشد، و اگر بشود این شیوه ی محدود نگری خود را تماشا کنید و از مسائل آگاه شوید خواهید دید که چگونه فکر، دائم به خلق مشکلات مشغول است، یعنی اندیشه، آفریننده پندار و پندارها جدایی آفرینند برای مشاهده ی این حالت، نیازمند خرد و بینش هستیم که ذهن خود را در کنترل داشته باشیم. اصل ذات انسان قلب است. دل خود را با یقین قوی کنید تا حکمت از آن جاری شود.

توهمات، دوران حماقت های ذهنی هستند که پشیمانی ها را به دنبال خود دارند. مشاهده ی مخاطرات روانی، هوشیاری و خردمندی است اما ما توجهی نداریم که عواقب آن را به بینیم.

با مراقبه و توجه، شما می توانید نسبت به خویشتن آگاه باشید و خواهید فهمید که نیروی حیاتی، و انرژی فیزیکی و روانی، آنگونه که در شما وجود دارد در حال اتلاف، و خرج ستیز و نگرانی به هدر می رود.

اگر فرد از وابستگی خود آگاه باشد، از تمام عواقب و بازتابهای وابستگی که همانا پریشانی، عدم آزادی، حسادت، خشم و نفرت است مطلع شده و خواهید دید که این مسائل کاملاً نا پدید می گردند. تضادها از دل یکدیگر زاده می شوند. (وابستگی و آزادی)

انتخاب

زندگی یک راز و از جنس

خداست . ابزار ما حس ماست،

و آن برای شناخت حقیقت کافی

نیست . کسانی که خواستند خدا را توسط ذهن بشناسند با باورهای مذهبی خود هم هویت شدند، و سایه ها دیدند . ما وقتی متولد می شویم وارد فضای زندگی و اصل یکتایی هستیم، و بعد از مدتی چیزها به ما آویزان و ما درگیر ذهن شده، وارد فضای تاریکی جهل، و ظلمت می شویم .

وقتی چنین شود دیگر ما زنده به اصل نیستیم و از فضای یکتایی، جداییم و برای همین است که هر گروهی خدا را بر اساس اندوخته های ذهن خود جستجو می کنند، و برای همین است که دین ها با هم وارد جنگ شده اند، که همچنان ادامه دارد . وقتی مردم، نادان هستند راحت تر مهملات، را می پذیرند و بازار دلالان و دین فروشان رونق می گیرد . بیداری شما به عهده ی خود شماست و کسی که زنده ه به عشق، باشد نمی تواند برای دیگری درد ایجاد نماید .

زرتشت می گوید: انسانهای راست گفتار و راست پندار و راست کردار همکاران خدایند، ما نمی توانیم خدا و زندگی را داشته باشیم، بلکه ما باید خود زندگی باشیم و خدا جوهره هستی، و روح تمام جهان هستی است و چیزی خارج از آن وجود ندارد .

مسائل انسانی در مرتبه ی غریزه، همان مرتبه های حیوانی هستند با هوش و درایت بیشتر، که بهتر همدیگر را می درند .

جنس عشق، از ذات شادی و آرامش و زیبایی است و یک جنبه ی آن خرد است، و جایی که عشق باشد، ستیز در آن جایی ندارد .

ما چیزی جز خدا نداریم، صحبت از واقعیت و یگانگی است که ضایعه ها پیش نیایند، و تو سالم بمانی . جهان و هر چه در آن است سایه ایست از حقیقت حیات، و هر عقیده و باور، سایه ایست از حقیقت زندگی و ما تا زمانی که سایه می بینیم از اصل به دوریم .

دین روش زندگی و اصول اخلاقی و عدالت بود که انسان ها در آرامش باشند . معلمین مذاهب تلون مزاج مردم را شناخته اند و با استفاده از قلیان احساسات مردم، ذهن آنان را در کنترل خود آورده و از حقیقت

دور داشته اند . همه ادیان همین طور هستند و هر یک طریقی را برای رسیدن به خدا بر گزیده اند که به آرامش برسند . آنکه مجسمه ای ساخته و پرستش می کند هم برای رسیدن به خدا و به دست آوردن آرامش است همه ی آنها خیالی و هیچ یک راهی به حقیقت نبرده اند .

همه به طریقی متعصب و بت پرست هستند، و نمی دانند با آموزه های ذهنی و تعصبات مذهبی، حقیقت و خدا شناخته نمی شود . زندگی عالم در عالم است، ولی ما آن را نمی بینیم و درک نمی کنیم، نمونه ی بارز آن عالم جنین در رحم و عالم این دنیا است، هر چقدر به جنین در عالم رحم گفته شود که عالم دیگری هم هست، نمی پذیرد و هر قدر به هسته سبب گفته شود در عالم دیگر تو سبب هستی قبول نمی کند، کسی که ایمان داشته باشد خرد زندگی در او جاریست و کسی را نمی آزارد .

همه ی مردم با ذهن سروکار دارند و با آن درگیرند . یک من دروغی به یک خدای دروغی، عبادت می کند و یک شفاعت کننده ی دروغی، هم از استخوان پوسیده مُرده عرب ها که گمان می کند ناجی بشریت است! می سازد، و در عالم خیال سرخوش است! باورها همگی، مخلوق ذهن و اندیشه ی بشری و برآمده از دروغ هستند . همان ایمان داران بودند که با نام خدا، مردم را تکه تکه کردند و کشتند و این جنایت ها همچنان ادامه دارد . این ایمان هایی که مردم دارند بر پایه ی دروغ، و تحمیلی هستند . و کسی که درگیر ذهن، است و زندگی معمول را نمی شناسد با رنج و درد هم هویت می شود و ایمان او هم از روی وهم و خیال است .

باورها، و ایمان مردمی پایه ی حقیقی ندارند، و بر اساس خیال و تلون مزاج بنا شده اند . و چنانچه با حقیقت برخورد کنند، مقاومت می کنند و مقاومت های آنان از روی تعصب، و جهل است .

ریشه همه باورها حماقت است، و هر باوری ریشه در جهل دارد و با تعصب همراه است، و با هر تعصبی فساد آغاز می گردد . با همان ایدئولوژی و باورها بود که انسان ها کشته شدند . (باور برتری طلبانه نژادی هیتلر، باور دینی حکومت کلیساها در اروپا و باور دینی حکومت طالبان در افغانستان و حکومت اسلامی در ایران) . واکنش های مذهبی

در جهت آموزه های ذهن است، و ایمان واقعی در نتیجه ی مشاهده و با نور معرفت و خود شناسی، واقع میشود . و شناخت خدا علم لازم دارد و وقتی روح خدایی در تو واقع شد، دیگر احتیاج به هیچگونه باوری ندارید، و هر آنچه که هست، هست .

رویدادها و باورها مرده اند و هویت ندارند و نمی توانند به شما زندگی بدهند و مسائل ذهنی و حسی، حقیقی نیستند و پشیمانی را به دنبال دارند. زندگی از جنس خداست و ما برای زندگی به هیچ باوری نیاز نداریم (بذر را در محیط مناسب بکارید، رشد می کند، چه باور داشته باشید چه باور نداشته باشید) . باورهای کورکورانه از دل ترس ها، حرص ها و حماقت ها زاده شده اند، و حجاب هستند بر حقیقت .

و شایسته تر آنست که ما به جای باورها، تحقیق کرده و علم پیدا کنیم و بفهمیم . حاصل مقاومت در مقابل رویدادها و اتفاق ها، درد و رنج نگرانی، خشم و دور ماندن از حال، و در زندان ذهن ماندن است .

از جنس شادی شوید تا برکات زندگی از طریق شما جاری شود . در حیات، همه چیز به جای خودش هست و بهره مندی تو از بخشش عام بستگی به زمینه رشد و قابلیت قبول و پذیرش، تو دارد و قدر و ارزش تو همان نیروها و چگونگی هایی است که با توست .

هستی به شما اراده و **حق انتخاب** داده، یا باید بخورید و بخوابید و بمیرید و یا در جهت اصل حیات و زندگی قیام کرده و اعلام هست نمایید . نظری که می دهید باید منجر به آبادانی شود، و اگر نشود آلوده ی منیت است و بیداری در پی نخواهد داشت .

اگر ذهن تو غیر نشان ندهد عشق، است و آنهایی را که غیر می دانستید دیگر نخواهند بود. حقیقت مانند عمق دریا و باورها کف روی آب هستند که ما به آنها دل بسته ایم و من و غیر می بینیم، هنگامی که خود را موجودی منفرد و جدا از دیگران می دانید فرصت خوبی برای انتقاد و سرزنش دیگران می یابید، اما وقتی به وحدت وجود، تأمل می کنیم متهم کردن دیگران امری محال می شود . ما اگر در حال نباشیم، در ذهن هستیم و آن محبوس بودن، در زمان و مکان است .

دین، برای توجه دادن است که خودتان را پیدا کنید و نفس را به راه بیاورید، کم و زیاد و بد و خوب و نامی هم ندارد، و آن قرار گرفتن در مرکزیت وجودی، و نقطه عطف است تا اعلام جامعیت کنید و شرط جامعیت، دانایی است. شما باید قائم بالذات باشید و در بیرون به دنبال آرامش و خدا نگردید. بیرون از این لحظه همه اش غم و درد و رنج و پریشانی است. ذهن فقط غم خلق می کند و چراها دارد، و تا قیامت تو با تو خواهد بود، و قیامت تو آن وقت است که با اصل، برخورد کرده و به زندگی که در جریان است قیام کنید، و آن بیداری به لحظه و از جنس زندگی و خدا شدن است، وقتی چنین شد نور خود ما که همجنس ذات ماست غم ها را نوب خواهد کرد. در قرآن گفته شده قیامت نزدیک است و متشرحین، این نزدیک، را صدهزار سال و بیشتر تفسیر می کنند ولی مولوی میگوید: من جُفت قیامت، و قیامت یعنی خودشناسی و معرفت به خویشتن، یا استقرار شخص بر واقعیت، و کشف حقایق. در کار دنیا هر کسی به خود حق می دهد که به فکر منافع خود باشد، و در جهت رسیدن به آن کوشش نماید. و منافع دنیا پرستی، و ایدئولوژی سیستم آخوندی و کشیش ایجاب می کند که مردم در جهل، و نادانی باشند و نفهم بمانند، و برای همین است که مرتباً دروغ بهم می بافند، و می گویند، و خرافات پخش می کنند تا بهره ی بیشتری عایدشان گردد. و این لطف خدا خواهد بود که هر کس به جهل خود آگاهی پیدا کند.

آدم خواران بلوک شرق و غرب این طریق کنترل را که مردم در جهل باشند بهتر می پسندند، که آسان تر منابع کشورها را بچاپند. معلمین دین چیزهایی را که نمی دانستند به خدا نسبت داده و در ذهن مردم جا انداخته اند که این کار خدا است! با پیشرفت علم نجوم و آگاهی مردم و اکتشافات جدید تمام نظام باورهای کهن بهم ریخت، و دین آخوندی بی اعتبار شد و خدای آنها خلع ید گردید، و آن چیزهایی که در دست خدا بود با علم از دست خدا بیرون رفت، و رونق دکان آخوندی کم رنگ شد، و صدای وامصیبتای آخوندی بالا گرفت که اسلام به خطر افتاده و مردم بی دین شده اند! منافع آخوند ایجاب می کند که مردم در جهالت و تاریکی بمانند. تنها مرشد، همت و خرد و اندیشه است، که تو را رشد می دهد.

هر چیزی که بال و پر اندیشه را ببندد باید کنار زده شود . (اولین روحانی، اولین شّیادی بود که به اولین احمق خود را معرفی کرد) . ما یک غبار بسیار حقیر و جاهل هستیم و به کنه حقیقت آفریننده پی نبرده ایم . و با مبناء قرار دادن رسوبات ذهنی خود، آنچه توسط حسّ در ذهن، جمع آوری کرده ایم می خواهیم خدا و هستی را بشناسیم و با این کار خدا را تحقیر، می کنیم . شما تا زمانی که از جنس رویدادها، هستید در حال دگرگونی، و زندگی شما جهنم و درد و رنج است .

شکایت ها و محدود نگری ها هم به جایی نمی رسند . فقط زندگی شما را پر از خشم و درد می کند . بود و نبود ما تأثیری در نظام آفرینش، ندارد چه تو باشی چه نباشی خورشید می درخشد، اگر شما زنده به اصل، باشید رویدادها هم پُر از شادی و برکت خواهند شد چون اصل تو زنده و شاداب است . زندگی را از اصل خود بخواهید و از جنس زندگی شوید تا برکات زندگی بر اعمال شما جاری شود .

قرار بر این است که زندگی و عشق در تو بجوشد و از طریق تو خودش را بیان کند، و شادی

راز زندگی

از طریق شما به نمایش گذاشته شود . راز زندگی، از جنس شادی و عشق است . چه کسی می تواند آن را بیان کند؟ واژه ها معنا نمی دهند، زبان خدا سکون و سکوت است اگر ما می توانستیم این راز را بگوییم جان ها از خواب بیدار می شدند. (زندگی یعنی عاری از تعصّبات و ترس بودن) . وقتی شادی زندگی از تو پخش نمی شود، منیّت و ترس و نگرانی دارید و دردهای حاصل از آن برای بیداری توست، ولی تو آن را رها نمی کنی و به آن دردها معتاد میشوی! منیّت در ذهن است ، آنان که خود را مؤمن، می دانند یک چهارچوب در ذهن خود ساخته اند، و با آن تصویر ذهنی، که پایه هایشان بر دروغ است، زندگی می کنند . در حالی که اگر زندگی از طریق آنها پخش می شد، هیچ باوری لزوم زندگی نبود . هرچه هست جوهر خدایی است . ما باید خود را از این تصویر ذهنی آزاد سازیم، و با زندگی ستیز نکنیم . ما کافر و مؤمن نداریم، زندگی

داریم، عشق داریم و جوهره ی خدایی داریم و ما باید از این زندان ذهن و برچسب زدن ها که به ما تحمیل شده است خود را آزاد سازیم .
وجود بسیط است و هر چه هست، و هر حرکتی از انسان سر میزند هم از اوست . باید دید چه چیزی و چه رقم انرژی از طریق شما پخش می شود . اگر آنچه پخش می شود، شادی زندگی است خدا به خود می بالد او می خواهد عشق را از طریق شما در جهان پراکنده کند، و این وقتی میسر است که شما از جنس ذات زندگی و هوشیاری حیات شوید .
تنها معشوق است که می تواند به تو شادابی بدهد و چنانچه معشوق تو فنا پذیر، باشد شادی تو هم از بین رفتنی است . همه ی غم ها، غم معشوق هستند معشوق شما در زندگی چیست؟ زندگی و خدا و شادی ها، یا دردها و رنجها؟ . آلبرت انشتاین می گوید:

“I want to know God's thoughts, the rest are details”

کلید زندگی و همه ی امکانات در دست خود ماست و ما مسئول زندگی خود هستیم که آن را چگونه بسازیم . در هر کار و شغلی که باشید می توانید عشق و خرد و شادی زندگی را در جهان پخش کنید .

از محدودیت ها باید گذر کرد کسی که با ذهن و باورهای خود هم هویت شد از جنس آنها می شود و آنهایی که با ذهن مشغولند، در گذشته زندگی می کنند و نفعی به حال بشریت ندارند . از رویدادها، زندگی طلب نکنید اگر رویدادها را همین طور که هستند بپذیرید، از درگیری ذهن راحت می شوید و شکایتی نخواهید داشت که اعصاب شما درهم ریخته و مریض شوید . اگر با درد هم هویت شدید از جنس درد می شوید، در آن صورت زندگی فقط نق زدن و درد می شود . و اگر از جنس هوشیاری و شادی و عشق بودید، زندگی همه اش شادی و زیبایی و برکت است .
بر اساس قانون جذب، هر جنسی به سوی هم جنس خود کشیده می شود و کسانی که از جنس ذهن و باور شده اند، خدا را هم از طریق ذهن و باورها جستجو می کنند که حاصل آن تعصب و گمراهی است .

هر کسی برای منافع یا مطرح بودن خود حرفی می زند و فلسفه بافی می کند، ولی باید دید حقیقت کجاست . اگر حقیقتی باشد، منم و آن دین من و [من] است و بیرونی نیست و اسمی هم ندارد، که ادیان با نامگذاریهای

مختلف (کلیمی، مسیحی و مسلمان و غیره) به جان هم افتاده اند! تمام این دعاها بر سر پول و قدرت است، و ابزار آن مردم عوام و نادان هستند که خودشان را به کشتن می دهند که به بهشت بروند! بهشتی که هیچ کس نمی داند چیست. تو تا زمانی که محتاج و دنباله رو هستی، جایی برای خدا نداری، و بنا هم نیست که همه به خدا برسند (همه ی بذرها قابل سبز شدن نیستند) مسئله ی خدا، شعور اجتماعی، معاشرت ها، و آداب و رسوم نیست، اهلیت لازم است توازن، و هم موجی باید باشد با آموزه ها و برخوردارهای ذهنی چیزی برای ما کشف نخواهد شد.

زمانی که مرکزیت وجودی تو [من] در نقطه عطف خود مستقر و تجربه گردد، امر توحیدی و قرب در تو اتفاق افتاده است. و زمانی که این واقعیت، در تو واقع شد حالا تو دین داری. و این واقع، و تجربه ی واقعیت، "دین توست" و این راه صداقت، و عشق لازم دارد.

هیچ باوری، از دیگری بهتر نیست باوری، خوبست که از جنس زندگی و خدا باشد و تو بتوانی شادی زندگی را پخش کنی، جزء گروهی بودن از روی ترس است، اعمال و رفتار هر کس معلوم است که چیست و

نهایت گنجایش او همین است و درست هم هست و هستی، خطایی نکرده هر کس و هر گروهی برای خود باوری دارد و در دنیای خیال، و ذهن خود با آن مشغول است هر کس مسئول زندگی خودش است و لایق همان است که انتخاب می کند. مورد صحبت، حیات توست و باید دید مسئله حیات، برای تو چه معنی و مفهومی دارد؟ هر چقدر از این حیات برای ما کشف نشود، جهنم است. ما غرق خیالات، و حالات خود هستیم در نتیجه از هستی، در آنجایی که ما هستیم خبری نیست.

وقتی طبیعت ما بد بختی باشد، همین بد بختی برای ما سلامتی است. و تا حیات، برای تو نیست تو در جهنمی، یعنی در جهل و تاریکی هستی همه چیز خوبست، به شرط این که برای تو و در خدمت تو باشد.

خودتان را با اندوخته ها و انباشته هایتان هم هویت نکنید و از جنس آنها نشوید که آنها همان سایه ها و دردها هستند. شما باید از جنس خدا و خرد و هوشیاری زندگی شوید و ما تا زمانی که سایه می بینیم اتحادی در ما نیست و در ستیز هستیم. اصل ما انسان ها از هم جدا نیست، سایه

ها و باورها ما را از هم جدا کرده اند که در جنگ و بی نظمی بسر می
بریم . شعور و آگاهی نتیجه یک نظم دقیق است و عبادت ها برای آن
است که نفس و زندگی ما نظم بگیرد و دوست داشتن را بیاموزیم .
باورهای اصیل هستند که از زندگی و خدا و با خرد می آیند . چیزها
اصالت ندارند، به آنها اهمیت ندهید و به طرف آنها کشیده نشوید
رویدادها، زندگی بخش نیستند و چیزها از بین رفتنی می باشند .
و چنانچه کسی بر اثر نا هوشیاری به چیزها وابستگی پیدا کند، از جنس
آنها شده و با از دست دادن آنها غم به سراغش می آید و دل غم دار نمی
تواند خدا شناس باشد .

دل جای خرد و زندگی است و شادی آن بیرونی نیست . نفس همواره در
متغیرات، تلون مزاج، و بی تعادلی عمل می کند . حالات امروز تو
ملکوتی و فردای تو جهنمی می نماید، و در عادات و انس گرفتگی است
و تظاهرات آن حقیقی نیستند .

ما عیب های خود را نمی بینیم، تربیت و نظمی، در ما واقع نشده و
قصدی هم برای اصلاح نداریم! مورد صحبت، واقعیت و حیات توست .

بی تعادلی ها باید از بین بروند و آن تربیت لازم دارد و پشتوانه تربیت
مورد بحث ما، دانایی و علم است .

چیزها دائمی نیستند . میزان جمع آوری آن بر اساس ضرور، باید باشد
وابستگی به آنها فقط درد است، و پس از فرو پاشی ممکن است باعث
هوشیاری گردند، که دیگر به آنها وابسته نباشید . چرا ما خودمان را
شایسته زندگی خوب نمی دانیم؟ این شما هستید که انتخاب می کنید
زندگی شما چگونه باشد و انتخاب شما سرنوشت شماست .

معیار شناخت تو و آنچه بنام
حقیقت می شناسید کدام است؟ ما
از حقیقت و حیات خبری نداریم
ما در ظلمت جهنم هستیم چرا که

معیار زندگی

دیگران را آنطور که هستند قبول نداریم، و اجباراً یکدیگر را تحمل می
کنیم چون شرایط من با افکار و تعصبات شما هم خوانی ندارد آنچه برای
تو ارزشمند است، برای من نیست چه مسائل دینی تو باشد چه شرایط

اجتماعی تو برای من ارزشی ندارند . مقدسات تو برای من مقدس نیستند و برای همین است که ادیان، با هم در جنگ شده اند . چون ما یاد نگرفته ایم به نظرات و عقاید مخالف، احترام بگذاریم .

ما تحت تأثیر تحولات سلولی و نمودارهای جسدی هستیم و میمون وار تقلید، کرده ایم و قبول کرده ایم که بما دروغ گفته شود . ما زمانی میتوانیم آسوده باشیم که بفهمیم، و جهالت تعصبات، را کنار بگذاریم و بتوانیم تحمل هرگونه تفکری، را داشته باشیم و به دیگران اجازه بدهیم هر جوری که می خواهند زندگی کنند، و در کار آنها فضولی نکنیم .

ضرور شما با دیگری فرق دارد که بد و خوب می کنید و اصولاً در سیستم حیات، چنین برنامه ای طرح نیست. بد و خوب ها، به آموزه های ذهنی ما مربوط می شوند که پایه و مبنای درستی با آنها نیست .

شرط هر چیزی تویی، یعنی [من] و جسد، نموداری از من است و داد و ستدهای طبیعی و بد و خوب ها و جهات اعتقادی ما همه اش مسئله ی جسد هستند . شاخص من، باید اصل هویت من باشد و فقط خودشناسی، است که ما را به مقصد میرساند .

آنچه که مطرح است [من] است که هویت تو و حقیقی است، و آن در چگونگی ابعاد قابل تعریف نیست . و تمام ابعاد، منجمله جسد مربوط به اوست . و وقتی اشاره به [من] می شود مورد صحبت این هستی بسیط و اصل خدائی [من] است نه جسد .

و تا زمانی که کارهای ما در امتداد جسد و تصورات، باشد جز خودخواهی، و خود پرستی نداریم . و ما هستیم که این خودخواهی ها را می سازیم و پرورش میدهیم .

خواسته های شما، معیار سنجش شما هستند و تا انسان خودش را نشناسد درگیری، همیشگی است . تمام مسائل یا مشکلات که در اجتماع دارید مربوط به خودخواهی های خودتان است که ثمر داده و هر چه از هر کس سر میزند فقط برای خود اوست و به دیگری ارتباطی ندارد .

مقایسات تو به نسبت ساخته ها و معیارهای تو هستند و چگونه میشود که دیگری با معیاری متفاوت به تو گوش کند! .

اگر برای تو هدف، مشخص باشد (تو هستی) صفات طبیعی و جسدی متغیرات را واجد هستند و حقیقتی ندارند، و تحولات سلولی حیات نیستند تو هر چه را تدارک دیدی، که بشود می شود و حاصل آن هر چه باشد از آن توست. و انسان است که محیط خود را میسازد.

ترس، درک حضور مرگ و

ریشه همه ی خشونت هاست و

مانند سمّی است که به سرعت

در سیستم عصبی منتشر میشود

ترس پدرخشونت

و در ذهن، جای می گیرد و قدرت اراده، را فلج می کند. و زمینه فریب دروغ، تزویر، ریاکاری، دستبوسی و خرافات را فراهم می آورد.

ترس، غم می آفریند. غم از دست رفتن ها و ترس از تنها ماندن ها، خدا و همگی نجات دهنده ها از شکم ترس زاده شده اند، و ما مسئول آنچه

به روز جهان آورده ایم هستیم، ما با استفاده از نام آزادی این آشوب ترسناک را که درونش هستیم و وحشیانه همدیگر را می کشیم آفریده ایم.

در صورتی که آزادی برای رهایی از رنج ها و پریشانی های زندگی، و رهایی از ستیزها و جنگ هاست که در طول سالها تحمیل شده اند.

این جهان، بی رحم و خشن است و تا ترس هست، غم هم هست، و مسئول آن ما هستیم. ما باید بدنبال درک روزانه ی رنجش و تنهایی و

ستیزی که انسان با آن زندگی کرده است باشیم، و ساختار روانی ما باید تغییر نماید و الا آنچه الان هستید، فردا هم همین خواهید بود. باورهای

تحمیلی باید دگرگون شوند و آن بستگی به دگرگونی اساسی در سلولهای مغز ما دارد، تا با آگاهی بتوان خویشتن را آنگونه که هستید، مشاهده

کنید و مشاهده ی خویشتن فقط در آینه ی روابط امکان پذیر است.

با نیت خوب و عشق داشتن در کارها، ترس از بین می رود. آنچه که اهمیت دارد رفتار شما است با خودتان، با خانواده، و سایر افراد انسان و

با موجودات عالم و طبیعت. دنیایی که در آن زندگی می کنید ساخته ی خود ما و بازتاب اندیشه ها و اعمال ماست. اگر رفتار من نیک باشد، بازتاب آن نیک است و اگر رفتار من بد و غیر اخلاقی باشد، بازتابی

زشت و غیر اخلاقی خواهد داشت و من اولین نفری هستم که نتیجه کارم را میچشم . در این جهان، همه چیز به رفتار و اندیشه ی ما بستگی دارد . اگر زندگی بشر با حقیقت همراه نباشد، این زندگی فقط درد و رنج خواهد بود . کسروی گوید: "ما باید مراقب اندیشه های خود باشیم . همانها هستند که به واژه تبدیل می شوند و مواظب کلمات باشید که همانها تبدیل به اعمال می شوند و مراقب اعمال باشید که همین اعمال تبدیل به عادات و باورهای ما می شوند و شخصیت ما را شکل می دهند . و مراقب شخصیت و ارزش های انسانی خود باشید، زیرا به سرنوشت شما تبدیل خواهند شد و این سرنوشت شماست که زندگی شما می شود" .

صفحه ی ذهن ما مانند صفحه ی ذخیره سازی یک کامپیوتر است که تمامی قواعد و باورهای اجتماعی در آن ذخیره شده اند، که پایه و مبنای همگی آنها دروغ است، و باید پاکسازی گردند .

ما در بی نظمی و تضاد و پریشانی زندگی می کنیم . یک چیزی گفته و کاری دیگر می کنیم . به چیزی فکر کرده خلاف آن را انجام می دهیم و جهانی که ما در آن زندگی می کنیم در بی نظمی، به سر می برد و هر روزی جنگ و انواع وقایع وحشتناک روی می دهد .

تضاد طبقاتی در تمام کشورها رو به افزایش است . فقر و جنگ و ستیز همیشگی و جهان را تهدید می کند، بنابراین یک بی نظمی گسترده و وحشتناکی وجود دارد و بدون این که بفهمیم این بی نظمی را خود ما خلق کرده ایم، چرا که زیست درون ما در بی نظمی غوطه ور است .

ما که خود باعث ایجاد بی نظمی می شویم به دنبال مددکار اجتماعی می گردیم که نظم را به وجود آورد . این بی نظمی ها در درون ماست و ما خود را فراموش کرده ایم و آن را در بیرون جستجو می کنیم . ما اگر از خود شروع نکنیم و به اصلاح خود نپردازیم، هر چه تلاش کنیم بیرونی و بدون نتیجه خواهد بود .

رنج و غم همیشه وجود داشته است، انسان ها در طول قرن ها گریسته اند، در جنگ ها اندوه عظیم در جهان وجود داشته و ما

**چگونه میتوان
به اندوه پایان داد؟**

میراث دار تمامی باورها، اندوه، حقارت، تکبرها، بیهودگی ها و خود-بینی ها و در جستجوی قدرت و تسلط گذشتگانیم. تمامی این ها باورهای ما را شکل داده اند، و هنگامی که شما بطور حقیقی آنها را تشخیص داده و مشاهده کنید دست به کشتن و آزار کسی نمی زنید و خشونت نمی کنید و وارث هزاران سال عادات، عقاید، باورها و خشونت ها، هستیم که نسل به نسل به ما منتقل گشته و در جان و دل ما رسوخ کرده و موجبات غم و اندوه ما گشته اند. و چون ما به آن آگاهی، نداریم نمی توانیم کاری در جهت اصلاح انجام دهیم در نتیجه عقاید تحمیلی را تکرار کرده و می شویم وابسته، متعصب و بی خاصیت.

چرا انسان تا به این حد رنج می برد؟ برای رهایی از اندوه، باید این رسوبات بی مایه غارنشینی و فرومایه طایفه ای را از ذهن، بیرون کنید و به اصل فطرت خود باز گردید. بُت باورها و عقاید تحمیلی و خرافات را شکسته و دور بریزید، این ها ریشه های رنج ما هستند، از جنس زندگی شوید و رویداد این لحظه را هر آنچه باشد بپذیرید و به زندگی اجازه دهید از طریق شما ادامه یابد، تا از فشارهای روحی آزاد شوید.

چیزهایی که ما به آنها وابسته شده ایم، اصالت ندارند. رویدادها از جنس کف روی آب و مانند حباب گذرا و نا پیدارند. آنها را با خوشحالی بپذیرید و نگذارید در شما تأثیرگذار شوند. هرآنچه شود پرنده میخواند. در اتفاق های، زندگی قضاوت نکنید و به آنها وابسته نشوید. وابستگی به آنها رنج است و حاصل مقاومت در مقابل رویدادها نگرانی، خشم و دور ماندن از حال، و متوقف ماندن در زندان ذهن است.

رویدادها و باورها از جنس مرده هستند و دیگر وجود ندارند و نمی توانند به ما زندگی بدهند. از جنس زندگی شوید و اجازه دهید این اصل حیاتی در شما جریان یابد. ما در مقابل خود و جامعه تعهداتی داریم که باید انجام دهیم، ولی نمی دهیم و همه چیز را حق خود می دانیم.

جایی که اندوه و تنفر، است عشق نمی تواند وجود داشته باشد و چیزی که غیر عشق، باشد منیت و اهریمنی است. و باید در مقابل اهریمن اندوه ایستاد، و خود را از آن خلاص کرد. بخشش و گذشت بار اندوه را از

دوش شما بر می دارد و شما سبک می شوید، عفو و گذشت پایه بیداری معنوی، است و دل مؤمن جای اندوه و نگرانی نیست و انسان بدون آزادی ارزشی ندارد. شما اولین نفری هستید که نتیجه عمل خود را می چشید. اندوه صرفاً یک امر ذهنی است خرافاتی، که پذیرفته ایم بما تحمیل شوند و آن یک فساد است که با رهایی، از اندوخته های ذهن و عقلانی کردن و آگاهی، و توصیف، اندوه از بین خواهد رفت.

اندوه یک بحران بیولوژیکی و پیش زمینه سرطان، و امراض است. خشم درون، از آشوب درون است که در بیرون تظاهر می شود و افسردگی، سوغات آنست و باعث غم می شود که ترس همراه آنست.

ذهن، قدرت شگرفی در بدن دارد و با تغییر دادن ذهن توان در صد زیادی از بیماری ها و اندوه را که روند آنها از ذهن، باشد از بین بُرد. و این باور و اعتقاد است که ذهن را تغییر می دهد و روی بدن تأثیر می گذارد. افکار پریشان موجب سردرد می شوند، و بیماری ها چیزی بجز باورهای شما نیستند، و باورها در ذهن هستند نه در بدن می.

هیچ کس نمی تواند بطور هوشیارانه خشن باشد و در همین هوشیاری است که کیفیت انجام کار در ما تغییر می کند. اهل معرفت گفته اند: توجه به معنویات است که غرایز را تغییر شکل می دهد.

زیستن با اندوه و فرار نکردن و عقلانی نکردن آن، افتادن به دام یک نوع آسایش فریب دهنده ی دیگر است. اندوه با اصل فطرت ما سازگاری ندارد، با تصمیم درست، میتوانید از اندوه و افسردگی بیرون بیایید.

نفرت، غرور و خودخواهی ها را از خود دور کرده و همه چیز را با چشم عشق و زندگی بنگرید، و زندگی را آنطور که دوست دارید بسازید. هر جا ناراحت شدید اقدام به بخشش و عفو نمایید. الهی توفیق ده که بیش از طلب همدردی، همدردی کنم. و بیش از آن که مرا بفهمند، دیگران را درک کنم. پیش از آنکه دوستم بدانند، دوست بدارم. زیرا در عطا کردن است که می ستانیم، و در بخشیدن است که بخشیده می شویم، و در مردن از انگل های تکبر و غرورها است که حیات ابدی می یابیم.

وقت خود را با کارهای خوب و مفید، پُر کنید راه پیمایی، ورزش و تنفس عمیق، عبادت در خلوت و تمرکز آرامش، به زندگی شما می آورد و هوشیاری زندگی، و غلبه بر ترس، اندوه را از شما دور می کند .

اندوه و نشاط همواره دوشادوش هم سفر می کنند . شما پیوسته چون ترازویی هستید در میانه ی اندوه و نشاط . هنگامی که اندوه، پایان یابد شوق و شور جایگزین آن می شود و فقط معدودی از انسان ها دارای این شوق هستند، زیرا ما به عقاید انحرافی معتاد گشته و دوست داریم مصرف کننده ی دردها و عُصّه ها و دلسوزی های بیهوده ی خود باشیم. ما مسئول زندگی و سلامت خود هستیم، دیگران را به حال خود بگذارید که زندگی خود را آنطور که مایل هستند، انتخاب کنند . هر بدبختی سر هر کس بیاید حق اوست، چون انتخاب خودش بوده است .

سوء استفاده و خیانت افراد سود جو و فرصت طلب، و همچنین تعلیم و یادگیری از طریق کلام و حسّ شنوایی در جریان است .

کلام شمشیر دو لبه

اعتقادات، باورها و تعلقات، از طریق احساس در ما نفوذ می کنند و فکر ما را مشغول می دارند . (رونده ی راه، اوّل حسّ است) .

کلمه اساس هستی و در کلام نیرویی است که نیت، ما را مطرح می کند و از طریق کلام آنچه احساس می کنید و آنچه هستید را بیان می کنید .

در تعریف کلمه آمده که « در آغاز کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و خدا کلمه بود » کلام مانند شمشیر دو لبه است . یک لبه ی آن زیبایی، عشق و بهشت زمینی را می آفریند و لبه ی دیگر آن، استفاده ی نادرست از کلام است که دوزخی واقعی می سازد، تأثیر کلام بقدری زیاد است که می تواند زندگی افراد را عوض نماید .

قدرت کلام بود، که کلیساهای اروپا هولناک ترین اعمال خشونت بار را انجام دادند و کلام هیتلر که مبتنی بر باورهای او بود، بزرهای ترس را پراکند و ترس، را در مردم تقویت کرد و مانند انفجاری بزرگ، جنگ و کشتار، جهان را فرا گرفت و انسان ها همدیگر را نابود کردند .

کلام می تواند با جلب توجه ما وارد ذهن شده و کلّ باور ما را در جهت مثبت یا منفی تغییر دهد . باورهایی که در جاهای مذهبی، مردم را می کشند که به بهشت بروند از کجا آمده؟ دائماً بذره‌های عقاید، و باورها در ذهن ما کاشته می شوند . شما اندیشه ای را می کارید که رشد می کند کلام مانند بذر است که در ذهن آدم ها رشد می کند .

بذر ترس، بسرعت در ذهن رشد می کند و شما وظیفه دارید نگذارید سُوم عاطفی، وارد ذهن شما شود چون هر حرفی شایسته ی گوش دادن و پذیرش نیست و نباید به آنها اهمیّت داد، زیرا این مطلب ربطی به شما ندارد . برای مثال، کسی دوستش را می ببیند و به او می گوید چهره ات شبیه آدم های سرطانی شده، اگر او به این کلام گوش بدهد و آن را بپذیرد بذر سرطان را در ذهن خود کاشته است زیرا زهر عاطفی یی که دوستش پراکنده، مورد قبول او واقع شده است . و یا فردی می گوید نگاه کن این دختر چقدر زشت است و اگر او این حرف، را بپذیرد و باور کند که زشت است آن گفته بخشی از نظام باورهای او شده و در او نفوذ خواهد کرد، و تصور زشت بودن خواهد داشت . در صورتی که آن کس که زشت می بیند، درون خودش زشت است و ربطی به دیگری ندارد وقتی چیزی را به خود می گیرید، خود را به رنج می اندازید .

یکی به ملا رسیده و می پرسد موقع خوابیدن ریشش را زیر یا بالای لحاف می گذارد؟ از آن شب به بعد ملا ناراحت بود که چه باید بکند؟ .

همه مردم در رؤیا و ذهن خود زندگی می کنند و هر کسی با احساسات، باورها، و عقاید خود درگیر است . و این گرفتاری ذهنی شما هیچ ربطی به دیگری ندارد، و برای او مهم نیست که شما در باره اش چگونه می اندیشید و شما هم نیازی ندارد از جانب دیگران پذیرفته شوید ولی رفتار ما نشان می دهد که محتاج توجه دیگرانیم! .

اگر ما آدم ها را همین طور که هستند ببینیم و رفتار و گفتار آنها را به خود نگیریم، حتی اگر دروغ بگویند، هرگز آزار نخواهیم دید .

دروغ انفجاریست درونی، که آثار بیرونی دارد و نشان از عدم اعتماد به نفس است، آنها دروغ می گویند که ضعف خود را پنهان کنند و پنهان کاری آنها از روی ترس، است چون می ترسند ما متوجه شویم که آنها

کامل نیستند . اگر رفتار کسی با شما بر مبنای عشق و احترام، نباشد موهبتی خواهد بود که از شما فاصله بگیرند .

انسان ها به رنج کشیدن اعتیاد پیدا کرده اند و در تداوم آن اعتیاد به یکدیگر کمک می کنند . شما به آسانی کسی را پیدا می کنید که آزارتان دهد، گویی از آنها تقاضا می کنید که مرتباً به شما مشقت و لگد بزنند! .

ولی هیچ دلیلی برای رنج کشیدن وجود ندارد، آگاهی قدم اول است . باید دانست که بسیاری از آدم ها بر اساس نظام باورهایی که دارند زندگی می کنند، و نظام باورهایی که ذهن، ما را شکل داده اند بر مبنای دروغ و استوار بر جهل، و ترس، بنا شده اند و واقعیت ندارند، و اگر ما آگاه شویم، آن باورهای تحمیلی، دگرگون خواهند شد . آنگاه می توان این وضعیت دوزخی، و باورها و بلاهایی که ما را اسیر کرده اند را تغییر داده و به رنج های عاطفی پایان بخشید . در زندگی شما نقاط نورانی و نعمت ها، فراوان هستند آنها را گرمی دارید و از هر لحظه آن استفاده کنید و از تاریکی جهل و غم و انده حذر کرده زمین را جشنگاه، بسازید سرود سرد براندازید و خان شادی فرا گسترید، بهشت هم مانند دوزخ درون ذهن ما جای دارد و ما میتوانیم با تغییر خود، دوزخ ذهن را تبدیل به بهشت کنیم که آنجا مکانی خواهد بود برای شادی .

عمل کرد ذهن و مغز

ذهن، کار کرد مغز است . مغز با داشتن بیش از یک صد بیلیون سلول باعث می شود که حوادث در ذهن ثبت گردند . ۹۰% ذهن

ضمیر نا خودآگاه است . بدین معنی که (بیشتر جمع آوری ذهن) مربوط به ما نیست و از محیط اطراف، و آشغالهای دیگران به ما منتقل گشته است که ما با خود حمل می کنیم و ۸۰% ضمیر نا خودآگاه مربوط می شود به سنین کودکی، قبل از تولد تا هشت سالگی که ذهن پُر می شود از همه ی حوادث اطراف ما . و ما بجای احساس بد و قربانی بودن، میتوانیم این تجربه های ناهنجار را پُلی برای موفقیت نماییم . تصویر روانی انسان، بیشتر ذخیره و حوادث هشت سال اول زمان کودکی، هستند غم ها، ترس

ها، خشم و اضطراب، و به ندرت خوشحالی، که این ذخیره ها در سنین بالا به صفحه ی آگاهی ذهن می آیند و عامل نا آرامی روان هستند .
برای همین است که در بزرگسالی ما می خواهیم به بقیه نشان دهیم که ما خوب هستیم! و این به دلیل ترس از دیگران است، که من بدی خود را که از کودکی در ذهن دارم از آنان پنهان می کنم. چون من بد در نزدیک توی بد که با تحقیر، دیگری می خواهیم بزرگ شویم! چه احساسی می توانیم داشته باشیم؟ معلوم است که از مجالس و گردهمائی ها غمگین بیرون می آییم، ولی اگر ما خود و دیگران را همان گونه که هستند قبول کنیم دیگر ناراحتی نداریم . اینها را که ما نساخته ایم، پس چرا خود را مقصر می دانیم؟ اینها به دلیل آنست که ما رشد نکرده ایم و احساس ترس، و عدم امنیت می کنیم و کاری انجام می دهیم که مورد توجه دیگران واقع شویم! .

ما خودمان نیستیم . این زخم ها و غم ها مال زمان کودکی، است که با خود حمل می کنیم و شهادت آن را نداریم که خود را اصلاح نماییم .

این باورها و اعتقادات را نمی توان عوض کرد، چون در ما نفوذ کرده و حالا بخشی از ما است و گرفتن آنها باعث عدم امنیت در ما می شود .
برای تغییر، آگاهی و شهادت لازم است . احساس عدم امنیت و ترسی که ما داریم از این باورها ناشی هستند، که به ما تحمیل گشته اند، پدر و مادرها باید شرایطی برای کودک ایجاد کنند که به او صدمه نخورد .
هشت سال اول زمان کودکی مشکل ساز است، و در آن سنین است که کودک شکل می گیرد . نباید از کودک انتظار داشت آنطور که ما دوست داریم کاری انجام دهد و چنانچه کار خوب انجام داد، به او آفرین باید گفت و بس، چون او هیچ کار بدی نمی کند . آنها مطابق سنّ و طبیعت خود عمل می کنند . به کودکان خود اجازه بدهید سؤال و اظهار نظر کنند و منتظر جواب درست نباشید . هوش آنها وقتی رشد می کند که بگذارید کودک، خود پاسخ را پیدا کند، چون رشد او با خطا کردن تجربه می شود . انسان های چهل و پنجاه ساله ای هستند، و کارهایی می کنند که مورد توجه دیگران باشند! اعتماد به نفس، ندارند خشونت می کنند، و کنترل خود را ندارند، و کارهایی را انجام می دهند که باعث بی ارزشی

و بی احترامی خود می شوند . آنها رشد نکرده اند و در عوالم کودکی هستند و الا آدم بزرگ نیازی به این گونه اعمال ندارد .
ما وظیفه داریم، و باید سهامت آن را داشت که این باورهای تحمیلی را شکسته و دور بریزید و خود را از آنچه در گذشته بوده، رها سازید .
چون آن چیزی که به آن چسبیده اید یک مرده است و دیگر وجود ندارد .

مراقبت ها باید قبل از تولد بچه
رعایت شود و مادران جوان باید
توجه داشته باشند، که حالات و

بهداشت کودک

روحیات، و طرز تفکر، و سلامت آنان در رشد دوران جنینی کودک تأثیر می گزارند .

و رعایت مواردی از قبیل عدم مصرف الکل و سیگار بایسته است که جنین صدمه نبیند . بعد از تولد نیز محیط کودک بهتر است طبیعی باشد نه استرلیزه، جسم سلولی کودک هرچه بیشتر با طبیعت اطراف هماهنگی داشته باشد کمتر بیمار خواهد شد .

کودک باید با محیط خود در ارتباط مستقیم باشد تا قدرت دفاعی بدن او در مقابل میکروب خارجی و داخلی جسم تقویت گردد، رعایت بهداشت زیاد و بیش از اندازه باعث می شود که قوای دفاعی کودک ضعیف بماند، و اگر چنین شد با کوچک ترین عامل خارجی مریض خواهد شد . بدن ما غیر از طبیعت نیست و با آن در داد و ستد است و باید با طبیعت هماهنگی داشته و قادر باشد که با میکروب ها مقابله نماید .

پدر و مادرها لازم است نسبت به تغییرات فیزیکی و حالات روانی و پتانسیل های دوران نوجوانی فرزند خود آشنا باشند تا در زمانی که بر اثر ترشحات هورمونی، دوران بلوغ ظاهر می شود مراقبت های لازم را در حفظ سلامت دوران تغییر به عمل آورند .

ریشه ی بهشت و جهنم و بد و
خوب کردن ها در ذهن آدم ها
است و انسانها در قفس ذهن خود

زندان ذهن

زندانی هستند . سیاستکاران اجتماعی و مروّجین مذاهب هر چیز واقعی

را با غیر واقعی جایگزین کرده و در ذهن ما جا انداخته اند، و به ما القا کرده اند که درست است! و این زندان بر اساس آن استوار است .
آنها ازدواج را جایگزین عشق کرده اند، ازدواج امر پسندیده ای است و آن تعهدی باید باشد که کسی را خوشبخت کنید، و اگر ازدواج نتیجه ی عشق باشد، زیباست . ولی اجتماع می گوید اول ازدواج بعداً عشق! آنها مهم ترین عامل حیات و زندگی تو را که قلبت باشد، از کار انداخته اند، تو همسرت را دوست میداری چون عادت کرده ای .

وقتی هیجانی و شعفی در بین نیست، عشق زمینی می شود و با قلّه های شور و شغف آشنایی نخواهی داشت . و همین قوانین اجتماعی بعضاً به جنایت هم تبدیل شده است . شما ازدواج مرد هفتاد ساله ای را با دختری ۱۰ ساله که در افغانستان و به نام اسلام انجام می شود، چه مینامید؟ اگر این جنایت نیست پس چیست؟ و اجتماع هم بر آن مهر تأیید میزند .
این فساد ها و ظلم ها را سیاستکاران، آخوند ها و حکومتگران طراحی کرده اند، که به صورت گندابی در ذهن ما جاریست .

در کشور عربستان در سال ۲۰۱۰ میلادی، دختری دوازده ساله به دادگاه شکایت، می برد که از شوهر هشتاد ساله ی خود طلاق بگیرد .

این دختر به بیست هزار دلار به مرد (شوهر) فروخته شده، ولی دادگاه اسلامی عربستان، این جنایت را به سنت گرامی پیغمبر اسلام مربوط دانسته و می گوید که نه منع شرعی و نه منع قانونی دارد! .

ذهن ما مورد تهاجم قرار گرفته، و این آخوندها مأمور انحطاط اخلاق و آفت اجتماع هستند که مطلب را وارونه به خورد مردم می دهند . یکی از همان آیت الله ها می گوید که اسلام به زن ارزش زیادی می گذارد و اجازه می دهد دختر در نه سالگی و شش سال زودتر از پسرها ازدواج کند! این جنایتکاران شهوت ران، و هوس باز فراموش کرده اند که دختر نه ساله باید عروسک بازی کند و قدرت تصمیم گیری و تشخیص، برای ازدواج را ندارد، مسئولیت اینهمه فساد و تباهی ها کیست؟ .

و این که کسی بگوید: قرآن این را نگفته و دختر صلاحیت فکری برای چنین قراردادی را نداشته است . با این که این حرف درستی، است

جلوی این جنایات گرفته نمی شود . چون این مسائل به درون ذهن وارد شده و جزء باورها گشته و بصورت اعتیاد اجرا می شود! .

هزارسال است چنین بوده و حالا هم هست، و این که کسی بگوید اسلام این نیست یا این را نگفته چه تفاوتی می کند؟ هنوز بعد از هزار سال تحت نام اسلام جنایت و آدم کشی می شود و این نتیجه نامگذاری روی دین، و جداسازی ها است که مردم را به جان هم انداخته است .

روحانیت اختیار دنیا و آخرت مردم را در اختیار دارند، و برای ما برنامه ریزی کرده اند . زندگی مردم بر سه پایه استوار است، که حیات را از آنها سلب کرده اند هوس، خرافات، و تعصبات، و همین ها را حقیقت پنداشته و از حیات بی بهره مانده است . آخوندها استادان تزریق خرافات هستند، و ما نیاز به یک انقلاب فرهنگی گسترده داریم که مردم بدانند حکومت های دینی آزادی را به نام آزادی و خدا در تمام زمینه ها از ما گرفته اند و خود را قیم و سرور، مردم می دانند . و تا زمانی که مردم متعصب، و مقلد، به خرافی بودن خود آگاهی نداشته باشند، همین است که هست .

آخوندها در تمام امورات ما دخالت دارند و با مهارت، هر چیز واقعی را با غیر واقعی جایگزین کرده اند و سود می برند . ازدواج ساخته ی انسان است و عشق، آفریده خداوند که اتفاق می افتد و ساختگی نیست و ازدواج بدون عشق، یک تظاهر و یک نفاق است که دیر یا زود رنگ خواهد باخت، ۸۰٪ ازدواج ها، طلاق های اعلام نشده هستند .

جامعه، ازدواج را جایگزین عشق کرده، اخلاق را جایگزین مذهب، منطق را جایگزین حقیقت، و.. و ذهن ما را با منجلاب بد آموزی ها انباشته است که باید پاکسازی و از گسترش آنها جلوگیری گردد .

این آخوندها و کشیش ها در تمام زندگی ما دخالت دارند، درعزا و در عروسی ما حضور، دارند و ما را کنترل می کنند . و بدون این که بدانید بر شما حاکم هستند . حتی برای توالت رفتن تو هم قانون گذاشته اند که وقتی وارد می شوید اول پای چپ را بگذارید که چنین و چنان بشود، و ذهن تو هم آن را پذیرفته و شده است جزء باور تو و انجام میدهید، تو بر

اثر ناهوشیاری، زندانی ذهن و افکارت هستی و زندگی تو پُر است از خرافات، و دُچار فلج فکری شده و بی روح است .

من خود شاهد بودم که یک آخوند بیسواد مذّاح بر مزار مُرده ای برای صاحبان عزا روضه می خواند، در آخر همه ی کسانی که روی قبر بودند به پا شدند، و آن آخوند این جماعت صد نفری را بهر طرفی چرخاند! (سلام رو به قبله، امام و..).

تو شکار شده ای و حالا در چنگال آخوند، اسیری و در قفس آهنین خیالاتِ خود درگیر هستی، و حاضر هم نیستی برای نجات خودت تلاش کنی! و این حقارت را پذیرفته ای که به تو اهانت شود! شما از رو به رو شدن با واقعیت وحشت دارید، چون باور شما را مورد سؤال قرار میدهد و امنیتِ ذهنیّتِ عقب افتاده ی شما را تهدید می کند . بنابراین همچنان متعصّب و آلت دست آخوند و کشیش باقی مانده و آگاه نخواهید شد .

و در زندگی شما از حیات و شادمانی خبری نخواهد بود . و این جهنمی، است که خود ساخته اید . زمانی که ما به چیزی وابسته می شویم و اصرار داریم که درست است قفل به مغز زده شده و عقل را تعطیل، کرده ایم، چون امکان دارد که آن چیز درست باشد و یا درست نبودن آن از ما پنهان نگاه داشته شده باشد . با تعطیل کردن عقل، خرافات حاکم می شود و آن وقت است که ما اسیر و برده ی باورها شده و می شویم متعصّب، و بارکش کلاه برداران دین فروش، و مبلغین مذاهب .

نفی عقل زمینه را آماده پذیرش
دروغ ها، خرافات، تعصّبات و
مسیر را برای تحقق استبداد

نفی عقل

هموار می نماید . با همین ذهنیّت، خرافی عوام بود که بزرگان و عقلا را تکفیر، کردند و به قتل رسانیدند . ما برده و اسیر انواع باورهای بی پایه هستیم که ما را نفهم و متعصّب کرده اند . آنانی که در لباس آخوند و کشیش باید درس اخلاق بدهند، تبدیل شده اند به ابزار قدرت و عوام فریبی و ریاکاری، و مرتّب دروغ می گویند و یاوه گویی می کنند .

پذیرش واقعیت شهامت لازم دارد . اگر واقعیّتی باشد آن واقعیّت، "تو" هستی . نگذار سیاستکاران و آخوند و کشیش زندگی تو را تگه تگه کنند.

بار آزمند، همواره بر دوش جاهل بوده است. آنچه توسط بهره‌کشان در اعصار استفاده شده این است که انسان را تقسیم کرده و در نا آگاهی، نگه دارند تا حکومت کنند. آنها تو را به دو بخش تقسیم کرده اند که دامهایی، هستند با نامهای زیبا که تو در آن گرفتار آمده‌ای، مثل اخلاق، آیین، زهد، مؤمن، دین و مذهب، دنیایی و آخرتی و نوع دیگر تقسیم بندی مانند خوب و بد، واقعی و آرمانی، فرانسوی و ژاپنی، زمینی و آسمانی، تو یک زندگی هزار پاره داری. و با خودت درگیر یک جنگ داخلی وحشتناک هستی. و این تقسیمات، ریشه‌های رنجها، و جهنم تو هستند و چیزی که فراموش شده حرمت انسان بودن تو است.

این‌ها تو را فریب می‌دهند و تو را در بند و اسارت می‌کشند و این آشغالها را در بسته بندی‌های زیبا به تو تحمیل کرده‌اند. در صورتی که فقط حقیقت توست که ارزشمند است و می‌تواند هوشمندی باشد.

فرار از حقیقت، یعنی زندگی کردن با دروغ و رنج. تو خود می‌توانی فرق بین خوب و بد را تشخیص دهی و انتخاب کنی و نیازی به دخالت دیگری نداری، نسخه‌ای که دیگران بنویسند برای تو نخواهد بود.

تو خود بهتر تشخیص می‌دهی که چه برایت خوبست و چه خوب نیست. علم باید با خود من باشد و این که فلانی چنین گفته و سنت چنان، به من و تو چه ارتباطی دارد؟

سنت یک سفاهت موروثی کهنه است. حرفی را کسی شنیده و حالا دارد با ذهنیت آلوده و متعصب، خود برای تو بازگو می‌کند. حالا این حرف چقدر می‌تواند سخن‌گوینده‌ی اولی باشد؟ و اصلاً شنیدن، از راه حواس شنیدن نیست و انسان چیزی را می‌شنود، که می‌خواهد، آن قسمتی که مطابق با آموزه‌های ذهنی، و تعصبات قومی اوست.

و مراسم‌های مذهبی، فریبی دیگر هستند که حکومتگران و آخوندها برای امور مادی و سیاست و شهوت قدرت، راه انداخته‌اند که ریشه در باورها دارند و ما برده و طعمه آن هستیم.

آخوند‌ها شریعت را به بیراهه برده و ما را سرگرم فریب‌ها کرده‌اند و خود مشغول تاراج و غارت ثروت ملت‌ها هستند. کسی که از معنویات

سخن می گوید، معنویات ندارد و کلاه بردار است، و آن استتاریست که کارهای خلاف اخلاق خود را پشت آن پنهان نماید .

آنها می خواهند زندگی تو را در کنترل خود بگیرند و دلسوزانه تو را هدایت کنند! حکومت دینی ایران ۷۰۰۰ پلیس نا محسوس دزد و چاقوکش مخوف و جنایتکار را بجان مردم انداخته است، که به مردم درس اخلاق بدهند! و امر به معروف نمایند! این یک تجاوز آشکار به حقوق شهروندان کشور است . و حالا هم طرح امنیت اخلاق راه انداخته اند! چه اسم قشنگی ولی با محتوایی زشت و متعفن، که بوی دیکتاتوری و گسترش فساد و بی اخلاقی می دهد، و تجاوزیست به حریم خصوصی مردم، کسانی که دستور میدهند و آن که اجرا می کند همگی فاسد هستند. آیت الله مصباح یزدی در رأس بنیاد امام با پول های بی حساب، و حکومت آخوندی، این چیزها را برای ترساندن و محدود کردن و کنترل مردم و تحکیم قدرت استبدادی خود انجام می دهند، این کارها ربطی به اسلام ندارد که افرادی فاسد با ذهنیت بردگی، مهر تأیید بر آن میزنند! و آقای احمدی نژاد رئیس جمهور دوره (نهم و دهم) حکومت اسلامی می خواهد با طرح عفاف و حجاب مشکل کشور را حل کند! .

این گونه اعمال و نشر افکار پوسیده قرون وسطی یی، سوء استفاده از قشر نادان اجتماع است . فساد در تمام سرزمین وجودی ما ریشه دوانده و نجات از آن شهادت، و شناخت لازم دارد .

ثمره نطفه جهل، که دستگاه فاسد جهانی و زهرآگین حکومت آخوندی رواج می دهد استبداد است و میوه ی استبداد تعصب، و نتیجه ی آن پیش داوری و فلج فکری مردم و افتادن به تله های فریب و بدبختی است .

در این حکومت، نفس کشیدن در هوای آزاد حقوق بشری، قدغن است فکر کردن قدغن، لباس دلخواه پوشیدن قدغن، و دوستی ها و عشق ها قدغن است . و کلماتی چون طرح تأمین امنیت اخلاق، شاهی بر تجاوز به حقوق انسان هاست . اگر خط کشی ها و جدا سازی های دینی، قومی زبانی، جنسیتی، و نژادی، و غیره نبودند و هر یک از شهروندان حقوق خود را داشتند نیازی به هیچ گونه طرح امنیت نداشتیم .

حکومت اسلامی مردم را به دو دسته خودی و ناخودی (دوست و دشمن) تقسیم کرده و مردم با حقوقی متفاوت طبقه بندی شده اند. این گونه ستم ها و تبعیض بین اقوام ایرانی باعث عدم روح همبستگی و اتحادها گردیده است. وابسته بودن به هر گونه عقیده و ایدئولوژی تعصب و بی اخلاقی می آورد و فساد با آن آغاز می گردد. این دیکتاتوری حکومت آخوندی شباهت زیادی به ایدئولوژی استالین دارد که می گفت: "هدف وسیله را توجیه می کند" یعنی برای رسیدن به هدف، مجاز هستید از هر گونه بی اخلاقی استفاده کنید! از دروغ و تهمت گرفته تا هر نوع خیانت، و جنایت آزاد هستید انجام دهید. "ما گرفتار اهریمن شده ایم هموطن".

استالین که زیر سایه عدالت سخن می گفت مقصودش به کرسی نشاندن ایدئولوژی خودش بود، که با همین ایدئولوژی آدم ها کشته شدند. و این چه عدالتی است که مردم کشته شوند؟ ما میدانیم نماز اولین اصل اسلام است و خمینی گفت برای حفظ نظام، نماز را هم میتوان تعطیل کرد. و این همان گفته ی استالین بگونه ای دیگر است.

بعضی از مذهب زده های مقدس نما، در تلاش برای بهتر سازی هستند یعنی در تلاشند که یک قسمت از موجودیت تو را سرکوب و چیز دیگری را تحمیل کنند، غافل از این که هستی، همین گونه که هست کامل است و نیازی به اصلاح ما ندارد. ساده بودن، بدون تلاش زیستن است. سادگی یعنی تواضع و آن علیه چیزی نیست، بلکه نبودن آن چیزهاست و تواضع با سرکوب گری فرق دارد. انسان متواضع چیزی را سرکوب نمی کند و او خبر از تواضع خود ندارد و اصلاً به این چیزها فکر نمی کند.

سرکوب، در اینجا یعنی تو مانع شکوفایی برخی از استعدادهای وجودت بشوی و توانایی هایی که هستی در وجود تو گذاشته به زور انکار کرده و آنها را به بایگانی وجودت بسپاری تا با آنها بر خورد نکنی، مثل کسی که تمایلات جنسی یا خشم، خود را زندانی کرده باشد ولی اینها با تو زاده شده اند و از اینگونه غرایز، نمی توان جلوگیری کرد و فقط بایسته است که آنها را مهار و تربیت کنید. این ها در ساختار انسانی ما هستند و اشکالی هم ندارند و در صورت سرکوب، شما را در رؤیاهایتان گیر میاندازند. این چنین دستور اخلاقی، طبیعت بردگی و حماقت را پرورش

میدهد، چون هر چیزی را که سرکوب کنید، ابعاد انحرافی به خود می‌گیرد. انسان نمی‌تواند از غرایز خود فرار کند، وقتی از خطر جانی دور شود دوباره به غرایزش بر می‌گردد. به سبب وجود ناخودآگاه و سرکوب‌گری بعضی از قسمت‌های وجود است که مردم خواب پریشان می‌بینند. مردم قبایل بدوی به علت زندگی طبیعی، هیچ چیز را سرکوب نکرده‌اند آنها به صورت انسان ساده زندگی می‌کنند و پریشانی ندارند. ما در خواب سرکوب شده‌های خود، یا خواسته‌ها و هر آرزوی برآورده نشده یا خاطره‌ی دردناکی که در دل داشته باشیم را می‌بینیم که ممکن است به صورت منظره یا نمایشی جلوه کنند.

هر چیزی که به طور طبیعی در انسان گذاشته شده از بین نمی‌رود، فقط ته نشین می‌شود و هر آنچه از بخشهای وجودت انکار و یا سرکوب شده باشند، دوباره تحت تأثیراتی به سطح می‌آیند. من خشن هستم، ولی ایده خشن نبودن را آشکار می‌کنم و با این کار دست به خلق دوگانگی می‌زنم یعنی خلق عدم خشونت می‌کنم و بنابراین ستیز درون را می‌آفرینم.

حال سعی کنید بجای سرکوب، تمامی جریان خشونت یا حسادت، نفرت حرص، رقابت، تقلید و.. را بدون هیچ گونه جهت‌گیری، و انگیزه‌ای فکر کرده و درخود مشاهده کنید. با مشاهده و آگاهی از این مسائل ذهن و مغز و سیستم عصبی و ساختمان روانی شما عکس العمل، نشان می‌دهند و خشونت‌ها به تدریج پایان خواهند گرفت.

از جمله‌ی مَطهرات رعایت حقوق است. و ادای حق خود و همه چیز و همه کس، هر کس به دیگری زیانی برساند و یا ضربه‌ای به کسی بزند بیشترین زیان را خود، از آن خواهد دید چرا که هر کس در دادگاه عدل الهی در برابر اعمال، ناروای خویش مسؤل است.

و باید دانست که مبادرت به هر عملی که خلاف اخلاق، باشد همچنین تحصیل مال حرام، و تضييع حقوق دیگران، به هر شکلی که باشد جایز نیست و درون ما را نا آرام می‌کند.

فضیلت، حق هر کس را به انصاف دادن است. سخن اهل معرفت است که هر وقت نفست از تو سالم بود، حقش را ادا کرده‌اید و هر گاه خلق از تو سالم ماند، حقشان را پرداخته‌اید.

ذهنیت فاشیستی

آشو گریشنا می گوید: هندوستان
برای قرون متمادی به شیوه ی
فاشیستی اداره می شده و ذهنیت
فاشیستی، در آن جا افتاده است

ذهن هندو معتقد است که آنها پاکترین، متدین ترین، و بهترین مردم دنیا
و برگزیده خداوند هستند و کشور آنها مانند سر زمین های دیگر نیست و
متون مقدس آنها مانند سایر ادیان نبوده و توسط خود خداوند نگاشته شده!
و با این ذهنیت، بینوایان را نجس اعلام کرده اند! .

گفته می شود در قدیم حتی اگر سایه ی یکی از نجس ها کسی را لمس
می کرد، باید آن شخص غسل کرده و خود را پاک می ساخت .

حتی در این کشور نجس ها، به جهت این که سایه ی آنها روی یکی از
والاترین طبقه ی برهن، افتاده است به قتل می رسیدند .

نجس ها، تقریباً هیچگونه حقی را نداشتند . اگر یکی از نجس ها می
خواست به پرستشگاه برود نمی توانست، و اگر تلاش می کرد کشته می
شد، هندوها همواره علیه زنان بودند و آنان را دروازه ی جهنم انگاشته و

زن را منبع تمام گناهان و بی ارزشی ها و بی اخلاقی ها و ریشه ی تمام
چیزهای بد و سرچشمه ی هر چیز شیطانی می دانستند، در ذهن آنها زن
همواره مأمور شیطان بوده است، و این مردم با چنین ذهنیت مریض
فاشیستی و شیطانی، ادعا و لاف پاکی و دیانت و روحانیت را دارند! .
روحانیت، از طبقه مرقه هند بودند و همه چیز را به نفع خود تدوین و به
دیگران تحمیل کرده و تمام امور را در اختیار خود داشتند .

این چنین سنت ها و باورها، گنداب لجنی است که روحانیت طرح و
اجرا کرده اند که باید از بین برده و ریشه کن گردند . هیچ فرقی میان
انسان ها نباید قائل شد، زیرا انسان است که حرمت دارد و همه یکسان
هستند، چه زن باشد چه مرد، چه دارا و چه فقیر، هیچ دلیلی برای
برتری یکی بر دیگری وجود ندارد. این کشور ادعا می کند که دمکرات
است، ولی اعمال و رفتارها خلاف آن را ثابت کرده است .

به گفته گریشنا؛ ذهنیت هندوها منافق است . چیزی می گویند و خلاف آن را عمل می کنند . هندوها در باره ی چیزهای بسیار عظیم حرف میزنند و ضد آن عمل می کنند و این به نوعی عادت بدل گشته است . آنان سخنوران ماهری هستند، بسیار فیلسوفانه و منطقی سخن میرانند ولی اینگونه سخن ها ابداً به زندگی واقعی آنان ربطی ندارد و چیزی که می گویند، نیستند .

ذهن هندی مخالف خوشی است، ولی در عمق باطن، به آن اشتیاق زیادی دارند . آنان به کسی احترام می گذارند که همچو گدایان برهنه کنار جاده ایستاده باشد و آنها این مرد را بهشتی می دانند! .

این متظاهرين تقدس در مورد لذایز بهشت به همان چیزهایی که در این دنیا منکر آن هستند، می اندیشند . می خواهند زنانی را به دست آورند که بدنشان از طلا باشد! به باور آنها برای این که این بهشت را به دست بیاورید، نباید در این دنیا خوشی کنید، نباید عشق بورزید .

همه چیز را باید ترک کنید و منتظر لذات آخری بمانید! و این چگونه ترک دنیایی است که زندگی درونی آنها پُر از آرزوها، خواسته ها و شهوت دنیایی، و زندگی بیرونی شان همچون یک مرتاض و گدا .

نگرش ما بهترین هنر ما در زندگیست . با قدری آگاهی یافتن، و فهم شما می توانید بدون مرتاض شدن و با تغییر ذهنیت، و شیوه نگاهتان همین الان در بهشت باشید، و آن چیزهایی که آرزویش را دارید همین حالا داشته باشید . زیبایی های زندگی، خوشیها، برکات و نعمات را می توان با اندکی سپاسگزاری دریافت کرد .

تبصره: (امروزه از کشور هند با نام نیک یاد می شود، گاندی آن مرد بزرگ در هند بود که روح آزادگی را در عالم دمید، بطوری که معلمین تمام ادیان و مذاهب باید بروند خدمت ایشان و انسانیت یاد بگیرند، امروز اجتماع هند را مردمانی کم توقع، میهن دوست، پیشرفته و دمکرات می دانند) .

کشف حیات، شناخت و معرفت لازم دارد . مهم ترین منبع انرژی روان (عقدۀ حیاتی قلب یا من) نامیده می شود که دروازه ورود به عالم ملکوت یا (لطائف) است . علیرغم بد آموزی های رایج برای کشف حقیقت، انسان نیازی به ریاضت و رنج ندارد . چگونه ممکن است علم و عشق و وجد

را در میان رنج و مشقت و گدایی یافت؟ آنچه کارها را مشکل کرده عدم هماهنگی، است هیچ رابطه ای بین بدبختی و عشق نمی توان یافت . چیزی که لازم است رهایی از اکتسابیات، خرافات و بدآموزی هاست تا علم مکنون با کنار زدن حجاب های غفلت در موجودیت شما آشکار شده و به مقام آدمیت نایل شوید، و نور هدایت روشنگر کلیه ابعاد موجودیت شما از جهات فیزیکی، تا لطائف ملکوتی گردد .

دین حکومتی

دین حقیقتی است که با آفرینش خداوند همراه بوده است . دین واقعیت وجودی هر نفس است . ولی محتوی تبدیل شده به آداب

و رسوم و لباس خاصی پوشیدن. جنبه های تشریفاتی، قانون جسد است و تا مسائل در ابعاد و مسائل دنیایی، و سلولی است از حیات خبری نیست. خرافات و تعصبات، بُت سازی و دستبوسی، بندگی و بردگی را به جای دین، به ما آموخته اند . و آن بستری شده به سوی استبداد آخوندی، و خشونت و وسیله ای برای پول و غارت و قدرت کلیساها و دولت های دین مدار . دین انفرادی است و نیازی به واسطه و قیم ندارد .

ظهور و پیدایش و کشف امام و امامزاده ها در کشوری مانند ایران و در قالب دین، نشان از شیادی حکومتیان آخوندی، و تعصبات مذهبی مردم بی خرد، و ذهنیت عقب مانده بدبختی عوام دارد، باور کردن این خرافات و رفتن به امامزاده ها شرکت در جرم، و کمک به غارت شدن مردم است . اوایل انقلاب ۱۵۰۰ امامزاده در ایران بود و حالا ۱۰۶۵۰ امامزاده داریم . مبلغان و دلالان دینی با قفل زدن به مغزها، مُهملات را در ذهن ها وارد کرده و شما را وابسته نموده و به رنج گرفتار ساخته اند. بسیاری از مسائل از مردم پنهان، نگاه داشته شده و مردم از حقایق اموری که اتفاق افتاده، بی اطلاع هستند و هرچه حکومت ها خواسته اند توسط مدّاحان، و دستگاہای تبلیغاتی خود در اذهان مردم فرو کرده اند و همانها شده اند باور مردم، که همگی دروغ و دور از حقیقت اند .

قومی متفکرند اندر ره دین قومی به گمان افتاده در راه یقین
(خیام)

چیزی که برای کشورهای دنیا اهمیت دارد، پول است و از حربهٔ دین به عنوان وسیله ای استفاده شده که به مقاصد خود برسند و دین، نامها به خود گرفته و مردم نا خواسته وارد این معرکه شده اند، و همدیگر را می کشند . دین چیزی نیست که اسم داشته باشد، و بتوان آن را عوض کرد دین، یک امر ذاتی، فطری، و حقیقت هر نفس است .

ولی بعضی ها دین را با کفش و کلاه اشتباه گرفته اند! که قابل تعویض هستند، و آخوندها هم برای خودشان دکان باز کرده اند که امورات مردم را در دست داشته باشند . این شیادها مارهایی هستند که برای تو لانه بر درخت خدا ساخته اند، که هر وقت لازم شد شما را ببلعند .

دین باید در حوضه های فرهنگی و آموزشی و اخلاق جامعه باشد، ولی تبدیل شده به ایدئولوژی حکومت ها، خرافات، اوهام، و فساد قدرت .

مذهب، نیاز طبیعی انسان است که با داشتن آن احساس امنیت می کند از این رو بشر به مقتضیات و نیازهای طبیعی خودش خدا ساخته، که از تصورات فکری و از محدوده ی ذهنی، او خارج نیست و این یک اهانت بزرگ است به خدا، (شاه خدایی، انسان خدایی فراعنه، امام خدایی و آخوند

خدایی، کشیش خدایی) و دیگر خدا سازی ها و بت سازی ها .

خدا سازی یکی از مراحل مذاهب بوده که به ما تحمیل، گشته است انواع خدایان در یونان باستان وجود داشته اند، که از محدودیت فکری ما خارج نیستند . ما به چیزی که ایمان و اعتقاد داریم نمی دانیم چیست! .

آموخته های مذاهب همه با هم فرق دارند، و هر کس آن چیزی را قبول دارد که مطابق اندوخته های ذهن اوست .

هزار سال است که در اجتماعات، دین ها تبلیغ شده و نگذاشته اند مردم از محتوی و چگونگی به وجود آمدن آن آگاه شوند .

پیروان ادیان، باید از زندگی و عملکرد بنیانگزاران، دینی که از آن پیروی می کنند آگاهی داشته باشند .

به قول شاملو "همه چیز را در بسته بندی، به ما داده اند . تا ما شک نکنیم و پرسشگری نکنیم در فریب ها و دروغ ها هستیم".

هر کس باید خودش را نقد کند، که تا چه اندازه با حقیقت، موافق است؟ .

کاهن معبد هامون به اسکندر لقب خدا داد و از اطرافیان خواست که او را عبادت کنند، و او همان مرد فاسد و بی اخلاقی بود که قتل عام کرد و تخت جمشید را بعد از غارت، به آتش کشید. دین ها یک سازمان اجتماعی و برای عوام بوده و مروجین آنها صاحبان اندیشه، نبوده اند و بیشتر جدلی مسلک، و با جدال های فلسفی در جامعه نفوذ داشتند.

ادغام دین و حکومت سَمی مهلک برای جامعه است، چهره واقعی دین حکومتی از زمان به وجود آمدن جمهوری اسلامی تا حدی برای مردم ما روشن شده این حکومت ثابت کرده که دین های اجتماعی چه هیولای وحشتناک خون ریزی هستند. و جنایات، کلیساها که در قرون وسطی به وقوع پیوست همه می دانند چگونه بود.

هیترلر و استالین هم نوعی خدا بودند که می خواستند دنیا را در کنترل داشته باشند، و سید علی خامنه ای رهبر دینی مسلمین هم یکی از آن هاست. تمامی حکومت های استبدادی با آگاه شدن مردم مخالفند. آنها ترس را دامن زده و راه تحقیق را به روی همه بسته اند.

دین، عامل جغرافیایی، زمانی، و تاریخی بوده و این دینی که ما داریم مسیر اجتماع و دائم دستخوش، حادثه ها و پهن خوشبویی است که از گذشته به ما ارث رسیده و بر اثر تبلیغات آخوند و کشیش، به ما تحمیل گشته و ما هم آن را به آینده انتقال می دهیم. آخوندها، خاخام ها، و کشیش ها تعلیم دیده، هستند و می دانند چگونه در ما نفوذ کرده و با احساسات ما بازی کنند، و سوار شوند. آنها تنها به پول و قدرت اندیشه می کنند، و سدهایی هستند که ما از اصل دور بمانیم، و این که می گویند خداوند شیطان را برای گمراهی بشر آفرید، همین است.

از نظر تاریخی، همه ادیانی که صاحب کتاب هستند، از یهودیت آمده و ریشه مشترکی دارند. دین های حکومتی براساس ترس و فریب مردم پایه گذاری شده و مبنای علمی و عقلی ندارند، در صورتی که دین یک امر ذاتی و آن حقیقت و فطرت درون توست، و نامگذاری های اطلاق مانند مسیحی، یهودی، اسلام و غیره، کاری غلط و ضد بشری و جدایی آفرینند، که منجر به ستیز بین ملت ها و اختلافات و کشتار شده اند.

در صورتی که دین باید روشی باشد برای سلامت و عدالت اجتماعی، و زندگی بهتر و یک مرام نیک، که سلامت و آزادی در بر داشته باشد و تو را از قید و بندها و فساد، رها سازد و نمی تواند تحمیلی باشد .

این خدا و پیغمبر، علی و جیزز و غیره که در بین مردم شایع است فقط حرف، و بازی با کلمات، و اصطلاحات هستند که رایج شده اند و بر اثر تکرارها، صورت حقیقی بخود گرفته و در ذهن مردم وارد گشته اند که حقیقتی با آنها نیست . (خدای هر کس به اندازه ذهن اوست) و از آن فراتر نمی رود . حقیقت همه چیز نور است و حضرت علی فرمود، "هر کس [من] را به نورانیت شناخت خدا را به نورانیت شناخت" و این که هر قومی برای خود چیزی برای پرستش دارند، برداشتهای حسی و تحریکات عصبی از مسائل بیرونی و داستانسرای محدودیت ها هوس ها میتولوژی و خوش آمدنهای آنهاست، که در هر قومی این اصطلاحات و خوش آمدن با توجه به شکل گیری ذهنیت آنها با هم متفاوت و مختص خود آنهاست . در هندوستان کسی که گاو سفید را می بیند به مسئول قسمت می گوید گاو مقدس، دارد می آید غذایش را آماده کرده اید؟ .

ما چیزی به نام تقدس نداریم، تقدس را ذهن بشر آفریده و حالا دوست دارد بشنود . هندوها ادرار گاو را می نوشند چون مقدس است! و تعجب نکند که این تنها مختص روستائیان و طبقه کم سواد جامعه نیست . پرورش دهنده تو مسائل روزمره و مردمی و حسیات، توست و هر آنچه پرورش دهنده تو باشد، آن خدای توست . و این خدا، و زمینه های پرورشی تو، با این وجود بسیط و لایتنهای تفاوت بسیار دارد .

دینداری صاحب شرف است، و علم هم دارای شرف است، اما اگر این دو با هم بیامیزند شرف

فاشیسم دینی

هر دو خدشه دار می شود . فاشیسم دینی، مخوف تر از هر نوع استبداد است که مردم را از نا شناخته ها می ترسانند . و انسان ها هم بخاطر ترس از جهنم و طمع بهشت باعث رونق دکان دین فروشان شده و خودشان را بیچاره کرده اند که به بهشت بروند! .

نا آگاهی، و اشکالات ما، چه دینی باشد چه سیاسی باعث شده که سیاست های استعماری ما را چند تکه کنند، و دین مهمترین ابزار آنست . مسائل درکی ما بر اساس احساس ماست، که حکم صادر می کند . این طمع بهشت رفتن، باعث شده که همین زندگی معمول هم از ما گرفته شود . رهبران حکومت های دینی با سوء استفاده کردن از کتاب های مذهبی و تعبیر نا روا مردم را دعوت به تسلیم کرده و ستم روا داشته اند و موجبات سلب آسایش و امنیت مردم شده اند، و اگر آنچه آنها می گویند را باور نکنید تحقیر، زندان و شلاق، و در دنیای دیگر که هیچ کس نمی داند چیست، عقوبت آتش جهنم را برای او رقم میزنند . متأسفانه اخلاق در مملکت ما گم شده و از بین رفته، عوض برقراری قانون و ایجاد کار در کشور، آخوندها ما را با سر بریده ی امام حسین سرگرم کرده اند و خود مشغول تاراج، اختلاس و چپاول هستند . غوطه ور شدن در ماتم گذشته، درد امروز ما را دوا نمی کند . آستوره و حماسه سرائی قشنگ و مطابق طبع ما شرقی هاست، بشرط این که انسان در محیطی سالم و تحت حمایت قانون در آرامش و آسایش باشد .

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد عیسوی با موسوی درجنگ شد
(مولوی)

دین زینت جامعه است، و فی نفسه هیچ اشکالی ندارد . بهترین دین، آن است که تو را به خدا نزدیک کند و از شما انسانی بهتر بسازد . چه عاملی است که شما را انسان خوبی می کند؟ یعنی آنچه که شما را مهربان، با عدالت، و بدون خشونت کند، آنچه که شما را خردمند و آگاه نماید، و آنچه که شما را انسانی مسئول و اخلاقی تر کند . در این دنیا هیچ مذهبی بالاتر از حقیقت نیست و باید دید حقیقت کجاست؟ سیاست استعمار نمی گذارد مردم در کنار هم زندگی کنند و عوامل آنها آخوندها و کشیش ها یک دین توحیدی را تکه تکه کرده و نامها بر آن نهاده و مردم را به جان هم انداخته اند، و به دنبال منافع خود هستند . و اصل، که خدا باشد فراموش شده و چسبیده اند به این که دین من بهتر از دین توست! . حتی دو طایفه شیعه و سنی که هر دو مسلمان، هستند را به جان هم انداخته اند که همدیگر را می کشند . و این طرز تفکر ما را بیچاره و

گمراه کرده است . نامگذاری دین بحران آفرین و کاری تبه کارانه است و باعث شده جنگ و کشتار، بین انسانها ادامه داشته و صلحی در جهان نباشد . و اهل ظاهر، بدون این که بفهمند تحت تأثیر مذاهب قرار گرفته و آن را باور کرده اند، و نمی دانند انسان ها هر چه باشند ذاتاً از جنس و تجلی خدایند . کنار گذاشتن روحانیت، اولین گرامی داشت دین و امنیت بشر است . و ما باید دین، را از چنگال آخوندها نجات دهیم .

هرچه شد از صُحفه و سَجّاده شد بی سبب رسوا به عالم باده شد
ماهی از سر گنده گردد نی ز دم فتنه از عَمّامه خیزد، نی ز خم
(مولوی)

دین، تسلیم بودن به قانون وجود و پروردگار است و امریست درونی، و فردی، و برای سلامت و آرامش بشر آمده . ایمان به خدا، بد و خوب نمی کند، قضاوت نمی کند، متکی بر فطرت و خرد است، نه حرف های مردم . ایمان نتیجه ی مشاهده، و دریافت شرف، و وجدان، و با شور و شوق همراه است و خودشناسی لازم دارد . اگر می خواهید خدا را بشناسید، اول باید خود را بشناسید که آن کتاب وجود است .

ما دین گروهی، یا اجتماعی، سیاسی، و حکومتی، نداریم . و اگر ما در مرحله ی شریعت انفرادی و با توجه و تمرکز عمل کنیم، آداب دین می تواند آویزه فکری برای مدیتیشن و آرامش گردد . دین وقتی مشکل ساز می شود که حکومت، آن را به ابزار قدرت، و چماق سرکوب تبدیل می کند، ولایت فقیه هیچگاه در اسلام نبوده و پیغمبر اسلام هم چیزی در مورد ولایت فقیه نگفته و این اختراع خود آخوندها، و سرکوب آزادی است، و جدایی دین از حکومت، حرمت گذاشتن به دین، است .

مجتهد و مقلد، نیز اختراع آخوند و کفر محض است و باعث می شود که مغز و دل بیکاره بمانند، و تو از حقیقت، و اصل خدائی جدا بمانی .

هر آنچه در رسیدن به حقیقت، مزاحم تو باشد مولود کفر است و تو که پذیرفته ای شعور فکر کردن را نداشته باشی، و فقط تقلید کنی، کافری یعنی پوشاننده، حقیقت خود هستی . و اگر تمام مسائل تو را دیگری اداره کرد تو شخصیت نداری، و مرده ای و کسی که اهل تقلید و دنباله رو باشد جایی برای خدا ندارد . وظیفه ی آخوندها، نشر خرافات و قفل زدن

به مغزهاست که ما را در جهل و تاریکی نگه داشته و نگذارند فکر کنیم و با پُر کردن ذهن مردم با مُهملات، می خواهند زندگی آنان را در کنترل گرفته به پول بیشتری برسند . اگر ذهن بیدار شد دیوارها شکسته می شوند و ما میتوانیم با آگاهی و اعتماد به نفس، با کشف حقیقت درون خود، نگذاریم از ما به عنوان وسیله و ابزار سوء استفاده کنند .

تقلید کردن کار آدم نیست و باعث می شود که همه رقم خرافات، را به خوردتان بدهند . شما از کسی تقلید می کنید که خود غرق گناه، و فساد است و شهوت دنیایی دارد . شما ساده دلان را فریب، می دهند که در زندگی شما دخالت و تصرف، در فکر شما داشته باشند و حکومت کنند . شما برای بردگی، خلق نشده اید و قرار نیست که بار دیگران را بکشید به خودتان اعتماد داشته باشید و به صدای فطرت خود گوش کنید .

آنکه لباس زهد پوشیده، برای آن است که راحت تر شما را فریب داده و اسیر خرافات نمایند، مانند آیت الله احمد جنتی ها و مصباح یزدی ها، اینان خداوندگاران، روی زمین ودستانشان آلوده به خون آفریدگان خداوند و مشرکند . بوی خون مست کننده روح آنهاست و به پلیدی دلیرند .

قرآن را با فساد خود آنطور که می خواهند تفسیر کرده و حکم می کنند و به خورد مردم می دهند . آنها عقاید و ایدئولوژی فاسد و دنیایی خود را به قانون شریعت ارتباط داده و دنیا را به خون کشیده اند، تا در قدرت بمانند . هر کس هم انتقادی ، کرد یا عقایدی غیر از آنها داشت ، دستگیر کرده زندان، شلاق، شکنجه، سنگسار و اعدام در انتظار آنهاست .

آدم جانی، جانی است و این قوم پلید فاسد و تبه کار آخوند، فساد خود را با قانون شریعت، توجیه کرده و جنایت می کنند .

تمام زیبایی دین، در اقتدار مردم

است. با زور مملکت را نمیشود

اداره کرد ، در رژیم اسلامی

خدای تبه کار

آخوندها قانون شریعت را وسیله ای برای تجاوز، و موجّه جلوه دادن جنایات، فسادها، خشونت ها، خبث ها و زدیهای خود بکار گرفته اند و مجازات های غیر انسانی روا می دارند، و خود را نماینده خدا می دانند .

بدبخت ترین آدم ها آنهایی هستند که فساد به دست آنها اجرا می شود و آنکه در جهت فساد کمک می کند، شریک جرم است . کسی که آدم می گشود، قوانین درندگی را دارد و نهایت کار او همان است و مقام آدمیت مال او نیست. تغذیه ی او هم برای درندگی و جنایت است صورت انسانی با فطرت و خوی درندگی دارد . و خدایی که دستور کشتار می دهد خدای تبه کار و ابزار جنایت، است و باید خلع ید شود . مسئله جسد، تمایل است . و انسان چون محتاج است قبول اثر می کند و هر آنچه گفته آید را می پذیرد و پشتیبان خلق، می کند که تنها نباشد . بدین سان بشر خدا را آفریده است، و خدا مخلوق ذهن بشر و حالات اوست، بنابراین تمام بندگان خدا باطلند . مسلمانی، یعنی تسلیم و رضا نه مردمان خدا را کشتن .

دین برای یکتا شناسی، آمد و اسمی هم از امام و آخوند و کشیش و ولایت فقیه نبود . "مردان خدا جایشان بالای دار است".

وقتی دین، حکومتی می شود و نهاد قدرت دستگاه حکومتی بر طبل دین می کوبد دیگر آن دین نیست، حزب است، وسیله فریب و تحمیق است .

دکان دین به جهالت عوام گرم و آخوندها با حيله و تزویر و ریا در مردم نفوذ کرده اند و دیدید که چگونه حيله و ترفند آخوند رفسنجانی، خامنه ای را به قدرت رسانید، که نتیجه آن فساد، فقر، و غارت کشور بود .

در مراسم مذهبی، از مردم استفاده ابزاری میشود تا حکومت ها مقاصد خود را عملی نمایند .

و این مراسم نوعی نمایش قدرت و تحکیم رژیم است، و قدرت تعصبات، ویرانگر هستند که آزادی را از مردم سلب می کند . حکومت دینی حاکم جمهوری اسلامی، هیچ گونه حقی را برای مذاهب غیر خودی، قائل نیست و ادیان دیگر اجازه ندارند مراسم مذهبی خود را داشته باشند .

" زانکه از قرآن بسی گمره شدند، و در چاه جهالت افتادند " (مولوی)

مراسم نماز جمعه ها نماز عید فطر و مراسم محرم و روضه خوانی ها همگی نشأت گرفته از جهالت و زبونی و بی خردی مردم هستند .

دین آخوندی با عقلانیت مخالف است . در سال ۲۰۰۹ میلادی آخوندی حکومتی موعظه می کرد و از رسانه ها پخش می شد، که تنها کار خدا مجازات آدم هاست! و عده ی زیادی هم در مسجد حضور داشتند .

او می گفت از خدا باید بترسید تا کار خوب بکنید! او گفت: جبرئیل به پیغمبر نازل شد با چهره ای خسته و علت دیر آمدنش، را شرح داد که مشغول نصب کوره های آتش، در جهنم بوده اند . و آن آخوند فرمایش می کردند که چون غیر مسلمانها به جهنم می روند و تعداد آنها هم خیلی زیاد شده حالا اندازه جهنم چقدر باید باشد؟ و داشتند حجم آتش جهنم را بررسی می فرمودند! و مردم هم با اشتیاق، محو گوش دادن به این آخوند پیر و خرفت بودند، واقعاً حجب تا این حد چگونه قابل توجیه می تواند باشد؟ و ذهن و فکر مردم پای منبری این آخوندها چگونه است؟ و آیا دین همین است که آخوندها می گویند؟ . (مولوی)

من نخواهم فیض حق از واسطه که هلاک خلق شد این رابطه

قبل از صفویّه ایران سنی بودند، و در زمان شاه اسماعیل صفوی بود که به فرمان او محقق کرکی از لبنان به ایران آمد و قزل باش ها مذهب شیعه را به عنوان مذهب رسمی در حکومت ایران رایج و ملّاه و آخوندهای شیعه را تربیت کردند . ملایان، نیروی قزل باش شاه اسماعیل را برگزیده ی خداوند و نایب امام زمان بر روی زمین می دانستند، و از ته دل آرزو داشتند که خود روزگاری نایب امام زمان و ولی باشند، و حکومت ولایت فقیه را برقرار کنند .

اولین کسی که به کاخ شاه تهماسب وارد شد و به نشر عقاید شیعی پرداخت، ملا باشی دربار شاه تهماسب شیخ عبدال کرکی بود که از منطقه ی لبنان و سوریه آمده بود و شاه تهماسب مُرید او شد و مقام قضا و تعلیم و تربیت حکومتی را در اختیار آخوندهای شیعه، قرار داد و با امکانات وسیعی که در اختیار آنان بود عقاید شیعه تبلیغ و شیوع پیدا کرد.

امروزه دین یکی از بزرگترین جدا کننده ها و آفریننده ی تنش ها و دسته بندیها بین انسان ها شده و به وجود آورنده جنگ ها، نفرت ها، خشونت ها، و کشتار گردیده، و صدمه اش صدها سال استعمار ملت های عقب افتاده، و تأمین منافع جهان خواران شده است .

برای این که یک عده ای قلیل، می خواهند در قدرت بمانند دنیا را تبدیل به جهنم کرده اند، دین حکومتی برای پول است و استبداد حاکم می شود. دینی، که تأمین کننده ی منافع حکومت می شود حزب و گروه سیاسی، و یک فریب است. عقلا نیت را از بین برده و به جای آن خرافات، را در اذهان مردم جایگزین می کند و می شود باور آنها.

گالیله، را همان باورها به قتل رسانید، و همان باورها و ایدئولوژی بود که در زندان های حکومت اسلامی تجاوز کرد.

جمهوری اسلامی بر مبنای جنایت، بوجود آمد و با خونریزی و کشتار آغاز گردید، و مردم اسیر استبداد شدند. و وقتی کسی اسیر شد حقیر می شود، و بعد از مدتی این حقارت را می پذیرد و می شود بی تفاوت.

مردم در باورهای خود، اسیر و قربانی هستند. و منافع و پول ها را سیاستکاران و کلاه برداران، دین فروش و حکومتگران می برند.

در حکومت های دینی، آزادی و حقوق بشر معنی ندارد. و مردم با فاشیسم مذهبی، به زورگویی و زور پذیری خو می گیرند و به آسانی رأی به نبود آزادی داده و راه استبداد، را هموار می کنند، و خبر ندارند که چه فاجعه ای برای آیندگان به ارث می گذارند. قدرتی که متکی بر اسلحه، و آدم کشی، باشد قانون جایی در آن ندارد. جمهوری اسلامی، دین را به ابزار و ایدئولوژی سیاسی، بدل کرده و ابعاد فساد، دزدیها و جنایت، توسط مافیهای قدرت جان شهروندان را به بازی گرفته است.

باندهای مافیایی رژیم، تمام اهرم های ملی، را مصادره و با قراردادهای چپاول گرانه، و با بذل و بخشش های نفت و گاز به شرکت های واسطه مانند استاتور، توتال ایل، کرسنت، و... و میلیاردها دلار پول شویی های دیگر که بخش کوچک (۸۵ میلیارد یورو) آن در دیمه سال ۱۳۹۲ در ترکیه کشف و افشاء گردید، و با این فساد مالی، نیمی از کابینه رجب طیب اردوغان در ترکیه استعفا و یا از کار برکنار شدند.

و آقای بیژن نامدار زنگنه وزیر نفت حسن روحانی هم در مجلس اسلامی گفتند: افرادی در حاشیه قراردادهای فساد کرده اند، ولی من بخاطر منافع ملی زبانه بسته است! قرارداد آریانتال کیش را باز نکنید بصلاح نیست! (رشوه خواری سپاه) چهل سال است که برادران اسلام ثروت های مردم

را غارت کرده اند، و فقر بر مردم تحمیل گردیده، و این دارائی ها در دست قلیلی، از جمله شهرام جزایری ها، بابک زنجانی ها و شرکاء مانند علیرضا ضراب، رشوه دادنها، اختلاس ها، و دزدی های جمعی از مقامات رژیوم و خود آقای خامنه ای (۹۵میلیارد دلار) انباشته گردیده اند .

آقای خامنه ای کارگزارانی در بنیادها و ستادهای اجرائی در تمام بخش های کشور گمارده است که منافع و ثروت ایشان و بیت رهبری را تأمین می کنند . سازمان برنامه و بودجه هم منحل شده و حساب و کتابی در مملکت وجود ندارد و در زمان احمدی نژاد بود که آقای رهبر امریه صادر کردند که به آمارهایی که دولت، می دهد کاری نداشته باشید .

و آیت الله مصباح یزدی، همه کاره نظام، می گویند مردم کاره ای نیستند و حقی ندارند، و دلیلی ندارد کسی به آنها جوابگو باشد، و معلوم نشده که ۷۰۰ میلیارد دلار از پول نفت زمان ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد (پاکترین دولت تاریخ ایران) کجاست و چه شدند؟.

اساس اخلاق، بر عدالت و مهربانی است نه دین. و اگر جنبه های اخلاقی و انسانی نباشد نظام آن جامعه قابل دوام نخواهد بود . از خود بیگانگی بر ما حاکم شده و مردم قربانی تجاوزات استبداد شده اند، و آنهایی که در اطراف هستند این جنایت ها و ظلم ها را با بی تفاوتی تماشاچیند! انگار حسّ غرور ایرانی و غیرتی که در قدیم بین مردم در جریان بود مرده است.

من بر علیه دین نیستم، بلکه مدافع آن هستم، و می گویم این بد نام کردن دین است که بمردم تجاوز شود . ما هیچ دشمنی با دین نداریم، و چه زیبا بود که مردم آزاد باشند که هر دینی، را داشته باشند . دین مقوله ای فردی و برای آرامش بشر است و نیازی به واسطه ندارد . واسطه ها، همان شیطان ها و مفت خورها هستند که باعث گمراه شدن مردم از حق، می شوند بهترین تعریف دین در تصوف است و آن حقیقت درون و نام الحاقی ندارد و اصولاً دین، بیرونی نیست که نام داشته باشد .

ما دین اجتماعی و گروهی نداریم . دین های حکومتی و گروهی، بیعت ها و احزاب

هستند و در بعضی جاها هم برای معامله و کسب و کار مصرف دارد .

دگان دین

کشیش ها و آخوندها تلون مزاج مردم را شناخته اند و می دانند از چه راهی در مردم نفوذ کنند، و با تحریک احساسات، آنها را به هیجان آورده خوشحال کنند و پول راحتی به دست آورند .

روحانیون، دین را به دیوارهای بلند نفاق و وسیله ای جهت تجاوز به حقوق انسان ها مبدل کرده اند . کلمات خدا و پیغمبر که بین مردم رایج است، فقط یک اصطلاح و نماد هستند نه حقیقت .

انسان های عقب مانده، خدایان عقب مانده ای آفریده اند و آنقدر آن را بزرگ می کنند که دستورهایی غیر انسانی بدهد . ما بزرگی خدا را با حقارت خودمان تعریف می کنیم و این یک اهانت است به خدا .

این روزها دین یک سازمان اجتماعی و شغل بزرگ و پُر در آمدی است کشیش ها با حقوق های بالایی استخدام می شوند و هر کشیشی که بتواند مردم بیشتری را به کلیسا بیاورد، هم قیمت کلیسا بالاتر می رود و هم حقوق آخوند گوینده بیشتر می شود ..

مردم ناآگاه و پریشانند و به دنبال گم گشته هایی، سرگردانند که ضعف خود را با آن پُر کنند، و هر کجا احساس کنند، خبری باشد دوانند .

و تله های کلیساها و مذاهب مختلف آنها را جلب کرده و آموزش هایی را با سرگرمی های گوناگون به آنها تحمیل و متعصب و خرافی بار می آورند تا پول راحت تری به جیب بزنند . (رونده راه، اول حس است)

ذهن ما وسیله ماست ولی تبدیل به جهانی شده که به ما حکم میراند، و پرده ای شده در مقابل خدا و زندگی، اندوخته های ذهنی، از طریق احساس در ما نفوذ می کنند و حجاب حقیقت اند . شناخت خدا عشق لازم دارد و عشق، فضای وحدت لحظه است که از ذهن رها شده باشید .

با انباشته های ذهن خدا شناخته نشود، برای شناخت، باید خود را از ذهن پالایش و پاک کرد و هر چه در ذهن دارید حتی خدا، دور بریزید . کسی که بخواهد با امیال نفس به سمت خدا و معرفت برود از خدا فاصله می گیرد، و تا از اندوخته های ذهن جدا نشوید از حقیقت خبری نخواهد بود چیزی که بر اساس تجربه باشد حقیقت است، و اگر نباشد دروغ است .

بشر ذاتاً می خواهد بداند و جستجوگر حقیقت است، روح خداوندی در زندگی ایجاد امید می کند و ما برای رفتن این مسیر دو راه داریم، یا باید

تحقیق کرده و بفهمیم و یا به نصایح آخوند و کشیش گوش فرا دهیم و هزینه ی جهنمی آن را هم بپردازیم .

در سال ۲۰۰۹ یک کشیش از لندن به آمریکا آمده بود و مردم زیادی را با تبلیغات بسیار جمع آوری کرده بودند . آن کشیش برای مردم سخنرانی می کرد و هنگامی که با مقدماتی احساسات آنان را به هیجان در آورد با سروصدای خاصی می گفت: عیسی آمد عیسی آمد! معجزه شد معجزه شد! و اینها را با حرکات عجیب و غریب خود اجرا می کرد .

او واقعاً هنر پیشه خوبی بود و می دانست چگونه نظر مردم را جلب کند و نشان می داد که با حضرت عیسی (ع) سرویسری دارد .

بله! حقه بازی و شیادی، امروز شغل نان و آب داری شده است یک عده را می گریانند، یک عده را می رقصانند، و عده ای هم با به هوا پریدنیا و کف زدن و با صدای او خوشحالی، و با آقای کشیش همکاری می کردند و بعد مردمی که از ترس خدا لرزان بودند، به صف شدند و آقای کشیش به دهان هر کدام نقلی دادند . عجبا که اینها شده است دین مردم! واقعاً آدم شک می کند که آیا صدها نفری که همگی یک کار انجام می

دهند، اشتباه می کنند؟! بله مردم به راستی سرگردانند و علمی به حیات خود ندارند . حتی در دولت های غیر دینی، حکومت ها و مذاهب بهم نان قرض می دهند و دین را به عنوان وسیله ای جهت رسیدن به اهداف خود بکار می گیرند . در دوره ی دوم انتخابات جرج دبلیو بوش در آمریکا این اتفاق افتاد . آقای بوش به کمک کلیسا برنده انتخابات شدند .

کمیته انتخاباتی آقای بوش در هفته های آخر دست به دامان کشیش ها شدند و در ایالت های مذهبی، و کشاورز نشین تبلیغات مذهبی فراوانی شد که منجر به برنده شدن جرج بوش گردید، و نتیجه آن را همه شاهد بودند که باعث دو جنگ ویرانگر جهان شد . و سال ها کشتار در عراق و افغانستان از مردم بیگناه به عمل آمد و مشکلات اقتصادی، تمام دنیا را فرا گرفت و مردم فقیر، شدند و حالا تاوان آن را همه مردم دنیا باید بپردازند . و این میراث و هنر آقای بوش بود که باعث بهم ریختن تمام دنیا و بحران بیشتر منطقه، و مشکلی برای خود آمریکا گردید .

دین باید به تو سلامت و آرامش دهد و از فساد جلوگیری نماید . تو برای دین داشتن نیازی به دیگری نداری، هر نفسی مرکزیت هستی، و انسان یک واحد حقیقی، و دین تو، حقیقت و فطرت درون توست . وقتی دین گروهی و اجتماعی، می شود دیگر آن دین نیست حزب و گروه سیاسی و برای غارت منابع کشور است، و آرامش یا حیاتی برای تو در بر نخواهد داشت . اکثر ما آدم های ساده لوح و زود باور هستیم و نمی دانیم واقعیت چیست و ندانسته تحت تأثیر تبلیغات زهرآگین قرار گرفته و با هر چیزی همکاری می کنیم و هزینه اش را هم می پردازیم و صدمه اش را هم می خوریم و هرچه در اجتماع ما رخ می دهد ما همه شریک جرم هستیم چرا که با خرافات، مبارزه نکردیم تا مردم آگاه شوند . اگر ما آدم های درستی، بودیم محیط زندگی ما سالم می بود، و اگر بین ما ذهنیت و صفت آدم کثی و جانی نبود، در اجتماع ما آدمکشی رخ نمی داد .

ما از عقل و فکر خود بهره نمی گیریم و استفاده نمی کنیم، و از تنبلی گوشمان به دهان دیگری است که چه می گوید! و آخوند و کشیش می تراشیم و به آنها آویزانیم، و اجازه می دهیم هر بلایی بر سرمان بیاورند آنها هم زرنگ هستند و می دانند چگونه ما را با مُهملات اسیر و بدبخت کنند . دین برای این است که فساد و فحشا نباشد ولی آمار نشان می دهد که در حکومت های دینی دزدی، خشونت، رشوه و فقر و فحشا بیشتر است و همه ی افراد آن دروغ، می گویند و فساد همه جا را پُر کرده است . چرا که دین تبدیل شده به یاهو گویی ها و قوانین و احکام شریعت و فقهی، در جهت حفظ منافع یک نظام حکومتی، و گروهی فاسد، در نتیجه از اصل و اساس، که شناخت خداست به دور افتاده ایم، و دیگر از دانشمندان و متفکرین اسلامی قدیم خبری نیست و فاصله ی علم و دین هر روز بیشتر شده است . دین های اجتماعی بر اساس ترس، خشونت و فریب مردم پایه گذاری شده و از هزاران سال پیش وسیله ای بوده برای تحکیم قدرت حکومت ها، و اسارت عوام و حالا هم چنین است .

مدیریت مذهبی جهان، بین آمریکا و انگلیس به صورت مسابقه در آمده و مقصودها دارند و ساختن اسلامی جدید، در مقابل اسلام خشن طالبان در آلمان در حال شکل گیری است که با استفاده از روایات و احادیث دین

می سازند که راحت تر دنیا را بچاپند . (برنامه آمریکا و "طرح برژنسکی" کمر بند سبز خاورمیانه و مذهبی کردن منطقه) در به خاک و خون کشیدن خاور میانه با موفقیت همراه بود، که با شعار لاله الا الله سر می بُرند . هم اکنون مدرن ترین و مجلل ترین مسجد دنیا در کلن آلمان در حال اتمام میباشد، و حالا هم "شرق نیوز" از ساختن یک دین جدید جهانی خبر می دهد، که جایگزینی، خدا با روح طبیعت است .

این دین از آیین زرتشت مایه گرفته و آب، آتش، هوا، و خاک را معتبر می داند . و به نوعی، جوهره همه ی ادیان در آن لحاظ شده است، اولین قدم این دین جدید احترام به طبیعت است، و ریشه ی حفاظت و نگهداری از محیط زیست، برمیگردد به تاریخ، و فرهنگ بشریت . این دین جدید مطابقت می کند با نیازهای امروز دنیا، با این باور که با از بین بردن طبیعت، حیات از بین می رود . این دین جدید، درخت را مادر طبیعت می داند و رویش تدریجی درخت را سمبل رویش پله پله معرفت، در انسان می داند که انسان را از خودشناسی، به خدا شناسی می رساند .

در کشورهای ثروتمند، مردم فقیر و گرسنه هستند و این باعث می شود که آشوب ها و انقلابات، در کشورهای جهان سوم همیشگی باشند .

دستگاههای حکومتی و دینی با هم همکاری تنگاتنگ دارند . واتیکان و مکانهای زیارتی ادیان، شرکتهای بزرگ تجاری و پول ساز دنیا هستند طبق آمار بانک جهانی در سال ۲۰۰۸ درآمد کشور عربستان از توریسم زیارت خانه کعبه معادل ۲۹,۸۶۵ میلیارد دلار یا قریب سی میلیارد دلار بوده است . و این پول ها برای آباد کردن قمارخانه های فرانسه و لاس وگاس توسط شاهزادگان عربستان هزینه می شوند . در صورتی که اگر این سی میلیارد ها صرف مستمندان کشورهای اسلامی می شد، بسیاری از گرفتاری آنان و فقر مردم مسلمان بر طرف شده بود . و مخارج اجرای مراسم مذهبی و بنای ساختمان های عظیم کلیساها و مساجد از دسترنج و همیاری افراد سرگردان و گم کرده راه و متعصّب مذهبی تأمین شده و می شوند، و بعضی عوام فریب ها هم برای جلب اعتماد مردم و منافع بیشتر خود، مخارج مراسم مذهبی را بر عهده می گیرند .

اعتقادات و باورها، به دلیل ترس جهنم، و حرص بهشت، و از طریق احساس در ما نفوذ کرده و فکر ما را مشغول داشته است .
 سرمایه گذاری گردانندگان حکومت‌های دینی، در زمینه های گسترش خرافه و تعصبات است . و هر چه جهالت مردم بیشتر، بازار آنها بهتر و مشتری آنها مردم خرافی و چاه پرست هستند، که امام زمان را در چاه مسجد جمکران جستجو می کنند، و عکس خمینی را در ماه می بینند .
 ریشه خرافات، و تعصبات جهالت است . تعصبات اغتشاشات فکری هستند که به دنبال یک ایمان فراباور، شکل می گیرند . تعصب، یک بیماری و میوه ی آن فلج فکری مردم است . وقتی تعصب باشد، اسارت و استبداد هم هست . و (آدم متعصب نمیتواند آزاد باشد) تعصب متحجر ماندن در یک قالب فکری و عقب افتادگی است، و انسان متعصب ممکن است هر بلایی بر سر خود و دیگران بیاورد . راه رسیدن به آزادی، آگاهی و قانونمندی کشور، و دوی مرض جهل و تعصب، آزاد شدن از باورهای خرافی، تفکر و خردمندی است . و همیشه حق و حقیقت شریف ترین و والاترین است و باید بالاترین حرف را بزند .

روشنفکران حقه باز

این روزها دکان خرافات، گرم
 و بازار حقه بازان پُر رونق
 است، و شیادان سرگرم خالی

کردن جیب عوام الناس بی خبر هستند . آقای علی اکبری به عنوان دکتر همایش نیرو درمانی راه انداخته و در کانادا تلویزیون باز کرده و با دعا و صلوات و دعای کمیل و دعای توصل و امّا یجیب، جیب می زند .
 و برای مردم روضه می خواند و با انرژی شفا می دهد! درون کله ی این آخوند بی عمّامه پُر است از عوام فریبی و صفات شیطانی و خیرخواه مردم است!

او می گفت: دکترها بچه را جواب کرده بودند، ولی من با امواج صوتی به بچه انرژی دادم ، و او زنده ماند .

و خانمی که حامله نمی شد حالا الحمدلله حامله شده و به آن خانم می گفت اگر پسر بود اسمش را محمّد بگذار محمّد، جهل و تاریکی را دین آخوندی

آورد و این دکاندار دین فروش به جهل عوام پی برده و راه پول در آوردن را متوجه شده و فهمیده است که مردم محتاج، و روان پریش هستند و نیاز به توجه دارند و حقیقت زندگی را لمس نکرده اند .

در آن جمع مردمانی که سؤال داشتند آقای علی اکبری مرتب به آنها می گفت « دعا کنید انشاالله خوب میشه دعا کنید » این طرز سخن گفتن اندیشه و نگرش آخوندی، و سبب رونق دکان دین فروشان می شود .

مردم از قابلیت های درون خود نا آگاهند، و کسی هم طالب فهم نیست و سرنوشت اینگونه مردم همه اش درد و رنج است و با مُهملات، دلخوش هستند و سرنوشتی که برای خود رقم زده اند همین است که می بینید .

(تا ابله در جهان باقیست مفلس در نمی ماند) مردم از خود بیزار، و به دنبال دیگری روانند و دوست دارند با خیالات، زندگی کنند سرنوشت این مردم (حکایت موری است که در کاسه لغزنده افتاده باشد که رهایی ندارد) .

و این سوء استفاده که توسط حقه بازان صورت می گیرد، تقصیر آنهایی است که می آیند و برای دیگران با مبالغه، تعریف می کنند که ببایید شما هم به پیوندید که این اتفاقات واقعی است، کور بینا شد و کر شنوا گردید و آنها هم با روضه خوانی ها و نواهای شور حسینی راحت تر کلاه برداری می کنند، و از این بازار شلوغ پولی به دست آورده و زندگی می کنند .

تحمیق جامعه، اهانت به شعور انسان هاست . یکی انرژی می دهد یکی فال می گیرد و کف می بیند و یکی فال قهوه و دیگری فال کارت و نفر دیگر فال حافظ و ماشا الله کار و بارشان هم خوب و راضی هستند! شخصی که می کوشد زرنگی، خود را نشان دهد زرنگ نیست او می ترسد که اگر دانش خود را نشان ندهد مردم به جهل او پی ببرند پس شلوغ می کند، پُرگو یاهو گوست. واضح نمی گوید، چون می خواهد از موضوع فرار کند، طمع دارد و محتاج است و با پیچاندن، مطلب گم می شود در صورتی که زیبایی سخن راست، در ساده گفتن آن است .

یکی دیگر از حقه بازان که کاری شبیه کارهای آن آخوند بی عمامه را انجام می دهد کشیش پرافاد جاشوا است که او نیز مدعی معجزه ی شفا دادن است و در یک کلیسای کشور کره جنوبی برنامه اجرا می کرد که از رسانه ها پخش می شد، او با تبلیغات بسیاری که داشت می گفت به

مسیح ایمان بیاورید تا شفا پیدا کنید، و با دست زدن به سر و صورت مردم به آنها شفا می داد! و آنها خوشحال می شدند و غش می کردند و با مصاحبه هایی، که از مردم ترتیب داده بود به کار خود اهمیت و مشروعیت، می داد . سخنان زیادی داشت که کریسچین ها گرسنه خدا هستند و از این قبیل حرف ها و با کارهای عجیب و غریبی، مردم را ترغیب می کرد که به دین او ایمان آورند . واقعاً دنیا را سفاهت فرا گرفته و همه از خود بیزار، به دنبال دیگری روانند! .

کلمه معجزه از واژه عجز، است

یعنی کاری که انسان از انجام

آن ناتوان باشد، و آن شکستن

معجزه

قوانین طبیعت است . هرچه جامعه بیشتر به انحطاط، برود این سخنان بی پایه و خرافی، در آن بیشتر است مانند شق القمر، که مسلمانان آن را باور دارند که با اشارت پیغمبر ماه دو نصف شد، و یا سوسمار، عربی حرف زد و آهو، ایمان آورد و شهادت به پیغمبری او داد .

همه اینها مُهمل، و دروغ هستند . آنچه در حیطة تحقیق، جا نداشته باشد در زمره مهملات است که ما را فریب داده اند . دروغ ابزار کار آخوند است، و آخوندها در به هم بافتن دروغ ها تبحر فراوان دارند .

آیت الله سعیدی، از عظمت تولد مقام معظم رهبری (علی خامنه ای) می گفتند که وقتی مولود از بدن مادر جدا شدند، گفتند (یا علی) و قابله گفت علی نگهدارت باشد! (صلوات و ابراز احساسات مردم، در مسجد) .

و یکی دیگر از آخوندها میگفت اگر یک قطره شراب در دریا بیافتد بعد آب آن دریا خشک شود و بعد از کف دریا علف سبز شود و گوسفندی آنرا بخورد، علی از شیر آن گوسفند نمی خورد! و کتاب های ملا محمد باقر مجلسی (علامه مجلسی) بحار الانوار، حلیه المتقین و مهر فوالقلوب پُر است از این مُهملات که مردم ما را به فلاکت خرافات مبتلا کرده است . گفته می شود در هر کشوری که یکی از کتاب های این آخوند پیدا شود آن کشور روی خوش، نخواهد دید، و همه ی این کتاب ها در رژیم دینی جمهوری اسلامی وجود دارند . وجود آخوندها توهین به مقدسات است در جایی که خود حضرت رسول می فرمایند (انا بشر مثلکم) من بشری

مثل شما هستیم، آخوند به آن رضایت نمی دهد و معجزه را از شرایط رسول می داند و کتابها می نویسند و نسبت های ناروا می دهند . در واقع پیغمبر، قوانین علم مطلق است فرهیختگانی که پرده از اسرار برداشته اند . و علم را با خرافات، آشنایی نیست، پیغمبر آن نیست که هزار سال پیش بوده، ولی حالا نباشد و آنکه درس خوانده و سواد هم دارد و دکتر هم شده و انتظار معجزه از استخوان های پوسیده ی مرده دارد، و شفا از آن طلب می کند! معلوم است که چیزی یاد نگرفته است . شفای هر بیماری با خود بیمار است . بر اثر تمرکز و تلقین، ترشحاتی در قسمت هایی از مغز ایجاد می شود که سیستم دفاعی بدن را تقویت کرده و منجر به شفای بیمار می شود، و آخوندها که به عمق حُمو مردم پی برده اند، آن را به حساب اعتبار و معجزه ی امامی که مرده و از بین رفته است می گذارند که به مقاصد دنیوی و پول بیشتری برسند . هر چیز حال آدم را خوب کند، برای روان خوبست ولی نه این که مرده ای بتواند کور بینا کند و پای شل را شفا دهد . این مُهملات را آخوند برای آدم های جاهل و نادان ساخته است که کسب و کارش رونق بیشتری داشته باشد .

معجزه فقط می تواند این باشد، که مرگ به سراغ کسی که زندگی کردن را آموخته و از خرافه نجات پیدا کرده است نمی رود . وظیفه ی آدم سپاسگزاری است نه تقاضا، آدم طمع کار هیچگاه سیری ندارد و حریص است و نعماتی که به او داده شده را نمی بیند . اگر هم دست پُر داشته و بغلش پر از نان باشد چشم طمع به نان خشکیده ی دیگری دارد .

دعا طلب نیاز است، که ایجاد انگیزه و امید می کند. شفای هر بیماری با خود اوست، و آن امید و انرژی است که آفریدگار در

تأثیر دعا در بهبود

نهاد هر کسی قرار داده، مشکل تو آنست که آن را نمی شناسی . و این ما هستیم که می توانیم با تفکر، تمرکز و ایمان این نیرو و امید را فعال کنیم . این امید است که انرژی شفای تو را به همراه دارد و آن را در تو فعال می کند، و این تو هستی که می توانی امید خفته در خود را بیدار و تقویت کرده و به مشکل جسمی و روحی خود، غلبه کنی .

کانون هستی انسان، امید است نباید گذاشت امید ویران گردد . ایمان یک حس قلبی، یک توجه و تفکری قوی است . و می تواند در درمان جسم و جان مؤثر باشد . بهترین ایمان آنست که نیروهای درون خود را باور داشته باشید، و آن وقت شما اعتماد به نفس دارید . با تفکر درست می توان انرژی ها را تقویت کرد که بتوانید هر عملی را انجام دهید و شما هستید که زندگی خود را با اعتماد به نفس، تعیین و پایه ریزی می کنید که چگونه باشد . با دعای عادت و نذر و نیاز، کاری صورت نمی گیرد و احتمالاتی است که اتفاق می افتد و سردرد کسی خوب می شود .

ایمان فقط اعتقاد به قدرت امید، و به کارگیری آنست . اعتماد به نفس بزرگترین شفا را برای انسان در بر دارد و آن به طرز تفکر شما بستگی دارد که پذیرش و قابلیت قبول قانون را داشته و شاکر باشید .

تمرکز نیروها هستند که بر اثر ایمان، دعا و تمرکز، قدرت دفاعی بدن را بالا می برند و تلقین روحی باعث تقویت نیروهای درون شده و میتواند در درمان تأثیر گزار باشد . همه ی انرژی بیماری انسان، روانی است .

عاملی در مغز هست که سیستم دفاعی بدن را در کنترل دارد و بر اثر باور و ایمان ترشحات آن روی سیستم دفاعی بدن تأثیر می گزارد و باعث افزایش قدرت دفاعی بدن شده و موجب بهبودی می شود .

به دنبال دیگری رفتن نشانه ی ضعف و نا آگاهی است و این که دیگری بتواند به تو انرژی، بدهد فریبی بیش نیست .

هرچه هست تویی، بیرون از تو هیچ خبری نیست . هدف بشر در زندگی آرامش و بقا است یعنی می خواهد آرام زندگی کند و جاویدان باشد .

در بدن انسان مراکز و خازنهای انتقال نیرو وجود دارند که نیروهای موجود در کائنات، را به ما انتقال می دهند و این خازن های الکتریکی هستند که سلامتی و حیات بدن را تأمین می کنند، و آنها با جریان الکتریکی وجود در ارتباط دائم هستند . وقتی اختلال در اعتدال، قسمتی از بدن رخ دهد ما بیمار می شویم که بستگی به شرایط عارضه، توسط داروی متعادل کننده یا عمل جراحی و یا با رساندن نیروهای حیاتی به جسم سلولی، بدن ما اعتدال و سلامتی خود را باز می یابد .

و این شما هستید که می توانید با تفکر درست و تمرکز، امید و توکل، که

همان توجه و حضور قلب، است و باعث ارتباط مستقیم قلب، و مغز می شود می توان این نیروهای حیاتی را از هستی دریافت کنید . همانطوری که هر کس خودش باید غذا بخورد، که انرژی لازم به او برسد، انرژی حیاتی را هم تو خود باید دریافت کنی . هیچ کس دیگری نمی تواند این نیروی حیات را به شما بدهد . به شما دروغ می گویند . این قوت، درون خود شماست . و بستگی به ایمان و اعتماد به نفس شما دارد و هر آنچه خواهید در سرنوشت شما قابل انجام است .

جهنم به معنی جهش است، که
آشغال ها را میسوزاند . مردمی
که می گویند زندگی بی معنی
است کسانی هستند که عشق را

جهنم دروازه بهشت

نشناخته و تجربه نکرده اند . مردم بر اساس ذهنیت و آموخته های خود قضاوت، می کنند و چیزهایی که مطابق میلشان است انتخاب می نمایند که ممکن است حقیقی نباشند . آنها در رؤیا زندگی می کنند و در افکار خود زندانی هستند و خودشان را نمی شناسند و قادر به شنیدن و دریافت حقیقت هم نیستند . مردم چیزی را می شنوند، که می خواهند و نمی دانند زندگی چیست و طعمی از هستی را نچشیده اند، و قواعد زندگی را نمی شناسند . زندگی باید سرشار از شادی باشد گذر جهان هر طور که باشد، نباید خود را از لذت خوشی ها، نور و روشنایی محروم کنید .

شما خوشبخت باشید، بگذارید مردم شما را بدبخت بدانند . تنها در آمد خوب داشتن و امکانات رفاهی بیشتر داشتن به معنی زندگی بهتر نیست . بسیاری از افراد ترجیح می دهند که بد بخت باشند، ولی مردم آنها را خوشبخت بدانند . اینان در عمق وجودشان پوچ و بینوا هستند، گدا هستند و دنیای آنان بر اساس ترس است، ترس از دست دادن ها .

در محیط فاسد، و جاه طلب، که گلوی یکدیگر را می درند عشق جایی ندارد و از خوشی و شادمانی، خبری نیست و چون شما زندگی را یک مبارزه می دانید اولین بازنده ی این خشونت ها خود شما هستید .

انسان به صورت یک فرصت زاده شده و فقط انسان های معدودی این فرصت را در یافته اند . و بسیاری از انسان ها، از شخص به شیئی تبدیل

گشته اند چون از درون تُهی هستند . شما قبل از این که هر چیز دیگری باشید، یک انسان و سلولی از پیکر، این هستی هستید . جمع آوری ذهن ما بر مبنای دروغ ها، غرورها، کبرها، خباثت ها، آشغالها، و منیت ها هستند که باعث اسارت و پوچی زندگی شده اند و همگی آنها عامل ترس و زاینده ی خشونت و مرگ هستند، که شده اند شخصیت شما و حاضر هم نیستید آنها را رها کنید، چون جایگزینی برای آن ندارید . کسانی که تظاهر به دین داری می کنند درون تُهی هستند و این تظاهر از روی ضعف، و برای اینست که دوست می دارند مورد توجه باشند، مذهب و دینی که در اجتماعات رایج است رنگی، هستند که هر کسی انتخاب می کند . اعتقادات ما مسائل اجتماعی، و احکام نفس است . ضعف و بدآموزیها، و غرق لجن است و بر اساس خیالات و ذهنیات خرافی ما و جهش های سلولی و خواسته های نفسانی است که شخصیت ما را تشکیل داده اند، که باید سوخته و منهدم شوند . زندگی سلولی، جهّم است، شما که حاضر نیستید تزکیه کنید و از آشغالها گذشت کنید، وقتی که در آتش سوخت دلبستگی ها از بین می روند . و شما پاکیزه می شوید .

جهنم انقلابات درون است، و تزکیه به معنی ریختن حجاب هاست، که منجر به آشکار شدن حقیقت و بهشت میشود . آتش یکی از راههای پاک کنندگی است که میتواند اضافات و آشغالها را بسوزاند باورهایی که ما را اسیر و گرفتار کرده اند . طبیعت هدیه بزرگی به صورت ودیعه و امانت به ما بخشیده که مرکب ما و در خدمت ما باشد (بدن ما) که بسیار با ارزش و زیباست و دارای قابلیت عظیم است که به عنوان وسیله در اختیار ما قرار گرفته و بعضی از مردم عوض مراقبت، آن را به آشغالدانی تبدیل کرده اند . در صورتی که ما وظیفه داریم با احترام از خودمان مواظبت کنیم، و ما باید مراقب باشیم که لجاجت های قبلی برنگردند . وقتی اضافات سوخت و از بین رفت، وحدانیت و توحید است و آن چیز کم ارزشی نیست . زرتشتیان آتش را مقدّس می دانند و معتقدند آتش همه چیز را جز خداوند می سوزاند . وقتی اضافات شما سوخت و نبود، دیگر آلودگی ندارید که

مزاحم باشند و با قرار گرفتن در مرکزیت دل و نقطه عطف و اعتدال می توانید اعلام جامعیت و معرفت نمائید . در این وقت لطافت و عشق در شما واقع شده، و قدر و جایگاه خود را خواهید شناخت . و نقطه عشقی که در دل تو هست، در این مرحله به ظهور می رسد و با خود و دیگران مهربان خواهید بود . آن وقت اطرافیان از تو در امان بوده و زندگی آرامی خواهید داشت و این است تعریف آدم .

در این مرحله از حیات باید گفت خوشا به حال خدا که بنده ای چون تو دارد، و خواست خدا بر این است که زیبایی عشق، و شادی زندگی، به وسیله ی تو بیان گردد، و آنچه ما را هدایت می کند خدای عشق است . اگر شهامت، گذشت بود درست بودن رهایی و مردانگی هم هست و به جای طلبکاری، روح سپاسگزاری، دارید و مسئولیت پذیری شما باعث تعادل می شود و این همان بهشت آرامش است که می خواستید .

سرّ به معنی شناخت است و با
کشف اسرار قابلیت، آدم به هر
کجا بنگرد جز خدا نبیند. خداوند

سرّ آدم

دنیا را به سان جسم بی جان آفرید و آراست که به آئینه تار می ماند، و انسان صفای آئینه وجود و روح کالبد عالم شد. وجود، انسان را برسیمای خود آفرید و در سینه اش دلی، نهاد از وسعت رحمت، گسترده تر و از ساحت عرش فراختر، و این خانه و خلوت گاه حق است . خدایی که در عظمت و بزرگواری، در زمین و زمان و مکان و کائنات و عرش نمی گنجد در دل آدم، گنجد و این است سرّ انسان نامیدن و خلیفه ی خدا خواندنش، چرا که به دلیل جامعیت، و جمعیتش با حقایق، همه ی عوالم شناس است و از جهت قلب و قابلیت، آئینه ی تمام نمای اسماء و صفات حق است . و راز مسجود ملائکه گردیدن و از دیگر موجودات افضل و اشرف آمدنش نیز در همین است (معرفت) و این است خلاصه مفهوم قابلیت، و عظمت انسانی . بدیهی است که این همه احترام و عظمت به ناحیه روح و وجه خدایی انسان ارتباط دارد و انسان از طریق کالبد و تن سخت بی مقدار و حقیر است . در یک طرف چهره اش ویژگی های حق پیداست و در سوی دیگر رویش نقیصه های بندگی هویدا، وقتی به

ویژگی های ربوبیت می نگری از همه ی موجودات بزرگوارتر است .
و چون نقایص بندگی بحساب آوری، از همه ی کائنات دلیل تر .
به باور سمبولیک ادیان، خدا جهان را در هفت روز خلق کرد . و خدا
وقتی شروع به ساختن دنیا می کند روز اول گفت خوبست و روز دوم تا
روز آخر گفت خوبست، و وقتی انسان را خلق کرد هیچ نگفت .

وقتی برنده ای مرتکب خطا، می
شود می گوید اشتباه کردم . و
وقتی بازنده ای مرتکب اشتباه
میشود، میگوید تقصیر من نبود .

ویژگیهای برنده و بازنده کدامند؟

برنده متعهد می شود، و بازنده وعده می دهد. برنده می خواهد همه برنده
شوند . و بازنده فقط بفکر برندگی خودش است . برنده گوش می دهد،
و بازنده فقط منتظر رسیدن نوبت خود برای حرف زدن است .
برنده می گوید: باید راه بهتری هم وجود داشته باشد . بازنده می گوید:
تا بوده همین بوده و تا هست همین است .

برنده، به افراد برتر از خود احترام می گذارد و سعی می کند از آنان
بیاموزد .

بازنده، از افراد برتر از خود خشم و نفرت دارد و در پی یافتن نقاط
ضعف آنان است .

برنده، مشکلی بزرگ را انتخاب و آنرا به اجزای کوچک تر تفکیک می
کند تا حل آن آسان گردد . بازنده، مشکلات کوچک را آنچنان بهم می
آمیزد که دیگر قابل حل شدن نیستند .

برنده، تمرکز حواس دارد، فکر می کند و از اشتباهات خود درس می
گیرد . بازنده، پریشان حواس است و از ترس مرتکب شدن اشتباه، یاد
گرفته است که اقدام به هیچ کاری نکند .

برنده، می کوشد تا مردم را هرگز نیازارد، مگر در مواقع نادری، که
این دل آزاری در راستای یک هدف بزرگ باشد .

بازنده، نمی خواهد به عمد دیگران را آزار دهد، اما ناآگاهانه همیشه این
کار را می کند .

برنده، معتقد است که ما با کارهای درست و اشتباه خود، سرنوشت خویش را تعیین می‌کنیم. بازنده، به قضا و قدر اعتقاد دارد.

برنده، در هر شرایطی که قرار بگیرد آرامش و تعادل خود را حفظ می‌کند. بازنده، اگر از دیگران عقب بماند تندخو و خشن می‌شود و اگر جلوتر از دیگران باشد، خود را گم می‌کند.

برنده، روی پای خود می‌ایستد، و از این که دیگران به وی تکیه کنند ابایی ندارد. بازنده، به کسانی که از خودش قوی‌ترند تکیه می‌کند و عقده‌های خود را بر سر افراد ضعیف‌تر از خودش خالی می‌کند.

برنده، در وجود یک آدم بد خوبیها را می‌جوید و روی همین قسمت کار می‌کند. بازنده، در وجود یک انسان خوب بدی‌ها را می‌جوید از این روی به سختی می‌تواند با دیگران همکاری کند. برنده، در عین حال که تعصبات خود را می‌پذیرد، تلاش می‌کند که در هنگام قضاوت کردن بر تعصبات خود غلبه کند. بازنده، منکر وجود هر گونه تعصب در خود است بنابراین در سراسر عمر اسیر تعصبات خویش می‌ماند.

برنده، ارزشهای اخلاقی را به عنوان تنها منبع قدرت حقیقی می‌شناسد.

بازنده، چون در باطن برای ارزش‌های اخلاقی احترام اندکی قائل است بیش از ظرفیت خویش در جهت کسب منابع قدرت بیرونی، تلاش می‌کند. برنده، پس از بیان نکته اصلی مورد نظرش لب از سخن فرو می‌بندد، بازنده آنقدر به صحبت کردن ادامه میدهد که نکته اصلی را فراموش می‌کند. برنده، تا دم مرگ بیشتر از آنچه که از دیگران می‌گیرد، میدهد بازنده، تا پای جان از این توهم، دست بر نمی‌دارد که پیروزی یعنی بیش از آنچه که میدهی، بستانی!

در هر داستانی یک پیامی نهفته

است. مسئله اینست که تو دنبال

چه هستی؟ مثل این که وارد

رستورانی شده باشید که همه چیز برای هر نوع سلیقه در آن وجود دارد و تو هرچه لازم داری که موجب نجات تو می‌شود، انتخاب می‌کنی.

در مسائل خارق العاده ای که می‌شنوید لازم نیست که چیزی را باور کنید و یا مخالفت نمایید. آنها تا زمانی خارق العاده هستند که شناخته

پیام‌ها در قالب مثال

نشده باشند، و چون به واقعیت به پیوندند معمولی می شوند . یک روزی اگر کسی می گفت که سیصد تُن آهن در هوا می پرد، یا او را تکفیر می کردند، و می کشتند یا او را دیوانه می انگاشتند، و یا اگر می گفتید روزی خواهد آمد که از این طرف دنیا می توانید طرف دیگر دنیا را به بینید، کسی باورش نمی شد و مورد تمسخر قرار می گرفت، ولی امروز می بینیم که خیلی معمولی است، و یا حمام شیخ بهایی که توسط یک شمع گرم می ماند و یا منارجنبان اصفهان را امروز همه می دانند چگونه است (ذوق جوهر عقل است.)

اینها را قبل از پیدایش، خارق العاده می گفتند، چون با عقل مردم آن زمان سازگاری نداشتند، و شما چنانچه به موضوعی برخورد کردید که باور کردنی نبود، پیامی را که در آن هست بگیرید . بقیه اش به شما مربوط نمی شود که وقتتان را برای آن تلف کنید .

گاو؛ نقل از اُشو: چیزها هستند، ولی از بودن خود خبر ندارند و دریچه آنها بسته است، و پرسش گری در آنها وجود ندارد .

حیوانات هستند، و میدانند وجود دارند پنجره ی آنها باز است ولی هوشمندی، جویا شدن را از آنچه هستند ندارند، و هوشمندی آنها کافی نیست تا جهان بیرون را نگاه کنند، پنجره ی آنها چه باز باشد چه بسته تفاوت زیادی ندارد . شاید، گه گاهی یک حیوان نادر از این پنجره استفاده کند، و آن خیلی بعید است .

"رامانا ماهارشی" برکه ای عظیم و ساکت از انرژی بود، او هر روز صبح در نشستی با اطرافیان می نشست . او هرگز زیاد حرف نمی زد مگر از او سؤال می شد، آن وقت نیز پاسخ او بسیار کوتاه، و عمیق بود که باید در آن کاوش می کردید، هیچ توضیح زیاد نمی داد .

تمام ادبیات او در دو یا سه کتاب کوچک جمع آوری شده است . بیشتر آموزش او نشستن در سکوت با مریدان بود، طبیعی است که مردمان بسیار اندکی از او فیض برده اند . ولی او هر روز صبح، می نشست و مریدانش در کنارش می نشستند، و یک گاو هم می آمد، و در بیرون می ایستاد و گردنش، را از پنجره به درون می برد و در تمام مدت آن نشست در آنجا باقی می ماند . این وضع سال ها ادامه داشت .

مردم می آمدند و می رفتند، و مردمان جدیدی می آمدند ولی آن گاو ثابت بود. و همیشه سر وقت می آمد، و هرگز تأخیر نداشت و وقتی آن نشست تمام می شد او نیز می رفت. یک روز آن گاو پیدایش نشد، و شری رامان گفت "امروز این نشست نمی تواند برگزار شود، زیرا مخاطب واقعی من غایب است. می ترسم یا سخت مریض باشد یا مُرده باشد و من باید بروم و دنبالش بگردم".

آن گاو متعلق به یک هیزم شکن فقیر بود که در نزدیکی آن اشرام زندگی می کرد. رامان معبد را ترک کرد و نزد هیزم شکن رفت و گفت چه شده؟ که گاو برای نشست نیکان امروز نیامده؟ هیزم شکن گفت: خیلی مریض است، می ترسم در حال مرگ باشد ولی مرتب به در نگاه می کند، گویی منتظر کسی است شاید منتظر تو باشد تا برای آخرین بار تو را ببیند، شاید برای همین است که او قدری بیشتر معطل شده.

رامان به داخل رفت و دید که گاو اشگ، در چشمانش هست آن گاو سر روی زانوهای او گذارد و با شادمانی از این دنیا برفت.

بگفته اشو، این ماجرا در همین قرن بیستم رخ داده و رامان آن گاو را روشن ضمیر اعلام کرد، و به مردم گفت که باید برای این گاو یک بنای یادبود زیبایی ساخته شود. روشن ضمیر شدن برای انسان ها بسیار به ندرت رخ میدهد و برای حیوانات تقریباً یک امر ناممکن است.

ولی این گاو رسید و او دیگر بار زاده نخواهد شد از بدن یک گاو او تمام دنیای بشریت را دور زد و جهشی، کرده به بوداها متصل شد. و این اتفاق، فقط یک استثنا است. (این داستان دل انگیز، پیامی آموزنده دارد)

انسان زیرک و با هوش که
شادی بر چهره دارد از نعمت
های طبیعت لذت می برد و می

صفات آدم

گزارد زندگی در او و از طریق او، جریان پیدا کند و از آن نعمت ها نگهداری می کند تا دیگران هم از آن استفاده کنند. فراخ دل و متواضع است و به سوی هر خوبی شتابان. نطفه ی مهر در دل کاشته، کینه و حسد و ترسی، ندارد عیب جو نیست و غیبت نکند. همتش بلند است و شهرت را ناپسند می داند. با وقار و خاموش است، صابر و شاکر،

خوش خُلق و نرم خُوی است، با وفا و بی آزار است، دروغ زن و پرده در نیست، اگر بخندد، دهن ندرد و اگر خشم کند، سبک سری نکند . دانشش، بسیار و بَرَد باریش بزرگ و پرسش او برای دانستن است . مهربانی اش زیاد و حق گوست، بخل نورزد و شتاب نکند . در قضاوت خلاف حق نگوید، خشن و پُر مدعا نیست .

نزاع کردنش نیکو و مراجعه کردنش شرافتمند است . عادل است و اگر خشم ورزد ملایم است . دوستیش صمیمانه و پیماناش محکم است . راضی و شاکر بوده و روحی، سپاسگزار دارد . نفس خود را در کنترل دارد، به زیر دستان درشتی نکند . فرد نادان به دانشش پی نبرد، نیرنگ باز و حيله گر نیست و پی گیر عیب کسی نباشد و بر کسی ستم نکند .

پرده ای را ندرد، و رازی را آشکار نکند . گرفتاریش زیاد و شکایتی ندارد . اگر خوبی، ببیند به یاد آورد و اگر بدی، ببیند نهان کند از خطا در گذرد و از لغزش چشم پوشی کند . امین و با وفا و پرهیزکار و پاکدامن است . در نهان، خود را متهم می کند نه دیگران را . به وجود احساس بدهکاری می کند و طلبکاری ندارد . عیب خود را می داند و گرفتار غم خویشان است . نفس هر کس را از نفس خود صالح تر داند . عیب خود را بزرگ، و عیب دیگران را نبیند . با نشاط، خوشرو و دقیق نظر و پرهیزکار، است نادانی نکند و در مقابل نادانی مردم بردبار است .

بخل نکند و در مقابل بخل مردم صبور است . تعقل کند، تا شرم ورزد و قناعت، کند تا بی نیاز گردد . شرمش بر شهوتش و دوستیش بر حسدش و گذشتش بر کینه اش برتری دارد . جز سخن درست نگوید . نیتش خالص و در همه حال از خدا راضی است، نگاهش عبرت، و سکوتش فکرت، و سخنش حکمت، و خیرخواه و بخشنده است .

بر آنچه از دستش رفته افسوس نخورد و بر مصیبتی که به او رسیده اندوهگین نگردد . بردباری را با دانش، و عقل را با صبر آمیزد . دلش خاشع، و لغزشش کم و برای گناهش غمگین شود . همسایه اش از او آسوده است . خودش از خویش در زحمت، و مردم از او در راحتند . اگر تواند، کارهای عام المنفعه کند و اگر تنگدست، باشد صبر کند .

مولانا

انسان را به سان جنینی می داند
که در شکم هستی است و سر
انجام باید متولد شود . مولوی،

زاری نی و جوشش می را نشأت گرفته از عشق و شیدایی میداند .
انسان مؤمن آیینۀ ذات، و دارای صفات حق است . آنها پرورده گلستان
الهی هستند . انالحق گفتن حلاج تواضع است، یعنی من نیستم و هر چه
هست خداست و از نظر وحدت وجودی، اشکالی ندارد ولی انالعبد، گفتن
دعوی بزرگی است یعنی دو هستی را اثبات می کند، یکی خود و یکی
خدا، لابر اتوار الاهی، دل صیقلی مولانا است . و میفرماید:

آتشی از عشق در جان بر فروز سر به سر ذکر و عبادت را بسوز

عدل، یعنی در هر لحظه هر چیز
خالی از وجود نباشد . و عرضۀ
مراتب وجودی را بنماید . و این

عدل

هستی، همین طور که هست بماند . عدل استقرار در نقطه ی عطف است
نقطه عطف و مرکزیت وجودی، همه قوانین طبیعت و هوشیاری حیات
را واجد است . و چون جامع است، نظم دهنده مراتب، و عدل هم هست .
جسم عنصر است و نفس نور مجرد، و رابطه ی این دو عشق است و
این دو را سیّاله ی حق، به هم پیوند داده است . اگر انسان، در اعتدال
قرار گرفت، هر چه عرضه می کند در عدل و قیام در نقطه مجرد است
و آن قیامت اوست و قیامت، یعنی معرفت به حقیقت، و بمعنی قرب است
یعنی قیام کرده است بر حقیقت، آنچه که باید باشد . و آخرت، بعد از
قیامت تو و همان است که در ابتدا بود . آن بعد از مُردن، نیست
شریعتمداران قیامت را بعد از مرگ می دانند و با جهنم و بهشتی، که
ساخته اند ترس را دامن می زنند، و بعد از مُردن هم از سر مردم دست
بردار نیستند . ولی مولوی میگوید: من جُفت قیامتم، وقتی شما به عدل
قیام کردید، منبع افاضه کننده هم کارش را انجام می دهد و قوه، یا جان
نیز امورات را اداره می کند . نقطه عطف، یا منشاء حیاتی، محل تلاقی
عالم ملکوت (لطائف) و ناسوت (جسم) و در مرکزیت دل است . انسان
معجونی است از ملک و حیوان (لطافت و ثقالت) اگر به صفات حیوانی و

ناسوتی، گرایش کند از حیوان پست تر و اگر در جهت لطائف، قیام کرده باشد از ملک بالا تر است. ملکوت، یعنی مراحل لطیفه بشر و ملائکه به معنی نیروست، یا (قابلیت کشش عقده حیاتی) که خلاق است.

جهان نشئه ای از فیاضیت الهی

است. بخشش او عام و درهای

معرفت، بر همه باز است و کسی

هُنر دیدن

که در جستجو، باشد می یابد و بخشنده هم از بخشش علم، خود داری نمی کند. مسئله ی خدا، شعور اجتماعی و آداب و رسوم نیست اهلیت، لازم است. و تا غرورها و هوس ها را رها نکنید، هستی گیرتان نمی آید. این بخشش خداوند که عام است برای اهلش است، که پذیرای علم باشد تا قابلیت ها، شکوفا گردند. نه برای کسی که پُر است از خودخواهی ها، و تعصبات قومی و خرافات مذهبی.

در این راه صداقت، و قابلیت پذیرش لازم است و اثری از تو نباید باشد. پذیرش است که زیبایی را می آفریند و طبیعت گویای آن است. دیدن زیبایی یک هنر است که ما باید آنرا یاد بگیریم، چنانچه بذر پذیرش نداشته باشد سبز نخواهد شد و خاک است.

همه چیز خوب است، به شرطی که تو در میان نباشی. گروهی در طریقت، جمال را در آفرینش مورد توجه قرار داده اند و به اعتبار آن در باره جمال سرمدی، گفته اند جمال زیبای سرمدی به اقتضای ذات خود در پی آنست که سیمای خود را در آئینه کائنات، که نگارخانه جمال اوست بنگرد. از این رو دنیا نگارخانه، یا عکس جمال سرمدی است و بدین ترتیب، آفرینش جهان را نشئه ای از درخشش نور، و روح کالبد عالم و فیاضیت الهی می شمارند. تجلی زیبایی، علت خلقت است. و زیباترین آن، شخصیت ذاتی و ثابت انسان است که دلی به وسعت عرش و قابلیت در حد وجود دارد. اجزاء تشکیل دهنده ی سلول، را عشق بهم اتصال می دهد که منشاء صلح و صفا و آرامش است. در مورد انسان، اگر یک سلول در درون خود فاقد، هماهنگی بوده و آسوده نباشد آن یک سلول بیمار است، و با کلیت مجموعه هماهنگی، نخواهد داشت و یک سلول بیمار، فاقد صلح و صفای درون، یا هماهنگی و عشق است و به

علت نا هماهنگی، هر آنچه سر راهش قرار گیرد ویران و در نتیجه خود را نیز تخریب می نماید. و نقش آن سرطان، درون جسم است که موجب مرگ خود و مجموعه میشود.

حال خود را یک سلول فرض کنید که در بدن و کلیت هفت بیلیون سلول بشری، زندگی می کنید. و اگر کسی بخواهد نسبت به افراد مجاور خود به همین نحو رفتار نماید که سلول سرطانی، عمل می کند و با حرص و طمع و ریا و تجاوز سایر افراد اطراف خود را تخریب می کند و از بین می برد، و قضاوت نادرست روا می دارد، این اسمش مرض است. فقدان پیوند با کلیت، و عدم تفکر در چهار چوب وحدت و یگانگی، باعث پیدایش سلول سرطانی در جامعه می شود. هر گاه خود را عضوی از جامعه ی انسانی نمی دانید بیمار هستید. و این بیماری به صورت رفتار تجاوزگرانه، دروغ، کلک و حقه بازی بروز می کند.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند

(سعدی)

واقعیتِ زمان بستگی به شرایط

دارد زمان به تنهایی معنی ندارد

ساخته ذهن بشر، و نسبی است

برای عاشقی که مشغول عشق بازی است زمان معنی ندارد. دلدار و دلداده در سودای عشق همواره سر گرم داد و ستد و مبادله هستند.

زمان، ساعت یا طلوع و غروب نیست. ماهیت زمان را باید در درون خود درک کرد. زمان نسبی، و در شرایط متفاوت معانی مختلف دارد.

وقتی عضوی از بدن درد می کند، زمان طولانی تر به نظر می رسد یک ثانیه یک دقیقه و یک دقیقه یک ساعت می نماید. و بستگی به آن

دارد که عضو آسیب دیده چقدر درد می کند، در خوشی ها و لذت ها زمان کوتاست. حضور خدا در زندگی، این احساس را به ما می دهد که

غرق لذت هستید، گوئی زمان ایستاده است. وقتی زمان متوقف، شود یعنی تو وارد دنیایی شده ای که ورای زمان است.

زمان

گذشت زمان برای مردم نا خردمند و بی هدف اعلام ختم زندگی و رسیدن به مرگ است . آنچه اکنون هستید نتیجه و محصول، گذشته است و آنچه فردا خواهید بود همان چیزی است که اکنون هستید .

اکنون، در بر گیرنده تمام زمان است و این یک حقیقت است که گذشته و آینده در حال خلاصه شده اند . اگر من امروز خشن، باشم فردا هم خشن خواهم بود بنابراین فردا، در همین امروز نهفته است، و تا در من یک دگرگونی اساسی پیش نیاید، من همان آدم خشن خواهم بود . تمام زندگی گذشته ما در حال نهفته است . اگر در تمام طرز رفتار و شیوه تفکر و جنبه های روانی ما یک دگرگونی، اساسی به وجود نیاید آنگاه فردا نیز همان چیزی خواهیم بود که در گذشته بوده ایم، ما در طول قرن ها خشن بوده ایم، حالا هم هستیم . و اگر ما به طور عمیقی این امر را در خود مشاهده کنیم یک تحوّل، در سلولهای مغز پدید می آید که دیگر خشن نخواهیم بود . آن که در گذشته یا آینده ، زندگی می کند حال ندارد .

حال، بی زمانی، و مراقبه است . یعنی وارد فضای جاودانگی شدن و آن حقیقت آگاهی و سرور زندگی است و این حال، حرکتی است که به آینده می انجامد . تنها دو روز در سال هست که نمیتوانید هیچ کاری بکنید! یکی دیروز و یکی فردا، گذشته دیگر وجود ندارد و آینده هنوز نیامده است و هر دو غیر موجود، هستند و زندگی در غیر موجود یعنی ماندن در رنج و عذاب .

گذشته غباریست بیهوده، که بر آینه ی ضمیر تو نشسته اگر بتوانید دور بیندازید آینده را هم که بازتابی، از گذشته است دور انداخته اید .

حال، یعنی همه چیز در موافقت و در عدل و سلامت خودش باشد، و در حال بودن یعنی هماهنگی با وجود، هوشیاری، و قرار گرفتن در حقیقت آگاهی، خدا، و جریان زندگی . آنگاه شما عمق دارید و زندگی شما با شکوه و وقار بوده، و معرفت خواهید داشت .

آینده بر پایه ی گذشته استوار است و آنچه برای فردایی می خواهید چیزی جز تمام چیزهای قشنگ دیروز و یا نیازهای گذشته ی تو نیستند .

مردمی که در گذشته زندگی، می کنند در گذشته اند (مُرده اند) و کسانی که در آینده، زندگی می کنند نگران آینده اند و هیچ یک از این دو دسته

حال ندارند و زندگیشان پُر است از درد و رنج . آینده گذشته ایست که اصلاح و دگرگون شده، بنابراین امید فرد به آینده، هنوز همان جریان گذشته است به سوی چیزی که فرد از آینده انتظار دارد . ذهن هرگز از گذشته خارج نمی شود و آرزوها، خواسته های انجام نشده گذشته هستند . آینده همواره محل زیست و مشغولیتِ ذهن در گذشته است .

انسان مخلوق شکم طبیعت است

وجود، سیر حقیقی و لایتنهای

طبیعت

خود را به بهترین وجهی و در

کمال دانایی ادامه می دهد . با این که زندگی شادی است، چرا ما دُچار درد هستیم؟ و زندگی ما در نا آرامی، نگرانی و نشدنی هاست؟

هدف ما از این زندگی چیست و مشکل کجاست؟ ما خود مشکل هستیم و آن جاه طلبی، غرورها و خودخواهی های ماست که عیب خود را نمی بینیم و می خواهیم دیگران را اصلاح نماییم! شما به چیزی دسترسی ندارید و نمی دانید چه می کنید. تنها راه رسیدن به آرامش از خود شروع کردن است که خود را بشناسید، و به فطرت اصلی خود باز گردید .

اگر وقت خود را صرف امور دیگری کردید محصولی جز بهم ریختگی و به دام فریب کاران افتادن نخواهید داشت . وجود، داناست و کاری که می کند عین صواب است . قدری تأمل کنید، آیا سیر تو موافق وجود است یا نه؟ مورد بحث " تو " هستی و کاوش است که خودتان را بشناسید، صحبت دین، یا فلسفه هم نیست .

فرض کنیم شما مسلمان هستید و نماز هم می خوانید، آیا می دانید که نماز به معنی دعاست، و دعای حقیقی آنست که موافق خواست و مشیت حق باشد؟ حال چگونه است که اگر چیزی موافق طبع تو نبود، فریادت بلند می شود که این چه خدائی است! یا این چه روزگاریست؟ .

تو بازیگری، و آنچه می نمایی نیستی و منافقی و این دو رویی ها قابل توجیه نمی تواند باشد . آیا تو به دنبال نوکری، بی جیره و مواجب نیستی که دستور تو را اجرا نماید؟ و تو اسمش را خدا می گذاری! و درخیالات خود غرق و سرخوش هستی! خدا پرستی ما اهانت است به خدا .

هر قومی خدا را بر اساس صفات خود می شناسد . خدای هر کس به قدر و اندازهٔ عقل و آموزه های ذهن اوست، و از آن فراتر نمی رود .
"خداوندی که برای حصول مقاصد دنیوی پرستش می شود عظیم نیست"
(مولانا شاه مقصود)

هر کسی از ظنّ خود شد یار من از درون من نجست اسرار من (مولوی)
همین قدر که ناله کردید، یعنی حیاتی برای شما نیست . ناله ها و نق نق ها کار سلول است . وقتی شما ناله می کنید یعنی زندگی شما آشوب است آشوبی که در درون شماست، و شما تحت تأثیر آن هستید و حالا شما چگونه میتوانید انتظار غیر از آن را داشته باشید؟ .

آدم نفهم هزار بلا بر سر خودش می آورد . ما عوض نق زدنهای بهتر است رشد کنیم و رشد، یعنی گسترش، که تمام مسئولیت زندگی را خودتان به عهده بگیرید .

اگر شما خالق رنجهای خودتان بودید، می توانید آنها را خلق نکنید ولی وقتی شما مقلد، و دنباله رو هستید و دیگران خالق، رنج های شما هستند چه کار می توانید بکنید؟ .

مفهوم این که من مسئول خودم هستم، رهایی می آورد . با تلقین و تغییر دادن ذهن، درون شما تحول بزرگی به دنبال خواهد داشت و دیگر در چنگال، دیگران نیستید تا تکه پاره شوید، و شما آزاد خواهید بود که زندگیتان را انتخاب کنید که چگونه باشد .

دنیائی که در آن زندگی می کنید مخلوق خود ماست و اگر اراده ای و هدفی در میان نباشد ممکن ها نا ممکن می شوند، آنچه زندگی ما را تباه می کند عدم آگاهی و ندانم کاری هاست و گناهکار خود ما هستیم .

حکایت: مردی که مست بود، از پشت بام افتاد . مردم جمع شدند، یکی پرسید: اینجا چه خبر شده؟ مست گفت: من هم نمی دانم من خودم هم تازه اینجا رسیدم . این حکایت ما انسان ها است که از جای نا شناخته سقوط کرده ایم و نمی دانیم کجا خواهیم رفت و با وجود این فکر می کنیم که زندگی دارای هدف بزرگی است، و زندگی ما پُر معناست! .

تو علم نداری، هیچ نمی دانی، و هیچ نمی کنی آویزانی و خودت را فریب

می دهی و اسمش را زندگی می گذاری . برای رهایی از رنج ها، آگاهی و علم لازم است . اگر انسان احمق تلاش کند تا هوشمند شود، امکان ندارد . و این کاری است که مردم روشنفکر انجام می دهند . آنها حماقت خود را پشت وازه ها و اطلاعات و دانش خود پنهان می کنند و متوجه حماقت خود نیستند . آنها می توانند به گرد آوری دانش بپردازند و پرفسور و دانشمند شوند، ولی حماقت سر جای خودش باقیست، که زندگیشان بی نور و تُهی می شود، و تنها راه بیرون رفتن از حماقت، اینست که حماقت خود را تماشا کنید . و خودخواهی ها غرورها و کبرها، ترس ها و پست فطرتی ها را به بینید که چگونه بر اعمال ما تأثیر می گذارند . آنها را در تمام ابعاد به دقت نظاره کنید . تماشا کردن عیوب خود رهایی از تعصبات، و کاریست بس طاقت فرسا و دشوار، ولی نتیجه آن مفید و آرام بخش است، چو پند پدر .

برای رهایی لازم نیست افکار دیگری را حمل کنید و یا سعی داشته باشید مانند دیگران بشوید، بلکه تلاش کنید ناظر، اعمال خود باشید و در همین دقت ها است که ما از عمل احمقانه خود آگاه می شویم، و بعد از آن عملی که انجام می دهید آگاهی است . و از میان این هوشیاری نوع دیگری از زندگی بر خواهد خاست که زیباست، رأفت و شفقت، است شادی آفرین، پُر برکت، و سعادتمند است ولی انسان های معدودی با هوشمندی زندگی می کنند . بسیاری از مردم بر اثر غرورها و ترس ها در تمام زندگی، غرق در خرافات، اوهام و احمق باقی می مانند .

این افراد با تکیه کردن به این و آن و تنبلی و دنباله روی و اطاعت کورکورانه باعث می شوند که عقل آنها فقل خورده، تعطیل گردد . در نتیجه، از عملکرد هوش آنها کاسته شده و فرد، خرافاتی و متعصب باقی می ماند . که عاقبت آن هم معلوم است که چیست .

ما جستجوگر خوشی ها هستیم و
ذات ما بر اساس محبت و درپی
تداوم حیات است. شادی احساس
رضایت است از زندگی، و ما
باید دنبال شادی ها بگردیم غم ها خودشان ما را پیدا می کنند . زیبایی،

زیبایی چیست؟

دیدن هدف آفرینش، و با دوست داشتن آغاز می شود . جایی که نفرت نیست. وقتی من، تو یا منظره ی زیبایی از طبیعت را مشاهده می کنم در درون خود خوشحال هستم . با احساس خوب غم ها از بین می روند و وقتی نفرت وجود نداشته باشد، خوشرویی و نشاط می آید . عاشق در ملاقات با معشوق، به زیبایی می رسد . و درونش پُر از شادی و مهر و محبت می گردد . آرامش درون، با عشق همراه است و آن متوجه حالات زیبای درون توست . فرد کینه توز زیبایی را نمی بیند و آنجایی که زشتی در کار باشد، آثاری که پدید می آید تُرش رویی، اندوه، ترس و عزلت و طلبکاری، است که درون شخص انباشته می گردد و فرد با درد و رنج سر می کند، و نگران و افسرده و سر درگم است . و آن که دستخوش شوق و اشتیاق، است بی تاب و بی مهار مجذوب زیبایی است و به سوی آن کشیده می شود و این اسمش، زندگی در بهشت است .

زیرا زیبایی می تواند دارنده خود را از رنج و مشقت و سختی ها، رهایی بخشد . زیبایی واقعی، عشق به جاودانگی و به خیر است .

کسی که معرفت حاصل کند، در جستجوی خیر حقیقی، و شادی دائمی است و مهرش بر چیزهای پایدار و نعمت هایی است که زایل نمی شوند، و به دنبال لذایذ حسی، و جاه و مقام که همه اش سردرد و رنج است نمی رود . کسی که نمی تواند قشنگی گل رُز را ببیند حتماً عوض گل، خارش را نگاه می کند و او زندگی خوشی نخواهد داشت .

زیبایی مجذوبیت است، زمانی که شما در میان نباشید . ما خود مشکل هستیم . وقتی ما در بین نباشیم خوب و بدها، ارزیابی ها و انتقادهای نیست و فقط مشاهده است. ریشه شادی، محور زندگی بودن است یک منظره ای را که خیلی زیباست مشاهده کنید، وقتی تو مجذوب، منظره هستی و محور زیبایی آن شده ای تو در میان نیستی، به همین دلیل برای تو زیباست .

زمانی که در بحر یک نقاشی، یک موسیقی، چنان رفته اید که به هیچ چیزی فکر نمی کنید و جذب و محور، آن شده باشید در آن لحظه شما در میان نیستید که قضاوت کنید، در نتیجه همه چیز زیباست . منظره ی لاله های دامنه ی کوه دماوند را که آهو برّه ها در آن جست و خیز می کنند را دیده اید چگونه است؟ .

زیبایی هنگامی وجود دارد که نفس غایب است، یعنی تو در آن چیز فنا شوی . در عالم فنا قشنگترین چیزها هم زشت می نماید . حوادث ناگوار زندگی دنیا را به منزله خال سیاه، در صورت زیبای یار نظاره کنید که زیبایی را صد چندان و زندگی را شیرین می کند . آیا قادر هستید زیبایی فنا شدن در خدا را تصور کنید؟ واقعاً آن چگونه زیبایی است؟ اینگونه زیبایی را باید از منصور حلاج پرسید که چگونه است .

زیبایی در بیرون نیست بلکه در درون توست . هیچ نوشی نیست که نیش نباشد . گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند .

اگر طالب زیبایی آزادی هستید، هزینه و رنج به دست آوردن آن را باید که تحمل کنید . چنانچه که گفته اند: "هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد" و تا انسانیت نمرده است، آزادی از بین نخواهد رفت .

درک و معرفت زیبایی جسمانی برای جوانان می تواند راه گشایی شایسته به زیبایی معرفت و حکمت باشد . کسی که به هنگام جوانی در راه درک و معرفت زیبایی جسمانی بکوشد، او نخست به شخص زیبایی دل می بندد و در مشارکت با او اندیشه ها و احساسات والا و شریف و

زیبایی حاصل می کند . و پس از این مرحله زیبایی جسمانی، در می یابد که چه نادان است وقتی که زیبایی جان را فراتر و ارجمند تر از زیبایی تن می یابد، و وقتی با جان و روح با فضیلت، در تنی رو یا رو می شود چنانچه تمایل به دوستیش کند و تأمل و مراقبه، نماید پس بدانجا می رسد که زیبایی جسمانی را در مقایسه با فضیلت و سپس نسبت به زیبایی خرد و حکمت، ناچیز می یابد و آنگاه از اخلاقیات نیز باید به علم برسد و زیبایی آن را هم دریابد، و زمانی که زیبایی را در وسیع ترین معنی آن مشاهده، و تجربه نماید در می یابد که تجربه و احساس زیباییها خوشحالی به زندگی می آورد و بهشت آرامش را خلق می کند .

برای خوشحالی، حواس خود را
تربیت باید کرد، ما باید چگونه
دوست داشتن را بیاموزیم، یکی

تجربه زیبایی

از راه های یادگیری برای دوست داشتن عبادت است، عبادت و تمرکز برای رشد، است که شناخت حاصل گردد . و دوست داشتن و لذت بردن

را بیاموزیم، خدا به پرستش ما نیازی ندارد اولین وسیله ی برخورد ما در امور طبیعی، احساس ماست که باید آموزش و نظم بگیرند تا زیبایی چیزها، برای ما بیشتر قابل ادراک گردند، و این مقدمه ی خود شناسی، است که منجر به خدانشناسی می شود . و برای شناخت خدا و هستی تزکیه و گندزدایی لازم است که حجاب ها بریزند، تا به بینید چیزی نیست که او نباشد . با دقت و توجه، زیبایی های خود و اطراف را تماشا کنید نگاه کنید سبزه های کنار جویبار را، لاله های صحرا را و لبخند کودک را به بینید، از بوی خوش گل و گیاه لذت ببرید، و از طعم غذاهای دل خواه استفاده کنید، زیبایی حیوان را و همه چیزهای طبیعت را، شبنم روی برگ ها را قشنگ به بینید، صدای جریان آب را، آواز پرنده ها را چنان گوش کنید که غرق لذت شوید، قطرات باران را با شادی تمام احساس، کنید دوستان نزدیکان و والدین خود را لمس، کنید حیوان خانگی خود را نوازش، کنید و با آن ها حرف بزنید به نامزد و یا همسر خود عشق بورزید و منتظر عکس العمل نباشید .

ازدواج یک قرارداد، و امری مقدس، است که کسی را خوشبخت کنید.

در اینجا مناسب است که به ویژگی ازدواج موفق، اشاره شود . زندگی زناشویی مانند پیست رقص است که خوشحال باشید و یا پیست بُکس است که همدیگر را زخمی کنید و **انتخاب** آن با شماست . بسیاری از ازدواجها طلاق های اعلام نشده هستند و حیف شما است که همدیگر را رنج دهید . تار و پود زندگی را از محبت بافته اند، نگذارید این بافته ها با اشتباه ها از هم گسسته شوند، شور و شوق باید در زندگی حاکم باشد . مسئله اصلی خودتان هستید نگذارید مشکل و ندانم کاری دیگران زندگی شما را آشوب کند، یکی از زیباترین واقعه انسان ازدواج است . دخالت دیگران در امور زن و شوهر لشکر کشی برای دو گروه در جنگ است، و بزرگ ترین عامل جنگ و جدایی، در ازدواج ها کمک های اطرافیان، خانواده ها و دوستان است .

در اجتماع ما نیازهای روانی، فیزیکی و اجتماعی در هم تنیده، و به هم گره خورده و این وابستگی ها، و دخالت ها در امور زندگی داخلی شما زیان بار هستند .

ردیابی روانشناسی میگوید: طبیعت مرد با زن تفاوت اساسی دارد، یکی ونوسی و دیگری مریخی است. مردها ساده، و زنها پیچیده ترین هستند برنده شدن در ذات مرد هست، و می خواهد برنده شود و رقابت او برای برنده شدن، بین مرگ و زندگی است که با او خلق شده و بهمین دلیل بیرحمی، خشونت و جسارت را با خود دارد. و طبیعت چنین اندیشیده که از میان میلیون ها اسپرم فقط یکی در مسابقه برنده شدن، زنده میماند. و بقیه که ضعیف تر هستند و قدرت مقاومت، ندارند بازنده، و می میرند. و براساس این طبیعت است که مردها برای برنده شدن، حاضرند بجنگند، و بمیرند. و ما همگی برنده هستیم، چون هستیم.

عشق برای مردان، برنده شدن، و بُردن قلب زن است. و بزرگترین بُردِ مرد خوشحالی زن است که منجر به برنده شدن او در اجتماع میشود. در رقابت ها، مردها برنده میشوند و اگر زن برنده شود حاصل آن جنگ است، که باز مرد برنده میشود. اگر زن ببرد، بازنده است و زن باهوش باعث برنده شدن مرد می شود که در نهایت، برنده شدن خود اوست.

طبیعت زن لوندی، مادری، روحانی، بودن و جنگیدن است که اگر این چهار درهم بیامیزند فضیلت است، که پایه و ستون وشالوده خانواده هاست، و سرنوشت بشر، بدست این انسان شرافتمند است.

با آگاهی و رعایت چند نکته مشروح ذیل، زندگی زناشویی شما با شور و شعف خواهد بود. (تعهد، ابرازعشق، حقیقت گویی، ابراز آشکار درخواست ها، مراعات حساسیت ها، نیازها، و فاصله ها، قدر دانی و قدر شناسی، همسر تو باید نفر اول زندگی شما باشد) در زندگی خود هرگز دروغ نگوئید، که قبح مسئله از بین می رود و اگر چنین شود زندگی شما آشوب خواهد شد. بخشش و گذشت تو را بزرگ می کند و در زندگی شادی می آفریند و فضای ذهنتان را برای اندیشه های مثبت و سازنده پاک و روشن می سازد اگر با گذشت کردن کسی کوچک می شد، خدا تا این اندازه بزرگ نبود با رعایت این اصول خواهید دید که زندگی زیبایی، و لذت بردن از نعمت های الهی است.

در باور ایرانی مرد دارای قدرت مردانگی، تفکر و خرد ورزی بیشتری است. در برابر، زن نیز دارای مهرورزی، عشق پاک، پاکدامنی و از

خود گذشتگی فراوان تری است که هر یک از این دو به تنهایی، راه به جایی نبرده، حتی روند پویایی گیتی را هم به ایستایی می کشانند .

ادامه تجربه زیبایی: به بینوایان محبت و از خود مواظبت کنید و با خودتان مهربان باشید . شما خود، از همه ی چیزها مهم تر هستید، چون با بودن تو است که چیزهای دیگر معنی پیدا می کنند .

تمام اینها برخورد حواس، با طبیعت و نمودارهایی از یک کلیت زیبا هستند، و همه این زیبایی ها متوجه ی احساس درون خود شماست .

گوته شاعر آلمانی میگوید: "طبیعت با افراد نادان در جنگ است و اسرار خود را جز به دانایان نگوید . تحقیر طبیعت جایز نیست او همواره صادق جدی و متین است و همیشه راه صواب می پیماید . خطا و اشتباه از انسان سر می زند نه از طبیعت" . با برقرار کردن ارتباطی عاشقانه در زندگی، همه ی چیزها سالم و سلامت می شود .

از چیزی که منجر به پریشانی شود از غم و اندوه، تاریکی ها و اهریمن دوری کنید و به دنبال زیبایی شتابان باشید و در رسیدن به زیبایی معرفت کوشا، که این زیبایی ها با زیبایی اخلاق، کامل می گردد . و این زندگی سعادتمند، مستلزم آگاهی و فهم است .

زیبایی، آزادی از هر گونه قید و بند است . شکایت و نق نق را قدغن کنید که حاصل آن رنج ها، نشدنی ها و جهنم است . من نه باورمندم و نه دنباله رو، بلکه در پی ترکیه نفس، به تحقیق و تجربه امیدوارم .

من آویزان به عقیده، امروز خود و یا آنچه مردم میگویند نیستم چون هر روز شرایط رو به تکامل باید باشد و چنانچه فردای من همین باشد که امروز هستم باعث شرمساری خواهد بود .

عاشق حکمت، هر چند هنوز در پرتو حواس، لدتی می برد هرگز اجازه نخواهد داد که لحظه ای از جستجوی زیبایی حقیقی، و ظرافت روحی بازش دارند، و دیگر برده هیچ چیزی نیست .

باید در نظر داشت که همان افرادی که عاشق حکمت هستند نخستین محرکه جستجویشان را زیبایی و سلامت جسمانی آدم های خاصی به وجود آورده اند و آنکه با نگاه به اقیانوسی از زیبایی که همه وجودش را

فرا گرفته، پی می برد و آگاه می شود که هدفش زیبایی مطلق، است و با این تجربه نیرومند به یک معرفت یگانه دست می یابد . کسی که تا بدین پایه از معرفت، به عشق راه پیدا کرده و رازهای آن را شناخته باشد به زیبایی ابدی راه یافته است، که نه آغازی و نه پایانی دارد و این زیبایی، قائم بالذات بوده و سایر زیبایی ها از آن مایه گرفته به وجود می آیند، و از بین می روند . اما خود او نه فزونی، و نه نقصان می یابد و آن جوهره قابلیت، یا وجه خدایی است که در نهاد همه چیز وجود دارد و عالم تظاهر آن میباشد . و عمل صالح، به فعلیت رساندن این قابلیت است . که به هرچه بنگری، خدا و علم مطلق بینی . سعدی میفرماید: "رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند" .

رازهای عشق، با آشنایی و تجربه نمونه های زیبایی این جهان، شروع شده و با استفاده از آنها به منظور شناختی بیشتر، که منجر به صعود مداوم به سوی زیبایی مطلق می گراید از یک نمونه زیبایی طبیعی آغاز و به دومی و همه ی زیبایی های جهان محسوس، و سپس به زیبایی اخلاق، و از آن به زیبایی علم و معرفت، و سرانجام از انواع معرفت ها نیل به زیبایی مطلق، و روح طبیعت، و دیدار ذات زیبایی مطلق علم و ادراک زیبایی ملکوتی، و محسور شدن با او شده و شاهد و غرق در لطافت خواهد بود، و با در یافت خیر مطلق و پروراندنش سعادت آن را خواهد یافت که محبوب خداوند واقع شده و جاودانه گردد . و در این مرحله از حیات خدا عاشق عاشق است، و خوشا به حال آن آدم که خدا عاشق او باشد، در حقیقت خدا عاشق خودش است و این معنی (لا اله الا الله) و یا همه چیز خداست میباشد .

تمامی ذهنیت سیاستکار، آخوند و کشیش جاه طلبی است . که با خشونت، وحشیگری، تنفر و آدم

خُبْت

کشی دنیا را به جهنم تبدیل می کند . انسان خشن چگونه می تواند تمرین محبت نماید! نهایتش آن است که خشمش، را سر کوب کند و حاصلش آن می شود که او اول از دیگری خشمگین، بود حالا از خودش خشمگین است .

و بعد این را به حساب ریاضت و عقیده و خدا می گذارد و به آن جنبه ی مذهبی داده و می شود طلبکار! .

در حقیقت این یک نوع خود آزاری، است یعنی لذت بردن از شکنجه دادن خویش است . پس خوی و ذهنیت خشونت و شکنجه، از بین نرفته و او همچنان خشن است. کسانی که با قمه زدن خود را مجروح می کنند که بگویند برای خدا اینکار را می کنند خدایی، که هیچ کس نمی داند چیست، و مردم هم به لحاظ ذهنیت خشنی، که دارند آنان را صاحب مذهب، و دارای روح بزرگ می دانند! ولی در واقع این ها روان پریش مذهب زده و خود آزارنده مذهبی .

و مذهب زدگی، یعنی دچار توهم شدن، و جهل و خرافات و تعصب بودن، اینها از نظر روانی گرفتاری دارند و بیمار هستند و با تمایلات، خود آزاری محتاج توجه ی دیگرانند. و این اعمال، تولید خشونت است . انسان خشن با تلاش نمی تواند غیر خشن و مهربان شود . فقط از طریق هوشیار شدن است که می توان آن را مهار نمود .

الگوی جامعه امروز، مطلوب جامعه ایرانی نیست، جامعه ما دچار نزول اخلاق شده و ما باید ب فکر چاره اساسی باشیم و با زنده نگه داشتن ارزشهای فرهنگی، اخلاق را به جامعه برگردانیم .

لازمه رشد اخلاق محیط سالم، آزادی و حق انتخاب، است و درس اخلاق باید در حوضه ی فرهنگی و مدارس باشد نه در محافل دینی، در هیچ دینی، دیده نشده که اخلاق حاکم باشد . چون ادیان بر اساس نیاز و کنترل جوامع تدوین شده اند، و برای منافع آخوند و کشیش و سیاستکاران است و فساد اخلاق در حکومتهای دینی بیداد می کند .

رژیم فاشیست اسلامی ارادل سالاری را در کشور ارگانایز کرده و تسلط اوباش را بر مردم گسترده، و فساد اخلاق و حقه بازی را رایج نموده است، مملکت دچار فتنه آخوندی است، و یک عده جنایتکار، و دزد و قاتل کشور را اداره می کنند . سیستم آخوندی، متکی بر تبعیض، ایدئولوژی، چاقوکشی، سر و صدا، تهمت، و دروغ است و بزرگترین جنایات، را با خوشحالی، و بدون عذاب وجدان، انجام می دهند و با لذت مردم را می کشند! . این حکومت آمد که عدالت، برقرار کند و رهبر کبیر

انقلاب، آیت الله خمینی روزانه از آزادی گفت، ولی عمل نکرد. و در نهایت گفت من از راه مصلحت حرف زدم و تعهدی ندارم! .

دیکتاتور، آنچه را می شنود و می بیند که دوست دارد. هرچه آدم بی لیاقت تر و بی عرضه تر باشد وقتی به قدرت برسد خونخوارتر میشود. روزی که ملت، از قدرت خود غافل شوند آن روز، مرگ ملت است.

دیکتاتور آدم ها را بصورت نیرو نگاه می کند، و خودش را خطا ناپذیر میداند. هرکس در ایران اعتراضی کرد که به مذاق رهبر معظم حکومت او باش سالار خوش نیامد، مأمور و جاسوس (موساد و سیا) است! و به زندانهای طولانی و شلاق و شکنجه محکوم می شود و باید از خون شهدا خجالت بکشد!.

آخوندها هم مانند استالین در سایه عدالت و قانون جستجوگر دیکتاتوری خود هستند. هیچ ایرادی به دیکتاتور نمی شود گرفت این ما مردم هستیم که مقصریم، و دیکتاتوری و وحشی گری را پذیرفته ایم.

آخوندها همه با هم ایران را تکه پاره و همه جانبه کشور را غارت کردند، و بعد از این همه فریب کاری و جنایت، جای تعجب است که باز ما در رأی گیری ریاست جمهوری شرکت می کنیم! و به تجاوزات سیستم استبدادی استوار بر تقلب، مشروعیت می دهیم.

هزار سال است که ایران در اشغال عوامل خارجی بوده، و این آخوندها وحشی ترین اشغالگران بوده اند، و راه حل بقای خود را اعدام می دانند. استبداد توجیه ندارد، سیستم کشور باید از بنیاد عوض شود.

ایدئولوژی بیماری روانی است و اجتماع را دیوانه می کند، که کار غیر انسانی و جنایت انجام دهند. در گذشته ما شاهان مستبد داشته ایم و استبداد در خانواده های ایرانی تأثیر گذاشته و ریشه دار گشته و هر کس برای خودش شاه کوچکی شده و این روش رفتاری، بستر استبداد را در جامعه هموار و ریشه دار کرده است، ما یاد نگرفته ایم عقاید مخالف خودمان را تحمل کنیم، گشتی لفظی، و پرخاشگری، در جامعه بین مردم رایج است. که هر یک می خواهند دیگری را منکوب و شکست، بدهند و این اسمش رذالت است. محاوره باید با حکمت و اخلاق، همراه باشد نه با تعصب، که دیگری را منکوب نماید.

میراث توحش

ما هر عملی که انجام می دهیم،
بذری است که می کاریم، که
زود یا دیر به بار خواهد نشست

بذری، که پیشینیان ما کاشته اند بار داده و در ذهن و باور ما به صورت
تقدس و رسم و رسوم در آمده و آن رواج خشونت و ظلم است . خالدا بن
ولید از سرداران صدر اسلام می گوید: خدایا به من کمک کن که به کفار
پیروز شوم و در راه تو آنقدر سر ببرم که رودخانه خون روان شود، و
به شهادت تاریخ عبدالله ابن عامر، فاتح عرب با خشم و کینه ی دیوانه
واری چهل هزار نفر از مردم استخر را بکشت، که خون جاری گردید .

پدر کشتی و تخم کین کاشتی پدر کشته را کی بود آشتی
مشکل ما نادانی، و فقر فرهنگی است که بدون این که فکر و توجّهی به
نتایج شوم آن داشته باشیم انجام می دهیم . جاهل ظالم است و ظالم جاهل
و دشمنی جاهل با اندیشه و تفکر است .

اینکه بچه ای بتواند بدون هیچ گونه احساس ناگواری، کله گنجشکی را
بکند به دلیل فرهنگ جاهلانه قدیم و خشونت ما است . و این توحش،

غیر قابل تحمل و ظلمی هولناک است که وارث آن آیندگان خواهند بود .
همچنان که ما وارث گذشتگانیم . فرهنگ ایران فرهنگ زور، و زد و
بند و بی قانونی، بوده نه آموزش که محیط زندگی ما را فاسد کرده است.
دعا و التماس کورش این بود که "خدایا مملکت ما را از دروغ و خشکسالی
مصون نگه دار" ولی در رژیم آخوندی دروغ و تقلب تبدیل به مرام گشته
و انواع ظلم ها در فرهنگ ما مشاهده می شود که بصورت معمول در
آمده، و این اژدهای درون ما کی و چگونه باید پایان پذیرد؟ شاهد و
ناظر زجر و بدبختی بودن، خود در چاله بدبختی افتادن است .

ظلم پدر به افراد خانواده در سر زمین های مرد سالاری، ظلم آن دهاتی
به خر بیچاره ای که بار او را می برد و او همچنان چوب و نیش به
زخم حیوان می زند و مرتب آزارش، می دهد و یا اگر کسی دارای
نقص عضوی باشد بیرحمانه تحقیر، و با شلاق تمسخر، بجانش می
افتند! این خشونت ها، حاصل نفهمی ما و جهل و تعصبات خانواده
هاست که این ظلم ها را مشروع جلوه داده اند .

ولی در جامعه متمدن با آنان برخورد احترام آمیز می شود .
و این چه ظلمی است که در زندانهای حکومت اسلامی اعمال می شود؟
سر در مستراح فرو بُردن زندانی، در حکومت آخوندی جزء سیاست دین
شده، و مردم هم بی تفاوت نظاره گر این امر ضد انسانی هستند .
توهین به یک شهروند توهین به تمام شهروندان و انسانیت است . برای
این که اشخاصی مانند حکومتیان فکر نمی کنند، آنان را اسیر کرده و با
شلاق به جان آنها افتاده اند، آنکه سیلی می زند و شکنجه می کند، جاهل
است و مزدور مانند کارگری که مزد می گیرد و کاری را برای صاحب
کار انجام می دهد، ولی جنایت کاران اصلی عاملین و آمرین حکومتی
هستند که ظلم و جنایت می کنند که در قدرت بمانند، روز پنجشنبه ۲۸
فروردین ۱۳۹۳ مأموران رژیم به زندانیان سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین
حمله ور شدند و آنان را مورد ضرب و شتم شدید قرار دادند و آن روز
پنجشنبه سیاه نام گرفت، و "غلامحسین اسماعیلی" رییس زندان با ترفیع
مقام به سمت رئیس دادگستری استان تهران گمارده شدند .
ظلم، حاصل عقب ماندگی قدیم و عدم رشد عقلی ماست . جامعه ما مثل
یک دیگ در هم جوش، شده همه روانی شده اند، و سرسام گرفته اند.
درفرنگ ما انواع بدآموزی ها به صورت امری عادی در آمده که در
ملاء عام در عزا و عروسی انجام می شود و بدون توجه به بازتاب این
عمل، آن را کاری شایسته، می دانند . در مراسم اسلامی سر بریدن
حیوان رسم است! و ما مسلمانان برای خوشحالی باید یک سر ببریم .
عید قربان عید خونریزی و کاری است شایسته که خشونت، لباس تقدس
پوشیده این وحشی گری و درنده خویی را ما کی میخواستیم کنار بگذاریم؟
این رسم و رسومات و جنایات، نشان از نفهمی و فرومایگی ما دارد، و
باعث شده همه روزه ناظر خشونت ها، در کشور باشیم و استدلالاتی هم
میآورند و ما مردم نتوانسته ایم از این بدآموزیها، و حصار ذهنی عقب
افتاده سنتی، بیرون بیاییم و بدآموزی ها در جامعه همچنان ادامه دارد .
تصور کنید که گوسفندی را برای کشتن، آورده اند بچه ها و مردم در
اطراف آن جمع شده اند، مردی چاقوهای سلاخی را بهم میزند و تیز می
کند و مردم به تماشا هستند . و بعد آن مرد با شهامت و خوشحالی با

قدرت تمام گوسفند را بر زمین زده پاهای حیوان را طناب پیچ کرده و با بسم الله، کارد بر گلوی حیوان می کشد بچه ها با وحشت و شیطننت تماشا و نظاره گر این وضع فجیع خونریزی و بی رحمی، هستند وقتی ترحم و شفقت، نیست شما چه انتظاری از فردای این بچه ها جز خشونت، و بی رحمی و جنایت می توانید داشته باشید؟ شما را به خدا این بذریه بی رحمی، خشونت و شقاوت، توحش و بد آموزی ها، را نکارید . روحیه بچه ها لطیف است آنها را آزرده نکنید و قدری با بچه های خود با عطف و مهربان باشید و باعث کدر شدن روحیه ی آنان نشوید .

اگر خشونتی در اجتماع ما واقع می شود مقصر ما هستیم. کشتن خشونت آمیز حیوانات در اماکن عمومی باید ممنوع اعلام گردد، و اگر کسی گوشت لازم داشت آن را در بسته بندی از فروشگاهها تهیه نماید و نگوید که چه فرقی می کند .

فرقش آن است که جلو توسعه ی خشونت ها گرفته می شود، حکومت دینی هر روزه با تولید خشم و نفرت و با اعمال خود روح جنایت را آموزش می دهد، و بُعد خشونت ها را در جامعه گسترش داده و نهادینه می کند. کشتن، و کشته شدن را ثواب شهید میداند و با تفکرات انحرافی، جوانان را بکشتن میدهند . در صورتیکه شهید به کسی اطلاق می شود که در راه آزادی، شرافت و کرامت انسانی، کشته شود نه در راه گسترش فساد رژیم دزدان و چماقداران آخوندی . نقل از برادر ابراهیم شاهد عینی، "امام جمعه رشت با بسیجی های جوان حدود پانزده ساله، گفت شما امام زاده هستید، و ما آمده ایم شما را زیارت کنیم . خوش به حالتان، شما می روید جبهه شهید می شوید، و بر نمی گردید".

در سال ۱۳۸۸ بعد از اعتراضات مردم به تقلبات انتخاباتی (دوره دهم) ریاست جمهوری احمدی نژاد وقتی آدمکشهای رژیم اسلامی دانشجویان را از طبقات بالای ساختمان به پایین پرتاب، می کردند برای ثواب بیشتر یا حسین و یا زهرا می گفتند! با روند رو به افزایش خشونت در ایران، ارزش های اخلاقی زیر پا گذاشته شده، بُعد وحشی گری و دعوای خیابانی گسترش یافته، حتی به "فائزه رفسنجانی" در خیابان فحش های رکیک و زننده می دادند! که از رسانه ها پخش گردید .

ترویج خشونت

جمهوری اسلامی بر پایه هراس
افکنی، و یکی از نا امن ترین و
مخوف ترین کشورهای دنیاست

هیچ امنیتی وجود ندارد، و نسل جدید با خشونت خو می گیرند . حکومت اسلامی دارد قاتل، پرورش میدهد چهار پایه محکوم به اعدام را پسر بچه چهارده ساله فامیل "ناصر محمد خانی فوتبالیست" از زیر پایش کشید! شرکت خانواده ها در قتل و قصاص که متشرحین با قانون شریعت انجام میدهند یکی از کثیف ترین خشونت هاست، و مسئول تمامی این خشونت ها، خود حکومت آخوندی است . واقعه ی چاقو کشی، که در حضور نیروهای انتظامی صورت گرفت، و جوانی در سعادت آباد تهران در روز پنجشنبه ششم آبان ۱۳۸۹ کشته شد، و قتل الناز دختر جوانی که در شهر تبریز به عنوان بد حجابی توسط سه بسیجی دستگیر و مورد تجاوز قرار می گیرد و بعد هم او را کشته و جسد او را در نزدیک قبرستان شهر رها می کنند از کجا آمده است؟ .

اینها پیامد خشونت هایی است که جمهوری اسلامی، ابعاد آن را وارد فرهنگ کرده و در اجتماع گسترش داده و آشنایی مردم با دیدن خشونت ها چون تبعیض، شلاق و اعدام عادی شده! حاکمیت، این نوع رفتار وحشیانه هزارسال پیش اعراب بیابان گرد مدینه را در جامعه گسترده و توسعه، می دهد که مردم با خشونت، آشنا می شوند تمام بدبختی های ملت ایران وجود حکومت جمهوری اسلامی است که دیو استبداد آخوندی بر کشور مسلط، شده و مسئولیت تمام این جنایات، علی خامنه ای رهبر حکومت فاشیست اسلامی، و عوامل رژیم آخوندی هستند . و باید روزی جواب بدهند . این قبیل خشونت های قدیم هستند که بستر استبداد حکومت ها را هموار نموده است، فضای غم انگیزی است، ما گرفتار شده ایم . چگونه است که کاری غیر انسانی، در جریان باشد و مردم بی اعتنا، به عواقب آن تماشایی باشند؟ حرمت انسان زیر سؤال است .

اینگونه اعمال نتیجه ی تفکر بیمارگونه و آلوده به تعصبات و ذهنیت عقب مانده تاجر، و توحش است . آن که اعمال جنائی انجام می دهد و آن که تماشا، می کند هر دو به یک اندازه مجرمند . شلاق، سنگسار و

اعدام که جمهوری اسلامی مرتکب آن می شود آیا تماشا دارد؟ .
ریشه ی این جنایات و خشونت ها، ترس حکومتگران آخوندی و ایجاد محیط وحشت است . خشونت در فرهنگ عمومی ما جا افتاده و ما میراث دار فرهنگ دست و پا گیر استبدادی، و خشونت گشته ایم .
رفتن به دیدن خشونت معمولی شده! آیا این تعجب ندارد که مادری دست بچه اش را گرفته به تماشای کاری غیر انسانی، مانند شلاق زدن یا اعدام می رود! و عاقبت این کودک چگونه خواهد بود؟ که بر اثر بی توجهی مادر انجام گرفته! این گونه اعمال ضد انسانی، تفکر آلوده به تعصب فرهنگی و قومی، قدیم است . تاریخ ابزاری است که گذشته را نشان می دهد و آینه ایست که ما خود را در گذشته، می بینیم .

ناظر و شاهد بدبختی بودن، خود در چاله بدبختی بودن است . و دیدن خشونت، با خشونت همراه است و خشونت را خلق می کند . اگر زمانی کسی در مسیر خشونت قرار گرفت، بایسته است که بی طرفی را کنار گذاشته و علیه خشونت، بایستد . من درود میفرستم به عظمت روح و شفقت خانواده حسین زاده و پدر و مادر مقتول که آمدند و طناب دار را که رژیم با قانون قصاص، بر گردن متهم انداخته بود، باز کردند . و این لحظه ی با شکوه و مبارکی بود در بنیان گذاری، عدم خشونت و اعدام که فرهنگ ایرانی در مقابل گسترش خشونت رژیم آخوندی، قرار گرفت که در ۲۵ فروردین ماه ۱۳۹۳ در شهر نور، درخشیدن گرفت .

اندیشمندان، که باید روح و روان جامعه باشند و جامعه را روشن کنند کار نکردند روشنفکران کم عقل ما خودخواه یا خود فروش بودند و مقصر هستند که مردم را آگاه نکردند و آب به آسیاب آخوندها ریختند که مورد توجه و تأیید باشند، و هیچ یک از آنها شجاعت نداشتند که به گناه خود، اعتراف کنند چون اعتراف به گناه، شجاعت اخلاقی میخواید .

اگر شما بخواهید مورد احترام ابلهان، قرار بگیرید باید بر اساس آداب و انتظارت آنان رفتار کنید و برای این که مورد احترام این بشریت بیمار آخوند، قرار بگیرید باید بیش از آنها بیمار باشید، آنگاه به شما احترام خواهند گذاشت . ولی نفع شما چه خواهد بود؟ شما روح خود را از دست خواهید داد و هیچ چیز بدست نخواهید آورد . اعمالی، که حکومت دزدان

آخوندی انجام داده ماهیت شیطانی و ارتجاعی، آن ها معلوم گشته و آخوند ثابت کرده است که وحشی ترین قوانین، قوانین شریعت است . آنها با اعمال وحشیانه قرون وسطی همه ی نام های اصیل را از اعتبار انداخته اند نام های مسجد، روحانی منفور گشته و ملت ایران دُچار فتنه آخوندی است . اعدام سه نفر با جراثقال در ملاء عام با الله اکبر گفتن و تأیید جمعی از مردم که اعدام آن سه را تماشا، می کردند قابل توجیه نیست . خشونت، یاهه گویی ها، و ابعاد فقر و فحشا، همه جا را پُر کرده و شما کسانی که به تماشای چنین خشونت ها، و جنایت ها رفته اید در این جنایات رژیم جمهوری اسلامی سهمیم هستید و ذهن و روح شما آلوده لجن است، به بینید جنایتکاران چه به روزگار دین خدا آورده اند؟ . حقه بازان، سرنوشت دین را در دست گرفته اند و کینه را تا به این درجه رسانیده اند که به هیچکس رحم نمی کنند و دین را وسیله ای برای تجاوز، بدبختی و اسارت کرده اند، به طوری که همه کشورهای مسلمان فقیر، هستند . و این نحوه دین داری و بی عدالتی ها منجر به خشونت ها و بیرحمی ها شده و باعث گشته که تخم کینه ها کاشته شوند .

در سال ۲۰۱۰ شلاق زدن، وحشیانه زنی در سودان در ملاء عام انجام گرفت و در رسانه ها به نمایش گذاشته شد . این زن متهم نگون بخت در محاصره ی مأمورین حکومتی قرار داشت و او را وحشیانه با شلاق حدّ شرعی، می زدند و او از شدت درد جیغ میزد و از یک طرف به طرف دیگر پرتاب می شد و جلادان به او تازیانه می زدند و مردم تماشاچی بودند که این قانون شریعت، و امر دینی، و خداست! .
عبدالعلی معیری می گوید: "علم روشنایی و دین تاریکی و کثیف است، و حق شناسی و خدا شناسی غیر از داشتن دین است" .

دین بدترین استبداد است که در روح و روان رخنه می کند. دین به ما چیزی تزریق می کند که درک و درایت از ما سلب می

غار در سایه دین

شود و زیر بار خشونت و دروغ و خرافات می رویم . انسان پاک نمی تواند از آلودگی و نا پاکی تبه کاران در امان باشد، چه بسا که انسان

مجرم خود قربانی، کسی است که جرم و جنایت را در حق او انجام داده باشد. نقض حقوق بشر از وظایف حتمی، حکومت های استبدادی است. همزمان با شلاق زدن، به آن زن سودانی، در خبرها بود که آقای عُمرحسن البشیر رهبر رژیم افراطی و دینی سودان که با کودتا به قدرت رسیده، مبلغ نه میلیون دلار را در لندن به حساب خود واریز نموده است. اگر انسان به اصلاح ظاهر و باطن خود نپردازد مسائل، حیوانی است و جهت حقیقی ندارد و راه هر کدام از دیگری جداست. گفتار و اعمال آنها با دلشان یکی نیست و هر چه اتفاق می افتد، متوجه خُلق و خوی و جمع آوری ذهن، و تقسیم بندی های اجتماعی و قومی است.

در جنگل یک حیوانی که قوی تر است، از او اطاعت می کنند و وقتی پیر شد، به دنبال پاره کردنش هستند. و ما آن را در حکومت های دینی در مورد انسان ها شاهد هستیم و این مقام آدمیت نمی تواند باشد.

گردهمایی های انسان ها که تحت لوای دین انجام می گیرند برای تنهایی و سرگرمی، آنهاست و هدفی برای اصلاح امور در کار نیست و مسئله قدرت حاکمان است. در جنگل حیوانی که نا فرمانی می کند یا ضعیف تر است، توسط حیوان قوی تر پاره می شود و بقیه ی حیوانات یا توجه نمی کنند و یا با بی تفاوتی نظاره گرند و نمی دانند که دفعه دیگر نوبت خود آنهاست، و این بی تفاوتی انسان ها در مقابل اعمال ضد انسانی حکومت استبدادی بی شباهت به بی تفاوتی حیوانات نیست.

خشونت در طول تاریخ به ما منتقل گشته و برای رهایی از آن فهم لازم است. شما به جای این که کوشش کنید غیر خشن شوید، از خشونت خودت آگاه شو که چگونه عمل می کند، و ریشه های آن را دریاب، که چگونه خشونت بر می خیزد و بر اعمال نفوذ می کند.

خشونت خود را تماشا کنید، از همان تماشا کردن ها است که از آن آگاه و هوشیار می شوید و اگر چنین کنید با شیگفتی خواهید دید که خشونت تدریجاً از بین می رود و دنیایی با درون آرام و آکنده از عشق و خوش برایتان باز می شود. خشونت ها و ستم گریهایی که در جهان بیرون رخ می دهد بر اثر جدا سازیهایی است که ما انجام داده ایم جدایی، ملت ها اختلافات مذاهب و اختلافات نژادی را بشر آفریده، اینها در درون ما

جریان دارند همه ما خشن، و آکنده از غرور، حسادت، بخل و خودبینی هستیم، وحشتناک نادرست و متقلب می باشیم و نقابهای مختلف را برای وقایع و حالات گوناگون به چهره داریم که خود را تیرئه نماییم. انسان نسبت به خود سخت حيله گر و نا درست است.

آنچه در بیرون جاری است در ذات، ما و آفریده خود ماست و تغییر آن ممکن نیست مگر نوع بشر تغییر نماید. صدها بنیاد در جمهوری اسلامی برای بهتر شدن امور ایجاد شده، ولی ریشه ایجاد همگی آن ها بر تجاوز به حقوق انسان هاست، دلیل خشونت ها و تحریکات بیرونی این است که ما می خواهیم سازمان های بهتری، داشته باشیم حکومت های بهتری، داشته باشیم طرح امنیّت اخلاق، داشته باشیم که همه اینها عاملی هستند بر تجاوز و سلب آزادی های فردی و اجتماعی. اما ما خود را مبرا از خطا دانسته هرگز نمی پذیریم که ما خود، آنها را خلق کرده ایم.

در رژیم دینی جمهوری اسلامی ایران همگی از رئیس جمهور گرفته تا آخوندهای نماز جمعه و مقامات دروغ می گویند و شعار می دهند.

این دولت مرتباً دروغ می گوید و خرافات پخش می کند. مردم از طرح توزیع یارانه ها راضی نیستند. قیمت ها بالا می روند و مردم فقیر می شوند و بعد اعلام می شود که قیمت بنزین را خود آقا امام زمان، تعیین کرده و امام، بر اوضاع یارانه ها مدیریت و دخالت دارد!

و احمدی نژاد رئیس جمهور دولت آخوندی می گوید که این مملکت متعلق به امام زمان است، و پول یارانه ها مال امام زمان و پول حلال است و برکت دارد، آنرا با پول های دیگر قاطی نکنید! این حرف های حرامزادگی، برای سوء استفاده از نادان ترین قشر اجتماع و اخفال مردم خرافی و عوام است، که کشور را غارت کنند، و فقر را در قشر متوسط نهادینه نمایند، و اسمش را هدفمند کردن یارانه ها می گذارند. این کارها رواج آیین گدایی و فرومایگی و شرم آور است که دولت اسلامی آن را باب کرده، و این توهین مستقیم به شعور مردم و تحقیر آنهاست.

در این خاک زرخیز ایران زمین	نبودند جز مردمی، پاک دین
بزرگی به مردی و فرهنگ بود	گدایی در این بوم وبر ننگ بود
چو نا کس به ده، کد خدایی کند	کشاورز باید گدایی کند (فردوسی)

زندگی مردم شده است یک ستیز دائمی با خود با اجتماع و با طبیعت . در جامعه کنونی هیچ گونه شیوه ی زندگی صحیح وجود ندارد و ما با یک جامعه تحقیر شده و آسیب دیده، با افزایش نرخ بیکاری و فحشا و دزد مواجه هستیم، و شما مجبور هستید معاش زندگی خود را تأمین کنید . اجتماعی که ذاتاً دارای تضاد درونی و آکنده از بی عدالتی است آیا می توان معاش زندگی خود را به طور صحیح و بدون ستیز تأمین کرد؟ با درک مفهوم زندگی و این که نیاز حقیقی ما چیست و ایجاد رابطه صحیح با دیگران بر مبنای رعایت انصاف، و دقت می توان زندگی بدون ستیز را بنیان گذاشت .

حرص و زیاده طلبی ها، و عدم رعایت حقوق دیگران مشکل ساز است . درک و کیفیت عمل صحیح، به وجود آورنده خرد و بینش است، که راه و روش، به دست آوردن معاش از راه درست، را به ما حکم می کند که در این شیوه، ستیز وجود نخواهد داشت .

هر روز صبح، آهویی از خواب بیدار می شود و برای زندگی کردن و امرار معاش در صحرا می چراید . آهو می داند که باید از شیر سریع تر بدود، در غیر این صورت طعمه شیر خواهد شد . شیر نیز برای زندگی و امرار معاش در صحرا می گردد و می داند باید از آهو سریع تر بدود، تا گرسنه نماند . مهم این نیست که تو شیر باشی یا آهو، مهم اینست که با طلوع آفتاب از خواب بر خیزید و برای زندگیتان تلاش، و با تمام توان شروع به دویدن کنید، و حق خود را بگیرید .

یک شیر حیوانی را می درد که شکمش را سیر کند و بقیه را رها می کند برای حیوان های دیگر و این عمل شیر درست مانند این است که ما میوه ای از درخت برای خوردن چیده باشیم ، اما انسان طمع کار و تجاوزگر، برای منافع خود حاضر است هر کاری را انجام دهد .

برای راحت زندگی کردن ما باید خود را بشناسیم و بدانیم که نیاز ما چیست؟ و همه را هم نوع و مانند خود بدانیم و به حقوق دیگری تجاوز نکنیم، و تمام تلاش ما این باید باشد که از شر استبداد خود را نجات دهیم و به آزادی که هدیه ی الهی است دست یافته و آن را پاس بداریم و به آیندگان بسپاریم . آنچه به خود نمی پسندی به دیگری روا مدار .

دنیا

بُتکدهٔ جهانی

مردم دنیا بیشتر عاشق رنگ
آمیزی‌ها هستند و هر کس برای
خود بُتی ساخته، و پرستش می

کند. آنکه دینی و عقیده‌ای دارد، باوری و ایدئولوژی دارد، و در خانهٔ
خود عبادت می‌کند، قابل ارج و احترام است. جهان زمانی زیبا می
شود که بُتکده باشد، و صاحبان بُت‌ها جای برای دیگران هم بگذارند، و
به آنها اجازه دهند بُت‌های خود را داشته باشند و کسی در تلاش
شکستن بُت دیگری نباشد.

مشکل از آنجا شروع می‌شود که هر کسی به خود اجازه بدهد که مزاحم
دیگری شده و به گمان این که بهتر از دیگران است به صورت دلسوزانه
ای باورهای خود را در قالب دین، ایدئولوژی، ایسم‌های مختلف بخواهد
به دیگران تحمیل نماید، و جان جهان را بیازارد. آنها با این عمل خیر
خواهانه و مذبحخانهٔ خود به دنبال اثبات برتری‌ها و قدرت، هستند.
که حاصل آن غیر از دشمنی و جدا سازی، بین انسان‌ها چیز دیگری
نبوده است.

اگر تو می‌خواهی دیگران به کیش و یا دین تو در آیند این برتری را که
مدعی آن هستی در اعمال و رفتار و کردار خود ثابت کن. آنگاه خود
آنها به میل خودشان به تو خواهند پیوست.

تضاد اندیشه، را با زور، ترس و اهانت و زندان و سر بریدن نمی‌توان
از بین برد و اگر هم مردم از ترس بپذیرند با دوام و مؤثر نخواهد بود.
انسان آزاد خلق شده و می‌خواهد آزاد زندگی کند و هر کس مسیر
زندگی خود را خودش انتخاب می‌کند، این که به جنگ یکدیگر بروید
کاری از پیش نخواهید بُرد.

تحول، با اجبار بوجود نمی‌آید هر کس خود باید متحول شود. هر کس
از آرمان خود بُتی ساخته (بُت اندیشه) و به دلایلی که خود او می‌داند
مورد احترام و پرستش اوست. هر کس ارزش‌هایی در این دنیا دارد و
شکوه زندگی این جهان با همین ارزش‌هاست.

این سئوالی است که ما باید از خودمان بپرسیم که آیا آنچه من می‌کنم
درست است؟ ما حق نداریم دیگران را به خاطر عقیده‌اش بیازاریم.

در دنیا ۴۲۰۰ دین وجود دارد و هرروز بر تعداد آن ها افزوده می شود از کجا معلوم است که حق با من باشد؟ ما حق نداریم با زشت خویی و خودخواهی به دیگری اتهامی بزنیم و به جرم کافر، مرتد، مفسد و غیره رأی کشتن صادر کنیم، چه که کشتن آدمی کشتن زندگیست، چشمه ی زندگی را خشک کردن است، و کاریست اهریمنی . تکرار کلمات کافر و ملحد و.. بدآموزی ها هستند، و باید از فرهنگ ما گند زدایی شوند و نسبت دادن این کلمات به دیگری باید در کشور غیر قانونی اعلام گردد . هر کدام از دین ها خدا را بهانه کرده اند و مردم را می کشند .

این شمشیر خون ریز باید از دست خدا و الله گرفته شود . تو اگر دینی داری، خوب است، صلیب خود را، الله خود را و پهوه ی خود را برای خودت نگه دار . لازم نیست، مقدّسات خودت را بر سر دیگران بکوبید! هر کس آرمان، و بُتِ ساخته ی خود را بهتر از دیگری می داند بُت مسیحیت، بُت یهودیت، بُت اسلام، بُت کمونیسم، بُت بهائیت، بُت بی خدایی، بُت مُدرنیسم، بُت بودایی و همه ی بُتهای دیگری که در جهان وجود دارند برای سرگرمی مردم است. حالا آیا ما باید همدیگر را بکشیم و از بین ببریم؟ یا با آزادی و صلح و صفا نعمت های زمین را با هم جشن گرفته و لذّت با هم بودن را تجربه نماییم؟ .

در گفته های من شک کنید، اگر غلط بود نظر خود را نگه دارید، چون ممکن است درست باشد . از هیچ کسی نباید انتظار و توقع داشته باشید که آنچه به نظر شما درست است انجام دهد . خدا هم نتوانست . و با این که می گویند (یکصد و بیست و چهار هزار) پیغمبر و کتاب های مقدس فرستاده، کسی پیدا نشد که مطابق میل او، فکر و عمل نماید .

حالا این که تو انتظار داری همه مانند تو فکر کنند را نمی شود فهمید از کجا آمده است، این یک خود خواهی بزرگ و بی پایه است . دنیا، دنیای تفاوت هاست . نه چیزی خوب است و نه بد، فقط متفاوت هستند و این تقسیم بندی درست و غلط و خوب و بد، بیمار گونه هستند . بد و خوب را ما می سازیم و همان بد و خوب ها ما را از هم جدا کرده اند .

ما خود می توانیم خوبی و بدی را اخلاق و مسئولیت را تشخیص دهیم. خوبی را برای نفس خوبی باید انجام داد و ما می توانیم وظیفه ی انسانی

خود را به نحو درستی انجام دهیم و به دیگران نیز اجازه دهیم که خود راهشان را انتخاب کنند . انسان خوب، آنست که مزین به اصول اخلاق بوده و دیگران از او در آسایش باشند .

چه با شکوه بود که با نغمه ی
آزادی و بدون مزاحمت در این
بُتکده بزرگ جهانی تمامی بُتها
درکنارهمدیگر باشند و با سلامت

بهانه برای آدم کُشی

زندگی کنند و به هم اجازه می دادند آرمان ها و اندیشه های خود را داشته باشند و کسی از دیگری آزار نمی دید، تحمیل عقیده از آدم سالم سر نمی زند . تا آرامش فکری و آزادی نداشته باشید سلامت امریست محال و سایر مسائل مختل، و زندگی ما تبدیل به جهنم می شود .

و جهنم یعنی تُوسری خوردن ها و نشدنی ها، انسان تحت تأثیرات است و با آموزش شکل می گیرد . از خمیره ما در زمینه های سالم، می تواند انسان ساخته شود و از همان خمیره، در زمینه های نا سالم می توان یک گرگ درنده ساخت که آدم می کُشد . دنیا را گروه فراماسیونری و حکومت پنهان، با عروسک های خیمه شب بازی، که نخ هایشان را در دست دارند در لباسهای سیاسی، نظامی، و دینی، اداره می کنند .

آنها از مسائل تاریخی مذاهب، آگاهی دارند و می دانند که باورهای نهفته در افکار مردم چه هستند، و می دانند چگونه ما را درگیر مسائل اجتماعی نمایند . کسانی که در محیط های خرافی پرورش یافته اند نمی دانند کاری که می کنند خرافه است که از کودکی به او آموخته شده است دو جوان ۱۴ و ۱۹ ساله ی انتحاری در اکتبر ۲۰۱۰ در پاکستان خود را منفجر کردند و تعدادی از مردم بی گناه را به خاک و خون کشیدند که به بهشت بروند! و چند مورد تأسف بار دیگر که توسط مغز گند گرفته ی اسلامی و ایدئولوژی گروهی از اسلام گرایان طالبان انجام گرفت، یکی بریدن سر آدم و دیگری آتش زدن انسان ها بود، و مورد دیگر پاشیدن اسید بود بر صورت دختران جوان که حاضر نشده بودند با مردان مسن ازدواج کنند و یا بد حجاب بوده اند! این آدم های مذهب زده ثابت کرده اند که نظام دینی و ایدئولوژی یعنی فتنه، و آدمکشی . که خدا دستور آن

را می دهد، و اگر خدا این چنین حکمی می دهد آن خدای جنایت، است و باید خلع سلاح و کنار گذاشته شود. سنت، همان حماقت های موروثی و افکار پوسیده ی قرون وسطی است و اعتباری در جامعه امروز دنیا ندارد. دختر حق مدرسه رفتن را ندارد، و گروه اسلام زده طالبان در افغانستان بر صورت عده ای از دختر بچه های مدرسه اسید پاشیده و عده ای از دختر بچه های مدرسه را توسط گاز مسموم کرده اند.

و گروه اسلام گرای بوکوالحرام هم در نیجریه ۲۷۷ نفر از دختران مدرسه را در روز ۱۴ آوریل ۲۰۱۴ در شهر چیبوک ربودند و به آن جنبه دینی و مذهبی دادند، و ابوبکر شوکائو رهبر گروه اعلام کرده که "جای دختر، در مدرسه نیست. خدا به من دستور داده دختران را بفروشم و ما خواست الهی را انجام می دهیم! و دستور خداوند را اجرا می کنیم". و ابوبکر البغدادی (داعش) هم خلافت اسلامی اعلام کرده و بدستور خدا مشغول کشتار و سربریدن شیعیان و غیرمسلمانان است!

در افغانستان سر یک انسان به دست یک جوان ۱۸ ساله بریده شد که با الله اکبر گفتن گروه مسلمین طالبانی حمایت می شد و دیگری آتش زدن چند نفر بود که وقتی آنها از درون آتش میگریختند با چوبهای نیم سوخته بر سر و صورت آنان می کوبیدند و آنان را به درون آتش می انداختند، چرا که این افراد از نظر آنان کافر بودند و مانند آنها فکر نمی کردند و می بایستی در آتش سوزانیده و کشته می شدند! این جانوران از آدم کشی لذت می برند و از تگه تگه کردن انسان ها شاد می شوند!

آموزش می تواند هم سازنده، و هم مخرب باشد. وقتی ایدئولوژی پیش می آید عقل قفل و تعطیل می شود. نوشتن این جنایات درد آور است ولی این جنایات باید افشا شوند تا مردم اسلام آخوندها و طالبان را بشناسند.

اصل، که شناخت حقیقت خدا و یکتایی باشد به فراموشی سپرده شده و همه اش شده خط کشی های مذهبی، و چسبیده ایم به این که دین من بهتر از دین توست! و این نام گذاری که دین ها به خود گرفته اند نام های الحاقی و بی معنی و عامل جدایی و کشتار شده است، که سیاستکاران دولت های استعمارگر، و دزدان و غارت گران آدم خوار و عاملین آنها ساخته اند که اسلحه بیشتری بفروشند. همان هایی که دنیا را در کنترل

دارند، و آخوند ها و کشیش ها کار گزاران آنهایند . تنها چیزی که برای اداره کنندگان دنیا مطرح است منابع و ثروتهای ملی، کشورهاست و تمام این جدا سازی ها و جنگ و دعوایا بر سر پول است و موضوع خدا هم حاکمیت بر مردم، و مسئله ی زر و زور و کنترل جامعه است .

خشونت برای صلح

ما در طول زندگی، با مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی سروکار داریم، و دارای زخمهای روانی بیشماری هستیم

با نگاهی به تاریخ، ما می توانیم امروز خود را به بینیم . ما حامل ترسها و لذتها و حجم بزرگی از پریشانی و تردیدها بوده ایم و از درد تنهایی رنج می بریم بشریت چه به روزگار دنیا آورده و ما چه بر سر یکدیگر می آوریم . ما به جای این که آدم مفیدی باشیم می خواهیم آدم مهمی باشیم و خشونت در بطن این گونه ذهنیت خفته است .

از دوران های طولانی، حیات بشر از تنهایی، نومیدی و پریشانی، رنج برده و جنگ های فیزیکی و روانی، اقتصادی و اجتماعی و مذهبی را تجربه و تحمل کرده است، و تا کنون صلحی در روی زمین پدید نیامده و الان هم آماده جنگ می شوند، جنگ وجه مشترک بشریت شده و حکومت های جهان هر کدام به جمع آوری اسلحه های مخرب مشغولند، با این حساب چگونه می شود صلح را در کره زمین بوجود آورد؟ .

ریشه همه ادیان یکتایی است، ولی نام گذاری ها باعث جدایی دین ها شده اند . مانند (کلیمی، مسیحی، مسلمان و...) و دیگر طبقه بندی های فرقه ای که در بعد اجتماعی توسط معلمین دین ها و سیاستکاران انجام گرفته، منجر به وجود آمدن مذاهب مختلف گشته که مردم را از هم جدا کرده و به جان هم انداخته اند، بیشترین کشتار را مسیحیان انجام داده اند. در مذهب هندو بیش از سه هزار خدا وجود دارد، مسلمانان چندین فرقه هستند، مسیحیان و سایر ادیان همینطور، این یک جدا سازی بزرگ و گسترده است که ادیان ایجاد کرده اند. و این اختلافات، زیر بنای خشونت ها شده و برای همین است که بشر همیشه در ستیز بوده و انسان پس از میلیونها سال هنوز وحشی، ستمگر و زشت خو و آکنده از پریشانی و

نفرت باقی مانده است، و خشونت همچنان در حال فزونی، و گسترش است چرا ما انسان ها با داشتن اینهمه دانش همیشه در جنگ و ستیز و نا امنی هستیم؟ و چرا ما جهان را دسته بندی کرده ایم؟ تمامی سیاستکاران همدوش جنایتکاران در حال افزودن مسائل و مشکلات هستند و هیچ پاسخی هم برای آنها ندارند، بنابراین مغز مردم از مشکلات رهایی نخواهد یافت. این مشکلات آشفتگی بشر را باید به صورت یک واقعیت دردناک درک کرد. آگاهی ذهن، و جنبه های روانی ما عصاره و میراث تمامی بشریت است، که به ما منتقل گشته، اگر شما این حقیقت را درک کردید و در شما تحول ایجاد شد آنگاه هیچ موجودی را نخواهید گشت، بلکه نسبت به خود و همه کس و همه چیز مهربان و با رحمت خواهید بود، چه که احترام به موجودات، تجلیل از عظمت خالق است .

رویدادها را آنطور که هستند بنگرید نه آنطور که فکر می کنید و فقط ناظر، باشید و قضاوت نکنید پاسخ در لابلای سؤال نهفته است .

و ما با سؤال کردن مرجع دینی، آخوند و کشیش، خلق می کنیم . و به آنها آویزانیم . ساختار فکری ادیان دخالت در امور مردم و گسترش

خشونت و بیرحمی است، همه ی ما تعلیم دیده و شکل داده شده ایم .

به ما گفته شده چگونه نماز بخوانید چگونه روزه بدارید حتی یک ثانیه هم برخلاف دستور باشد عبادت ها باطل و آتش جهنم در انتظار ماست .

قدرت تفکر، از ما گرفته شده به ما گفته اند که با رهبران دین با آخوندها و کشیشان و معلمین مذاهب چه باید بکنید و مدام برای کمک گرفتن راه هایی یافته اند که دلسوزانه ما را راهنمایی کنند، و به پرسش های نکرده ما پاسخ دهند! بنابراین ما وابسته و تبدیل به موجودی بی خاصیت و برده ای برای دیگران گشته ایم . بال و پر اندیشه ما را بسته اند و ما هرگز برای تعمق آزاد نیستیم به مغزهای ما قفل زده اند و قدرت فکر کردن را از ما ساقط کرده اند، و نمی گذارند روی پای خود، بایستیم .

کاری کثیف تر از تملق نیست عزت نفس، را از بین می برد با دولا و راست شدن شرف انسانی را میفروشند و فرهنگ نوکری و دست بوسی را رواج می دهند، دیکتاتورها با ترساندن مردم در قدرت هستند و در لباس روحانیت راحت تر می توانند در ما اثر گزار باشند، و ما را تسلیم

و توسری خور بار آورند . " خداوند آزادی و بشر بردگی و بندگی را آفرید". (آندره شینه)

همه ی چیزهایی را که مذاهب می گویند ساخته و پرداخته ی افکار بشر است و تقدّس معنی حقیقی ندارد و آخوند و کشیش بلد هستند چگونه ذهن مردم را به بازی بگیرند . در واقع آنها سدهایی، هستند که تو از حقیقت دور بمانی و خود گردانندگان حکومت، و مراجع دینی که باعث ایجاد این ستیزها هستند به پول و قدرت میرسند، و ما مردم پذیرفته ایم که رنج و گرفتاریهای این ستیزها نصیب ما شود .

خلاصه ای از کتاب دو قرن سکوت عبدالحسین زرّین کوب:
درپایان سلطنت نوشیروان ایران

هُجُوم اَعْرَاب

سخت دُچار تزلزل شده بود سپاه یاغی، و روحانیت روی در فساد داشتند و آن فساد، از قدرت و نفوذ موبدان بر می خاست که در دروغ و ریا و رشوه غرق بودند . مزدک و پیش از او مانی موفق نشدند تحولی در اوضاع روحانیت، پدید آورند و تلاش مزدک با مقاومت روحانیون و مخالفت سپاهیان مواجه شد و موجب فتنه و تباهی گردید . یزدگرد آخرین بازمانده ی ساسانی نتوانست کاری کند و گرفتار سرنوشت شوم بدفرجام شد، سپاهیان یاغی و روحانیان فاسد، را پروای مملکت داری نبود و جز سود جویی و کامرانی خویش اندیشه ی دیگری نداشتند . و کشاورزان و پیشه وران، مخارج و هزینه آنها را بر دوش داشتند و کشور ایران بر لبه پرتگاه سقوط و فنا قرار گرفته بود، و یک ضربه کافی بود که آن را به کام طوفان حوادث بیافکند، و این ضربتی بود که عرب، وارد آورد و کشوری آباد و آراسته را بکام دردناک ترین حوادث انداخت .

در آن هنگام که نفاق و فساد، کشور ساسانی را به ورطه نیستی می برد اعراب بیابانگرد که خود هم خویش را پست و وحشی می خواندند، زیر لوای دینی که محمد آورده بود، و مردم را به نیکی و برادری و برابری و وحدت، دعوت می کرد و از شرک و نفاق و جور و فساد بر حذر میداشت جمع شدند، مردم ایران و روم نیز که رسم و آیین دیرینشان دستخوش اختلاف و تعصّب روحانیان گشته بود به چنین پیامی، نیاز

داشتند و از آن به عنوان مژده ای نجات و رهایی بخش، استقبال کردند محمد قبل از فتح مکه و طائف نامه ای به پرویز و هُرقل نوشت و آنها را به آیین خود خواند و به آنها بیم داد که اگر این آیین خدا را نپذیرند با آنها جنگ خواهد کرد .

پرویز نامه را پاره می کند و به فرماندار یمن که تحت سلطه ی ایران بود نامه مینویسد که محمد را دستگیر، و نزد او بفرستد بعد از چند سال کشور ایران، که بر اثر فساد روحانیت و اختلاف سپاهیان در ورطه ی سقوط، واقع شده بود با هجوم اعراب به تصرف در آمد .

آنچه موجب شکست، ایران شد یکی خلل و فساد داخلی بود که بزرگان و سران ایران را به هم انداخته بود، و دیگری ایجاد وحدت و اعتماد به نفس، و عشق و ایمانی بود، که در تازیان پدید آمده بود .

ولی اعراب، نخست از جنگ با ایرانیان بیم، و هراس فراوان داشتند در روزگار خلافت ابوبکر، دو تن از جنگجویان قبیله عرب در سرحدات ایران دست به تجاوز و دزدی و غارت می زدند، و وقتی گستاخی آنها به دلیل ضعف و سستی مرزبانان بی کيفر، میماند در نتیجه راهزنان با گستاخی بیشتری به دهکده ها و آبادیهای مرزی تجاوز می کردند .

خبر این ضعف دولت، و مرزبانی ایران به ابوبکر رسید، از این رو ابوبکر خالدبن ولید را با لشگری به طرف ایران میفرستد که خالد موفق میشود بر "حیره" دست یابد و با مردم آن با خراج سالیانه صلح کند .

وقتی عمر بخلافت نشست وضع ایران بمراتب وخیم و آشفته بود یزدگرد شهریار ایران در مدائن بر تخت نشسته بود ولی از شرّ و فتنه انگیزی سپاهیان و مؤبدان زرتشتی در امان نبود و عرب ها مرز های ایران را تهدید، می کردند . یزدگرد فرمان داد تا برای راندن اعراب چاره جویی شود و این خبر توسط مثنی به عمر رسانده می شود، در مدینه اعراب از جنگ با ایرانیان بیم داشتند و به آن رضایت نمی دادند اما (مثنی ابن حارثه) که در آن مناطق مرزی ایران دزدی می کرد، عرب ها را از وضع آشفته ی ایران آگاه کرده و دل آنان را با جرأت، می کند در این پیکار، اعراب را هم امید غنیمت، بود و هم آرزوی ثواب .

با فساد و خللی که در تمام ارگانهای ساسانی دیده می شد دشوار نبود که

شکست ایران در برابر سپاه تازه نفس و مصمم و بی باک تازیها پیش بینی گردد. تازیان به تیسفون درآمدند و غارت و کشتار پیش گرفتند و تیسفون با کاخهای شاهنشاهی، و گنجهای چهارصد ساله و جواهرات خاندان ساسانی به دست عربها افتاد، و از آن قصرهای افسانه ای جز ویرانه ای به جای نماند.

در جنگ جولاء، غنیمت های فراوان و دختران و زنان بسیار به اسارت عربها افتاد، و کشته گان جولاء را بالغ بر صد هزار نوشته اند. عده ای از خود ایرانی ها و سیاه دیلمی که یکی از سرداران یزدگرد بود به کشور ایران خیانت کردند، که عربها چندین قلعه و شهر را به آسانی تصرف کردند. (و در انقلاب ۵۷ سپهبد قره باغی خیانت کرد) در فتح نهاوند هم آخرین باز مانده ی گنجهای خسروانی به دست عربها افتاد، و از آن پس همه چیز و همه کس در اختیار عرب ها بود و از این روی عرب، آن را فتح الفتوح خواند. عواملی که باعث سقوط تاریخ با عظمت ایران شد، فساد و جور و استبداد و تملق و چاپلوسی، در دستگاه های حکومتی در سال های پایانی حکومت ساسانی، و همچنین کژخویی و خود رأیی موبدان و فساد روحانیت که جز به پول و عواید آتشکده ها و قدرت روحانی خود نمی اندیشیدند بود، نا رضایتی مردمی که از جور فرمانروایان و فساد و خود رأیی آخوندها و روحانیون به ستوه آمده بودند انگیزه ی پذیرش این آیین بود. چون فساد اخلاقی، موبدان و روحانیت باعث شده بود هوشمندان از دینی که خرافات، رواج می داد سر زده شوند و به دنبال آیین تازه ای بروند که جنبه اخلاقی آن از دین زرتشت قوی تر باشد و رسم و رسوم و آیین طبقاتی کهن در هم فرو ریزد. و دلیل دیگر این بود که دولت با دین توأم گردیده و ضعیف شده بود و نمی توانست در مقابل حمله ی خارجی بایستد. و مورد دیگر خیانت عده ای از خود ایرانی ها بود که با عرب ها همکاری کردند، شهر شوشتر را یکی از بزرگان شهر تسلیم عرب ها کرد.

فاتح عرب عبدالله ابن عامر، وقتی مقاومت مردم استخر (شیراز) را برای بار دوم دید، از خشم و کینه دیوانه واری سوگند خورد چندان از مردم استخر بکشد که خون روان شود و خون همگان، مباح گردانید.

چهل هزار نفر بکشتند و مقاومت‌های دلاورانه ی مردم ایران با چنین قساوت های جنایت کارانه ای درهم شکسته می شد .

هر جا که ممکن بود ناراضیان، در مقابل فاتحان عرب در ایستادند و هر بار که مردم بهانه ای به دست می آوردند شورش می کردند و این شورش ها برای آن بود که مردم سر بر عربان فرود نیاورند، و جزیه ی سنگین را نپذیرند . بتدریج این مقاومتها در مقابل عرب ها از بین رفت و عربها بر اوضاع مسلط شدند، و رفتار این فاتحان نسبت به مغلوبین بسیار ظالمانه و خشن بود، و بهانه جویی و درنده خویی عربان زمانی معلوم شد که زمام امور را به دست گرفتند . اسلام دینی تحمیلی و متکی بر شمشیر و غارت، انگیزه اصلی آن بود که جنگ عرب را دامن میزد و بعد از فوت پیغمبر همگی به دین اجدادی خود برگشتند .

با حمله ی عرب ما اصالت خودمان را از دست دادیم و هر امر ناروایی را تحمل، و قبول نمودیم ولی علیرغم تمام این وحشیگری های تازیان فرهنگ ایران، به حیات خود ادامه داد و شاهنامه فردوسی، آئینه این فرهنگ کهن، است که ضامن شرف ملت ایران است .

اختراع شیعه شدن ایران بیمه ای بود از شرّ اسلام سنتی، و این اختراع از داشتن منش عدالت خواهی، ایرانی بود که ما هنوز روزی صد بار یاعلی می گوئیم، و این که امام حسین تا درجه ی خدایی اهمیت دارد دیدگاه احترام آمیز ایرانی به ذهنیت آزادی خواهی درمقابل استبداد است.

خسرو می گوید: اعراب را نه در کار دین، هیچ خصلت نیکو یافتم نه در کار دنیا . در برابر سیل هجوم تازیان شهرها و قلعه های بسیار ویران گشت خاندانها و دودمانهای زیاد برباد رفت، نعمت ها و اموال توانگران را تاراج کردند و غنائم نام نهادند . دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند، و اسرا خواندند . از پیشه وران و بزرگان که دین مسلمانی را نپذیرفتند به زور باج گرفتند و جذیه نامیدند . عربان همه این کارها را در سایه ی شمشیر و تازیانه انجام می دادند. خشونت و قساوت عرب نسبت به مغلوب شدگان، بی اندازه بودعجم ها را موالی (بنده) گفته و تحقیر می کردند موالی، حق نداشت صلاح بسازد و بر اسب نشیند .

احمد شاملو

من حسرت ایرانی بودن، دارم
من ایرانی نیستم چون نامم
عربیست، من ایرانی نیستم چون

وقتی به دنیا آمدم، در گوشم اذان عربی خواندند من ایرانی نیستم چون
روزی که به مدرسه رفتم، پدر و مادرم قرآن بالای سرم گرفتند و در
مدرسه آیین محمد را به من آموختند، نه پندار نیک، و کردار نیک، و
گفتار نیک، را من ایرانی نیستم چون وقتی ازدواج کردم به آیین عربها و
با زبان عربی، ازدواج کردم من ایرانی نیستم چون هزار کیلومتر راه را
طی می کنم تا به پابوس امام هشتم شیعیان و نواده ی پیامبر اعراب بروم
اما کمی آنسوتر، به آرامگاه فردوسی، نمی روم .

من ایرانی نیستم چون اعیاد فطر و قربان و غدیر و مبعث را تبریک
میگویم و شاد باش می شنوم، اما نمی دانم جشن سده چه روزی است .

من ایرانی نیستم چون دهه محرم، سیاه می پوشم و با سر و روی گل
آلوده عزادار خاندانی می شوم که سرزمین مرا گرفتند مردانش را کشتند
و زنانش را به کنیزی، گرفتند و اموالش را به غنیمت، بردند اما روز
مرگ بابک خرمدین را نمی دانم . من ایرانی نیستم چون حرف که
میزنم بیشتر به عربی، می ماند تا فارسی، من ایرانی نیستم چون عربها
(پ) ندارند و من میگویم فارسی نه پارسی، من ایرانی نیستم چون در
کشوری به دنیا آمدم که روی پرچمش عربی، نوشته اند .
من آرزوی ایرانی بودن را هم ندارم چون آنقدر دست نیافتنی است که
آرزویش را هم نمی توان کرد . من حسرت، ایرانی بودن را دارم .

برای فهمیدن ماجرا، باید خطوط
سفید و نا نوشته خیرها خوانده
شوند چون بسیاری از خیرها را

حُرمت قلم

سیاست کاران اداره می کنند که منافع دارند . بی طرفی در تاریخ ادعایی
بیش نیست، در واقع مورّخ به دنبال هوس و میل خود می رود و از بی
طرفی، خارج می شود و یا رغبتی یا مصلحتی او را به نوشتن حوادث
علاقمند کرده است . ولی من در تهیه ی این اثر در جریان انقلاب ۵۷ و
خبرهای روزانه ی حکومت آخوندی و جمهوری اسلامی و مردم قرار

داشته ام و سخنان خمینی و خامنه ای و سایر رجال حکومتی را شنیده و شاهد اعدامهای انقلابی خلخالی و صحنه های سرکوبهای، خیابانی مردم سرزمین ایران، و اخبار زندان کهریزک، و تجاوزها، بوده ام و چون از پشت پرده ی دنیای پُر از تزویر سیاست، و بی طرفی خبرگزاری ها آگاهی کامل نداشتم، لذا بلحاظ شرافت قلم، و حرمت مطبوعات جرأت آن را ندارم که تأیید نمایم، تمامی این جنایات را حکومت اسلامی به تنهایی انجام داده باشد، و بر این باورم که دست های استکبار خارجی، که منافع خود را دنبال می کنند، در کار بوده است .

در این مجموعه صحبت از
عرفان و شناخت و سلامت جسم
و جان است ، بنا براین فقط به
مختصری از مسائل روزحکومت

چهل سال جنایت

اسلامی ایران اکتفا می شود، که چه گذشت . و این همه دروغ که خمینی قبل از به قدرت رسیدن گفت: «حکومتی بر عدل و دموکراسی، آزادی مطبوعات، بشر در اظهارات خودش آزاد است، مجلس ملی متکی به آراء اکثریت، احکام مترقی، آزادی ادیان، اقلیت مذهبی دارای حقوق برابر هستند، روحانیون فقط نقش هدایت، دارند و در حکومت دخالتی نخواهند داشت، آب و برق و اتوبوس مجانی باید باشد و غیره» برای چه بود؟ خمینی با ادعاهای ریاکارانه خود آشکارا به اولین اصل دین اسلام که دروغگو دشمن خدا است خیانت کرد، و از همان ابتدای بقدرت رسیدن دروغ گفت و مأمور بود که دین اسلام را از بین ببرد، و این مأموریت را بخوبی انجام داد .

و عملاً به از بین بردن دین و ایمانی که ایرانیان داشتند و در سایه آن اعتقادات زندگی می کردند همّت گماشت . و فساد و فحشا، تهمت و دروغ، رشوه و میلیاردها دزدی ها و اختلاس ها همه مملکت را فرا گرفت، و کشوری آباد و ثروتمندی را به ورطه انهدام کشانید .

چهل سال است که حکومت اسلامی بر سر کار است و اندیشه آخوندی ثابت کرد که مَلاها حقیقتاً اهل زَر و زُور، تقلب و فرومایگی، هستند . کشور را مغزهای فسیلی و مرتجع فرمانروایی می کنند و کشور ایران گرفتار یک مشت آخوند، فاشیست و روضه خوان گشته است .

ننگین ترین دوره تاریخ ایران آمدن این نظام بود، و کلیه دولتهای آن فاسد و کلاه بردار و دشمن ملت ایران بودند و بعنوان مختلف مردم را چابیدند . و هیچ یک از آن دولت ها نمایندگی مردم ایران را نداشته اند . کانون فساد نظام رهبری است، و قضات سیستم آخوندی عوامل دستگاه های انتظامی و اطلاعاتی هستند، دادگاه های غیرعلنی، و اعدام های پنهانی بدون داشتن وکیل مدافع انجام می شود . و رژیم اسلامی با اعدام ها، دارد چنگ و دندان به مردم نشان می دهد و ترس را دامن می زند. اعدام های دسته جمعی سال ۱۳۸۹ در شهرهای مشهد و بیرجند و بابل . نمونه ی دیگر دروغگویان آیت الله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان است که در ۸۵ سالگی هم دروغ می گوید او در مرداد ماه ۱۳۸۸ از تریبون نماز جمعه ی تهران ادعا، می کند که سند دارد، آمریکا یک میلیارد دلار به سران فتنه یعنی (کروبی و موسوی) داده و قول داده اند که بعد از برانداختن رژیم جمهوری اسلامی پنجاه میلیارد دلار دیگر هم بدهند! و وقتی گروه مقابل به این دروغ آیت الله جنتی اعتراض می کنند سندی در کار نیست! و معلوم می شود که مقام بلند پایه ی جمهوری اسلامی دروغ گفته و تهمت زده . در جمهوری اسلامی، فساد اخلاق، دروغ، حيله و تهمت بصورت یک امر عادی در آمده، و ظلم و تجاوز در زندانهای حکومت دینی ادامه اندیشه های اسلام سنتی است، و آن که در زندان تجاوز کرد، اندیشه و ایدئولوژی پوسیده مرتجع، و مغز گند گرفته و عقب افتاده اسلام آخوندی بود که تشنه ی خون، و قدرت است .

اشخاص محترم و مطمئنی در میان مردم بودند ولی زمانی که به صندلی قدرت چسبیدند به یک

فسادِ قدرت

آدم خشن و بیرحم تبدیل شدند. قدرت مردم را تغییر نمی دهد فقط واقعیت پنهان آنها را از آنچه بودند افشا می کند و آنچه را که در وجودشان است نمایان می سازد . وقتی شخص فاشیستی در قدرت نباشد سعی می کند که این کیفیت را از مردم پنهان دارد، تا هیچ کس از درونش، آگاه نشود و وقتی قدرت را به چنگ آورد دیگر نیازی به پنهانکاری ندارد و از مردم ترسی ندارد، قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق با فساد مطلق

توأم است . کسانی که به دنبال قدرت هستند در عمق وجودشان اشتیاق به سلطه جویی دارند و دوست می دارند هر پدیده ای را تحت سلطه خود آورند، در چنین جامعه ای اندیشیدن، جرم محسوب شده و اصول اخلاقی زیر پا گذاشته می شود . در رژیم سابق (پهلوی) ما روزنامه های آزاد نداشتیم و مردم نمی دانستند چه می کنند، روشنفکران هم شرافت خود را فروخته بودند و هیچ گونه افشاگری که ماهیت حکومت دینی و جمهوری اسلامی را روشن کند بروز ندادند و اعتراضی، هم به قانون اساسی که ستون فقرات حرکت کشور است و در آن تبعیض، را نهادینه و قانونی کرده بودند انجام ندادند . و آنهایی که وظیفه خود را به درستی انجام ندادند همگی در جنایات این رژیم سفاک شریک و مسئول هستند .

شاه هم نفهمید و مقصر بود و دانسته یا ندانسته با ترک کشور خانه را آماده ی هجوم دزدان کرد، و باعث شد امیران و بزرگان مملکت را بکشند، و دو شاه زاده ی متواری لایلا پهلوی در ۳۱ سالگی در لندن خودکشی، و علیرضا پهلوی در ۴۴ سالگی بطرز مرموز در آمریکا کشته شوند. قدرت وقتی متمرکز، میشود و حد و مرز و مهاری ندارد می شود اژدها، تنوره می کشد و همه چیز را ویران، می کند و بقول معروف از دهانش آتش، و از بینی اش دود و دلش چون سنگ شده و می شود پادشاه همه حیوانات درنده خو، آخوندها از این قماش بودند که ما آنها را نمی شناختیم و این دزدان و آدمکشان، حالا موقعیت پیدا کرده اند، و خمینی بود که دستور داد، جوانان در زندانها قتل عام شدند .

انقلاب سال ۱۳۵۷ زاده ناهنجاری های سیاسی - اجتماعی زمان پهلوی و عازمندی، جهانخواران بود، که منجر به قدرت گرفتن آخوندها گردید .

در نشست تاریخی جزیره گوادلوپ، دریای کارائیت، که با حضور سران کشورهای فرانسه، انگلیس، آلمان و آمریکا انجام شد، جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا گفت، شاه باید برود . و لندن با تبلیغات (بی بی سی) انقلاب را راه انداخت، و مردم ایران را به خیابانها کشانید . دانشمندان و روشنفکران خود فروش، مجاهدین، ملی مذهبی ها و سایر خائنین مملکت و حتی سران احزابی مثل حزب توده که سال ها مدعی بود "دین افیون توده هاست" قدمی در جهت روشنگری ایدئولوژی آخوندی بر نداشتند، و

بدون این که برنامه‌ی مشخصی از سیستم آخوندی داشته باشند با آنها همکاری کردند، و در به قدرت رسیدن آخوندها، تأثیرگذار بودند و کشور را به دامن جماعت آخوند، انداختند و ملت ایران را به این مصیبت گرفتار کردند. ما با اندیشه و ایدئولوژی مشکل داریم نه با فرد، سیستم آخوندی فریب کار است و قابل اعتماد، نیست مخالف و دشمن اندیشه، و عقلانیت است آخوند جماعت، ثابت کرده که مانند طاعون دشمن بشریت است.

آخوند دلال دین فروش، دروغ زن، و دکاندار موهومات، و ما مشتری این دکان هستیم! جامعه ما به سعادت نخواهد رسید تا مردم از مفت خوری و تغذیه انگلی آخرین آخوند آسوده نگردند.

در رژیم بعدی ایران، همه آخوندها باید به کارهای سازندگی و آبادانی وا داشته شوند، یکی از دستورات اسلام، واجب بودن آموختن علم برای زن و مرد مسلمان است و ما باید به این فرمایش پیغمبر اسلام عمل کنیم که فرمود (اطلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة) ما در ایران با کمبود مدرسه مواجه هستیم و ما مردم مسئولیت آن را داریم و باید مساجد را که محلی برای نشر خرافات، هستند به مدرسه تبدیل کنیم و علم و دانش را جایگزین خرافات و جهالت و موهومات بنماییم.

جهالت

فقر و نادانی آفریننده‌ی بدترین
خسونت هاست، ستونهای تمامی
کاخهای استبداد از فقر بیچارگان

و بر دوش جهال، بنا شده است سیستم آخوندی به جهل مردم پی برده و خرافات امام ته چاه را به عوام الناس باورانیده و دارد از آن سود می برد. و این امام ته چاه، ملتی را ته چاه جهالت، برده و بیچاره کرده است. مستبد تک گوشت و خود را جانشین دانای کل می داند و در مقابل او کسی حق انتقاد، ندارد متشبهت به چماق و سیلی محکم است.

وقتی می گوید خداوند متعال، فرموده و یا این امر نبی اکرم صلوات الله علیه است، ترس را دامن زده و تو را خلع سلاح می کند و جرأت نفس کشیدن و انتقاد از تو ساقط می شود. اینگونه سخن گفتن، که تو بهتر می دانی یا خدا ابزار کار مستبد، و سرکوب حکومت های دینی و اندیشه و

نگرش آخوندی است، که مردم را وادار می کنند بپذیرند که او از طرف خدا حرف میزند و هرچه می گوید درست است! .

هرجایی که آخوند باشد، حماقت هم هست، سرقت انقلاب مردمی ۱۳۵۷ توسط آخوندها، پیام آور مرگ بود . ماهیت قدرت، اخلاق نمی شناسد و قدرت سرچشمه ی فساد است . در موضع قدرت به هیچ کس نباید اعتماد کرد و باید جلو خطای او ایستاد و مواظب بود که بیراهه نرود و الا به عصاره ی فاشیسم تبدیل شده و قدرت به فساد، کشیده می شود .

قبل از رژیم آخوندی چهره ی اسلام عطوفت و مهربانی بود، و آخوندها آن را به دیوی دهشت انگیز و خون ریز تبدیل کردند، از فاشیست نمی شود انتظار رحم و شفقت، داشت . کسی مانند پورمحمدی (عضو سه نفره هیئت مرگ) که می گوید ما به اجرای حکم خدا افتخار می کنیم، و کشتار و خون ریزی را توجیه می کند، سیستم استدلالی و دماغی او دُچار نقص است و کسی که می گوید خداوند فرموده، یعنی جنایات مرا باید بپذیرید! هیچ وقت خداوند نگفته که بنیاد کار بر تجاوز و کشتار باشد و هیچکس تا به حال به خاطر خدا، شمشیر نکشیده و همه اش رؤیای قدرت و مسئله زور بوده، و سهم ما با قدرت گرفتن آخوندها در ایران نکبت و غم و قصه و آوارگی اندیشمندان شده و از شادی برای ما خبری نیست .

آخوندها از سر بریده ی امام حسین و دست بریده حضرت عباس روزی می خورند، دست حضرت عباس در حال جنگ و توسط کُفار، قطع شد و شما که حکومت اسلامی تشکیل داده اید و مدعی مسلمانی و عدالت هستید چرا این کار را کردید؟ آنها با کسی که در اسارت شما بود، با سپهبد مهدی رحیمی آن سردار میهن پرست . در اوایل انقلاب آقای دکتر ابراهیم یزدی (مأمور سیا ، و جاسوس شوروی) نماینده خمینی و عضو شورای انقلاب بود . و با کینه توزی دستور داد قبل از اعدام، دست تیمسار رحیمی را از شانه ببرند، چرا که به آقای دکتر ابراهیم یزدی سیلی زده بود! و حالا هم بعد از چهل سال یک روضه خوان بیسواد خلافت اسلامی و حکومت ضحاکي راه انداخته و با اراندل دور و برش که محتاج یک لقمه نان هستند، همه مردم را اسیر کرده و جوانان و آزادی خواهان را می کُشد . در آذر ماه سال ۱۳۸۹ جوانی را در میدان

ولیعصر تهران توسط ماشین نیروی سرکوب، جمهوری اسلامی زیر گرفتند و کشتند و خانمی که شاهد این ماجرا بود و شهادت داد به دو سال زندان محکوم گردید . گرگ پیر و درنده ای که بزرگی خود را در مقایسه با دیگران میداند، می خواهد نسل بشر را با دریدن از بین ببرد و این گرگ خیال می کند شبان است! درد امروز ما درد دیروز و آن نبود آزادی و قانونمندی در مملکت است . تمام تلاش این رژیم، سرکوب مردم و ترمز پیشرفت کشور بوده طبق قانون خودشان، حقوق شهروندی رهبر با مردم عادی فرقی ندارد . و آقای رهبر باید جوابگو باشند .

ولی با جوئی، که رژیم آخوندی ایجاد کرده همه خفقان گرفته اند، حتی مقامات رژیم هم می ترسند و جرأت سؤال را ندارند و سکوت مرگبار در کشور حاکم شده . و مردم حقی ندارند . دیکتاتورها با ترساندن مردم در قدرت هستند، کشور را به زورخانه تبدیل کرده اند .

ما قوه ی قضائیه ای که استقلال داشته باشد نداریم و دادگستری ایران وابسته به حکومت، و بخشی از وزارت اطلاعات، و در خدمت رهبر است و دروغگویی و تهمت زدن امری رایج و معمول گشته است .

نهادهای سپاه و بسیج که بازوی سرکوب رژیم هستند باید منحل گردند و دایره خسونت، و اعدام ها باید از بین بروند و کشور دارای دادگستری مدرن و قانونمند باشد . و این به بیداری مردم کشور بستگی دارد که با این رژیم، همکاری نکنند و در مقابل دیکتاتور بایستند .

این جماعت با این همه بیداد، خود را مذهبی و خدا شناس می دانند! و این که چنین باشد خدانشناسی یک اهانت بزرگی به خداست . هر قومی خدا را بر اساس صفات خود می شناسند که آفریده ذهن، آنهاست هرچه مردم داناتر خدایشان داناتر و هر چه مردم جانی تر خدا جانی تر است . اصلاً باورتنان می شود که این جماعت در بین ما زندگی می کردند؟ و یا کسی فکر می کرد که بعد از رسیدن به صندلی قدرت، آخوندها چنین جانیانی بوده باشند؟ و چنین رفتاری با مردم بکنند؟ .

صد سال است که در باب آزادی، ما را فریفته اند . همواره خواست مردم آزادی بوده که از همه چیز شریف تر، است آزادی مانند نفس کشیدن است که انسان زنده میماند در فضای آزادی، رذالت ها از بین می

روند و روح همبستگی ایجاد شده و مردم در جهت سازندگی که برکت و فراوانی به همراه دارد به هم نزدیک می شوند . حقیقت آزادی، عشق و محبت و احترام به قانون است، که مردم زندگی سالم داشته باشند . وقتی آزادی باشد، اندیشه ها و استعدادها شکوفا می شوند حاکمیت قانون برقرار شده و آباد سازی، در مملکت ایجاد می گردد . این که چند تا آزاد راه و سدی در مجاورت کوه نمک ایجاد شود اسمش پیشرفت نیست، و تا آزادی در کشور نباشد، ما پیشرفتی نخواهیم داشت و هیچ نداریم .

اعدام و شکنجه و زندان بس است . ذهنیت مردم را با چوب و چماق و اعدام نمی توان عوض کرد، وقتی منطبق نباشد، خشونت و کشتار جلو می آید . بیش از چهل سال است که بی خبران از خدا، با نام خدا و در نقش خدمتگزار چنین جوری به ملت روا داشته اند .

آخوندها نماد کامل فساد، هستند و اقتدار را در کنترل و سرکوب و اعدام مردم میدانند، و آنقدر به مردم فشار آورده و عرصه را تنگ کرده اند که مردم به استیصال رسیده اند و امیدی به شفای این امامزاده ندارند .

و آرزو می کنند کشورهای خارجی به کشورشان حمله نظامی کنند!! که از شر آخوندها آزاد شوند . یک اقلیت مخوف و جنایتکار دزد، یک اکثریت را اسیر کرده اند و مشغول چپاول و غارت هستند .

یورش مأموران بسیج و نظامیان
حکومت سرکوب گر جمهوری
اسلامی چون گرگ های هار و
گرسنه درست یک روز بعد از

تقلب در انتخابات

تقلبات انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری احمدی نژاد و تظاهرات اعتراضی میلیونی مردم به دانشگاه انجام گرفت . که بی دلیل به مردم حمله ور شدند، و دانشجویان را کتک زدند، و وحشیانه، آنان را با تحقیر روی زمین کشیدند و روی هم انباشتند، و توهینی نبود که روا ندارند .

با همه اینها آقای محمد جواد لاریجانی، رئیس قوه قضائیه حقوق بشر بیت رهبری با بی شرمی تمام ادعا می کند حقوق بشر در ایران اجرا می شود! قشر دانشجوی موتور مولد اجتماع است و دانشگاه ها محل برخورد اندیشه های مختلف، و سنگر مقاومت در مقابل استبداد بوده است .

در چهل سال گذشته حکومت اسلامی از آزادی خواهان، با نام دشمن و توطئه چی یاد کرده و با آنان بر خورد نموده است! این کشور مال این مردم است و این آخوندها هستند که علیه مردم توطئه کرده اند . هر اجتماعی، بمنزله یک بدن است . و اگر نیروهای دفاعی بدن ضعیف شوند میکرب خارجی و داخلی، بدن را ضعیف کرده به طرف مرگ می برند و در صورت کشتن و از بین رفتن، بدن گنبدیده و متعفن می شود . ایدئولوژی و باور حکومت آخوندی، می خواهد هر عقیده مخالف خود را سرکوب کند و از بین ببرد! . مردم بدنبال مجرای تنفس هستند و از تعفن استبداد آخوندی دارند خفه می شوند، دانشجویان نیروهای دفاعی بدنه اجتماع هستند که نباید ضعیف شوند و آنها هستند که اجتماع را زنده و پویا نگه می دارند و آینده را می سازند . و میکرب ها، همان آخوندها و عوامل استبداد داخلی و خارجی هستند که به دنبال منافع خود و چاپیدن و غارت مملکت هستند . وقتی بدنی زنده و پویا باشد با میکربها مبارزه می کند و سلامت می ماند، مقاومت از آن زنده است و دانشگاه ها هستند که مجال فعالیت، به میکربها را نمی دهند و اجتماع زنده می ماند .

مملکت ما دُچار استبداد، و دانشگاه ها سنگر مقاومت در مقابل استبداد هستند و باید مستقل باشند . دانشجویها عامل اصلی اجتماع هستند و باید پشتوانه ی مردم را با خود داشته باشند و هیچ حکومتی حق نداشته باشد در امور آن مداخله کند، و هیچ مقامی تحت هیچ منطقی نباید به حریم دانشگاه اهانت نماید . و ورود نیروهای پلیسی و انتظامی به دانشگاه باید مطلقاً غیرقانونی، اعلام گردد . و محافظت دانشگاه توسط تمام طبقات مردمی و سازمانها باید در قانون اساسی مملکت گنجانده شود . و چنانچه کسی یا ارگانی خلاف آن عمل نماید، سایر گروهها، ارگانها و احزاب و تشکل های مردمی و سیاسی موجود در کشور و عموم آحاد مردمی وظیفه خود بدانند که به مقابله با آن بپردازند و "حکیم ابوالقاسم فردوسی" وار با اهریمن استبداد که علیه آزادی و اندیشه است مبارزه ی فوری و بی امان کنند، و با بسیج عمومی، از آزادی و تجاوز به حریم دانشگاه پاس بدارند و بدنه ی اجتماع خود را با ارزش های آن زنده و سرفراز نگه دارند و با افتخار به آیندگان بسپارند . در همه جای دنیا پلیس معنی

اش آن است که طرفدار مردم باشد ولی پلیس آخوندها بدون این که کسی جرمش ثابت شده باشد دو جوان را که دستگیر کرده بودند در صندوق عقب ماشین پلیس انداختند و رفتند دنبال کارشان .

امروزه دنیای متمدن به شما اجازه نمی دهد حتی با گوسفندی چنین رفتاری بکنید این مردم صاحب مملکت هستند. در رژیم آخوندی عصاره اصلی، که احترام به مردم کشور است، از میان رفته و کشور به سیستم قانون جنگل اداره می شود، ماهیت وحشیگری و فرومایگی نظام ستمگر آخوندی در تمام دنیا آشکار شده . با این همه کارهای ضد بشری، باز حکومتیان ادعا می کنند که در ایران حقوق بشر رعایت میشود! .

به آخوند جماعت نمیشود اعتماد

کرد . در رژیم آخوندی ایران

حیله، تبدیل به آیین گشته آنها با

قدرت گرفتن ، ماهیت اصلی

ماهیت قدرت

اخلاق نمی شناسد

آخوندی خود را که فرومایگی و بی اخلاقی و درنده خویی بود برملا کردند . در اوایل انقلاب مصطفی پورمحمدی آخوندی ۲۰ ساله بود که به گفته خودش، تربیت شده ی بزرگانی چون آیت الله مصباح یزدی و احمد جنتی است، و در سال ۱۳۵۸ دادستان انقلاب خوزستان شد، که به حکم او ۳۰۰ نفر در زندان شهرک بندرعباس بدار آویخته شدند . پورمحمدی مأمور اطلاعات، در سال ۱۳۶۷ عضو اصلی سه نفره کمیته مرگ بود. که ۳۸۰۰ نفر از جوانان مجاهد و مارکسیسم در زندان گوهر دشت کرج قتل عام شدند. (به نوار صوتی آیت الله منتظری توجه فرمایید)

و چون پورمحمدی وظایف خود را بخوبی انجام داده بود، و عذاب وجدان هم ندارد، در زمان ریاست جمهوری شیخ حسن روحانی، "دولت تدبیر و امید" به سمت وزیردادگستری جمهوری اسلامی منصوب گردید!

به سخنانی چند از رجال حکومت آخوندی توجه فرمایید .

دکتر محمد جواد لاریجانی: دبیر کمیته ی حقوق بشر قوه ی قضاییه مقیم (بیت رهبری) می گوید: قصاص یک عمل نورانیست، و حکم سنگسار یکی از مترقی ترین قانون اسلام است، و آن یک قانون الهی است .

و در ایران بهترین رعایت حقوق بشر، جریان دارد! و ما به سیستم قضایی، خود افتخار می کنیم، و ایران بزرگترین و تنها دموکراسی خاور میانه است. و کسانی که قانون اسلام را نمی پسندند حق توهین به آن را ندارند.

و چندی بعد آقای لاریجانی در مصاحبه با خبرنگار نیوزویک می گوید: در جمهوری اسلامی شکنجه ممنوع است. و وقتی خبرنگار عکس هایی از شلاق زدن، و اعدام ها، را به او نشان می دهد. آقای لاریجانی می گوید: شلاق در قوانین حقوقی، ما هست و آن را شکنجه نمی داند و می گوید آن مجازات شرعی، است و ما به آن افتخار می کنیم و سنگسار از مجازات های نادر است و کمتر از اعدام خشونت دارد!

چون با سنگ احتمال زنده بودن، هست و این مجازات ها بابت خلافی است که فرد مرتکب شده و آنرا شکنجه، نمی داند. و ایشان در جای دیگری می گویند: ملت ایران باید از تدبیری که رهبر معظم پس از حوادث دوره ی دهم انتخابات ریاست جمهوری با درایت خاتمه دادند (سرکوب) قدردانی و سپاسگزاری کنند! و آقای لاریجانی مخالف پیگرد مفاسد

اقتصادی هستند! و آقای رهبر، خامنه ای صلاح نمی دانند که پرونده ی فساد مالی او گشوده شود چون دوست ندارد اختلاف بیافتد! این را می گویند رهبر با درایت! در خبرها بود که محمد جواد لاریجانی متهم است ۴۳۰ هکتار زمین بین تهران- ورامین را به نام خود سند سازی کرده است. و در جای دیگر آقای رهبر خامنه ای می گوید: به آماري که دولت می دهد کار نداشته باشید! سازمان برنامه و بودجه را هم منحل کرده اند و معلوم نیست چه بر سر پولی که از فروش نفت شش سال اول رئیس جمهوری احمدی نژاد که معادل ۴۸۰ میلیارد دلار بود، آمده است؟ دزدان حکومتی در چپاول ثروت های مردم ایران با هم مسابقه گذاشته اند و در سایت "ویکی لیکز" حجت الاسلام مصباح یزدی به عنوان دزد بزرگ معرفی شده است. داخل (پرانتر) در خبر رسانه ها اعلام شد که در سال ۱۳۸۷ محموله ای شامل چندین کامیون شمش طلا و پول نقد به ارزش ۱۸,۵ میلیارد دلار از ایران خارج شد، که توسط دولت ترکیه ضبط گردید. و همگی دولتمردان در این باره سکوت کرده اند و معلوم

نشد چه بر سر آن همه پول آمد؟ و هیچ کس از مقامات رژیم تا کنون اظهار نظری در این باره نکرده است! جمهوری اسلامی از بدو تولد غرق در فساد بوده و سرقت در مملکت امام زمانی آخوندی امری رایج و مستمر بوده است، و شعار جهاد اقتصادی آقای خامنه ای مصادف گردید با اختلاس بزرگ تاریخ ایران . \$ ۳۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰

در خبرهای سال ۱۳۹۰ انتشار یافت که سه هزار میلیارد تومان دیگر معادل (سه میلیارد دلار) در زمان ریاست جمهوری احمدی نژاد از بانک صادرات اختلاس شده و هیچکس جوابگوی آن نیست .

و در اواخر سال ۱۳۹۲ دولت یازدهم، این رقم را نه میلیارد دلار گفته اند که بین صنایع فولاد خوزستان و مسئولین بلند پایه دولت و آخوندهای اسلامی که مسئول درس اخلاق اجتماع هستند بالا کشیده شده، و علنی شدن این اختلاس، بدلیل اختلافات و برخوردهای درون رژیم، بین جناح احمدی نژاد و خامنه ای رهبر دینی عنوان شده .

در واقع رسوائی مالی درون رژیم، دلیل اصلی افشای این کلاه برداری بزرگست، در این دزدی ها انگشت اتهام بطرف آقای محمد جهرمی مدیر

عامل بانک صادرات، دولت، و افراد آقای خامنه ای، و مجلس است . و

آقای خامنه ای از مطبوعات خواسته است، که این مسئله را کش ندهند، و جنجال نکنند! ایشان درست میگویند در حکومت های استبدادی مردم

هیچ کاره اند، و سیستم آخوندی لزومی نمی بیند، که به مردم توضیح داده شود و گفته اند که متهم اصلی پرونده مُرده! و محمود رضا خاوری

(منبع اطلاعات) و مدیر عامل بانک ملی هم به کانادا گریخته و محسنی

اژه ای سخنگوی مسئول این پرونده بدون اینکه اسامی متهمین، را اعلام کند گفته: رفتار خائنانه مجری قانون باعث این اختلاس شده است و

سیزده نفر از نمایندگان مجلس اسلامی که خواستار پی گیری این دزدی ها شده بودند، با امر رهبر با درایت سید علی خامنه ای تقاضای خود را

پس گرفتند که جنجال نشود! و چندین سال است که سازمان برنامه و بودجه کشور را هم منحل کرده اند که دزدیها فهمیده نشوند! و علالدین

بروجردی رییس کمیسیون امنیت مجلس اسلامی که خود از متهمین این اختلاس است گفته، که این مسئله به تاریخ پیوست! .

دکتر محسن رضایی: سردار سپاه و دبیرشورای تشخیص مصلحت نظام میگوید: زندگی ما روی خوش نخواهد دید، مگر رهبر در امورات ما دخالت داشته باشند!

آیت الله جوادی آملی: ولی فقیه قبلاً از طریق خداوند برگزیده شده، و ما کشف می کنیم و این انتخاب، از نوع وکالتی نیست و به ما الهام می شود که این برگزیده ی خداوند، را برگزینیم و با او بیعت کنیم!

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی: یکی از بهترین نعمت های، خداوند وجود رهبری است. دشمنان، در زندگی رهبر حتی یک نقطه ی تاریک پیدا نکرده اند، ولی فقیه، فراسوی قانون است. و پاسخگویی او فقط به خدا است. ولی فقیه باید با قدرت مطلقه، در جامعه حکمرانی کند و دلیلی ندارد به مردم جوابگو باشند!

احمد خاتمی: هر کس با اسلام مخالفت کند "باقی" و حکم او اعدام است. این ها بیانات روشنفکران، و رجال، و شخصیت های جمهوری اسلامی هستند که بر مردم ایران مسلط شده اند. باعث تمام این بدبختی ها خود ما هستیم، و ما مردم خرد باخته، باید در دوزخ ترس و استبداد ننگ آور جمهوری اسلامی جان بکنیم، چون عقل و خرد را بسته بودیم که فریب دروغهای خمینی را خوردیم. و شما باید در این دوزخ سیاه به سر برید تا پخته شوید و دیگر بار خرد خود را به کار گرفته و **انتخاب** درست نمائید و به جماعت آخوند اعتماد نکنید. (فردوسی)

به یزدان اگر ما خرد داشتیم کجا این سر انجام بد داشتیم؟

در بهار سال ۱۳۵۷ دکتر صدیقی استاد جامعه شناسی در جواب دانشجویی که سؤال می کند: استاد شما چرا مثل دکتر شریعتی از انقلاب سخن نمی گوید؟ می گوید: آقای مهدوی میتواند بگوید آقای شریعتی و آن انقلابی که شما می گوید چه می گویند؟ و چه میخواهند؟ استاد آنها همه همراه مردم و رهبران روحانی، به دنبال انقلاب هستند و آزادی و عدالت می خواهند. دکتر صدیقی: از درون هیچ انقلابی، آزادی و عدالت بیرون نیامده است، انقلاب ها شبیه جنگ های داخلی هستند که اگر گروهی بر گروه دیگر پیروز شوند، آن گروه شکست خورده را سرکوب خواهند

کرد . و سپس هر کس که منتقد و مخالفان باشد، آنان را نیز سرکوب خواهند کرد، تا از بین ببرند .

زیرا که همراه انقلاب نه عدالتی پدید می آید، و نه امکان ظهور آزادی است . بخصوص آن که رهبران انقلاب، آقایان روحانیان و سپاه آن مردم مسلمان ایران باشد، آنگاه بدترین انقلاب جهان روی خواهد داد .

و میدانید اگر روحانیت به حکومت برسند چه خواهند کرد؟ من می گویم آنچه اعراب و مغول جدا جدا کردند، این ها یکجا خواهند کرد، و همه را حتی دکترشریعتی، را از دم تیغ خواهند گذراند . این ها را من از روی تجارب تاریخی، ایران و جهان می گویم .

جماعت آخوند قابل اعتماد نیستند

و شغل آخوند ، توسعه ی جهل

و خرافات است و خرافات ، فقر

فرهنگی را به دنبال دارد . و فقر فرهنگی باعث فقر اجتماعی، گرسنگی و زور پذیری، فساد و فحشا می شود . زندگی وقتی با ارزش است که با سر بلندی باشد . زندگی با خفت، و حقارت آمیز، افتخاری ندارد .

مردم لایق همان حکومتی هستند که بر آنها حکم میراند و دزد می داند چه موقع کسی در خانه نیست، و اگر فکر ما بکار بود این مصیب نبود .

طراحی اجتماع دینی در ایران بر سه پایه ی (خرافه، فقر، ترس) بنا و برنامه ریزی، شده است آخوندها، برای توسعه جهل و خرافه، بازار برای توسعه فقر، و سپاه و بسیج برای توسعه ترس، طراحی شده اند.

همواره آخوندها بازوی استعمار، بوده اند . در سیستم آخوندی زمینه ها به گونه ایست که اخلاق اجتماع رو به زوال گذاشته و شرافتی، که مردم در پناه آن با افتخار زندگی می کردند، دیگر وجود ندارد . مردم باید به ریشه ها توجه داشته باشند والا خرافات، بدبختی و روان پریشی، اعتیاد، فقر، جنایت، و فحشا در کشور ادامه دار خواهد بود .

با اعمال وحشیانه دست و پا بریدن و چشم درآوردن مملکت را نمی شود اداره کرد . کلمات اعدام و سنگسار، مربوط به دوران توحش است مردم کشتار، سالهای ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷ را فراموش نکرده اند همه مردم دنیا به جنایات جمهوری اسلامی آگاه شده اند و بوی تعفن عملکرد آخوندها زایل

عامل

فقر و فحشا

شدنی نیست . لیست دزدیها و چپاولهای آخوندها برملا شده و طشت رسوایی آنان از بام افتاده است، و حنای آخوندها رنگ باخته و تلاش آنها بیهوده است، و مردم آگاه شده اند و سیستم آخوندی را نمی خواهند و دیگر با طناب آخوند به چاه خواهند رفت . رهبر باید مورد اعتماد مردم باشد و به نظر مردم احترام بگذارد و به عدل و انصاف عمل نماید و حقوق مردم را محترم شمارد ولی در جمهوری اسلامی، آقای رهبر سیدعلی خامنه ای که حکم کشتار مردم را صادر کرده و چاقو کشان لباس شخصی حکومت را به جان مردم انداخته، خطاب به معترضان انتخابات دوره ی دهم می گوید: مسئول خشونت ها و خون ها شما هستید و مخالفان (موسوی و کروبی) را رهبران فتنه نامیده و زندانی می کند .

فاشیست دشمن جریان دمکراتیک، است و مخالفین را سرکوب می کند در رژیم دینی آخوندها، مردم آزادی فردی و اجتماعی ندارند، ویژگی سیستم استبدادی آن است که دائم در حال توطئه، علیه مردم است و نفاق و جدا سازی را بین اقوام ایرانی و افراد دامن می زند و از ایجاد کانون اتفاق و اتحاد، و دوستی ها و شکل گیری قدرت، و احزاب جلوگیری می

کند و این رژیم دینی، با نام خدا مردم را سرکوب، زندانی و می کشد . و مشکلی را که خود باعث آن است به دیگری نسبت می دهد! نیروی خداوندی از راه راستی و درستی، خرد و منش نیک بدست می آید تا با آن جوامع بشری اداره شوند و نیک منشان از کینه و انتقام بدورند .

آقای خامنه ای، شما کدام یک از این صفات را دارا هستید؟ نفس ولایت فقیه استبداد است . در حکومت دینی شما حيله، تبدیل به آئین گشته است شما و اطرافیانتان راه خدا را با راه اُخُر اشتباه گرفته اید . آقای رهبر که خود را جانشین پیغمبر و نایب امام زمان معرفی می کند با فتوایی اطاعت از دولت اسلامی و پیروی از نظرات خود را واجب شرعی و مذهبی دانسته (استبداد دینی) و تدریس علوم انسانی، را در کشور قدغن اعلان نموده است و می گوید که علوم انسانی غربی است و با اصول و مبانی اسلام مغایرت دارد! و متعاقب آن آیت الله مصباح یزدی می گوید، فتنه گران (مخالفین رژیم) تربیت شدگان دانشکده علوم هستند! و آیت الله مصباح همان شخص فاسدی است که دستور تجاوز به زندانی را داد که

قبل از تجاوز اول وضو بگیرند و قبل از عمل تجاوز بسم الله بگویند تا ثوابش بیشتر باشد! این گونه ایدئولوژی و تفکرها مأمور هستند که دین به کثافت و لجن کشیده شود، و به انسان ها بی حرمتی روا دارند .

و این دنباله همان تفکری است که در افغانستان با نام خدا (بسم الله) سر می بُرند و به جنایات خود جنبه ی مذهبی می دهند، بدون این که بدانند معنی (قاتلو فی سبیل الله) آدم کشی نیست . در سیستم استبدادی قربانی محکوم است و زندانیان سیاسی، قربانی فکر و ایدئولوژی استبداد هستند. خشم، یک هیجان غیر عادی است که برای ما عادی شده! و این گونه باورها تصویر زشت انسان است که ذهن، خلق می کند و این ایدئولوژی است که جنایت و آدمکشی، می کند نه آن جوان متعصب مذهب زده که مغز شویی، شده و نا آگاه است که با نفهمی، و با احساسی تحریک شده کار غیر انسانی، مرتکب می شود و جنایت می کند .

حمله به علوم انسانی، سیستم استالینی است که حکومت اسلامی انجام می دهد و محصول این گونه عملکردها و نگرش، بی عدالتی اجتماعی و تجاوز به حقوق انسان ها و باعث سلب مشروعیت رژیم است .

اداره امور کشور باید مبتنی بر خرد باشد، و آخوند خرد ستیز است و خرافات را توسعه می دهد، وقتی استبداد است قانون جایی ندارد . استبداد، به وجود آورنده خرافات و تعصب، و باعث فلج فکری می شود. ملت ایران چقدر باید تاوان اعتماد به آخوند را پردازد؟.

این نتیجه ی کار روشنفکران بی خرد است، روشنفکر کسی است که به درد اجتماع آگاه است . نگاه روشنفکر به آینده باید باشد نه به گذشته، و نمی تواند دینی و ایدئولوژی باشد . ملت ما استاد مبالغه، بت سازی، هیولا سازی و بزرگنمایی هستند، وظیفه روشنفکر آگاهی دادن به مردم و فاش کردن انحرافات دولتمردان، خرافه زدایی و تلاش برای آزادی باید باشد نه تبلیغ در جهت بزرگ نمایی حکومت استبدادی! .

قوانین شریعت سراسر خُبث و خشونت، تنفر و تحقیر است، جنایت و آدمکشی است، که با آن دنیا را به آتش کشیده اند، و ابزار آن مردم نادان هستند. اسلامی که علم در آن نباشد، جهالت است و قرآنی که شما آخوندها به آن عقیده دارید و آدم کشی می کنید از جنس خود شماست و

دین داری شما آدم کشی است، شما برای پول هزار جنایت و دزدی می کنید و به اسلام ربط می دهید .

این حقه بازیها و قیافه های حق بجانب گرفتن ها برای فریب مردم و پول است . افکار کهنه و پوسیده ی مذهبی قرون وسطی، جوابگوی امروز نیستند آنها نقشه های از پیش طراحی شده ی جهان خواران، است و به درد امروز دنیا نمی خورد و این خدایی که آخوندهای دنیادار با نام او ستم روا می دارند و با احکام شریعت، فتوای تجاوز و کشتار صادر می کنند نامش خدای بی رحمی و ابزار جنایت است، و جایش در طویله و آشغال دانیست و من بر علیه این خدا، اعلام جرم می کنم . وقتی دین وارد سیاست شد نتیجه اش همین می شود که هست .

زن و مرد دو بال تمدن هستند، چنانچه تفاوت بین آن دو بال باشد و یا حقوق یکی نصف دیگری باشد این پرواز به سوی تمدن صورت نخواهد گرفت و این زیر پا گذاشتن حیثیت انسان و حقوق بشر و فساد است . در پشت ذهن ما دیواری بنا شده که زن و مرد داریم و تفاوتهای دینی داریم و این یک فکر، عقب افتاده و متحجر است و دلیلی ندارد که یکی بر دیگری مزیت داشته باشد .

دین یک امر باطنی و شخصی است و نیازی به واسطه ندارد و برای آرامش و سلامت بشر آمده است ولی با دخالت حکومتها، دین وسیله ای می شود جهت آشوب، و سوء استفاده های اوباش حکومتی که سنگ خدا را به سینه میزنند، و توده مردم عقل باخته هم بدون این که بفهمند آلت دست، و قوت این اوباش، خدا شناس هستند . جمهوری اسلامی بر پایه هراس افکنی و یکی از نا امن ترین کشورهای دنیا است . یاوه گویی ها همه جا را پر کرده و هر آخوندی در مملکت برای خودش قانونی دارد! ما مردم، جنون حقارت پیدا کرده ایم و آن از بابت ذهنیت بردگی ماست که دیکتاتوری را می آفریند . و جهالت ما مردم است که بستر فساد را آماده می کند، که منجر به ظهور فاسدانی چون آیت الله مصباح یزدی می شود که بی محابا فتوای تجاوز به زندانی اسیر را صادر می کند و برای اقرار گیری از زندانی تمام کارهای خلاف اخلاق را مجاز اعلام می نماید، و به آن جنبه مذهبی می دهد! او اعتقاد ویژه ای به خشونت دارد و

خبثت خود را به قرآن ربط داده می گوید در قرآن دستور ارهاب داریم! یعنی برای رسیدن به هدف رژیم، هر نوع بی اخلاقی و تجاوز را مجاز اعلام نموده است. اینها به هیچ کس رحم نمی کنند این آخوند، متفکر مذهبی از گروه حُجَّتِیّه امام زمانی است و حاکمیت ملی را خلاف شرع می داند، و وقتی که صحبت از مکتب ایرانی شده بود گفت ما اول تذکر می دهیم که ما مکتب ایرانی، نداریم و بعد به او چوب میزنیم! جانیان اصلی، این جانوران، و صاحبان اینگونه تفکرها هستند، که چنین اندیشه هایی را در اجتماع تبلیغ می کنند و رواج می دهند، در حقیقت منشاء اصلی بدبختی درجهالت مردم و آدم های فرومایه محتاج یک لقمه نان دور و بر این آخوندها هستند که جامعه به خشونت میگرداید.

فاشیست جمهوری اسلامی: (توضیح بیشتر، از حوصله ی این کتاب خارج می باشد و ما اکتفا به کم می کنیم) .

خمینی سفارتخانه های خارجی
را لانه ی جاسوسی، مینامید این
درست است، سفارتخانه ی هر

سفارتخانه ها

کشوری اطلاعات را به نفع کشور خود جمع آوری، می کند ولی سفارتخانه های جمهوری اسلامی مرکز ترور و زمینه های آدم کشی را فراهم کردند، که افراد غیرخودی را بکشند. برنامه قتل های زنجیره ای و حذف مخالفان در زمان صدارت رفسنجانی (پار غار خمینی) آغاز و در زمان خاتمی در سفارتخانه ها پیاده شدند. قتل ها، سربریدن ها و کشتن فروهرها ادامه راه کشتار مدینه بود که حکومت اسلامی دستور آنرا داد.

قانون اساسی حکومت اسلامی
مبتنی بر تبعیض وامری اعتقادی
و امام زمانی و ولایت فقیهی بنا

علل سقوط

شده، و ملت از حق حاکمیت خود محروم هستند. مسلمان و غیر مسلمان دارد، زن و مرد دارد، و حتی فقیه و غیر فقیه دارد. بهاییان ایران حق دانشگاه رفتن و کار دولتی را ندارند. و این چنین قانونی، ننگ انسانیت ضد بشر، و حقارت انگیز است و هیچگونه شرافتی، ندارد.

اگر تبعیض و خرافات را از قانون اساسی حذف کنیم چیزی که می ماند ولایت فقیه است که کنار گذاشتنی نیست . در جمهوری اسلامی زخم های عمیقی بر پیکره ی اجتماع وارد آمده و بیمارگشته . قوانین منبعت از چهارده قرن گذشته نمی تواند قابل قبول امروز برای اداره ی کشور باشد ما هزار سال دوران ایستا داشته ایم، ونگذاشته اند مردم حقایق امور را بفهمند .

دین اسلام با تجاوز، به حقوق قبایل و مردم و به زور شمشیر پدید آمد . و از ابتدا براساس تبعیض بوده، و زمانی که بر اوضاع مسلط شدند جنایت ها کردند، و هر معترضی را کشتند، و اموالش را مصادره کردند و کسانی که هیچ نداشتند، با غارت ها صاحب ثروت شدند، تاخت و تازها، مصادره ها، و زدیهای امروز آخوندها و فرومایگی رجال جمهوری اسلامی از آنجاست . امروز در جمهوری اسلامی حتی وکیل مدافع را هم به زندان می اندازند و زندان ها پُر است از معترضین سیاسی، دانشجویان و روزنامه نگاران و طرفداران حقوق بشر . در این رژیم، زنان شهروند درجه ی دو و اقلیت های قومی، حقوقی ندارند .

ایران کشوری است با تنوع قومی و مذهبی، و هرگوشه ای از ایران زبان و مذهب، خود را دارند، و ما مجاز به چسباندن هیچ برچسبی، به اقوام ایرانی و یا دینی، که آنها دارند نمی باشیم . در نتیجه ما ایران اسلامی، نداریم فقط کشور ایران داریم با تنوع قومی، یا مجموعه ای از اقوام مختلف عقیدتی . ولی حکومت اسلامی ولایت فقیهیی از تنوع، با نام اقلیت نام می برد و نفاق را در کشور دامن می زند، و نیروهای امنیتی خود را به جان مردم انداخته، تهمت می زند و کشتار راه می اندازد . اصولاً ولایت فقیه جایگاهی در مذهب شیعه نداشته است و این برای مردم باید روشنگری گردد . ماهیت آخوندی، جمهوری اسلامی را مردم نمی دانستند چیست و این نتیجه ی خیانت و کم کاری روشنفکران جاهل است که کشور را دو دستی تقدیم آخوندها کرده و ملتی را دُچار مصیبت نمودند، روشنفکر روح و روان، جامعه است و باید بصیرت و آینده نگری داشته باشد ولی روشنفکران بی مایه و فرو دست ما، پشت سر خمینی ایستادند و زیرعبای آخوندها خزیدند! .

جمهوری اسلامی بعد از چهل سال جنایت در اغفال مردم شکست خورده و بیماری رو به مرگ است. و علل سقوط در سیستم ظهور کرده و دعوای بین جناها و اختلاف بین رئیس دولت و رهبر شروع شده است، و چهار چوب این حکومت فاسد، در حال فرو ریختن است.

آزادی ارزشمند است، و مُفت به دست نمی آید. ایران از دیدن آخوند خسته است، برای تغییر،

پیام آزادی

مردم باید سازماندهی داشته، آگاهانه عمل نمایند که صدمه به منابع و نیروهای انسانی و مالی کشور وارد نشود، چون بسیاری از انسان های شریف هستند که مخالف حکومتند و در سازمانهای نظامی و قضایی کار می کنند. اینها سرمایه های کشور هستند و باید مواظب، آنها بود. جامعه باید متناسب با نیازهای مردم، و علمی عمل نماید. امروزه هیچ ایسمی دینی و ایدئولوژی کار نمی کند، و باور هر کس برای خودش خوبست. و فساد، رهبران و مقامات رژیم اسلامی باعث فروپاشی خواهد شد.

مسئله ی تغییر رژیم در ایران احتیاج اساسی به سازمان دهی، و تفکر و آگاهی مردم دارد. تاریخ نشان داده وقتی استبداد به حدّ اکثر می رسد و رژیم بی مهابا همه را از مطبوعات گرفته تا گروهها و احزاب سرکوب می کند و با دراختیار داشتن سیستم های کنترل و استراق سمع و وسایل شئود که از کشور چین خریده اند، ایجاد انجمن های مخفی امری نشدنی است. و رهبری تغییر رژیم، باید در نقاط دور دست تشکیل و برنامه ریزی ها را انجام دهند، و با مردم داخل در ارتباط باشند. کسی که می خواهد رهبری ایران را بعهده بگیرد باید به مسائل جهانی آگاهی داشته و ایران را خوب بشناسد و لمس درجه اول از حیات روزمره مردم داشته باشد، مشکلات بسیار زیاد است و نباید با احساسات، عمل کرد و اگر چنین شود از یک استبداد به استبداد دیگر خواهد خزید.

به آقای موسوی و کروبی هم نمیشود دل بست، آنها از خود رژیم آمده اند و همین ها بودند که باعث شدند جماعت میلیونی بعد از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری از هم پاشیده شوند و همان رهبران بودند که ترس را دامن زدند و این خیزش ملی (جنبش سبز) را به خانه ها فرستادند.

کودتای آخوندی

اگر توده مردم آگاه بودند، کشور ما اشغال نمیشد. ایران سرزمین شگفتی‌ها، با دسته بندی‌های

پیچیده است. جناح سپاه، بازوی نظامی، و اقتصادی، قدرت اول کشور است و جناح رفسنجانی، لاریجانی‌ها، و رهبری، و بخش روحانی، که اعتبار گذشته‌ی خود را از دست داده و مردم از آنها بریده‌اند و روی گردان شده‌اند. دولت‌های دیگر کشورها هم بیکار ننشسته‌اند و همگی ب فکر منافع خود، هستند و کشور ما از دخالت بیگانه در امان نیست.

اگر عمل تغییر، با فکر و درایت نباشد منحرف خواهد شد چنانکه در سال ۱۳۵۷ چپین شد و انقلاب مردمی تبدیل به کودتای آخوندی گردید.

مردم ایران باید بدانند که ما تا نفت و ثروت داریم دنیا از سر ما دست بردار نیست، تا بحال نفت، عامل بزرگ استبداد بوده است، ملت‌هائی که برای آزادی قیام کردند با پول نفت سرکوب شدند. بجای این که پول نفت صرف تعلیم و تربیت شود، صرف سرکوب مردم شده است.

تاریخ را باید که بازنگری کرد و هوشیار بود که دیگر بار بازی شطرنج را نبازید، بازی‌های سیاسی و پشت پرده را نمی‌شود فهمید.

باید دید که در اطراف ما چه می‌گذرد، ما می‌دانیم این مانورهای که ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز انجام می‌دهد در مقابل ناوگان پنجم آمریکا مجهز به انواع هواپیماهای جنگی آن، رقمی نیستند.

آمریکا نبض اقتصادی و نظامی جهان را در دست دارد و مورد جمهوری اسلامی و آمریکا مسئله‌ی پشه و فیل است، ولی آقای رابرت گیت وزیر دفاع وقت آمریکا آن را بزرگ جلوه داده و اعلام می‌کند که ایران تهدید بزرگی در منطقه شده، و همین حرف باعث می‌شود کشورهای عرب منطقه مبالغه‌نگفتی هزینه‌ی خرید اسلحه، نمایند.

و مسئله‌ی سپر موشکی و گنبد آهنی مطرح گردد. کشورهایی که اسلحه می‌فروشدند به کشوری مانند ایران نیاز دارند. (یک قلم سفارش شصت میلیارد دلاری آن مربوط به هواپیماهای جنگی عربستان و دیگری، قرارداد دو میلیارد دلاری امارات با آمریکا برای سامانه‌ی دفاع موشکی بود).

حقوق بشر و تحریم، و گفتگوهای ۱+۵ هم بازی سیاسی هستند، در زمانی که جمهوری اسلامی در تحریم است رسماً اعلام می شود که چندین شرکت آمریکایی می توانند با جمهوری اسلامی معامله کنند، و در زمانی که خرید نفت تحریم شده، سازمانهای بیمه اروپایی محمولات نفتی را بیمه می کردند! چون دلشان به حال مردم ایران سوخته است! .

تحریم در ایران از اول رژیم آخوندی بوده مگر تحریم چگونه باید باشد؟ وقتی پول های ایران خرج حزب الله لبنان، غزه و عراق و افغانستان و یمن و دزدیها و چپاولهای مقامات حکومت اسلامی می شود و پولی برای مردم داخل کشور، نمی ماند و با وارد کردن اجناس چینی باعث ورشکستگی کارخانه ها و بیکاری در کشور، می شوند و قدرت خرید مردم کم است و نمی توانند گوشت کیلویی بیست هزار تومان و یک تخم مرغ را دویست تومان بخرند آنها در تحریم هستند، و بسیاری از جوانان نه کاری دارند و نه سرگرمی مناسب، معلوم است که به اعتیاد روی می آورند و دولتیان بهتر می توانند به غارت کشور مشغول باشند .

این نمایندگان خدا ثابت کرده اند که خدا بزرگ ترین مصیبتی است که بشر به آن گرفتار آمده . آنها آبرویی برای خدا باقی نگذاشته اند از بام تا شام دروغ می گویند و هر کس با عقاید آنان مخالف باشد می کشند و با زندانیان رفتار وحشیانه و غیر اخلاقی می شود .

فساد، چپاول، رشوه و دروغ جامعه را فرا گرفته و حکومت فاشیستی آخوندی به طریق قبیلہ ای اداره می شود و با مردم رفتار توهین آمیز می کنند و مجلس اسلامی هم پُر است از نوکران، و نمایندگان انتصابی آقای رهبر . و جهان شاهد آن بود که در بهمن ماه ۱۳۸۹ در مجلس اسلامی، نمایندگان شعار می دادند موسوی، کروی اعدام باید گردد! و با این عمل، مجلس ماهیت اوباش بودن خود را به دنیا نشان داد .

و دستگاه بی آبروی قضایی هم علناً اعلام می کند که ما مأمور حفظ رژیم هستیم، و هرچه رهبر بفرماید، آنها دستور رهبر را اجرا می کنند و رهبر هم نماینده ی خدا و امر، امر اوست! .

سخنان دینی، و ادعای بهتر بودن عمدتاً یاوه گویی، و لاتائل است، که مردم را با این مهملات اسیر و گرفتار کرده است .

حقوق بشر

در سال ۱۳۵۳ زمانی که شاه ایران صحبت از گران کردن نفت می کند و با شرکتهای نفتی

کنار نیامد، کوشیدند او را دیکتاتور جلوه دهند . و حقوق بشر به عنوان اهرم سیاسی، توسط کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به میدان آمد، و چون آقای کارتر نگران حقوق مردم ایران بود، و غم حقوق بشر را داشت!! شاه را برداشت و خمینی را گذاشت، و از اسلام واپسگرا پشتیبانی کرد . و این یک توطئه جهانی علیه ملت ایران بود، که تصمیم آن در گوادلوپ گرفته شد و باعث گسترش بنیادگرایی و تروریسم بین المللی گردید، و فاجعه ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ محصول آن بود .

در زمان شاه بهانه ی دولت آمریکا عدم رعایت حقوق بشر در ایران بود ولی در حکومت جمهوری اسلامی که حقوق بشر صدها برابر زیر پا له شده، حرفی از حقوق بشر نیست! و بیش از چهل سال است که آنها را نگه داشته اند . صحبت از تأمین منافع غربی ها است، آمار کشته ها بین سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ را تا ده هزار نفر تخمین زده اند و آمار کشتار جمعی سال ۱۳۶۷ که در مدت سه ماه کشته شدند بالغ بر چهار هزار و هفتصد و هشتاد نفر گفته اند، که آنان را به صورت دسته جمعی در اطراف تهران و خاوران دفن کردند (گلزار خاوران) جنایت علیه بشریت و بزرگ ترین جنایت تاریخ ایران بود که خمینی دستور آن را داد و آقای میرحسین موسوی نخست وزیر بود و بهمین دلیل شناسنامه موسوی سیاه است، آقای موسوی مسائل را از مردم پنهان کرده و حالا بعد از ۲۲ سال که در مقابل جناح اقتدارگرا قرار گرفته می گوید: اگر بگویید می گویم چرا استعفا کردم! (اختلاف با خامنه ای) همه افراد رژیم جمهوری اسلامی فرومایه و دروغگو هستند، مملکت ایران را قبیله آخوندی و استبداد سنتی و مسجدی اداره می کند نه عقل و خرد، مجلس خبرگان را هم عده ای آخوندهای دنیا پرست چرتی، و عقب افتاده انتصابی و جیره خوار تشکیل داده اند که مثلاً آقای رهبر را کنترل کنند! .

و ایجاد شورای مصلحت رژیم، در جمهوری اسلامی برای آن است که به ملت دروغ بگویند، و به آن جنبه ی قانونی بدهند .

در مرام دمکراتیک بهترین مصلحت آنست که به مردم راست گفته شود. همچنین آقای موسوی به عنوان مشاور ریاست جمهوری محمد خاتمی بود و حالا هم که او در جنبش سبز، مطرح است از قانون اساسی پُر از تبعیض و عقب افتاده ی جمهوری اسلامی حمایت می کند! و آیت الله محمد خاتمی از اعتماد و رأی بیست و دو میلیون مردم استفاده کرد و مانند خمینی که در ابتدای روی کار آمدن حرفهای دلچسبی میزد، با وعده های فریبنده هشت سال مردم را فریب داد، و باعث نجات سقوط رژیم شد چیزی که مردم نمی خواستند .

او در ابتدا صحبت از جامعه ی مدنی و گفتگوی تمدن ها می کرد و در نهایت تبدیل شد به مدینه النبی . وقتی آقای خاتمی می گوید من کاره ای نبودم، و تدارک چی بودم این توهین به رای دهندگان است و می بایستی استعفا می کرد، و عجا حالا هم که اصلاح طلبان از قدرت کنار گذاشته شده اند، بجای اینکه از مردم بخواهد که رهبر را ببخشند، از خامنه ای که مردم را سرکوب، و زندان ها را پُر کرده است، تقاضا می کند که مردم را ببخشند! اصولاً اصلاح طلبی برای بقای رژیم اسلامی به وجود آمد، اصلاح طلبان سوار بر موج نا رضایتی مردم شدند، و باعث گردید مردم از آنها حمایت کنند، وظیفه اصلی آنها حفظ نظام و فریب مردم بود آنها از مماشات و معاملات بدون رعایت اصالت اجتماعی حمایت می کردند، و لابیست های آنان (شبکه لابی نیاک) در آمریکا فعال بودند و با متحدین نفتی خود به نفع جمهوری اسلامی همکاری داشتند .

آدم ایدئولگ، با بیمار روانی هیچ فرقی ندارد، و رادیکال ها از هر قشر و گروهی که باشند دشمن بشریت هستند . همگی افراد این رژیم فاسد و هیچیک از آن گروهها تفکر انتقادی را نمی پذیرند، و غربی ها به دلیل منافع خود طرفدار، حکومت هایی هستند که بتوانند ملت خود را به هر طریقی که باشد حتی سرکوب، آرام نگه دارند . گروگان گیری که در ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی صورت گرفت بزرگ ترین خدمت را به آمریکا کرد که ثروتهای ایران بلوکه شدند و شکافی که بین دولت و ملت آمریکا از زمان جنگ ویتنام به وجود آمده بود دوباره به هم پیوست، و حالا دولتمردان آمریکا با حربه ای که در دست دارند به

عنوان (تأمین امنیت) به هر تجاوزی، که بخواهند در دنیا انجام دهند با مخالفت اتباعشان مواجه نمی شوند. مصادره و حراج آسمان خراش ۳۶ طبقه ۵۰۰ میلیون دلاری بنیاد علوی (بنیاد پهلوی) در منهتن نیویورک با رأی دادگاه آمریکا جهت پرداخت غرامت به آسیب دیدگان واقعه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و یک میلیارد و ۷۵۰ میلیون دلار از پول ایران جهت غرامت بُمب گذاری ۱۹۸۳ بیروت برای خانواده‌های کشته شدگان آمریکایی و ۴ میلیون و ۴۰۰ هزار دلار غرامت هم برای هر نفر از گروگان‌ها ضبط گردید. هر میوه ای حاصل یک مزرعه است و حاصل مزرعه فساد ایدئولوژی آخوندی، در ایران استبداد، اقتصاد فلج، اعتیاد و فحشا، دروغ‌گویی، دزدی و غارتگری بوده و این جنایات و بی‌لیاقتی چهل ساله حکومت اسلامی سبب بلوکه شدن ثروتهای ایران، و تحریم اقتصادی و خطر حمله نظامی و انهدام است. و این رژیم باعث شد که بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار پول مردم ایران خرج صنایع اتمی و دود شوند، و نهایتاً با نرمش قهرمانانه! و با خفت و خواری با غرب کنار آمدند، و مجبور شدند که جای سانتریفیوژها را با بئن و سیمان پُر کنند! .

تجاوز در زندانهای رژیم از
ابتدای روی کار آمدن حکومت
جمهوری اسلامی وجود داشته

فساد آخوندی

ولی حکومت آن را از مردم مخفی، نگه داشته است. در اوایل انقلاب، اسدالله لاجوردی رئیس زندان اوین، زندانی را کافر و دشمن اسلام تلقی و هر عمل ناروایی را در باره زندانی مجاز میدانست، چرا در آن وقت هیچ صدایی از طرفداران حقوق بشر شنیده نشد؟ و یا زمانی که در پشت بام مدرسه ی رفاه، جایی که خمینی در آنجا ساکن بود بهترین وطن پرستان و سرمایه های ایران را کشتند صدایی از کسی در نیامد! .

انقلاب سال ۱۳۵۷ یک کودتای جهانی علیه ملت ایران بود. نیروهای خارجی به همه حرکت های مردم سوار شدند، و بفکر منافع خود بودند. کشورهای خارجی بیکار ننشسته اند و برای منافع خود همه رقم همکاری را با حکومت ها و طرف های تجاری خود انجام می دهند کشورهای فرانسه، انگلیس، و آلمان، در قتلهای زنجیره ای با رژیم

جمهوری اسلامی همکاری کردند . بسته و پیشنهاد غرب، هدفش ادامهٔ حیات رژیم حکومت اسلامی بود آنها برای رهایی مردم ایران نبودند، تنها چیزی که غرب می خواست، توقف غنی سازی یورانیوم بود . تمام صحبت‌های تحریم و حقوق بشر هم بازی های سیاسی بودند . حقوق بشری که در دست سیاستکار باشد یک حربه ی سیاسی و برای باجگیری و پول است، فروش ابزار جاسوسی، و رد گیری، به حکومت اسلامی، که باعث دستگیری، و زندان و شکنجهٔ و اعدام مخالفان رژیم شدند چه شباهتی به حقوق بشر داشت؟ .

برای آزادی، مردم خود باید عمل کنند، از خارجی ها نمی شود انتظار رحمت داشت که برای مردم ایران کاری انجام دهند . آنها از هر چه بتوانند برای منافع خود استفاده کرده و می کنند .

یکی از مهمترین وسایل غارت، دین است و تا در کشور نفت میجوشد آخوند هم میجوشد، آنچه را که جنگ، در لیبی و مصر و سوریه بوجود آورد، در ایران بوسیلهٔ مشتی آخوند حیلہ گر آمد. که همهٔ ارزشهای گذشته را مدنیت، را اقتصاد، را و فرهنگ و اخلاق، را ویران کردند .

دین اسلحه ایست نامرئی، و آخوندها ابزار آن هستند . این ابزار برای غرب، جا افتاده و دارند از آن سود می برند . کارخانهٔ آخوند سازی با ضمانت حماقت مردم، که استعمار غرب از آن بهره برداری می کند و به چاپیدن منابع کشورها مشغول است . به مسائل جهانی از دریچه خبر نمی شود نگاه کرد، جهانخواران برای خود برنامه ریزی دارند .

جمهوری اسلامی، اسباب دست غرب است که هم غرب و هم شرق در آن منافع دارند . خمینی بهترین تجربه ی غرب بود و بیش از چهل سال است که رژیم آنها را نگه داشته اند، و حقوق بشر هم برای گمراه کردن مردم است که بیشتر منابع کشور را غارت کنند .

آنها با حکومت اسلامی مشغول معامله هستند و دارند سر مردم کلاه می گذارند، دین جوازی برای چپاول شده، و این چه خیالی است که مردم انتظار داشته باشند غرب به کمک آنها بیایند! این دستگاه های تحمیق، بلند گویای آخوندی هستند که منافع آدم خواران ریز و درشت شرق و غرب را تأمین می کنند .

جریان دیگر شورشهای مردم است که این معادله را بهم میزند، که باز غرب برای منافع خودش مداخله و درگیر میشود. باندهای دین که همه دنیا را فرا گرفته با اسلحه ی گیج کننده دین، راههای سیاسی، یعنی گول زدن و چپاول و آدم خواری را دنبال می کنند. دین بما چیزی تزریق می کند، که دروغ و خرافات را باور کنیم. و فرهنگ، دین های سازمان یافته قانون تجاوز هستند. در فرهنگ و قانون جنگل مردم یکدیگر را تحمل نمی کنند، و اگر کسی برای دیگری ضرر دارد باید بمیرد.

تنها روش زنده ماندن، حیوان خویی، و جنگ و کشتار است، و این فرهنگ چاپیدن، و آدم خواری است. با کلمات شهادت، و با نام اسلام جوانان مردم را به کشتن دادند و مادران چه بخواهند چه نخواهند داغدار می شوند، تا برای خامنه ای و آخوندهای دیگر راه چاپیدن باز شود.

درپادگان امیرالمومنین اهواز و لشکر سیدالشهدای ارومیه دارند انتحاری تربیت می کنند. مغزشویی، و تحریک نوجوانان، که امام حسین هم میدانست که کشته می شود و رفت و شهید شد، آماده ی شهید شدن هستند آنها بعنوان قرب به خدا و ثواب شهادت، و حوریان بهشتی، مغز شویی شده اند. و این بچه ها بیشتر از قشر صدمه دیده، و سر خورده اجتماع هستند که چیزی برای از دست دادن ندارند، و در آرزوی چیزهایی که ندارند هستند. می خواهند به بهشتی که در آن زنان زیبا و حوریان هستند برسند، میخوانند به میوه ها و جویهای شیر و عسل که در بهشت است برسند! و با این حرص بهشت رفتن، داوطلبانه مشتاق مرگ هستند.

و آخوندها هم از این نا آگاهی، و تعصبات مذهبی جوانان، بهره برده آنها را به دعا خوانی و زیارت می برند و از نظر روانی آماده سازی می کنند که به بهشت بروند. تنها راه رهایی، راه انداختن نهادهای دمکراتیک در کشور است که میتواند حافظ آزادی ها، در جامعه باشد.

غرب اهل معامله و در اندیشه منافع خود است. قاتل دکتر شاهپور بختیار، علی وکیلی راد که ۱۸ سال در فرانسه زندانی بود با خانم جوان کلوتلدا رایس که در اصفهان درس فرانسه می داد مبادله می کنند، و به آن جنبه ی انسانی و حقوق بشری می دهند!

خانم گلوئلدا را که در سال ۱۳۸۸ از تظاهرات اعتراضی مردم، به تقلبات انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری، احمدی نژاد از (جنبش سبز) عکس می گرفت به نام جاسوس دستگیر کرده بودند، آقای سرکوزی رییس جمهور وقت فرانسه ابتدا می گوید ممکن نیست او قاتل بختیار را با یک دختر جوان عوض کند ولی این کار را کرد! فرانسه به خاطر منافعی که در ایران دارد تن به چنین تعویضی می دهد .

برلین

پرویز دستمالچی تنها بازمانده ی جنایت میکونوس فاش کرد که رهبران، حزب دمکرات دکتر

صادق شرفکندی دبیر کلّ حزب دمکرات و سه نفر دیگر در برلین تحت سرپرستی کاظم دارابی در ساعت ۵۰: ۱۰ دقیقه شب (۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲) در یکی از رستورانهای آلمان کشته شدند . و دادگاه میکونوس آلمان آقای دارابی را که چهار وکیل هم داشت به جرم قتل چهار نفر به زندان ابد محکوم کرده بود، از زندان آزاد کرد که به ایران رفت .

در باز جویی از دو نفر دستگیر شده در آلمان دو خانه ی تیمی هم کشف و معلوم شد، که عامرین و دستور دهندگان این جنایت، آقایان علی اکبر رفسنجانی، علی اکبر ولایتی، علی فلاحیان، محسن رضائی و علی خامنه ای بودند، که همگی آنها آخوند و یا از سران حکومت اسلامی بودند. همین آخوندهاییکه به ما می گفتند دروغو دشمن خداست حالا که به قدرت رسیده اند همگی آنها دروغ می گویند. آیت الله مهدی کروبی که خود دو دوره رئیس مجلس اسلامی بوده حالا که کنار گذاشته شده و در حصر خانگی قرار گرفته می گوید: این شورای نگهبان تقلب و دروغ را نهادینه کرده و از سیستم هیچگونه مشروعیتی باقی نمانده . در صورتی که این رژیم از ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی به همین وضع بوده که حالا هست، ولی مسائل از مردم مخفی نگاه داشته شده بودند.

حسن داعی، فعال سیاسی در مصاحبه ی تلویزیونی خود فاش کرد که آیدای حکومت جمهوری اسلامی با پول مردم ایران که

لابی های
جمهوری اسلامی

در اختیار داشتند به انواع حیل کوشیدند که راه مماشات را به نفع خود با آمریکا باز کنند، تقلبها و رشوه گیریها و کارهای غیر قانونی برای ایجاد رابطه مماشات ایران با آمریکا انجام گرفت و توانستند در کنگره آمریکا نفوذ کنند. جمهوری اسلامی توسط بنیاد ایمان و شبکه ی لابی "نایاک" در قالب طرفداری از حقوق بشر پول های زیادی خرج کرد، و آقای باب نی نماینده ی آمریکا به نفع جمهوری اسلامی، کار می کرد او از دو قاچاقچی مقیم لندن که با جمهوری اسلامی همکاری داشتند رشوه گرفته بود. و وقتی این مسئله در دادگاه آمریکا ثابت شد، آقای باب نی به دو سال زندان محکوم و روانه ی زندان گردید. و هم او بود که تحت نام حقوق بشر برای مردم ایران دلسوزی میکرد!

آقای تریتا پارسی باب نی را متقاعد کرده بود که با هم همکاری کنند و خود به عنوان مشاور باب نی عمل می کرد، شرکت نایاک، لابی جمهوری اسلامی توانسته بود با پول زیادی که در اختیار داشت در کنگره ی آمریکا، نفوذ کند ولی در نهایت، بعد از گذشت چندین سال همه کارهای غیر قانونی آنها فاش و برملا گردید، و افرادی در این رابطه دستگیر جریمه و یا زندانی شدند.

کشور ایران، و اندیشه ما بیش از هزار سال در اشغال بیگانه بوده و تنها مردم هستند که می توانند کشور را از چنگ این مهاجمان نجات دهند. ما نمی توانیم از آمریکا و غرب انتظار داشته باشیم که از منافع خودشان دست بردارند، این مردم هستند که باید آماده سازی شوند، و حق خود را بشناسند و متحدینی در جهان بیابند تا بتوانند درخواست رعایت حقوق بشر را به کشورهای غربی بقبولانند، و تحمیل کنند.

کشورهای دیگر دنبال منافع خودشان هستند و دارند در خفا معامله می کنند. مذاکرات پنهان بنیاد راکفلر بانکدار بزرگ و سرمایه دار نفتی از سال ۲۰۰۱ با حکومت جمهوری اسلامی شروع شد، که آقای هاشمی ثمره، ویلیام پری، و معاون سعید جلیلی مسئول شورای ملی، و آقای زیاریاران سفیر جمهوری اسلامی و عده ای دیگر در مذاکرات امستردام که به دعوت تریتا پارسی و لابی "نایاک" انجام گرفته بود شرکت داشتند معاملات میلیونی در جریان است و مملکت دارد غارت میشود و متحدین

آنها شرکتهای نفتی هستند که بسیار قوی عمل می کنند و طرفدار رژیم اسلامی هستند، و از معاملات نفتی با جمهوری اسلامی، سود می برند لابی های نفتی، در کنگره آمریکا نفوذ بسیار دارند و همیشه حرف اول را به نفع خود زده اند . این بخش کوچکی از روابط پشت پرده است که افشا میشود، پول های عجیب و غریبی در قالب حقوق بشر و دفاع از صلح، و مبارزه با جنگ، خرج و لابی شده . با شکایت آقای حسن داعی بخش کوچکی از کارهای غیر قانونی (شرکت نایاک) با حکم دادگاه آمریکا آشکار شده، و آقای حسن داعی فاش می کند که در زمان ریاست جمهوری آقای محمد خاتمی با تقاضای وزارت کشاورزی برای خرید گندم ۵۵۰ میلیون دلار در اختیار پانته آ فیروزی (شرکت نیکی) قرار می گیرد ولی با آن پولها، به نفع جمهوری اسلامی لابی میکردند .

و تفاوت حفر ده حلقه چاه نفت در سواحل کیش و در سواحل کشور قطر ۲۴۰ میلیون دلار بوده است. در طرف (ایران) ۳۶۰ میلیون دلار) و در طرف (قطر) ۱۲۰ میلیون دلار) که هر دو توسط شرکت آمریکایی، هالی برتون حفر گردیده است . دزدیها و رشوه ها در حد میلیاردها دلار است که با آمریکا رابطه، داشته باشند و در قدرت بمانند . حالا هم صدها میلیارد پولشویی های بابک زنجانی و رضا ضراب برملا شده است .

و بی جهت نیست که پولهای فروش نفت مرتباً گم می شدند و معلوم نمی شود کجا میروند، فساد اصلی، نظام است . و این آدمها مهره های رژیم هستند و بابک زنجانی گفته که او فقط ویتترین گروه بوده، بعد با دادن ۴۵ هزار تومان یارانه، مردم را مسخره کرده اند . و حالا هم دولت تدبیر و امید حسن روحانی با دادن صدقه سبد کالا مردم را تحقیر می کند .

گروه سبزه ها، رنگین کمانی از
تمام سلیقه ها، و جنبش آزادی
خواهانه مردم ایران بود، همه

جنبش سبز

گونه تفکر در جنبش سبز وجود داشتند، که به یک جنبش ملی تبدیل شد . مبارزه ملت ایران برای آزادی، دمکراسی و کرامت انسانی بود و آرمان جنبش به هیچ وجه مذهبی نبود، جنبش سبز که بعد از تقلب، در انتخابات دوره ی دهم ریاست جمهوری به وجود آمد آبروی ملت ایران شد .

ارزش هر جامعه ای به ارزش مغزهای، ملت آنهاست . مردم ایران نشان دادند که هیچ دشمنی و خصومتی با ملت های دیگر ندارند . دنیا از منش آزادگی، مردم ایران احترام آمیز یاد می کند .

در کشور ایران، ما تنوع شدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داریم و جنبش سبز یک جریان ناراضی و احساسی بود، که اتفاق افتاد، و چون سازماندهی مدنی و برنامه ریزی، نداشت تداومی هم پیدا نکرد و (آتشی زیر خاکستر است) که دیگر بار شعله ور خواهد شد آقای موسوی هم آمادگی نداشت و ناخواسته به جریانات، پیوست .

جنبش سبز سرشار از ابهام، بود و گروههای مختلفی که در آن شرکت داشتند اهداف، و خواسته هایشان مشخص نبود . پشتیبانی آقایان موسوی و کروبی از جنبش قابل تقدیر بود ولی این دو از جنس خود رژیم استبدادی هستند . و آقای موسوی مردم را به ارزش های زمان خمینی دعوت می کند که همه اش تبعیض، استبداد و جنایت بود .

مردم برای آزادی انقلاب کردند و دیگر به هیچ حکومت استبدادی سر فرود نخواهند آورد . آنها با کشته دادن مرگ را تحقیر، و چسبیدن به گذشته را نمی پذیرند . دغدغه مردم کار، و نان، و آزادی، است .

مردم ایران طعم شکست مشروطه را چشیده اند، و حالا برای آنها آزادی در درجه نخست قرار دارد . در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ آقای خامنه ای گفتند: تقدیر الهی را ما نمی دانیم، که چه کسی رییس جمهور می شود، و خطاب ب مردم گفتند : حتی کسانی که بهر دلیلی حامی نظام نیستند، بخاطر کشور بیایند و رأی بدهند! .

آقای خامنه ای، شما بچه های مردم را کشتید و زندانها را پر کردید . شما اشغالگران باید بروید تا ما وطن داشته باشیم، در رژیم شما مدنیّت وجود ندارد و انتخابات بدون تشکیلات مدنی، توهین به شعور مردم و یک نمایش و فریب است، و این آقایانی که از صافی شورای نگهبان شما گذشته اند انتخاب شما هستند نه انتخاب مردم، هر کس از صافی رژیم گذشته باشد حامی حفظ نظام است، که به مردم تحمیل می شود .

جمهوری اسلامی و نظام برآمده از آن از بدو تولد و در طول عمر رژیم چنین بوده است، اولین رأی گیری جمهوری اسلامی "بله - خیر" بود .

کسی رأی میدهد که حق انتخاب داشته باشد، در رژیم شما مردم حق انتخاب ندارند و تمام نمایندگان مردم یا در حبس هستند یا رد صلاحیت و حذف شده اند. چهره واقعی روحانیت برای مردم رو شده، و دیگر گول شما آخوندهای مزور حقه باز را نمی خورند، و به دیکتاتوری رأی نمی دهند. چون سرنوشت، هر قومی توسط خود مردم آن رقم میخورد. آخوند حسن روحانی عضو شورای امنیت ملی و بازی اجرایی خامنه ای است. و کار امنیت ملی، تنگ کردن حلقه امنیت مردم است. و آنهایی که رفتند و رأی دادند لایق همین رژیم آخوندی هستند.

شیخ فضل الله نوری، مشروطه را فتنه میخواند. و آخوند کاشانی برای پولی که گرفته بود گفت مصدق را باید دار کشید!

مقایسه جنبش سبز و مشروطیت

و گروه شعبان جعفری (شعبان بی مخ) هم بر علیه مصدق به میدان آمدند، و با کمک (CIA) آمریکا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به وقوع پیوست. مصدق یک شخصیت ملی، بود و خطر یک جنگ داخلی را نپذیرفت که حزب توده، قدرت پیدا کند. سقوط مصدق باعث شد خون های ریخته شده برای آزادی پایمال و مشروطه خفه شود. در آن وقت دکتر مصدق نماد استقلال و آزادی و شاه آلت دست بریتانیا و (CIA) بود، و این دو در برابر هم قرار داشتند. و حالا آخوند خامنه ای جنبش سبز را فتنه، می خواند. و نماینده گان (مجلس آخوندی) برای پول، به طرفداری از خامنه ای شعار میدادند، که (کروبی، موسوی) اعدام باید گردد.

در جنبش سبز، مردم نماد استقلال و آزادی و خامنه ای نماد استبداد و فساد بود. که گروه ارادل بی مخ و چاقو کشان لباس شخصی خود را به جان مردم انداخت، و باعث شد که خون های ریخته شده برای آزادی پایمال شود. در جنبش سبز، مردم و آخوند خامنه ای در برابر هم قرار داشتند. وجه مشترک شکست هر دو جنبش ترس بود، که باعث شد مردم به فرعیات، بچسبند و آزادی در درجه ی دوم قرار گرفت.

در ماجرای ۲۸ مرداد اگر مردم به جنبش همگانی پیوسته بودند و پایداری، می کردند کودتا شکست می خورد. در هر دو جنبش مردم

صاحب سرنوشت، خودشان نبودند . و اگر امروز هم مردم سازماندهی سیاسی نداشته باشند، احتمال انحراف وجود دارد. در ایران صدای آزادی هرگز نمرده، مردم ایران بسیار متمدن و هیچ خصومتی با کسی ندارند .

کشور ایران در آستانه همه گونه

آفت ها قرار گرفته، از به راه

انداختن جنگ، تا خطر تجزیه ی

راه نجات

ایران، و مردم باید با هوشیاری مواظب هر گونه خطری باشند، آخوند ها هم آن را فهمیده اند و با دلارها، آماده ی فرار هستند .

مردم درون کشور کارنامه ی همه ی افراد واجد شرایط رهبری آینده را زیر ذره بین دارند . و می دانند چه کسی می تواند برای کشور کار آمد باشد، و در موقع خود به آن رأی خواهند داد .

رهبر آینده ی کشور، باید شناخت و لمس درجه اول از مردم، و آگاهی از تاریخ و فرهنگ ایران داشته باشد، و بتواند نیروهای پراکنده ی مخالف و اُپوزیسیون را به توافق برساند . و بایسته است که مردم از همه اشخاص واجد شرایط رهبری بخواهند، که برنامه ی آینده ی کشور را آنطور که می پسندند تشریح و اعلام نمایند، تا مردم بتوانند انتخاب درستی برای رژیم آینده ی خود داشته باشند .

برای من نجات مردم و کشور ایران اهمیت دارد، و بدون این که حساسیتی در انتخاب رهبری آینده داشته باشم از سکولاریسم انسانی، که جدایی دین و ایدئولوژی، در اداره کشور است، و همچنین با حضور همه ادیان زیر چتر آزادی و انتخابات دمکراتیک، و رأی مردم حمایت می کنم، و براین باورم، آنچه میتواند ایران را نجات دهد، عشق به ایران، تفاهم بین ملت ایران، و ایران است .

واجبین شرایط رهبری باید مواضع خود را به وضوح و آشکارا بیان کرده و در میان گروه های سیاسی شناخته شده و مبارز باشند، از مسائل دنیا آگاه بوده و جهان را بشناسد و اصول و پایه های علم سیاست را هم بداند و مبناء کار او بر عقل و خرد و آزادی خواهی باشد و فرهنگ، ایران را زنده نگه داشته و تملق، چاپلوسی و دست بوسی، حقارت و نوکری را ریشه کن نماید . و در اداره ی دولت هیچ گونه ایدئولوژی را

دخالت نداده و مردم را آگاه و تشویق کند که از حقوق خود دفاع و با در صحنه بودن، دولت را کنترل نمایند که خطا نرود .
دمکرات و طرفدار حقوق بشر، آزاد اندیش و آگاه بمسائل روز دنیا باشد، سابقه فساد نداشته و در مبارزه با استبداد و روشنگری کوشا و با فساد سیستم آخوندی، و سایر سیستم های حکومت ها آشنایی کامل داشته باشد خواهان ارتشی منظم و مدرن، برای ایران بوده و دایره کشتار و خشونت را از میان بردارد، و در کشور دادگستری مستقل و مدرن، و قانونمند ایجاد نماید، که حقوق آحاد ملت در مقابل قانون یکسان و کسی بر دیگری برتری نداشته باشد .

و لغو مجازات اعدام که نشانه بربریت و انتقام جویی است باید در کشور بنیاد گردد . ما باید این شرایط را که لازمه یک رهبری، خوب است در انتخابات آینده در نظر داشته باشیم .

نهایتاً با آزاد شدن ایران از دست چپاولگران دین فروش، این مردم و احزاب هستند که باید سرنوشت و نظام سیاسی و قانون اساسی ایران را با در نظر گرفتن حقوق بشر و با رفراندوم تعیین کنند، مردم و رهبر آینده ایران، باید با آگاهی از تاریخ پند بگیرند که اشتباهات تکرار نشوند .

همان تملق گوها بودند که باعث جدایی شاه با مردم شدند و نگذاشتند شاه از درد مردم مملکت آگاه شود و خیانت، افراد دور و بر شاه بود که رژیم او را ساقط کرد، و مردم به این مصیبت گرفتار آمدند .

نیروهای اُژیسیون خارج پراکنده، هستند و نیروهای موافق حفظ رژیم آخوندی و لابی های طرفدار جمهوری اسلامی با امکانات و پول های حکومت آخوندی در خارج فعالیت دارند و طرفدار اصلاح طلبان هستند که می خواهند با تغییر مهره ها جمهوری اسلامی را سرپا نگه دارند! با توجه به نا آرامی های داخل ایران دنیا در گنجی به سر می برد، البته غرب تنها ب فکر منافع خودش است . امروز جهان به هم مرتبط است و دنیا با مسائل و جنبش اعتراضی مردم ایران آشنا هستند و اعتماد کشورهای جهان به بقای جمهوری اسلامی کم شده و از بین رفته، و مردم ایران هم این حکومت فاشیست دینی و دزد را نمی خواهند .

و اوضاع ایران سخت بحرانی، و همه گونه خطر آن را تهدید می کند .

در این شرایط بحرانی، تنها اشخاصی شناخته شده، از جمله رضا پهلوی هستند که آگاه به سیاست های دنیا بوده و مورد احترام مردم ایران و هم قابل قبول کشورهای دنیا باشند، میتوانند همه گروهها را به هم نزدیک کنند، و کشتی به گل نشسته ایران را نجات دهند .

در کشورهای دمکراتیک مردم هستند که تصمیم می گیرند و در جوامع استبدادی ، ایدئولوژی . انتخابات، ریاست جمهوری سال

تفاوتهای رهبری

۲۰۰۸ در آمریکا ثابت کرد که استعداد و لیاقت، بر پول مقدم است و در جامعه های استبدادی، زور و پول حکم می کند . مردم آمریکا که از سیاست آقای بوش ناراضی بودند آقای باراک اوباما را که از طبقه متوسط بود به ریاست جمهوری آمریکا قدرتمندترین کشور جهان انتخاب کردند. و تغییرات بنیادی، با انتخاب آقای اوباما در جابجایی قدرت، نشان داد که مردم هستند، که حرف آخر را میزنند نه ایدئولوژی .

آقای اوباما شروع کرد به اصلاحات زیرساختی، آنچه که به مدت سی سال تباه، شده بود و در جهت آنچه به مردم قول داده بود همت گماشت، و قدمهای مؤثر و موفقیت آمیزی برداشت (بیمه های درمانی و انرژی سالم و بهسازی تحصیلات و..) که شاید در دو سال اول ریاست جمهوری اوباما مردم آنها را بخوبی لمس و احساس نکرده بودند، بهمین دلیل رضایت کامل از پیشرفت کار او را نداشتند .

دولت آقای اوباما میراث دار خرابی ها و بدهی ها و اقتصاد بد آمریکا که از گذشته بجا مانده بود مواجه بود .

در انتخابات میان دوره ای که در نوامبر ۲۰۱۰ انجام گرفت مردم عدم رضایت خود را از پیشرفت کار و رکود اقتصاد، و بالا بودن نرخ بیکاری اعلام و رأی خود را پس گرفتند، و مجلس نمایندگان با رأی مردم در اختیار جمهوری خواهان قرار گرفت، و آقای اوباما با پذیرفتن این که رکود اقتصادی کماکان روند گذشته را دارد با پوزش از مردم گفت، تمام مسئولیت ها را در مقابل مردم می پذیرد، و به عهده می گیرد و قول دادند که این اشکال را هر چه زودتر برطرف نماید، و با گفتن

تبریک پیروزی به گروه مخالف خود گفت: ما احزاب مهم نیستیم و افتخار ما آمریکا، و آنچه مهم است مردم آمریکا است .

تصویب لایحه ی خدمات درمانی توسط اباما با مخالفت های شرکت های بزرگ بیمه و صاحبان سرمایه و قدرت، که منافعشان را تهدید می کرد مواجه بود . ولی اباما به خاطر خدماتش، پشتوانه مردم را با خود داشت اباما نشان داد که مردی شرافتمند، متین باهوش و با لیاقت و شخصیتی استثنایی و یکی از بهترین رئیس جمهوری ها در تاریخ آمریکا بوده است جنگ اباما برای عدالت اجتماعی در کشور، و انتخاب مجدد او پیروزی مردم آمریکا بود . ولی اباما اعتراضات میلیونی ملت ایران را ندید!

در ایران مردم آخوندها را به حکومت، رساندند و آنها به آنچه قول داده بودند عمل نکردند، کشور را غارت، و به مردم خیانت کردند . و حالا مردم آنها را نمی خواهند ولی چون استبداد و ایدئولوژی بکار است در نتیجه مردم حقی ندارند و بیکاره هستند .

آخوند سیدعلی خامنه ای رهبر حکومت دینی ایران فرا قانون عمل می کند و نظارت نا پذیر، است و مجلس نمایندگان هم قدرت ندارد که رهبر را کنترل نمایند . حکومت امام زمانی ولایت فقیه هیچ چیز مخالف خود را نمی پذیرد، و همچنان مشغول غارت اموال کشور است .

سیدعلی خامنه ای مخالفان خود را دشمن پنداشته و آنها را میکربهای سیاسی و اجتماعی، می داند و معترضین را رهبران فتنه می خواند و آنان را سرکوب و زندانی می کند، و مردمانی که خلاف او فکر می کنند را به زندان انداخته و می کشد .

چه چیزی باعث می شود که آقای اباما رییس جمهور آمریکا همه ی مسئولیت ها را بپذیرد و آقای خامنه ای مردم را تحدید، و سرکوب کند؟ در کشورهای دموکراتیک قدرت برخاسته از مردم، و رأی و حقوق مردم مطرح است و دولت در خدمت، مردم است ولی در دولت های استبدادی و دینی، ایدئولوژی حاکم است و مردم هیچ کاره اند و رأی آنها اهمیتی ندارد، و رأی مردم، فقط بمعنی ادامه رژیم مَلاها و غارت مردم است .

احمدی نژاد: رییس جمهور حکومت اسلامی تهدید می کند که هر کس با طرح یارانه های او مخالفت کند مجازات خواهد شد .

و برای مقابله با هر گونه احتمال، عوامل سرکوب و ضد شورش را در ۲۰۰۰ نقطه ی تهران مستقر کرده اند و مردم می گویند اگر این برنامه به نفع مردم است پس چرا اینهمه پلیس در سطح شهر پراکنده شده اند؟ .

اجرای طرح یارانه ها ترویج آیین گدایی، و توهین به مردم است و سبب بالا رفتن قیمت ها، و هجوم روستاییان به شهرها شده و باعث میشود کشور مصرفی شود و از خارج گندم وارد کنیم . در نتیجه طبقه متوسط مردم فقیر، می شوند .

قبل از اجرای طرح یارانه ها نان سنگگ صد تومان بود و یک سال بعد از اجرای آن ششصد تومان شد، و حالا بسیار بیشتر است . مدیریت ایدئولوژی دولت و سپاه ، دین را به ابزار قدرت و ثروت، تبدیل کرده و ۸۰٪ ثروت کشور را در اختیار دارند، و برای این که طبقه ی متوسط مردم را محتاج، و خلع قدرت، کنند می خواهند فقر، را در این طبقه بیشتر نمایند تا جامعه را در کنترل خود داشته باشند .

با اجرای طرح یارانه ها فقر در طبقه متوسط ایجاد و گسترش پیدا کرده و ابزاری می شود برای سرکوب، و زور پذیری مردم و دولت می تواند مردم را در کنترل داشته و مقاصد غارتگرانه خود را عملی نماید .

دولتمردان جمهوری اسلامی چه میگویند؟ .

اولین رییس جمهور حکومت

اسلامی می گوید شکنجه درست

از فردای انقلاب شروع شد . و

ابوالحسن بنی صدر

شکنجه یک امر استمراری، در رژیم آخوندی بوده است آخوندها جنایت کاری خود را نشان داده اند، و جنایتکار اصلی خمینی بود . قتل ها و تجاوزها را او شروع کرد، خلخال را او مأمور کرد که با کشتن ایجاد ترس در مردم کند . خلخال حاکم شرع بود او هم قاضی بود هم دادستان و هم وکیل، برادر محسن رفیق دوست دستیار او بود و گفت: به دستور خلخال متهم را پیش از اعدام به شدت کتک می زدند و برای آن توجیه فقهی، داشت و می گفت او به دستور امام (خمینی) عمل می کند .

اعدامها پس از محاکمات چند دقیقه ای در حیات منزل محل سکونت خلخالی انجام می شدند . برای اطلاعات بیشتر (به کتاب خاورمیانه در کوران بنیادگرایی، دکتر مصطفی داتش سر بزنید) .

چکهای متوالی و پنهانی ۱۵۰ میلیون دلاری (CIA) به خمینی در فرانسه برای مقابله با شاه و کمک ۲۵۰ میلیون دلاری معمر القزافی دیکتاتور لیبی باعث شد که آیت الله خمینی دستور داد دادگاههای انقلاب بسرعت تشکیل و شخصیت ها و امیران مملکت، سریعاً کشته شوند . و نظر خمینی بر این بود که هر کس با ما نیست باید زندان و یا خونش ریخته شود . بدین سان در اوایل انقلاب رجال کشور بدست اوباش رژیم، کشته شدند .

اسامی ۱۱ نفر از محکومین به اعدام دادگاه انقلاب اسلامی، را روزنامه اطلاعات در تاریخ ۲۱ اسفند سال ۱۳۵۷ منتشر کرد . جرم محکومین خائنین به ملت، و عوامل سرسپرده رژیم دست نشانده بیگانه، عنوان شده بود تیمسار سپهبد نادر جهانبانی، خلبان محمد رضا شاه پس از انقلاب ۱۳۵۷ در زندان اوین، گرفتار آمده بود و به حکم آیت الله صادق خلخالی در پشت بام مدرسه علوی تیرباران گردید، او جرمی نداشت و در کاغذ گردن آویز او نوشته شده بود "عامل فساد" کسی هم پیدا نشد که شهادت دهد که او جرمی انجام نداده است! .

دفاعیات تیمسار جهانبانی: آنچه شما مطرح کردید آنقدر مسخره و احمقانه است که من لزومی به پاسخ گفتن نمی بینم، اما چند دروغ بزرگ گفتید که همراه با اتهام زدن های شما نشان می دهد که حکم شما مثلاً علیه من صادر شده! حکم شما حکایت گر این حقیقت است که شما نه تنها مسلمان نیستید بلکه مشتی بی وطن، و مزدورید، که به دستور اربابانتان فقط و فقط قصد ویرانی کشور من و ارتش سر زمین مرا دارید .

من هرگز عامل کشوری نبوده ام بلکه سال هایی که شما برای لقمه نانی مزدوری، سر حسین را از این منبر، به آن منبر، می گشاندید من در آمریکا به عنوان بهترین و با استعدادترین خلبان ایرانی در اوج ابرها پرواز می کردم . حال چگونه شما به من تهمت خیانت می زنید؟ .

شما از خودتان خجالت نمی کشید؟ شما از مردم شرم نمی کنید؟ من برای هزاران جوان ایرانی ایجاد امکانات وسایل ورزشی کردم و جهت تربیت

سلامت جسم و روح، آنان کوشیده ام، شما آزر نمی کنید؟ شما کی هستید؟ آیا بجز جمعی غارتگر و خونخوار و به دُور از هر نوع صفت انسانی اید، آیا کسانی را می شناسید که چون شما بر هر آنچه ملّی و ایرانی، است تیغ بکشند؟ من پاسخی به یاوه گویی های شما ندارم به دستوری، که اربابانان داده اند عمل کنید ولی مطمئن باشید مردم ایران خیلی زود از این خواب فعلی بیدار، می شوند و این تب، که با دروغ و تزویر شما در جان و روح آنها رخنه کرده، فرو خواهد نشست، آنگاه شما هستید با خشم ملّتی که به تار و پود شما آتش می کشند . من دفاع خاصی ندارم و دیگر مهم نیست، من آماده ی اعدام هستم .

به گفته ی ناظران، خمینی بعد از نماز ظهر بر پشت بام مدرسه ی علوی که محل سکونت او بود رفت و با مشاهده کشته ها گفت: الله اکبر، ما پیروز شدیم! .

یک روزی هم تاریخ برای معمرالقزافی و سایر دیکتاتورها ورق خواهد خورد، چون ظلم و جور پایداری ندارد، و همیشه خیر بر شرّ پیروز خواهد شد، مگر می شود مردم را کشت و گرفتار نشد؟ .

سخنرانی خمینی

ما با بی تجربگی این انقلاب را کردیم ما مقصّر هستیم که انقلابی عمل نکردیم ما مسامحه کردیم

در پیشگاه ملت، باید جواب پس بدیم . پاسدارهای ما کشته میشوند، برای آن است که ما انقلاب را خوب راه نبردیم، ضایعه پشت ضایعه برای ما شده اگر از اول که رژیم فاسد، را شکستیم قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم تمام مطبوعات فاسد را تعطیل، کرده بودیم و محاکمه کرده بودیم، و چوبه های دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را دُرو کرده بودیم این زحمت ها، پیش نمی آمد .

من توبه می کنم از این اشتباه، که اینکار را نکردیم باید اشتباهات سابق را جبران، کنیم و تمام این گروهها را خفه، کنیم و با شدت عمل کنیم که هر روز شهید نداشته باشیم . و ما برای این، از درگاه خدا استخفار می کنیم، باید قاطع باشیم و مجلس و دولت با قاطعیت عمل کنند . اینها که می گویند چه و چه حرف غلط است، باید حکم جاری شود ۷۰۰ نفر که

تربیت نشدند به امر رسول الله در یک روز گردن زده شدند، در موضع قدرت به هیچ کس نباید اعتماد کرد .

مولای ما سلام الله علیه، آن مرد نمونه عالم، به تمام معنی انسان آنطور بود با مستضعفان آنطور بود آنکه در عبادت آنطور بود در زهد و تقوی آنطور، و با رحم و مروت، آنطور بود، ۷۰۰ نفر را یکروزه از دم شمشیر، گذراند . خداوند تبارک و تعالی رحیم است، در موقع رحمت، و بر موضع انتقام انتقامجو . این نهضت باید زنده بماند، و زنده ماندنش به این خونریزی هاست، بریزید خون ها را . ما نمی ترسیم از این که روزنامه های سابق و روزنامه ها چه بنویسند، ما می خواهیم به امر خدا عمل کنیم، و خواهیم کرد . (ابراز احساسات و الله اکبر گفتن مردم) .

شیطان زجنان رانده درگاه خدا شد آمد بزمین، خمینی بی سروپا شد
(حسن انیسی پور، جان)

دبیر شورای نگهبان، در نماز
جمعه ی قبل از ۲۲ بهمن سال
۱۳۸۸ (دوره دهم انتخابات رییس

آیت الله احمد جنّتی

جمهوری احمدی نژاد) خطاب به

آیت الله صادق لاریجانی رییس قوه ی قضاییه می گوید: دستتان درد نکند از این که به خاطر خدا، به سرعت آن دو جوان را اعدام کردید .
بیاید برای رضای خدا، همانطور مردانه تا آخر بایستید . و پیشنهاد می کند که سه آیه آخر سوره احزاب را در قوه ی قضاییه بالای سرتان بزنید و بر اساس آن حکم صادر، و اجرا کنید . (قرآن شناس رژیم اسلامی!) .
و جنّتی در نماز جمعه گفت که اطاعت از ولیّ فقیه، اطاعت از خداوند است و انکار ولایت فقیه، انکار خداوند است! .

جنّتی گفت؛ ولی فقیه، نماینده خداوند در روی زمین است و احکامی که خداوند، تعیین می کند برای اجرا به او ابلاغ می کند . و این سمتی است که خداوند برای او (سید علی خامنه ای) در نظر گرفته است! .

و او در سخنرانی نماز جمعه در باره انتخابات بعدی ریاست جمهوری (دوره ی یازدهم) گفت که کسی مایل به شرکت اصلاح طلبان در انتخابات نیست و آنها جایی در میان مردم ندارند! .

او گفت که رهبران فتنه (موسوی و کروبی) مُفسد فی الارض هستند و آنچه باعث شده آنها زنده، بمانند رأفت و عطوفت اسلام است. و آیت الله احمد جنتی، اعتقاد دارند که دانشگاه رفتن خانمها از بدبختی هاست!

در نماز جمعه مشهد گفت: آقا امام زمان، این حکومت را تضمین کرده و این حکومت را

حُجَّتِ الْاِسْلَامِ احمد علم الهدی

تحویل ما داده، و ما باید آنرا حفظ کنیم. حضور زنان در میدان های ورزشی شکستن مرز اسلام است. و باید متوقف شود!

بی حجابی یک بلای خانمان سوز و سرآغاز بردگی است، و قانون حجاب و عفاف باید به اجرا در آید. در انتخابات رییس جمهوری دوره یازدهم، وقتی خامنه ای از مردم خواست که اگر هم موافق رژیم نیستید بیایید و به خاطر کشورتان در رأی گیری، شرکت کنید، آیت الله علم الهدی گفت: هر کس در انتخابات شرکت نکند جهنم رفتنش حتمی است! در سال ۱۳۹۲ فوتبال ایران با شکستِ کره جنوبی موفق شد به جام جهانی راه یابد، و مردم ایران در خیابانها شادی کردند.

علم الهدا آمد و گفت پیروزی فوتبال ما، پیروزی اسلام و نظام جمهوری اسلامی است و بعضیها میخواهند با اعمال مبتذل (شادی مردم در خیابانها) آن را به نفع خود مصادره کنند!

آیت الله حسنی؛ در نماز جمعه ارومیه گفت: وقتی فهمیدیم، یک نفر مشرک است باید او را بسوزانیم و اگر با گلوله هم بکشیم اشکالی ندارد.

این **آخوندها و فسیل های نسل عرب**، و نمایندگان کشورهای متجاوز و استعمارگر، نماز جمعه های شهرها را اداره می کنند، و سر نوشت مردم را در دست دارند.

نا آگاهی ما باعث شد که آخوندها با ابزار دین ما را چند تکه کنند و حکومت نمایند. و چون مردم، عوام و تحت تأثیر تعصبات هستند این که کسی بگوید قرآن به تزکیه، تعلیم و حکمت و قانونمندی و شورایی بودن و رأی مردم تأکید، دارد به جایی نمی رسد. اگر قرار بود مردم قرآن را بفهمند، در این هزار و چهارصد سال فهمیده بودند.

حکومت کار خود را می کند و چون قدرت دست مستبد است همچنان به تجاوزها و غارت و کشتار ادامه خواهند داد .
آخوندها قرآن را آنطور که به صلاح آنان باشد تعبیر و تفسیر کرده و به خورد مردم می دهند و از اسلام و دین به عنوان اسلحه ای، استفاده کرده و مقاصد دنیایی خود را عملی می کنند .
در این حکومت بی شرافت ترین و آدمکش ترین آدمها لباس قضا، به تن دارند که نوکر و جیره خوار مستبد بالا نشسته می باشند .

آیت الله صادق لاریجانی

رییس قوه قضائیه، علناً می گوید
ما حکم رهبر، را اجرا می کنیم
و ما برای حفظ نظام ، اینجا

هستیم . صادق لاریجانی در ۲۰ آذر ۱۳۹۲ مصادف با روز جهانی حقوق بشر و یاد بود نلسون ماندانلا گفت : قوه قضائیه، به انتقادهای کشورهای غربی، توجهی ندارد و ما به کار خودمان ادامه میدهم، اسلام واقعی همان چیزی است که در ذهن، آیت الله خمینی، وجود داشته است . که "مخالفت با اعدام مخالفت با اسلام است".

بر اساس گزارش سازمان عفو بین الملل، ایران پس از چین در مقام اول اجرای احکام اعدام در جهان قرار گرفته است . قوه قضائیه، فاسدترین ارگان جمهوری اسلامی و عوامل اطلاعاتی، هستند . (این جماعت آخوند ثابت کرده اند که مظهر فساد، چپاول، دزدیها، و تجاوز می باشند) .

حسن روحانی

سخنرانی آخوند حسن روحانی
در جوانی، و در مقام ریاست
شورای امنیت ملی، جمهوری

اسلامی توطئه گرها، را خوبه در مراسم نماز جمعه بیارند و به دار آویزان کنند، که مردم هم ملاحظه کنند که تأثیرش بیشتر باشد، "مشروعیت اعدام فرمان خداوند است". و گفت حقوق بازنشستگان ارتش را ندهید و ارتش را منحل کنید . طبق گزارش ویژه حقوق بشر در مارس ۲۰۱۷ در چهار سال اول ریاست جمهوری احمدی نژاد ۱۰۹۵ و در چهار سال دوم ۲۳۲۲ نفر اعدام شدند و در چهار سال اول زمان ریاست جمهوری حسن روحانی ۴۰۰۰ اعدام گزارش شده است .

اهریمن آخوندی

آخوند را نمی شود شناخت .

اهریمنی است در چهره انسانی

آخوند، بد ذات، پُر از نفرت، و

کینه توز با ذهنیت و مغزی چرکین، خودخواه و فریبکار، است و اخلاق در حیطه آخوندی راه ندارد . آخوند هرگز خداشناس نبوده و نشانه ای از معرفت در آنها دیده نشده و احترامی در جامعه علمی، نداشته است و آدم دانا به دنبال آخوند نمی رود . و لباس آخوندی او برای کاسبی اوست .

ما آخوند خوب نداریم، و این که کسی بگوید همه آخوندها چنین نیستند حرفی غلط و بی پایه است . چون همانی را که ما فکر می کنیم ممکن است خوب باشد! در موقع مناسب شاخش از زیر آمامه بیرون خواهد زد "ذات بد نیکو نگرده چونکه بنیادش بد است" و کسانی که خوی آخوندی دارند آخوند بی آمامه هستند . تا به حال در دنیا کسی تا این اندازه دروغ نگفته، حيله نکرده و تهمت نزده است .

ایران دارای فرهنگی غنی و بدون تبعیض بوده ولی ذهنیت، آخوند با تبعیض ساخته شده، خودی و غیر خودی دارد و نمی تواند مستقل باشد .

کسروی میگوید؛ "کار آخوندها تفکیک است، زن از مرد، عقل از بدن و انسانیت از جامعه". وقتی ایدئولوژی، است تبعیض، هم هست . اسلامی و غیر اسلامی دارد و می خواهد همه را یکدست کند، و تبعیض ها بی عدالتی ها، هستند . امروزه بیش از چهل سال از حکومت آخوندی میگذرد و تجربه نشان داده که اساس قدرت آخوندی، بر پایه ی . خون بوده است و دین تبدیل شده به ابزار تحمیق، کلاه برداری، و چپاول .

آیت الله خامنه ای می خواهد هرچه می گوید مردم بپذیرند! و مخالفان خود را میکرب های سیاسی و اجتماعی می خواند، روحانیت امروز تکرار جریان جهل آمیز تاریخ و محصول، عصر پهلوی است .

حوضه های آخوندی تحت حمایت رژیم پهلوی دوم بودند و بودجه ی مخصوص، داشتند که به دورترین روستاها هم آخوند روانه می کردند . و خمینی پدربزرگ داعش، فرزند ناخلف حکومت شاه اسلام پناه و کمر بسته امام رضا، و محصول سانسور روزنامه ها و نبود آزادی و مشارکت سیاسی مردم، و تک حزبی کشور در زمان شاه بود .

همه عواملی که منجر به تغییر رژیم شاه شد زاینده ی نبود آزادی سیاسی و بحران در رژیم پهلوی بود که باعث حضور جهل آمیز شر، و استقرار رژیم آخوندی گردید و حالا تاوان آن قابل جبران نیست .

مردم تشنه آزادی بودند و خمینی، از فرانسه نوید آزادی و عدالت می داد و باعث شد مردم از او حمایت، کردند و بعد از بقدرت رسیدن به ملت و آمال و آرزوهای مردم خیانت کرد، و کشتار آغاز نمود .

انگیزه کشتن مغزها، خصیصه نظام استوار بر جهل (ضحاکی) است که اندیشمندان و متفکران اولین قربانی این ایدئولوژی هستند. نظام استبدادی آخوندی ابزارهای هنر و اندیشه را به ابزار تبلیغات بدل کرده که مهم ترین ابزار پشتیبانی قدرت است و عاملین، ستیز با جهل را هدف گرفته و در تلاش از بین بردن آنهاست. آخوندها مأمور انحطاط بشریت، هستند و کنار گذاشتن روحانیت، و آخوند حرمت گذاشتن به دین است .

باید یک رشته ی آخوند شناسی، ایجاد شود که عمل کرد آخوندها را در طول تاریخ بررسی کند تا مردم بدانند، این جماعت فقط دروغ می گویند و چنانچه آخوندی راست بگوید باز هم دروغ است . سابقه ی تاریخی آخوندها حکایت از آن دارد که فهم و درایتی، در سیاست آخوندی جایی نداشته است آنها با استخاره فتحعلیشاه قاجار را وادار کردند که با روسیه شوروی بجنگد و نتیجه آن شکست ایران و قرارداد ترکمنچای و گلستان و واگذاری ۱۷ شهر ایران به شوروی بود که ۶۰۰ هزار کیلومتر مربع از خاک ایران جدا شد . و در جنگ ایران و عراق، صدام در سومین ماه جنگ، شکست را پذیرفت و حاضر شده بود غرامت جنگ را بپردازد، ولی حکومت اسلامی آنرا نپذیرفت و با شعار، راه قدس از کربلا است هشت سال جنگ را ادامه دادند، که حاصل آن یک میلیون کشته و زخمی و معلول و هزار میلیارد دلار خسارت بود . و باز هم بعد از سی سال جمهوری اسلامی هوس کرده انقلاب اسلامی خود را صادر کند، و با پروژه اتمی خود، بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار پول مردم ایران را بر باد دادند، و نهایتاً قهرمانانه! عقب نشستند، و پروژه اتمی تعطیل شد .

این نظام بر مبنای جنایت بوجود آمد، و آخوند ثابت کرده که خون آشام، و دیوی بی رحمت است. ذهنیت و صفت آخوند اهریمنی و جنون قدرت

دارد دروغگو، یاوه گو و مردم فریب است. بهترین آنها خمینی بود که مردم او را پاک و منزّه میدانستند، و او بعد از آن همه وعده های دروغ که به ملت داد، در آخر گفت خُده کردم! و حاصل و نتیجه کار او فقر و فحشا و کشتار و چند قرن عقب افتادگی مملکت بود.

مردم ایران برای آزادی، و عدالت اجتماعی قیام کردند و هزینه آن را هم پرداخته اند. و این آخوندها، علیه مردم که مالک این سرزمین هستند توطئه، و آزادی را از مردم سلب نموده اند و اموال مملکت را غارت می کنند. و این وظیفه روشن فکر است که با افشاگری، مردم را آگاه نماید و بر موضع حق بایستد و با دیواهریمن بستیزد.

دین بهانه ای شده برای سرکوب مردم! اگر دینی باشد آن حقیقت توست، ما دین اجتماعی یا حکومتی نداریم آن حزب دین، است و تا آزادی و قانون در مملکت حاکم نشود ما هویت نداریم و زندگی ما در جهنم است. ایران دارای تمدنی کهن است و مردم آیین ها و جشن های خود را داشتند و قبایل مختلف با دارا بودن ارزش های اخلاقی و صفات دلاوری، با تواضع و مردانگی و احترام به حقوق دیگران در کنار هم میزیستند.

اما این رژیم آخوندها زیر ساخت های اجتماعی را از بین بردند، دین و فرهنگی که مردم داشتند، اخلاقی که در جامعه حاکم بود، و مردم به آنها حس تعلق داشتند، و با آنها زندگی میکردند. در فرهنگی که مردی و مردانگی بالاترین ارزش ها، به شمار می رفت. روی گردان از تهمت ستمگری، و بیزاری از دروغ، که پشت در پشت از پدر به پسر سفارش شده بود، ابرمردانی دشمن رنگ و ریا. وقتی شما هویت تاریخی، و فرهنگ و اخلاق را از بین می برید جامعه بیمار، و دچار هرج و مرج میشود و ادامه انقلاب بعد از چهل سال، درمان نیست، منجلا ب است.

بدبختی زمانی آغاز شد که ایران با هجوم اعراب اشغال گردید و تجاوزها و دخالت ها در جهت تحقیر و بی هویت کردن ایرانیها، به وقوع پیوست در جنگ زنها، مانند اموال، غنیمت جنگی بودند. زنها را به عنوان کنیز، یا می فروختند، و یا بین صحابه تقسیم می شدند و فرزندان آنها را سیّد می گفتند و مردم مجاب بودند، و خُمس خود را به آنها که همان عمّاه سیاه ها هستند می دادند.

با اشغال ایران، توسط اعراب فرهنگ، و دانش و تمدن ایرانی، و اصول اجتماعی آن نشانه گرفته شد ایرانیها را تحقیر کردند، عجم ها حق سوار شدن به اسب را نداشتند و می بایستی پشت سر اعراب راه میرفتند .
حمله فرهنگی اعراب نسل اندر نسل ادامه پیدا کرد، و عربها ارزش های خود را بین عوام تبلیغ، و بافت فکری مردم را تغییر دادند، و نام های ایرانی به تدریج جای خود را با نام های عربی عوض کرد و مردم بدون این که بدانند تابع شرایط زندگی جدید شدند که علیه فرهنگ ایرانی بود .
مردمانی بسیار با شرف و با فرهنگ، گرفتار و دُچار یک اندیشه بد شده بودند، چهارده قرن است که حاکمیت ها با بدآموزی های دینی، عربیت را تبلیغ و در اذهان مردم فشرده کرده اند . و حالا هم رژیم جمهوری اسلامی مداح تربیت می کند و در صدد بر آمده که علاوه بر تبلیغات مساجد و نماز جمعه ها مدارس و دانشگاهها را و همه مردم را اسلامی کند، و دارند آخوندها را به مدارس اعزام می کنند که به عنوان انقلاب فرهنگی در امور آموزش مداخله و کنترل داشته باشند تا آنان را به شیوه خود اسلامی بار آورده و در آینده از آنان استفاده ی ابزاری نمایند .

آقای کامران دانشجو وزیر علوم و آموزش عالی آقای احمدی نژاد می گوید دانشگاه ها باید اسلامی باشند و اگر دانشگاهی فکر بسیجی و اسلامی نداشته باشد باید با خاک یکسان گردد! و باید دانشجویان ولایت مدار تربیت شوند! و دخترها و پسرها جدا از هم باشند . و کامران دانشجو همان آدم فاسدی بود که در زمان او در استانداری تهران اختلاس یازده میلیون دلاری شد و مقامات حکومت اسلامی هم آن دزدی را تأیید کردند و این رژیم تلاش می کند که سرود ملی ایران را هم به سرود اسلامی تغییر دهد و به جای پاینده باد ایران، پاینده باد اسلام، می گویند! تمام این کارها نشان از بی اعتباری و سقوط رژیم است .

تا به حال هر طایفه در ایران به
قدرت رسیده مأمور بوده که بر
جهالت و حماقت مردم بیفزاید!

آخوند

دشمن ایران

اسلام آخوندی، یک دین و قانون قبیله ای، و بدویت است، که شریعت وارد خصوصی ترین مسائل مردم میشود، جامعه ای که همه ی چیزها

بهم آمیخته است، یک همزیستی همه جانبه اجتماعی، دینی، سیاسی اقتصادی، فرهنگی و نظامی، و غیر خودی را قبول ندارد . روابط مرسوم آخوندی رابطه ارباب و برده داری تعبدی است . (سرمایه داری آخوندی، مرجع و مقلد) و این رابطه، ساختار اقتصادی جامعه را می سازد که تو کار کنی، و او بخورد . و این ساختار، بنیانی را فراهم می آورد برای روبنای حقوقی و سیاسی دولت های مذهبی با دین و اخلاقیات خاص خود، که بر روی آن استوار می شود دینی، اقتدارگرا خرافی و متعصب، با اخلاقیاتی مبتنی بر مفاهیم سر سپردگی، گوش به فرمان و وظیفه شناس، در مقابل تکالیفی که جایگاه شخصی آخوندی با زور و تهدید، بر دوشش می گذارد (استبداد آخوندی، با تضمین حماقت مردم) . تعصبات در سیستم باوری ما وارد شده و ما با یک جامعه تحقیر شده و آسیب دیده مواجه، و با شخصیت حقیقی خود نا آشنا و بی هویت گشته ایم، و خرافات را بجای اصل پذیرفته و از خدا بدوریم . لازمه هدایت، روشنایی است وقتی که تاریکی ها شکافته شوند . آدم متعصب گوشتی برای شنیدن ندارد و با اندوخته های ذهن خود مشغول است .

و این مصیبتی است که بر کشور ما سایه افکنده . یکی از موانع آزادی اندیشه، سنت است . به ما باورانده اند که دین ما متعالی، و بهترین است و ما بدل گشته ایم به جزئی از این مؤسسه (استبداد سنتی) و تکریم از حکومت زور، که موانعی در مقابل آزادی و دموکراسی و فرهنگی هستند و این باعث شده ما ارجی برای آزادی نداشته باشیم .

در تاریخ ما، شهدا و دلاوران زیادی بوده اند که بی نام و نشان، مانده اند اما تقدس این امام و آن امامزاده برای قرن ها در قالب سنت در اجتماع ما تبلیغ و در فکر و ذهن ما فرو شده، در نتیجه ما همه زندانی ذهن خود گشته ایم و کسی که به ما نیکی، می کند آن را به حساب نظر امام می گذاریم، در صورتی که این نیکی ها صفت، انسان ها هستند . وقتی اصل و مرکزیت، فراموش شود انسان نمی تواند هویت حقیقی خود را بشناسد . ما با باورهایمان طالب و خریدار بدبختی هایمان بوده ایم چون مطابق دین و آیین ماست و ما بخودمان قبولانده ایم، که این بدبختی های ما تقصیر دیگران است! لازمه تبلور اندیشه، دموکراسی است و آن محصول

یا برآیند تجربه یک جامعه است، بر بستر آزادیهای سیاسی، و مجموعه ایست از تفکر، برای تعادل زندگی، رفاه اقتصادی، و رشد فرهنگی و اجتماعی و زندگی مطلوب، فضایی که استعدادها در آن شکفته میشوند .
و عریان کردن زشتی ها و جنایات استبداد، سیری است بسوی بیداری و آگاه شدن مردم، و گذاری به سوی دموکراسی و آزادی .

عوام فریبی همیشه بوده و حالا
هم جمهوری اسلامی فراموش
کرده که بچه های جنوب کشور

عوام فریبی

نان ندارند بخورند، و مدرسه ندارند بروند، و دارد از ذهنیت دینی و اندیشه های خرافی، مردم استفاده و عوام فریبی می کند .
در خبرها بود که حکومت ۱۱۵ کیلو طلای کشور را می برد و به گنبد و گلدسته های حرمین شریفین، کربلا میمالد . و درب طلای بزرگی با تشریفات خاص برای حرم حضرت علی به نجف ارسال داشت، که در میان عوام برای خود اعتبار بخرد! این قبیل حيله گری ها تجسم بیرونی دارد و مردم با آموخته های مذهبی ذهن خود به سوی آن کشیده می شوند و آنرا کاری شایسته، و مقدس میدانند! که به مردم خوشی کاذب می دهد و این نامش حرص، است که ما مردم را از زندگی غافل می کند .
برای ما که مادی هستیم مسائل سلولی و برخوردارهای حسی، بیشتر ارزش دارند تا مسائل حقیقی! این باورهای عوام عاملی شده که حکومت حس مسئولیت، نمی پذیرد و دیواره ذهن آنان را محکم تر می کند که در مقابل اعتراض مردم بحث و جدل، کنند که حق با ماست و کاری که ما حکومتگران انجام می دهیم درست و راه ثواب است! و این اندیشه باعث می شود که رژیم در ذهن خود، مردم را حقیر و خود را بزرگ نماید، و اگر کسی انتقاد کند نمی پذیرد خشمگین می شود، و ستیز می کند . و از قلیان احساسات اسلامی، و تعبدی مردم عوام و متعصب که نسل به نسل شنیده و جزء باور او گشته بهره گرفته، خطای خود را مجاز جلوه می دهد که این کار دین و خداست، و مقدم بر بچه های جنوب کشور است! .
خمینی با فریب مردم، واژه مستضعف را به فرهنگ سیاسی وارد کرد و حالا مقبره او گرانترین مقبره جهان، و زیارتگاه مردم عوام است .

دین سنتی، مهمترین سدّ راه، خودشناسی است و "فونرباخ" همانند "بائر" دین را یکی از شکل های از خود بیگانگی، معرفی کرده اند .

عامل جدایی

دین های عمومی یکی از عوامل جدایی از خود است. عقل و عشق و خیرخواهی همگی صفات بشر

هستند، اما ما آنها را بشکل پاکی، و منزّه ای به خدا نسبت می دهیم و حریصانه به دنبال خدا میگردیم و وابسته، محتاج و بی خاصیت می مانیم و از خود بی گانه ایم . اعراب اشغالگر با نام خدا و پیغمبر و نام های با اعتبار در بین مردم اسلام را تبلیغ کردند، و در ذهن مردم جا انداختند و باعث شدند که مردم تجسم ذهنی، از خدا داشته باشند و از او بترسند! . این که خدا چیست جوابی ندارد، و اگر جوابی داده شود در محدوده اندیشه و از جنس ذهن است . مسئله خدا و پیغمبر که بین مردم رایج است بازی با کلمات، حرف، و مصطلحات، هستند که بر اثر تکرارها در ذهن مردم وارد شده و جلوه ای از حقیقت، به خود گرفته است ولی حقیقت نیستند . تمامی اینها مسائل احساس هستند که شما را از اصل خدایی که جهان هستی، و علم مطلق و خود خلقت، است و تو هم درونش هستی دور داشته است، همه ی وجود نموداری از حیاتند .

در حال بودن یعنی قرار گرفتن در حقیقت آگاهی، خدا، و جریان زندگی و اگر در حال نباشید در ذهن و خاطرات هستید، و یاد آوری خاطراتی، که نیست، افسردگی می آورد . ما همه در رحم خداییم. و نفس پذیرش، است که جوهره، در صورت های مختلف امکان، تظاهر می کند . و ما هم جزئی از آنیم، همه ی چیزها در گردش، و تظاهر خودش است که طبیعت، اجرا می کند و وجه اشتراک تمامی این مرتبه ها هستی، است که در مرتبه ها، اعلام کننده و متفاوتند، و همگی آنها از یک اصل واحد، هستند، و به آن (عالم کثرت) گفته اند .

عنصر، یا اعلام کننده است یا تجزیه شونده و عنصر فقط اعلام مرتبه ها را می کند، در سلول و عنصر، هستی نیست و میتواند خاک باشد . یک سیب هم میتواند با تو جفت شده اعلام هست نماید و هم میتواند خاک شود . در سیر حیاتی، همه چیز در توازن وجودی خودش است ولی ما

دستخوش حوادث، و آلت دست آخوند و کشیش گشته ایم و گرفتار زندگی سلولی، و جسدی، هستیم که جهّم است و از هستی خبری نیست . هر گروهی با استفاده از احساسات، و تعصّبات عوام، به تحمیق مردم مشغول است . و ذهن، ما را با فضیلت های بزرگان دین، و خدا مشغول داشته اند فضایل و کرامات عیسی و موسی و محمد و علی و افراد روحانی و غیره، اینها همگی مسائل احساسی و ذهن، و سرگرمی ها هستند . که مردم را مشغول داشته است، مسائل حسّی جهت سازندگی ندارند و تا ما غرق مسائل، هستیم خبری از حقیقت و حیات نیست .

مسائل احساس، را به جای قانون حیات به ما آموخته اند و این بدآموزی ها ما را اسیر و گمراه کرده است و باید گند زدایی، شوند عشق و شور و حرارت است که آلودگی ها، را می سوزاند . برای شناخت خدا تجربه خود شناسی، ضروری است و باید دید حقیقت کجاست؟ .

تو از این طبیعت و دنیا که در اختیار توست بهره نمی گیری، آن وقت چگونه میخواهی خدا و پیغمبر را کشف کنی؟ مغوله دریافت، و رای ادراک و احساس است. تا اصل قابلیت با تو نباشد بنای کار تو بر حسّیات

است و چیزهای باطنی برای تو نا شناخته خواهند بود . حقیقت همه چیز نورست و انعکاس آن انرژی، و ما غرق در نور هستیم و اصل ما جوهر خدایی و هوشیاری، است که در ذهن جای نمی گیرد . و این که هر قومی برای خود چیزی و خدایی و پیغمبری و امامی برای پرستش دارند برداشتهای حسّی و تحریکات عصبی و ذهنی از مسائل بیرونی و داستان سرایی محدودیت ها، هوس ها و میتولوژی یا خوش آمدن هائی است که مربوط می شود به ویژگی ها، و نموداری از آموخته ها، و فرهنگ ملتها و این اصطلاحات بر اثر تکرار، در ذهنیت هر قومی شکل گرفته و تبدیل به بُتی گشته و تکرار می شود، و مختص خود آنهاست .

گرفتاری این دنیا ، عالم ذهن
ماست و ما به چیزهایی که در
ذهن داریم پناه می بریم که به

عالم ذهن

آرامش برسیم چون چیز دیگری نداریم، که کمک ما باشد . شما اگر از محدودیت، آزاد شدید وارد فضای بیکران یکتایی و لحظه می شوید که

وابستگی ندارد، و مانند بهار خَلَق است . و بهار دوباره بازیافت هویت و تولید و زایش است . پرورش دهنده ی تو هر چه باشد آن خدای توست، که همان مسائل روزمره و مردمی و حسیّات، تو هستند و این خدا و زمینه های پرورشی تو با این وجود بسیط و لایتناهی، تفاوت بسیار دارد (خدای هر کس به اندازه عقل و ذهن اوست) و از آن فراتر نمی رود .

خدایی که ایرانیان میشناختند، جان و خرد و شادی و عشق با صفات بخشندگی و مهربانی و زیبایی بود . دلی که با عشق، بیامیزد جایگاه حق و قلمرو ملکوت است . عشق از طرف خدا و آن سِرّ است زیرا بدون دلیل اتفاق می افتد . شادی در ذات ماست و هر قدر شما بیشتر شاد باشید خدا بیشتر شاد می شود، و الله یی که عرب و آخوند می شناسد، قاسم الجبّارین است که تنبیه می کند و تشویق دارد، و ذهنیتی که ایرانیان از علی دارند با ذهنیت عرب ها تفاوت بسیار دارد . علی یی که در ذهنیت ایرانیان جا افتاده، مظهر عطوفت و رأفت، عدالت و مهربانی، مردانگی و جوانمردی، دستگیری از نیازمندان و رحمت است . و علی تاریخی عرب نشان از جنگ آوری، کشتن و غارت است، که به قول خمینی در یک روز ۷۰۰ نفر را گردن می زند، که البته این دروغی بیش نیست .

ایرانی ها از دخالت های اعراب و قوانین فقهی خسته و کلافه بودند و اگر قبول اسلام کردند به خاطر برادری و برابری و عدالتی بود که دین اسلام نوید می داد، و آن همسویی داشت با طرز تفکر و اعتقادات اصلی ایرانیان، که (پندار نیک، گفتار نیک، و کردار نیک) بود .

و چون خصوصیات جوانمردی، و کمک و یاری درماندگان را در حضرت علی میدیدند برای رهایی از یوغ بردگی و بندگی امیران جبّار و خون آشام عرب، و نفی اسلام سنّتی، اسلام عرفانی را که جوهره ی همه ادیان در آن نهفته بود را پایه ریزی نمودند . و امامان، بخصوص حضرت علی را در حدّ خدایی بزرگ کردند که اعراب مهاجم دست از سرشان بردارند . در حقیقت شیعه شدن مردم ایران بیمه ای بود در مقابل اسلام سنّتی عرب ها، که مورد ادبیت آنها قرار نگیرند . عکس العمل ایرانیان در مقابل اسلام، که مژده ی عدالت، و برادری می داد حکایت از یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی داشت .

امویان نزدیک یک قرن بر جهان اسلام با تعصبات قومی و نژادی حکومت راندند، امویان ضد علوی بودند (سیاست علویان ضد نژادی و ضد طبقاتی بود و به همین دلیل ایرانی ها علی را دوست می داشتند) و امویان نسبت به ایرانیان به خاطر تمایل دوستی که نسبت به علی (ع) داشتند، دشمنی می کردند و بین ایرانی ها و عرب ها تبعیض شدید قائل بودند .

با هجوم اعراب، ایرانیان ملزم به رعایت اعیاد اسلامی بودند ولی با روحیه ایرانی که داشتند، عید نوروز را فراموش نکردند . و نقال ها در قهوه خانه ها حماسه های ملی را زنده نگاه داشتند و توانستند زبان و فرهنگ خودشان را نگه دارند و شاهنامه فردوسی نشانی از این فرهنگ کهن است، ولی مصر و سوریه گذشته خود را فراموش کردند .

ایرانیان روزی صد بار یاعلی میگویند چرا که علی را مظهر جوانمردی و نیکی ها می دانند و این پدیده ای است که خود ایرانی ها خلق کرده اند و در اذهان مردم وارد شده، و تکرار میشود .

و این که ایرانیان امام حسین را تا این درجه دوست، میدارند بابت اندیشه آزادی خواهی، و ضد استبدادی ایرانی هاست . همه اینها که مردم عوام، با آن مشغولند مسائل احساس و روابط اجتماع آنهاست و هیچ یک ربطی به خدا شناسی، ندارد ما هر چقدر درگیر این مسائل شویم به همان اندازه از خدا دور می شویم .

همان مسلمینی که درگیر این مسائل بودند امام حسین را کشتند، چون مسائل قومی و حسّی و جسدی بود، نه واقعیتی از حقیقت دین . مردم برای منافع خودشان دین را قبول کردند و دنبال امام حسین راه افتادند و وقتی دیدند از آنچه آنها به دنبالش هستند خبری نیست پراکنده شدند و به دنبال کار خود رفتند، و امام حسین را تنها گذاشتند و بکشتن دادند .

آن که بغل دست پیغمبر نشسته بود این شد، حالا توی کلاه بردار بعد از هزارسال چه میگوئی؟ یک مشت حرف بی ربط میخواهی بار من کنی! که خدا به تو چه گفته، برو واعظ، مده پندم . من نیازی به دلسوزی و هدایت تو ندارم، چیزی که تو میگویی دروغ، و کذب محض است .

و این دروغ ها چنان زیاد تکرار شده اند که در اذهان وارد شده، و مردم عوام آن را حقیقت پنداشته اند! .

نوای حقیقت

هیچ کس نمی تواند حقیقت را به شما بدهد، اگر حقیقت از زبان کسی که آن را تجربه کرده است

بیان شود، آنگاه هر یک از اعمال او چیزی را منتشر می کند، و اگر تو متقاعد شوی که چیزی بنام حقیقت، وجود دارد یک دگرگونی، که به شکوفایی تمام وجودت منتهی میشود اتفاق افتاده است . و آنگاه کلام و زبان بیش از آنچه از آن انتظار میرود را به انجام رسانیده است .

آن قلب هایی که حقیقت ، را شناخته و با آن زندگی کرده اند، میتوانند با گشودن قلب خود به نوعی غیر مستقیم به شما کمک کنند که در عدل و توازن وجودی خود قرار گرفته و به فطرت اصلی خود باز گردید، و آن مستلزم تزکیه است . که گام در راه زیارت خود، بگذاری .

آنان فقط قلبشان را به روی شما می گشایند، شاید آهنگ طپیدن، قلب آنان آهنگ طپیدن قلب شما را تغییر دهد . اینها حقیقت هستند، که به کلام در آمده اند که روح فرد را می لرزاند، که دیگر در قالب قبلی نمی گنجد، و تعلق خاطرش، به اتمسفر دیگری می گراید .

کلام نوشته شده بی جان است فقط یک جسد، است تو می توانی آن را بپرستی، ولی آن نمی تواند چیزی به تو بدهد .

تمام کتاب های مذهبی مرده، هستند شاید زمانی که آنها بصورت شفاهی بیان، می شدند پدیده ای دیگر بودند .

و اگر مردی که آن ها را بیان کرده بود، و از دریافت های خودش، می گفته آنگاه خود آن ارتعاش، توسط آن کلام منتقل می شدند .

مسائل ذهنی، و فکری ما شکل گرفته اند و غرورها و خودخواهی ها در ذهن ما ساخته شده اند، که ربطی به علم و خدا ندارند .

در نتیجه بهره ای از حیات نمی بریم . مشکل، خود ما هستیم که نمیدانیم چه می خواهیم، فقط می خواهیم! و این حرص است، برای همین است که حیات ما مواجه با اشکال، می شود .

ملاک تو حرفهای مردم، ترس و طمع، و حرص است که درون تو را آشوب می کند، و خدا هم بهانه است . تو که خودت را پیدا نکرده ای چگونه میخوانی خدا را پیدا کنی؟ . اصلاً خدا را میخواهی چه کنی؟ .

نا آگاهی

علت اصلی اشغال کشور ما در

نا آگاهی و جهالت توده مردم، و

خیانت عده ای از خائنین سودجو

و تبه کاران بوده است، این دومین بار است که کشور ایران توسط متعصبین مذهبی اشغال شده و نمایندگان نیروهای اشغالی، امروز همان آخوندها و روضه خوانها هستند که عاشورا را وسیله ی کسب و کار خود قرار داده اند و از سر بریده ی امام حسین نان می خورند .

جمهوری اسلامی دارد مدّاح تربیت می کند که بیشتر مردم را بگریانند و مغزشویی، کنند آخوندها با پنهان شدن در پشت سایه ی دین و خدا تبلیغ عربیت می کنند و می خواهند مردم را به شیوه خود اسلامی، کنند زندانهای جمهوری اسلامی پُر است از اندیشمندان، روزنامه نگاران و دگراندیشان و طرفداران حقوق بشر .

شیخ حسن نصرالله، رهبر حزب الله لبنان که با پول های جمهوری اسلامی فربه شده است می گوید ملت ایران وحشی بودند و بعد از اسلام تمدّن پیدا کردند و می گوید خامنه ای، یک عرب است و آقای شیخ حسن نصرالله فراموش کرده که عرب ها تمام آثار تمدّن، و کتابخانه های ایران را وحشیانه سوزاندند و از بین بردند . و بعد از آن ایرانیان دوباره تمدّن و فرهنگ ایران را زنده کردند و این بدین معنی نیست که ایرانیان تمدّن نداشتند، و بعد از حمله ی عرب به تمدّن رسیده باشند . حتی ادبای ایران نقش عظیمی در قانونمندی زبان عرب نیز داشته اند .

آخوندها در تمام امور مردم دخالت دارند و هر بلایی را که خواستند بر سر مردم آورده اند و می خواهند هویت ایرانی بودن ما را از بین ببرند . در رژیم پهلوی، مشکل کشور نبود آزادی سیاسی و احزاب و زیر پا گذاشتن قانون اساسی، استبداد و خفقان تک حزبی (رستاخیز) و دخالت غیر قانونی شاه در امور دولت بود، و اگر مردم آزادی بیان و روزنامه های آزاد داشتند کار مملکت به اینجا نمی کشید .

هر آخوندی بمنزله ی سلول سرطانی برای اجتماع است، آخوندها برای بقای خود ما را مستعمره ی چین و روسیه کرده اند، و همه چیزهای زیر بنایی را از بین بردند و مردم بیکار و فقیر، شدند .

این قدر مردم نا آگاه بودند که ندانسته و با احساسات تحریک شده به دنبال خمینی رفتند، و کوتاه اندیشی روشنفکران بود که فریب دروغ های خمینی را خوردند . و ایران را دچار فروپاشی، نمودند و با رفتن شاه جشن گرفتند! . مسئولیت اینهمه فساد و تباهی کیست؟ آقای روشنفکر!

ما با مردم عرب و کشورهای دیگر مخالفتی و جنگی نداریم مشکل ما با ایدئولوژی هاست که وابستگی، استثمار و استعمار را در شکم خود دارد چیزهایی که آخوندها با نگاه فقهی و روایت، تبلیغ می کنند به درد جامعه ایران نمی خورند، برای رهایی باید از منظر گسترده به جهان نگریست. فرهنگ و تمدن، دین خاصی نمی شناسد و جامعه ی ما فرهنگ و اخلاق ایرانی و آزادی و زندگی انسانی لازم دارد، دین ایرانیان یکتا پرستی است و نام های الحاقی را بر نمی تابد، کار نیک و اندیشه ی نیک داشتن از حضور بدست می آید نه از وابستگی به دین ها .

دین مرسوم روشی است برای زندگی، و هر کس آزاد است دین و باور خود را داشته باشد بدون این که بخواهد آنرا به دیگری تحمیل نماید .

ما می دانیم که با انباشته های ذهن، خدا شناخته نمی شود فقط بیشتر ما را گیج و از خدا دور می کند، گردهمایی هایی که در کلیساها و مساجد به عنوان دین و خدا انجام می گیرد، مسائل اجتماعی و برای سرگرمی هستند و تأثیر آموزه های دینی در این اجتماعات نتیجه عکس داده و ما را از اصل دور داشته است .

هر چه دامنه ی دانش گسترده تر می شود دین آخوندی محدودتر می گردد، و برای همین است که بعد از مدتها آقای پاپ به این فکر افتاده که از گالیله معذرت بخواهد، چون او درست می گفت و کلیساها او را به قتل رسانیدند . اگر حقیقتاً طالب خدا هستید بایسته است از هر چه جز شناخت خودتان دوری کنید، و بدانید که هر چه آخوند و کشیش در باره دین و خدا گفته اند دروغ است، و هرچه از خدا پیغمبر امام و غیره گفته می شود خرافات و برای درگیر کردن ذهن مردم با مسائل احساس است، و اگر به تله آنها افتادید به حقیقت نخواهید رسید . دینی که آخوند رواج می دهد اسباب تحمیق و بردگیست، چیزی که آنها می گویند که خدا چه گفته و سنت چنین و امام چنان این ها برای من مرده هستند .

و به من چه مربوط می شود که چه کسی چه گفت! . هر پاسخی بشنوید که سؤال تو نبوده باشد، بیهوده است، و چیزی را که تو خود تجربه نکرده باشی دروغ است .

تا شما در مرکزیت حیاتی و توازن وجودی و عدل، استقرار پیدا نکنید هرچه از شما سر میزند تلون مزاج، بدبختی، و مرگ است اگر واقعاً اهل راه بودید، خودتان را اصلاح می کردید . آنکه از قول پیغمبر و خدا حرف میزنند برای منافع خودش است و اعتباری ندارد و چیزی عاید شما نخواهد شد، شما خود باید تحقیق کنید تا حقیقت برایتان روشن گردد .

قرآن همانقدر که هدایت کننده
است گمراه کننده هم هست، تنها
وظیفه ما (شناخت و معرفت به

بدآموزی ها

خویشتن) است و بعد از آن است که همه چیز برایمان روشن می شود . گفتار مبلغین مذاهب بر سر جنگ قدرت و پول و برای منافع خود آنهاست و ارتباطی به ما ندارد، که خود را درگیر مسائل نماییم، این حرف ها مزاحم ها و بدآموزیها، هستند که در ما نفوذ کرده و ما را آلوده خرافات، می کنند و باعث می شوند که حقیقت در ما مخفی بماند .

و اگر تو پوشاننده ی حقیقت خود بودی، یعنی کافری و زندگی تو در جهنم خواهد بود . و شامل همان فرمایش خداوند می شوی که فرمود:
(بسیاری از خلائق برای جهنم آفریده شده اند) . و جهنم یعنی در جهل و در تاریکی ماندن، و تحمل کردن بدبختی ها .

تحول زمانی در ما اتفاق می افتد که بر اثر مراقبه، توجه، و تمرکز، در نگرش و جنبه های روانی ما یک دگرگونی، اساسی به وجود آید . و سلولهای مغز ما فطرتاً متحول گردند و تو از زندان ذهن، رها شوی و بگذاری روح خداوندی، همانطور که در ابتدا با تو بود، همچنان باشد . آن روح خدایی که در تو طنین داشت، حالا کجاست؟ .

خدا خرد زندگی است و اگر در تو واقع شد هیچ باوری و ایدئولوژی لزوم زندگی نیست و برای زندگی خوب، فقط فهم لازم است . و آنکه گفت، مردم اندر حسرت فهم درست، درست گفت . ما با تمام احترامی

که برای ادیان قابل هستیم باید از زیر یوغ استبداد دینی، رها شویم . و مردم خود را قرنطینه کنیم . و آنچه اعراب به ما داده اند با نهایت احترام به خود آنها باز گردانیم از امام و امامزاده ها گرفته تا مفاتیح ها زیارتنامه ها، رساله ها و کتاب های مُلّامحمد باقر مجلسی ها (علامه ی مجلسی) بحارالانوار و غیره و انواع کتاب های مذهبی و دعاها و ما باید خود را از هر چیزی که بوی جهالت تعصّب و بردگی دارد رها سازیم .

و ساختمان های زیبای امامزاده ها و امام ها در شهرهای مختلف ایران را که مرکز اشاعه بیماری های مُسری مانند جزام و تراخم و انواع بیماری های ویروسی هستند، را بعد از ضد عفونی، کردن به عنوان بناهای تاریخی و برای توریست و گردشگری کشور استفاده نماییم .

ایرانی ها راه زندگی و شادی را خوب بلد هستند، و فرهنگ غنی ما پُر است از نشاط و خوشحالی، با ارتعاش شادی، شادی بیشتر می شود .

امروزه آخوندها بد اندیشی را در جامعه ما نهادینه کرده اند، مغز ما قفل خورده و عقل، از ما ذایل گشته و شادی و امید به عزا داری ها و غم، و اندوه مبدّل گشته و ما باید عنصر مبارزه با بیداد، و ظلم را بیرون کشیده و شادمانی، را به زندگی مردم و جامعه برگردانیم .

ما بساط غم و روضه خوانی و عزا داری و تو سر زدن ها و تحقیر و حقارتها را بر نمی تابیم و این بدبختی ها، را بر خواهیم چید و شادی، و علم را جایگزین آن خواهیم کرد و ما با هم پیروز خواهیم شد .

ما منابعی داریم برای سلامت زندگی، و ارزش های اخلاقی و می توانیم از آثار عرفا و کتب فرهنگی خود استفاده نماییم و شادی را مبنای زندگی قرار دهیم . شادی و عشق در ذات ماست و خدا با شادی ما شاد می شود.

جمهوری اسلامی قارچی بود که روی پهن پهلوی با آبیاری جهالت مردم و چماق حقوق بشر جیمی کارتر رئیس جمهوری وقت آمریکا و تبلیغات مسموم (BBC) لندن رویید و به مردم تحمیل گردید .

غرب معامله گر است و بدیهی است که به منافع خود می اندیشد و عمل می کند و زمانی که منافع خود را در خطر بینند به هر گونه حيله ای دست میزنند . مردم ایران باید قدری آگاهی، پیدا کنند و تاریخ خود را بدانند و با احساسات عمل نکنند .

کسی که با احساس کار انجام می دهد حقیقت را نمی بیند و اگر با فکر عمل نکنیم فریبی دیگر در راه است .

مسئله ی دنیا پول و اقتصاد است و پنهان شدن تحت لوای دین ها کلاه برداری بیش نیستند. و آن بهانه و وسیله ایست که مردم را منحرف کرده تا راحت تر مردم را غارت کنند . (چنانچه قیمت دلار از ۷ تومان به بالای ۷۰۰۰ تومان رسید و مردم بیچاره و فقیر شدند) .

کشورهای غربی ما را آسوده نگذاشته اند، و ب فکر منافع خود هستند . جمهوری اسلامی را باید به این صورت باد کنند و نگه دارند که بتوانند اسلحه های خود را بفروشند تمام اینها برنامه ریزی پول است .

هر بار که جمهوری اسلامی موشکی هوا می کند میلیاردها دلار اسلحه در خاورمیانه بفروش می رسد . آمریکا تنها قدرت جهان است که آزادی نسبی در آن بیشتر است و در سایه ی این موهبت آزادی، و قانونمندی کشور است که همه ی مغزهای دنیا در آن جمع شده اند .

و آمریکا از نظر قدرت نظامی، تکنولوژی، و ثروت، حرف اول را در جهان می زند، و قادر است هر کار نظامی و اقتصادی را که صلاح بداند انجام دهد .

آمریکا مردمانی مئی گرا و فدا کار دارد که همه به هم کمک می کنند و نسبت به هم مهربان هستند در این کشور محور انسان، و حقوق بشر مورد احترام است . مردم آمریکا، به اخلاقیات وابسته اند و به کودکان خود می آموزند که با پول پس انداز خود به دیگران کمک، کنند .

در این کشور قانون حاکم است و همه در مقابل قانون یکسان و ملزم به اجرای آن هستند . دروغگویی، حقه بازی و تجاوز به حقوق شهروندان جرم و پیگرد قانونی دارد، ترسی وجود ندارد و هر کس آزاد است حرف خود را بزند و هیچ کس نمی تواند نوشته و یا گفتار دیگری را سانسور نماید . سیر عظمت آمریکا در آزادی، دموکراسی، و قانونمندی آن است در این کشور انسان هایی درستکار با رحم و شفقت خیر و نیکوکار بسیارند از اشخاص خیلی معروف، مانند خانم آپرا و آقای بیل گیت گرفته تا افراد معمولی که کارهای عام المنفعه می کنند و از وقت و پول خود مایه می گذارند تا به افراد نیازمند کمک برسانند .

اخلاق اسلامی

اخلاق در حیطه ی آخوندی راه

ندارد. اخلاقی که اسلام آخوندی

ترویج می کند نتیجه اش وحشی

گری تجاوز و پست فطرتی بوده است، کشورهای خارجی مانند آمریکا یا اروپا که توی مسلمان را پذیرفته و حرمت انسانی برای تو قائل است و مشکلات دوا و دکتر و سایر هزینه های تو را تأمین می کند .

و فرقی بین شما و شهروندان خود نمی گذارد تو عوض تشکر و سپاسگزاری میگویی وظیفه شان است! و ما باید پدر این کافرها را در آوریم، و از آنها بخوریم! تو از معنویت، حرف میزنی و اعمال تو غیر آن را نشان می دهد، توقعات بیجا بیمارگونه و آفریننده خشونت است . هیچ کس نمی تواند به طور هوشیارانه و در حال مراقبه خشن باشد .

مراقبه یعنی از عملی که انجام می دهید آگاه هستید و در همین هوشیاری است که کیفیت انجام دادن کار در شما تغییر می کند، گناه آنهایی که در (دو ماراتان ۲۰۱۳ بُستون) بر اثر بمب گذاری زخمی و کشته شدند یا گناه آلمان که بشما پناهندگی داد چه بود؟ بزرگترین افتخار و هنر شما آدمکشی

است! توجه به معنویت است که غرایز را تغییر میدهد . تمام باورها و دروغ ها از طریق احساس بما رخنه کرده اند و اصل و حقیقت گم است در زمینه های احساس از شناخت و معرفت، خبری نیست خرافات، و تعصبات، ریشه در جهل دارند و باید از این تله بدبختی بیرون بیایید .

آخوند زندگی را از تو سلب می

کند، حرّاف است، به پُرویی

شهرت دارند، و بقای آنها با

آخوند کیست؟

نشر خرافات، برپاست . دروغ و حقه بازی خاصیت عبا و امّامه است .

این ها فقط ریاکار و مفتخور، هستند و با خشونت های مذهبی نفرت را دامن میزنند و از خمس و زکاة، درآمدهای اوقاف و امامزاده ها و سایر کمک های مردمی زندگی انگلی، می کنند قرار بر این است که شما کار کنید و آنها بخورند، هرچه جامعه اسلامی تر شد، مردم بدبخت تر شدند .

آخوند حيله گر و مزور است و سرمایه او مُهملات، هستند مغلته گر و دروغگوی خوببست، تا آخوند در جامعه است آن جامعه به سعادت

خواهد رسید . پول بده، تا برای تو روضه بخواند برای تو روزه بگیرد و نماز و دعای حاجات بخواند، برایت حجّ برود و سر قبر مرده ات نماز میّت و نماز خوف و یاسین بخواند .

امامزاده هایی که در سرزمین ما پراکنده شده اند و امروز صاحب مقبره و بارگاه هستند سرداران عرب بودند که بر ما تسلط داشتند و تجاوزها کردند . و خرافات آخوندی و جهل ما مردم، باعث شده که آنها بعد از مرگ هم بما حکومت، کنند و منبع درآمد آخوندها باشند .

پیشرفت هر جامعه، تابع اندیشمندان آن جامعه است . ما پژوهشگرانی که مردم را روشن کنند نداشتیم، و جامعه ما پُر است از خرافات و تعصبات مذهبی که بما تحمیل گشته و باعث شده مغز ما قفل خورده، و حقیر شویم و یک عده دزد، فرومایه و قاچاقچی کشور ما را غارت کنند بطوری که ۷۵% نقدینه ها در دست ۵% از مردم جمع است، و بقیه فقیر گشته اند .

آخوند زالو صفت است و از دسترنج مردم تغذیه می کند، و خون آنها را میمکد، و این یک طریق باج گیری، آشکار است و ما هم طالب باج دهی و مشتری، این دکان حقه بازی هستیم اگر ما جاهل، نبودیم این دکان هم

نبود، و وقتی ما سواری می دهیم او هم سوار است . باج دادن نوعی خواری و موجب ذلّت و تحقیر خود است که برای ما عادی شده آخوندها دین را مصادره کرده و عامل انحطاط جوامع بشری هستند که با عواطف، و احساسات مردم بازی می کنند و باج می گیرند .

آدم مذهبی، با مذهب زده تفاوت دارد مذهب برای حس اطمینان و قوّت روح، خوبست ولی مذهب زدگی تحمیل سنت قدیم و خرافات، است و آدم مذهب زده، رحم ندارد مانند حکومت آخوندی که احکام فقهی، قصاص و چشم در آوردن و دست و پا بریدن و تجاوزهای قرون وسطی را بر قرار کرده اند . و آن بابت جاهلیت و ذهنیت عقب افتاده گی ماست که به آنها کمک می کنیم، که بر ما حکم برانند . ما مذهب زده هستیم و در مستعمره ذهنی مدینه و در چهارده قرن پیش، گیر کرده و باقی مانده ایم از این رو پیشرفتی هم نداریم . مردم ما گرفتار یک مشت آخوند فاشیست روضه خوان شده و بی هویت گشته اند و با حقارتی که در ما نفوذ کرده تجاوز، به حقوق خود را ارزش می پنداریم! و این جنون حقارت، که ما

پیدا کرده ایم باعث شده زندگی کردن را فراموش کنیم و دنبال بدبختی ها برویم، در عزاداری ها گِل بر سر بمالیم و زاری کنیم چون با ذهنیت ما سازگاری بیشتری دارد! ما باید به حال خودمان گریه کنیم که قرن هاست دُچار فتنهٔ آخوندی، شده و تحقیر گشته ایم که همچنان ادامه دارد .

در هزار و چهار صد سال پیش اختلافاتی بین دو طایفهٔ عرب در جریان بوده، اختلاف بین یزید و امام حسین تنش های فامیلی و بر سر قدرت بود، و حالا مردم ایران که اعراب به کشورشان هجوم آوردند و تجاوزها کردند، مردان را کشتند، و زنان را به کنیزی، بردند و در بازار فروختند باید گِل بر سر بمالند و برگور دشمنان خود گریه و زاری کنند! .

ملت ما استاد بزرگنمایی، و زود باور و تحت تأثیر تبلیغات آخوندی قرار دارند، هزار سال است که چنین است و آخوندها از قیام و حماسهٔ امام حسین، بهره بُرده اند، او را تحقیر کرده و مردم را می گریانند، و از آن نان میخورند . و ملت ایران آنقدر در قهقرا سقوط کرده است که یک روضه خوان، مثل خامنه ای شده است رهبر مملکت! بی جهت نبود که خمینی گفت: "ما زنده به گریه های عاشورائیم" . هر کجا آخوند باشد

جهالت هم هست، و این مردم جاهل هستند که با آخوندها همکاری می کنند که دین به کثافت کشیده می شود، و تا ملت، بیدار و آگاه نشوند و شهامت آن را پیدا نکنند که این باورهای تحمیلی، و خرافی و تعصبات مذهبی را شکسته و به آشغالدانی تاریخ بریزند همین است .

نهیضت امام حسین، را میتوان
بصورت استوره ای ارزشمند
که حقانیت آزادی، و انسانیت در
آن نهفته است، ارج گذاشت .

سوء استفاده از قشر نادان

ولی آن تبدیل شده به شاهرگ درآمدهای آخوندی، مدّاحان با صدایی خوش دم می گیرند و مردم را می گریانند، و ما احساس گناه می کنیم که او را کشته ایم، و حالا مردم در عزاداری همکاری می کنند چون ذهنیت ما آماده سازی شده، و با آنها خو گرفته و بما خوشی میدهد، و این امید واهی و خوشی کاذب، باعث احساس گناه می شود که بر سر و سینه بکوبیم و ناله کنیم، و آخوندها این کارها را به دین و خدا می چسبانند و

ثروت، می اندورند . وقتی ذهن، درگیر است مغز کار نمی کند، وجود آخوند نشان از جهالت مردم دارد و برای رهایی از شرّ آخوندها، بایسته است از هرچه مراسم مذهبی دوری کرده و حسین حسین را کنار گذاشت در تاریخ خیلی ها بوده اند که حماسه آفریده اند و جان خود را در راه آزادی، گذاشته اند سرنوشت ابومسلم، یعقوب لیث، بابک خرمدین، آریوبرزن آخرین سردار هخامنشی، حلاج، سهروردی و گالیله و خیلی های دیگر که برای آزادی و انسانیت جان باختند. آنها هم آدمهای بزرگی بودند چرا برای آنها گل بر سر مالیده و زاری نمی کنید؟ کسی که در محیط خرافی رشد کرده باشد علم به خرافی بودنش را ندارد، و آنچه ما را کور کرده حجاب ها و خرافات و فرهنگ دروغ محور آخوندی است. سیستم طبیعی انسان بر اساس آموزه های ذهنی، عمل می کند هزار سال است خرافات را در ذهن ما انباشته اند و بد آموزی ها در محیط زندگی ما بوده است که منافع آخوند ها حفظ گردد، و هزار سال است احساسات مردم به بازی گرفته شده و دین و خدا را به بیراهه کشیده و از آن سود برده اند. کاری که ما انجام می دهیم مربوط به هوسهای جسد، و مسائل اجتماعی است نه دین . باید دید حقیقت کجاست؟ ما باید خود را از هر چیزی که بوی اسارت و عربیت میدهد، نجات دهیم . ما با ذهنیت بردگی عجین و خو گرفته ایم و هر حقارتی را میپذیریم، لباس پوشیدن خانم های ایرانی را در میدانهای ورزشی دنیا بنگرید، آخوندها به ما قبولانده اند که این تحقیر را به حساب ارزش اخلاقی بگذاریم! سقراط را هم به جرم گمراه کردن جوانان آتن محاکمه کردند چون به درستی و اخلاق، سخن می گفت دست آخوند به هرچه برسد منحط می کند . حتی امام حسین را هم خوار و ذلیل به تصویر می کشد که التماس شمر کند، که آب به این طفل بدهید! چون از قِبل آن نان میخورد، آخوند با این ترفندها با عواطف عوام بازی می کند و سر کیسه ی پول مردم شُل می شود که مردم کار کنند و آنها بخورند . کار اصلی جماعت آخوند، دروغ، تهمت، حقه بازی، و سفسطه است . زالوهای عمّامه به سر با لباس کلاشی و مفت خوری و مردم فریبی، هرچه به ما گفته اند دروغ گفته اند . دروغ را آنچنان بزرگ میگویند که هیچکس به دروغ بودن آن شک هم نمی کند! .

با تکرار کردن، دروغها، جنبه حقیقی بخود می گیرند . و به صورت باور در ذهنیت مردم جایگزین می شوند و هرچه دروغ بزرگتر و غیر عادی تر و به حماقت، نزدیکتر باشد مزه اش بهتر و باورش آسانتر، می شود که ما را فریب داده اند، و گمراه کرده اند .

آخوندها، بدون این که بدانید در تمام زندگی ما حضور دارند و ما را کنترل می کنند آخوند کاری می کند که بدون او زندگی برایت غیر ممکن گردد و به او وابسته بمانید، او در عزا و در عروسی تو حضور دارد .

مش قاسم که خود یکی از مخالفین آخوندهاست در مراسم فوت پدر بغل دست آخوندی نشسته و برایش سیب پوست می کند، یکی از راههایی که از این بدبختی ها نجات پیدا کنیم دوری جستن و شرکت ندادن آخوند در امور زندگی، است و آن شهادت می خواهد که سنت شکنی، کنید و راه دوم، شناخت و حفظ هویت ملی و فرهنگی ایران است که آخوند بر ضد همه آنها است، و دوست دارد ما بی هویت بمانیم .

او با شادی ها و جشنهای فرهنگی ما مخالف است با عید نوروز، جشن سده و مهرگان، چهارشنبه سوری و هر آنچه شادی آفرین باشد، مخالف است آخوند دوست دارد همه اش گریه و زاری، سوگواری و غم و قصه باشد و ما با حقارت و بدبختی هم هویت و حقیر شویم .

آیت الله مطهری مطلبی دارد و ادعا می کند که چهارشنبه سوری سند حماقت است، و پدران شما آدم های احمقی بوده اند که چهارشنبه سوری از روی آتش می پریدند و شما هم همه ساله این حماقت و خرافات را تکرار می کنید . ایشان درست می گویند، خرافات بد است و ریشه در جهل دارد، جهلی بی انتها، و باید از این نله بدبختی، بیرون بیایید .

قدری منصفانه نگاه کنید، که کدام یک خرافات است، مراسم چهارشنبه سوری یا مراسم حج و مذاهب؟ لباس مخصوص پوشیدن، لی لی کردن، حرمله کردن، دور زدن، سنگ به شیطان زدن و گوسفند کشتن، و سپس مقداری خرید کردن و بعد با پسوند حاجی و حاجیه بر گشتن و پُز دادن. در باره مراسم قمه زنی که نشانی از وحشی گری و خشونت است چه می گویند؟ امام زمان ته چاه چطور؟ شما قضاوت کنید کدام یک خرافات است؟ آخوندها خرافات را توسعه داده و دین را بی آبرو کرده اند و سعی

بر آن دارند که همه ی چیزها را وارونه جلوه دهند و ما را بی هویت نمایند و لازم و واجب است که ما از این جماعت دوری کنیم .

این یک گزارش اینترنتی است:

طبق آمار بانک جهانی در سال ۲۰۰۸ درآمد کشور عربستان از توریسم یا به زبان ساده از (دکان زیارت مسلمین ، خانه کعبه) معادل مبلغ ۲۹,۸۶۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار یا قریب سی میلیارد دلار بوده است .

زائرین ایرانی که به صورت تمتع و یا عمره در همان سال به مکه رفته اند ۱,۹۳۷,۰۰۰ نفر بوده اند که مجموعاً مبلغ ۴,۸۷۹ میلیارد دلار یا بعبارتی قریب به پنج میلیارد دلار درآمد، تقدیم اقتصاد پادشاهی عربستان کرده اند و در میان تمام کشورهای اسلامی مقام اول را به خود اختصاص داده اند .

نظر به اینکه هواپیمایی جمهوری اسلامی قدرت جابجایی اینهمه زائر را نداشته است شرکت هواپیمایی عربستان قریب به ۵۴ درصد از زائران ایرانی را به خود اختصاص داده است... طبق گزارش مقامات دیپلماتیک ایران، در سال ۲۰۰۸ ماموران کشور عربستان، بدترین و توهین آمیز ترین رفتار را با زوآر ایرانی داشته اند، و علمای عربستان در همان سال فتوی صادر کرده اند که ایرانیان شیعه کافر هستند .

و طبق یک گزارش دیپلماتیک دیگر زائران ایرانی ناخواسته ترین و منفورترین خارجی ها در عربستان محسوب می شده اند .

با یک حساب سرانگشتی بوسیله پولی که ایرانیان سالانه به عربستان (دشمن شیعه ایرانی) تقدیم می کنند، می توان تعداد ۱۷۰ هزار مسکن روستایی احداث کرد... یا میتوان ۲۸۶,۷۱۴ فرصت شغلی کشاورزی یا ۲۰۰ هزار فرصت شغلی صنعتی برای جوانان ایجاد کرد .

و یا می توان ده میلیارد ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ متر مربع ساختمان مدرسه و یا زمین ورزشی در کشور ایجاد نمود، و یا می توان با دو سال پول حجاج یک پالایشگاه سوپر مدرن به ظرفیت ۷۵۰۰۰ بشکه احداث کرد .

و یا با پول پنج سال حجاج میتوان ایران را به صادر کننده بنزین میدل ساخت و دیگر برای واردات بنزین محتاج اعراب نبود... اما افسوس که با پول حجاج قمارخانه های فرانسه و لاس وگاس توسط شاهزادگان عربستان که انحصار بیزنس حج را در اختیار خود دارند آباد میشود... جماعت مسلمان، مغز فکر کردن را ندارند، و تا رسیدن ایرانیان مسلمان به مرحله ی فکرکردن، در بهینه

هزینه کردن پول، برای نزدیکی به خدا راه بسیار درازی در پیش است .

و شما مردم مسلمان، آیا می دانید چیزی که به عنوان نذر به صندوق امام رضا و امامزاده ها، یا صدقات میریزید کجا می رود؟ البته شما با نیت خیر اینکار را انجام می دهید ولی چون حکومتی فاسد، بر سر کار است نتیجه ی کار شما به شرّ تبدیل می شود .

آن پول ها که پانزده میلیارد تومان در سال تخمین زده شده صرف کشتن بچه های خود شما و قدرت بیشتر حکومت فاشیست اسلامی می شود که ریشه ی اسلام را می خشکانند! و یا آن پول ها را هزینه ی لشگر حماس و حزب الله لبنان و سوریه می کنند که مردم کشته شوند .

و احتمالاً اگر پولی به مردم نیازمند داده شود، چون از کانال حکومتی می گذرند آن مردم محتاج، اجباراً در جهت استبداد به ابزار قدرت حکومت بدل می شوند . و رژیم از این ابزار، در انتخابات و نمایش قدرت، و یا هر هدف دیگر خود و سرکوب ملت، بهره برداری می کند . شما اگر می خواهید نتیجه ی عمل شما به خیر تبدیل شود، خود شما آن کمک ها را به کسی که نیازمند است برسانید .

فرصت ها: تو وسایل مورد نیاز آگاه ، شدن را که هویت اصلی و حقیقت تو را نشان دهد داری ولی از آن استفاده نمی کنی و منتظر هستی که چیزی اتفاق بیافتد و انتظار یعنی درغم و اندوه بسر بردن، و متوجه نیستی که همه چیز در وجود تو هست و تو نیازی از بیرون نداری .

حکایت: زوج جوانی در یک شب مهتاب که عشق را در دل ها زنده می کرد کنار هم نشسته بودند مرد می پرسد اگر تو این که هستی نبودی دوست داشتی چه بودی؟ زن می گوید دوست داشتم یک پرنده بودم و زن همین سؤال را می پرسد .

مرد جواب می دهد دوست داشتم هشت پا بودم که هزار بازو دارد و تو را با هر بازویم صمیمانه می فشردم و زن می گوید دروغ نگو، تو از همین دو بازو هم که داری استفاده نمی کنی .

و این در مورد ما انسان ها صادق است . از چیزی که داریم استفاده نمی کنیم و منتظر چیزی هستیم که نداریم ! .

حکایت دیگر؛ همه در این دنیا سیاستکار شده اند و با این مفهوم زندگی می کنند که هرچه برای من خوب است حق است خواه از راه درست باشد یا نادرست، همه خود خواه هستند .

مردی که موقع مُردنش بود از زن خود می خواهد که لباس های زیبا و جواهراتش را بپوشد، و کنار او بنشیند و زن چنین می کند و کنار مرد می نشیند و علت این کار را از او می پرسد و مرد می گوید: چون حالا تو از من بهتری اگر ملک الموت آمد، شاید به جای من تو را ببرد .

تفکر، تنها در محدوده های شناخته شده میسر است . در باره چیزهایی که آنها را می شناسید، شما چگونه می توانید در مورد

تکیه گاه اندیشه

حقیقتی، و چیزی که برای شما نا شناخته است فکر کنید؟ نا شناخته ها باید تجربه گردند، ولی مردم هر کجا مسئله حقیقی بر خیزد، شروع می کنند به فکر کردن و اظهار نظر! به کودکی که آتش را ندیده گفته می شود آتش سوزان، است برداشت او چگونه است؟ او با دیدن آتش کمی به آن علم پیدا می کند و بعد با لمس کردن، حرارت آن را احساس می کند و زمانی که دستش می سوزد، تصدیق می کند که آتش سوزان است. حالا او چگونگی سوزان بودن آتش را تجربه نموده و شناخت پیدا کرده است، و از آن به بعد میتواند در باره آن فکر کند . پس بدون داشتن معرفت، به صیرف گفتن این که خدا هست، یا خدا نیست، چیزی تجربه نشده و هرچه بگوئید خیال پردازی بیش نیست .

هر چیزی که ثابت، است حقیقت است . کشف واقعیت انسان که یک حقیقت، است از طریق افکار و ادراکات حسّی میسر نیست .

و کشف بُعد ملکوتی یا روحانی، بستگی به چگونگی هماهنگی، و قابلیت گیرندگی، و دریافت او دارد . و هماهنگی ما بین گوینده و شنونده باعث برقراری ارتباط می شود .

آیا پیغام گیرنده می تواند همان احساس و اندیشه و منظور پیغام دهنده را در یافت کند؟ خیر چون ذهن و احساس و ادراک و روان هر کس با دیگری متفاوت است و عدم هماهنگی، در باورها و برداشتها و رفتارهای

مختلف، بین فرستنده و گیرنده ی پیام ، باعث عدم ادراک میشود .
شنونده پیام فقط بخشی، از آن را که با باورداشتهای او منطبق، باشد می
تواند برداشت و ادراک نماید . یک متفکری که در محدوده ی ذهنی کار
انجام میدهد تنها یک کامپیوتر است، در مورد حقیقت خداوند و عشق،
فقط تجربه، است که اصالت دارد و آن امری است درونی .

تمامی دانشی که ما جمع آوری کرده ایم بازتابهای ژنتیکی، تجربیات و
فکر نسلهای گذشته، است تمامی سردردها و پریشانی ها، ترسها و لذتها
عقاید مذهبی، باورها، وابستگی ها و خرافات، و همه ی چیزهای دیگر
که به ما انتقال داده اند، همه ی اینها هستند که جریان اندیشه و فکر ما را
تشکیل می دهند که از نسل های گذشته به نام آگاهی به ما منتقل گشته اند
بدین سان ما آینه ی، تاریخ گذشته هستیم .

تمام افکار ما از بیرون آمده اند و هیچ یک مربوط به خود ما نیستند،
آگاهی و هوشیاری، است که تو را از زندان ذهن، نجات میدهد نه دانش
دانش خود یک بار است و یک وزنه است . بعبارت دیگر فکر، عبارتست
از به کار گیری امور معلوم (رسوبات ذهنی) برای درک مجهول .

در واقع این امور دارای مبناهای متغیر بوده و نمی تواند باعث کشف
معانی گردند . چون فکر عبارتست از تحریکات ذهن از زمینه های
تصور، و این حرکت، و عمل مغز را که از مجهول، به معلوم ذهنی در
جریان است تفکر می گویند . و کسی که عاری از حافظه، باشد قادر به
فکر کردن نیست . جریان اندیشه در بین مردم کشورهای متری چنان
است که هیچ گونه فکری که ضد حقوق بشری باشد در اذهان نمی آید و
جا ندارد چون آنها هم آینه ی تاریخ گذشته خود هستند و هم خود متحول،
شده اند . ولی در حکومت های استبدادی و دینی مردم با دروغ و ذهنیت
خرافی و بردگی خو گرفته اند، و با اندوخته های ذهنی، که دارند
زورگویی و زور پذیری، را پذیرفته اند و هرگونه جنایات ضد بشری که
در اجتماع آنها رخ می دهد را با ذهنیت پوسیده، و آلوده به تعصبات
مذهبی، و تعبیرهای غلط توجیه و زندگی می کنند، که چون او کافر است
پس باید شکنجه و کشته شود! . و این طرز تفکر، ما را بیچاره کرده است
و تا تحولی اساسی در سلول های مغز ما پدید نیاید ما گرفتار این مصیبتها

خواهیم بود و رشد و گسترشی، برای ما نیست. ما باید این را درک، کنیم چیزی که ما در ذهن، داریم بر مبنای دروغ بنا شده و قضاوت‌های ما، ناروا هستند. برای رهایی از این معطل اجتماعی شهادت لازم است، که هر چه در اذهان ما به صورت بدآموزی‌ها و خرافات جمع شده و ما را متعصب و شکننده کرده اند را شکسته و دور ریخته شوند. و این کار نه آسان است نه بسرعت انجام می‌شود و آموزش و تربیت لازم دارد که خود را نقد کنیم و انجام این کار، مستلزم آگاهی و خرد است.

ابن سینا شارح افکار ارسطو تعریفی دیگر از تفکر دارد و می‌گوید: همانطور که با تضرع و نیاز به درگاه پروردگار بی نیاز نعمات را طالبیم، بهمان نحو با تفکر نزول نعمات علم را از جانب او طلب می‌کنیم و بدین ترتیب فکر را نوعی تضرع و نیازمندی و دعا می‌داند و وصول به مرتبه ی یقین و علم را نهایت تفکر می‌پندارد، و عقیده دارد که تفکر رفتن از باطل به سوی حق است.

تفکر عبادت است، و شرط عبادت، داشتن علم، سلامت عقل و آرامش است. فکر پویا و ذهن ایستا است.

ذهن بمنزله ی صفحه ی ثبت

اطلاعات و منبع ذخیره سازی

است، مانند (کامپیوتر) با مراجعه

ذهن

فکر به بایگانی ذهن، و انتخاب معلوم و تطبیق آن با مجهول، عمل تشخیص انجام می‌شود (جریان اندیشه) و عقل باطن، آن را تایید و تصدیق می‌کند و اگر به عقل وجدان رجوع نشود عملی که انجام می‌دهید ممکن است نسنجیده و بر اساس عادت بوده و درست نباشد. اصولاً قصد بشر پی بردن به معلوم است و طریق شناسایی آن واقع شدن در موضوع است، به نحوی که همه ی زوایای آن مورد تحقیق، قرار گیرند. تکیه گاه اندیشه دانشمندان حقیقی بر فطرت، است و با آنکه هیچگاه به نهایت معرفت نمی‌توان رسید ولی در هر نقطه و مقامی که هستند آرامشی که نتیجه ای از اتفاق، فطرت و حقیقت طبیعت، است را ادراک می‌کنند.

فطرت کار قلب است و آن را می‌توان جهتی از رشد قلب دانست که می‌تواند در مراحل پست و یا متعالی باشد. در مرحله دریافت، فکر ترشح

سلولهای مغزی نیست، بلکه محو شدن در حقیقت معلوم است . و در این مرحله، فکر آینه حق نماست . (بهرچه نگریمت او را دیدم) .

مهم نیست چه اتفاقی در بیرون میافتد، آنها رویدادها هستند اجازه ندهید نا آرامی ها، در ذهن شما تأثیر گذار باشند آنها نتیجه اعمال گذشته هستند و چنانچه بروز کنند آنها را بدون هیچ تأسفی بپذیرید، و با شادی آنها را تحمّل کرده و اهمیتی به آن ندهید و بگذارید زندگی، ادامه پیدا کند .

آنها زود گذر هستند، وظیفه ی ما اینست که با قدرت و آرامش، شادی خود را حفظ کنیم، چون ارزش خود ما بیشتر از هر چیز ناهنجار خارجی است، هیچ وقت بد گویی کسی را نکنید و اگر کسی از دیگری بدگویی می کند گوش فرا ندهید و آن را نشنوید .

انسانی که آکنده از حرص و طمع گردیده باشد هرگز نمی تواند به رنج هایی که از عمل او نصیب دیگری می شود، فکر و یا توجه نماید خشونت ها و بیرحمی ها زاینده بی فکری هستند و عاملین آنها مجرمند .

فرد با زنجیره ای از وابستگی ها احساس امنیت، می کند وابستگی ها از دوران کودکی به وجود می آیند و عاملی هستند در برابر رنج و درد و

همانند اعتیاد، است که درون فرد بنا شده و موجب دلگرمی می شوند و آن وابستگی ها بخشی از وجود شخص می شود . و این ذهن شرطی شده ی وابسته، متعصب و بیمار گونه، است و هرگز قادر به دریافت حقیقت نیست . کسی که معتاد، باشد وقتی دست به اعتیاد می زند احساس قوت دارد و تکرار آن متوجه به ضعف اوست . چنین فردی دارای دقت و توجه نبوده و شخصیت حقیقی ندارد . ما به اندوخته های ذهن خود معتاد هستیم و با آن دروغ ها، زندگی می کنیم، ما تا زمانی که برنگردیم و از باورها و تعصبات، رها نشویم هم به خود و هم به دیگری زیان می زنیم هوشیار شدن به خود هوشیار شدن به خداست .

ذهن درون ما صدا و باز تاب جامعه، و در خدمت اهداف کسانی است که منافع دارند، باورهایی که توسط جامعه در ما ریخته شده، و جامعه این ذهنیت را بسیار با مهارت و تردستی کار گذاشته است .

جامعه، ترتیبی داده که هیچگاه در مورد توان های خودتان فکر نکنید و مصیبت این جاست، که تو خودت نیستی . هر جامعه براساس شرطی

شدن خودش ذهن ها را شکل میدهد، پس فرد شروع می کند به عمل کردن و پیروی از جامعه، و فکر می کند که این انتخاب خود اوست و خلاص شدن از این ذهنیت متعصب و بیمار، بسیار مشکل است چون راست و دروغها درهم تنیده شده اند .

حقیقت هایی که در بین مردم رایج است، از دروغها پدید آمده اند . وقتی یک دروغ بارها تکرار، شود در ذهن مردم به صورت باور، و حقیقت جلوه می کند . و شما از یاد خواهید برد که آن یک دروغ بوده است .

و اگر این دروغ ها، قرنها تکرار شوند، به یک میراث و سنت تبدیل می شوند . و حقیقتی که دین ها و آوندها، از آن می گویند همان دروغ ها هستند، که بصورت خرافات در ذهن ما انباشته اند . بنابراین چیزی به نام حقیقت وجود ندارد و حقیقت یک دروغ است، که چنان زیاد تکرار شده، که مردم از یاد برده اند که آن از ابتدا یک دروغ بوده است .

برای نیمی از مردم دنیا حقیقت اینست که خدا هست! و برای نیمی دیگر حقیقت اینست که خدا نیست! چون از کودکی در ذهن وارد شده اند .

ذهنیت ما تحت تأثیر دیگران و جامعه بوده، و ما تبدیل به بردهٔ روانی

گشته ایم . ما باید درک کنیم که این ذهن، مربوط به ما نیست و ما باید ذهن خودمان را پیدا کنیم، ذهنی که کهنه و سنتی نباشد، ذهنی که آسیب پذیر بوده و هر تجربه ای تازه ای را می پذیرد، و این یک شمع، هیجان و یک چالش خواهد بود که منجر به یک بحران خوب و ریختن نقابها و بدآموزی هاست، که تو را به اوج می رساند و هوشیار می کند همانی که در ابتدا بودید . اگر ذهن جدید بتواند چیره گردد، تو را به حکمت اشراق و بیداری می رساند و اشراق، رفتن به ورای ذهن و مشاهدهٔ حقیقت، است که میتوانید خودتان باشید . و هر لحظه از گذشته بمرید و به لحظه تازه متولد شوید . ولی جامعه اجازهٔ آن را به ما نمی دهد، چون برای منافع آنها خطر دارد، انحراف از شرایط و نرّمهای جامعه برای جوامع فاسد، خطرناک است . سقراط را به خاطر همین انحراف کشتند، و به خاطر همین دکتر محمدعلی طاهری در زندان اوین است .

آنها خواهان کسانی هستند که وابسته و محتاج باشند که به آن ها بگویند چه بکن و چه نکن . ولی در واقع چیزی به نام حقیقت وجود دارد که

هرگز با ذهن وام گرفته شده شناخته نشود . ما نمی توانیم در مورد حقیقت فکر کنیم زیرا فکر کردن توسط ذهن انجام می شود که پُر است از دروغ و چیزی جز دروغ در آن نیست، که قرن ها تکرار شده اند . حقیقت یک راز است، و نمی شود آنرا بیان کرد. پس هرآنچه بتوان گفت یک دروغ زیبا خواهد بود، زیبا به این دلیل که می تواند شما را به سمت حقیقت رهنمون شود، دروغهای زیبا به نوعی طعمی، از حقیقت دارند . و دروغ های زشت آنهایی هستند که تو را از حقیقت دور می کنند ولی کیفیت هر دو دروغ هستند .

محتوای ذهن ناخودآگاه فقط می تواند توسط ذهن خودآگاه تخلیه گردد. بنابراین ذهن خودآگاه ما باید با خبر شود، بر اثر توجه و مراقبه محتوای ذهن ناخودآگاه، نخست برای اطلاع، به ذهن خودآگاه می آید، و وقتی ما می فهمیم که باور آن چیزها مسخره بوده، تحولی در سلولهای مغز، پدید می آید که دیگر آن باورها مورد قبول ذهن خودآگاه هم نخواهد بود، و ما میتوانیم آنها را رها کنیم، که از وجود ما بیرون بروند .

بر اثر مراقبه، ذهن خودآگاه ساکت میشود، و آرام می گیرد . و انرژی های ذهن ناخودآگاه شروع می کند آمدن به سطح ذهن خودآگاهی، و همانند بخار تخلیه شدن، و ما از بار تعصبات سبک می شویم . و اگر ذهن ها در خدمت دلها باشند زندگی، جشن نور و سرور خواهد بود .

ما زمانی میتوانیم به حقیقت، راه پیدا کنیم که کاملاً از ذهن رها شویم . ذهن، توهم خلق می کند . و دیری نمی گذرد که آن تصویرها، درهم می ریزند، آنگاه تو ناکام می شوی . وقتی ذهنیت را کنار بگذارید و با چشمانی تازه به جهان هستی نگاه کنید آنگاه هر تجربه ای، که داشتید حقیقت است . یعنی هرآنچه بر اثر تجربه، باشد حقیقت است، و اگر بر اثر تجربه نباشد دروغ است . و شما اگر هوشیار باشید و نگذارید دیگران در رُشد درونی شما مداخله، کنند لحظه ای فرا خواهد رسید، که با جهان هستی یگانه خواهید شد . و این "تجربهٔ مذهب" است، که نه یهودی نه مسیحی نه مسلمان و... است . این تجربه، مزه ایست که تو را دگرگون میسازد، تو را بیدار و روشن ضمیر، می سازد و تو را به اوج معرفت می رساند و زندگی تو می شود آرامش و خوشی و لذت .

وابسته نبودن به این معنی نیست که فرد تنها باشد بلکه کامل بودن فرد و سلامت عقل اوست، و آن بی آلاشی و ساده زیستن است .

زندگی یک راز است، و رؤیا دیدن فعالیت مهم ذهن، وقتی مغز بیدارست چهار چوب مادی

رؤیای زندگی

موجب می شود که ما اشیاء را به صورت مشخصی درک کنیم و زمانی که به خواب می رویم دیگر چهارچوبی ندارد، و رؤیا مدام تغییر میکند. خواب یعنی رؤیا و رؤیا یعنی خواب، و آن تابع قوانین ذهن بشر و فعالیت روح و عمل روان شخص بخواب رفته است، تحریکات خارجی بر رؤیاها تأثیر می گزارند که ما از آنها خبر نداریم، رؤیاها قشنگ ولی حقیقی نیستند، ما که در ذهن با رؤیاهای خود درگیر هستیم یعنی در خوابیم، یا گیج هستیم چرا که در خواب هوشیاری وجود ندارد چون اگر هوشیار بودیم در زندگی ما اینهمه اشتباه که باعث رنجمان شود رخ نمی داد . انسان های پیش از ما رؤیاهای بزرگی آفریده اند، که همان قواعد اجتماعی، باورها، مذاهب، و فرهنگ های مختلف است و ذهنیات ما انباشته از آنهاست و همواره متاثر از گذشتگان بوده است .

بما آموخته اند که چگونه به شیوه ی جامعه رؤیا ببینیم و در زندگی بکار ببریم، هنگامی که فردی متولد می شود ما توجه ی او را جلب می کنیم و به تدریج قواعد را وارد ذهنش می کنیم و به او می آموزیم که چگونه رؤیا ببیند . (جستجو در صفحه ذخیره ذهن) و از همین جا با توجه به ویژگی های هر قومی تعصبات، پایه ریزی می شوند .

این اطلاعات از طریق تکرار، توسط والدین مدرسه و مذاهب وارد ذهن می شوند و ما فرا می گیریم که چگونه در جامعه رفتار کنیم، چه چیزی را باور کنیم و چه چیزی را باور نکنیم چه خوبست و چه بد، چه درست است و چه غلط همه ی چیزها از پیش برای ما تعیین شده است .

همه این دانش ها و قوانین به ما تحمیل شده اند که چگونه توجه دیگران را جلب کنیم و حالا ما خود نیاز به توجه دیگران داریم، و این نیازست احمقانه و نشان دهنده ی ضعف ماست که موجب توقعات می شود، ما هرگز مجال نداشته ایم که انتخاب کنیم .

زبان، مذهب، و ارزش های اخلاقی ما قبل از تولد ما وجود داشته اند و ما آنها را پذیرفته ایم و شده است باور ما و ایمان ما، تمام باورها و تعلقات ما از طریق احساس در ما رخنه کرده اند .

و این باورها و خرافات، در وجود ما نهادینه شده اند . این باورها انتخاب ما نبوده اند و آنقدر هم قدرت و شهامت نداریم که علیه آنها بایستیم، در نتیجه با توافق خودمان به این باورها تسلیم می شویم که در ذهن ما انباشته شده اند، و این یک طریقه تسلیم و اطاعت کورکورانه است که همه ی تمایلات طبیعی، ما را از بین برده است .

زندگی شگفت انگیز است، در صورتی که بدانید چگونه زندگی کنید و شهامت آن را داشته باشید که رنج آنرا پذیرفته، خود را شناخته، و راز زندگی را کشف کنید و از هر خرافه ای، آزاد شوید .

رؤیا یک هوس است، هوس تحقق آرزوها و تمنیات درونی ما، و آن یک نوع نق زدن است که ما را از لذت زندگی و در حال بودن دور می کند . ما همیشه شدید ترین شهوات خود را در رؤیا می بینیم و خواسته های ما تمام خواهش ها یا نفرت هایی است که در نهاد ما خفته اند، و در رؤیای ما مؤثرند . رؤیاها و تصورات، مسائل احساسی زندگی ما را تشکیل می دهند، که حقیقی نیستند و ما را از حقیقت دور می کنند .

وقتی یک انسان فقیر یک روز مذهبی را عید می گیرد میهمانی خوراک ترتیب می دهد، و وقتی یک ثروتمند روز مذهبی را عید می گیرد روزه می گیرد . انسان ساده، با هوشمندی زندگی می کند و ذهن او کمتر آلوده مسائل است، و انسان احمق جهت زندگی به فلسفه نیاز دارد .

هر کودکی هوشمند دنیا می آید و هوشمندی یک پدیده طبیعی است . زندگی هوشمند است، و اگر به آن اعتماد نکنید و از آن استفاده نکنید به تدریج برای شما نخواهد بود .

ما حال، نداریم و دوست داریم با درد زندگی کنیم، به امید این که در آینده زندگی بهتری داشته باشیم! آینده ای که همین امروز است، اگر از هوش خود استفاده نکنید قابلیت فکر کردن را از دست می دهید .

ما فرزندانمان را که خیلی دوست داریم به شیوه ای تربیت می کنیم که ترس در ذهن او وارد می شود، ما از همین ابتدا بچه ها را می ترسانیم

و تسلیم بار می آوریم! اگر بچه کاری کرد که موافق پدر و مادر بود دختر خوب یا پسر خوب است و اگر کار او مورد پسند و موافق والدین نبود بچه ای بد است! و این بهمین نحو در مدرسه در اجتماع، گردهمایی مذهبی، در مسجد و کلیسا و غیره ادامه دارد. دریافتِ پاداش احساس خوبی به انسان می دهد و ما کوشیده ایم از ترس تنبیه و نیاز به پاداش به خاطر خوشایند دیگران و تنها برای این که به نظر دیگران به اندازه کافی خوب باشیم زندگی کنیم! در آغاز خوشایند پدر و مادر مدّ نظر ما بود و بعد خشنود کردن آموزگار و آخوند و کشیش و افراد گروه.

ما از ترس طرد شدن، تبدیل شده ایم به کسی که نیستیم، چون باورهای پدر و مادر، جامعه و مدرسه، مال ما نیستند و با این طریق آموزش تمایلات طبیعی جوانان از بین می روند، و استعدادهای آنها سرکوب می شوند و جوانان نمیتوانند آنطور که می خواهند فکر کنند و ما با عصیان آنان رو به رو می شویم.

آنها می خواهند از آزادی خود دفاع نمایند، اغلب ما هنوز می ترسیم که اشتباه کنیم و تنبیه شویم، و با همان باورها بدون هیچ مقاومتی، مانند دیگران به زندگی معمول ادامه می دهیم و می شویم جزء اجتماع و اگر از قواعد نظام باورها سر پیچی کنیم خودمان را تنبیه، و احساس گناه می کنیم، و ذهن ما مقید می شود که همه ی قضاوت هایمان باید خلاف طبیعت ما باشد! در نتیجه انگیزه ای هم برای نوآوری در کار نیست.

ذهن ما با اندوخته های خود همه

چیز را مورد قضاوت، قرار می

دهد. و اگر موافق کتاب قانون

دوزخ زندگی

باورهای ما نبودند، قاضی مستبد درون رأی صادر می کند که گناهکار هستیم و باید تنبیه شویم، و خجالت بکشیم! و برای همین است که افسردگی داریم، و پنهان کاری می کنیم که دیگری از خطای نکرده ما آگاه نشود! و این در تمام طول زندگی ما اتفاق می افتد و خودمان را سرزنش می کنیم برای کاری که ما هرگز مرتکب آن نشده ایم.

که به اندازه کافی خوب نیستیم با هوش نیستیم جذاب نیستیم شایسته عشق نیستیم و همه ی اینها بر اساس نظام باورهایی است که ما هرگز انتخابش

نکرده ایم، و این باورها ما را کنترل می کنند . و همین است که در زندگی ما از خوشی خبری نیست، و درگیر مسائلی هستیم که اصلاً وجود ندارند، و آفریده ی خود ما است و اگر بخواهیم خودمان تصمیمی بگیریم که مغایر آن باورها، باشد احساس ترس، و گناه می کنیم . معلمین مذاهب از همین شیوه ها ما را به بند کشیده و متعصب بار آورده اند .

گر گنه می کنی اندر شب آدینه بکن تا که از صدر نشینان جهنم باشی
(یاسر احسان)

در این گونه شیوه تربیتی، هرآنچه به مقابله با معمای حیات و مفروضات جعبه ذهن، و باورهایتان برخیزد در شما ایجاد نا امنی و جبهه گیری می کند . و کتاب باورها، اگر چه غلط باشد به شما احساس امنیت، می دهد چون منطبق با ذهنیت انس گرفته، و تعصبات شما هستند .

برای رهایی، ما نیاز به مقدار قابل ملاحظه ای **شجاعت** داریم تا بتوانیم با نقد خود، با باورهایمان به مقابله برخیزیم، چون آنها نه حقیقی هستند، و نه ما آنها را انتخاب کرده ایم، بلکه آنها به ما تحمیل شده اند . و ما بدون این که بدانیم آنها را پذیرفته ایم و همه آنها با تکرار، در ذهن ما

حک و ریشه دار گشته اند، و ما بر پایه ی این قوانین قضاوت می کنیم و اسیر آن هستیم . قاضی ذهن ما اشتباه می کند چون کتاب قانون و نظام باورها اشتباه هستند و کل رؤیا بر قانون غلط و دروغ بنا شده است و ما تبدیل می شویم به یک آدم متعصب و مغرور و پُر مدعا و بی خاصیت .

در رؤیای زندگی زمینی، رنج کشیدن بشر و زندگی در ترس، و ایجاد فاجعه های عاطفی، امری عادی به حساب می آید . و این گونه جامعه ی بشری مکانی دشوار برای زیستن است، زیرا ترس بر آن حاکم میباشد .

ما انسان هایی را می بینیم که گرفتار رنج، خشم، انتقام، و بیعدالتی های ترسناک هستند . ما هرگاه احساساتی چون خشم، حسادت، حسرت، و نفرت، را تجربه می کنیم می بینیم آتشی، در درونمان میسوزد .

ما در رؤیای دوزخ، زندگی می کنیم و این ها نتیجه ی پذیرش باورهای، غلط است که بدون این که بدانیم پذیرفته ایم که به ما تحمیل شوند .

ما باید با زندگی طبیعی کنار بیائیم، رؤیاها دوگانگی ها هستند و باعث می شوند که جان، در جسد ما گُندی بگیرد و تضعیف گردد، و افسردگی

ها سوغات، آن است . رؤیایها آفریده خود ما هستند جهانی، که خود آفریده ایم جهانی، است که در آنیم و از آرامش خبری نیست . زندگی ما محصول عواطفی است که از ترس ناشی شده و عذاب است . اگر دوزخ را مرتبه ای از حالت ذهنی تصور کنیم ما در دوزخ، به سر می بریم . کسانی مانند آخوند و کشیش هستند که در زندگی ما دخالت دارند و به ما اخطار می کنند که آنچه آنها می گویند انجام ندهیم به دوزخ می رویم، در صورتی که همان ها هستند که با نشر چنین باورهایی هم اکنون ما را در دوزخ انداخته اند .

اسکیمو: اگر من در باره ی خدا و گناه چیزی ندانم، آیا باز هم به جهنم می روم؟ کشیش، نه اگر ندانی نمی روی . اسکیمو، پس چرا می خواهید این چیزها را به من بگویید؟ .

ما حقیقت را نمی بینیم چون حاجبی که بر اثر بدآموزیها و همه باورهای دروغین در ذهن داریم ما را کور کرده اند و موجب رنجمان، هستند .

حقیقت و عدالتی، که ما به دنبال آن هستیم در درون ماست ولی چون در نظام باورهای تحمیلی، و اعتقادی، که داریم جایی برای عدالت وجود ندارد، ما در بیرون به دنبال عدالت و انسانیت، می گردیم و به جستجو ادامه می دهیم تا به زیبایی، عدالت، معرفت و صفات خوب دسترسی پیدا کنیم، و نمی دانیم که در بیرون ما، هیچ خبری نیست .

ما خودمان را طرد کرده ایم و ادعای چیزی می کنیم که نیستیم، بهمین دلیل احساس بی شرافتی، شرمساری و عدم اصالت می کنیم و آموخته ایم که زندگیمان را در جهت ارضاء خواسته های دیگران بگذرانیم، و ما از ترس این که از نظر دیگران پذیرفته، نشویم شرافت خود را زیر پا می گذاریم، که خوشایند دیگران باشیم . حتی به جسم خودمان هم صدمه میزنیم، جوانانی را می بینید که از ترس این که از طرف سایر افراد گروه طرد شوند، الکل و مواد مخدر استفاده می کنند .

ما یاد گرفته ایم که بیشتر از هر کسی با خودمان بد رفتاری کنیم و دشمن اصلی ما خود ما هستیم، ما چون خودمان را همان طور که هستیم نمی پذیریم بهمین دلیل دیگران را هم آنطور که هستند قبول نداریم و همه اینها موجبات ستیز درونی و افسردگی ما هستند .

ستیز

برای سلطه

زمین خانه ماست و ما مشغول
خراب کردن آن هستیم با نگاهی
به تاریخ در می یابیم که همواره
انسان با انسان، با طبیعت، و با

حیات وحش، در ستیز بوده و باعث آلودگی و تخریب محیط زیست شده
و می شود، انسان در تلاش بوده که آزاد باشد، ولی تاریخ بشری تاریخ
جنگ های قبیله ای، فئودالی و استعماری بوده است .

و حالا ذهن قبیله ای تبدیل به ذهن ملی شده و جنگ های قبیله ای تبدیل
به جنگ حکومت ها و ملت ها بدل گشته که همچنان ادامه دارد، و همه
به دنبال تهیه ی بمب های اتمی هستند و همه ی این خشونت ها بمنظور
سلطه جویی، و قدرت طلبی به وقوع پیوسته است .

تاریخ انسان، فرهنگ او را نیز در بر دارد و این تاریخ بشریت است که
از بین رنجها، امراض، انواع جنگ ها، انواع باورها و عقاید مذهبی،
انواع زجر، و آزارها و انواع شکنجه ها تحت نام صلح و ایده آل ها گذر
کرده و حالا این داستان توست . چیزی که داستان گذشته است داستان

چیزی است که تویی، و این تمامی موجودیت طبیعت و ساختار توست
نفس من، عصاره تمامی بشریت و محصول میلیونها سال تکامل است و
تمامی صفات آنها در من وجود دارند . خشم و رقابت، تجاوز و طمع،
بی رحمی و خشونت، و ترس و لذت، تمامی اینها با تاریخ به من منتقل
گشته و بایسته است هر کسی روحیه و باورها، و چگونگی طرز تفکر و
شرایط خودش را جهت خودشناسی، بازنگری و اصلاح نماید .

و شما پدر و مادرها آیا آمادگی چنین بخششی را دارید که خطا نکنید؟ و
عملی انجام دهید که موجب آرامش زندگی و سر مشق بچه ها و نوه های
شما قرار گیرد و الگویی برای سلامت آینده ی آنان باشید؟ .

شما آیا حاضر هستید به خاطر فرزند خود، خشونت نکنید؟ خیانت نکنید،
دروغ نگوئید و جانب عدالت و انصاف را در رابطه ها نگاه داشته و با
احترام باشید؟ نفس، خطا کار است و ما وظیفه داریم مواظب هرگونه
خطای احتمالی آن باشیم، استفاده از الکل و سیگار و قمار و عدم رعایت
اصول اخلاقی زندگی بچه های ما را نا بود می کند .

انجام هر عملی چه خوب باشد چه بد، اثر خود را در بچه ها می گذارد و در سنین بالا شخصیت او را می سازد .
بچه ها با هوش هستند و بیشتر از بزرگترها می فهمند، ما با انجام عمل خطا دو جرم مرتکب می شویم یکی ضرر مستقیم به سلامتی جسم و روان خود، و دیگری صدور جواز خطا برای جوانان و نوباوگان، و این بد آموزی ها، ذهن آنان را آلوده می کند و قابل بخشش، نمی تواند باشد و خیانت است . شما می توانید با عمل پسندیده ی خود و با آموزش صحیح، انسانی تربیت کنید آزاد، با ذهنی که پریشان نباشد و ترسی، از رویدادها نداشته باشد . از همسایه خود و از آینده، نمی ترسد و از بسیاری چیزها مثل مریضی و فقر و غیره ترسی ندارد و با صداقت و موفق است و موفقیت یعنی حرکت و پیش رفتن نه به نقطه پایان رسیدن، زیرا نقطه پایان وجود ندارد .

خرد جوهر اصلی، انسان است
و با دانش تفاوت دارد . زندگی
رازی بی پایان است، از این رو

خرد و دانش

کسانی که فقط توجه به یک جنبه آن داشته و تنها از دانش پُر هستند از زندگی محرومند، جنبه دیگر زندگی، خرد است .
خرد خود جوش است و در آگاهی تو می روید، ولی دانش همسایه جهل است که در تو می کارند، در اصل به تو تحمیل می کنند . جهل حجاب آگاهی و روشنایی است و حقیقت، در تاریکی جهل پنهان است .
دانش یک روند فکری است، تو می توانی سواد و دانش را از کتاب ها و مدرسه و دانشگاه کسب کنی، و یا از تجربه دیگران و خودت بیاموزی که در آن تنها حافظه و ذهن با اطلاعات بیشتر انباشته می شود .
علم دریافت حقیقت و دائماً در سیر و جریان است، و دانش همیشه ناقص می باشد، و هرگز نمی تواند کامل شود و همیشه باید دست به دست نادانی حرکت نماید و با سرعت تحولات زمان، رنگ می بازد، و جای خود را به دست یافته های جدید می دهد . دانش و جهل همیشه با هم هستند و دانش همیشه به دنبال چیزی است که نمی داند، ولی خرد در نهاد تو جاری است و پدیده ایست از جنس هوشیاری زندگی، و خدا .

کسی که غرق تعصبات است حقیقت را نمی فهمد، انسان زمانی می تواند خرد را به دست آورد که پذیرش داشته باشد (بذری که پذیرش ندارد شکوفا نمی شود) و نقطه اتکاء افکار او بر فطرت باشد و در مقابل جهان هستی باز و آسیب پذیر بوده و در عشقی عمیق باشد نسبت به هستی .

آن وقت هر پدیده ای در این طبیعت، زیبا و آموزنده است و افتادن برگی از درخت، می تواند برای او پیامی باشد. عالم، آزمایشگاهی است بزرگ برای خردمند، و هوشیار، و بقیه همه بیکاره و سرگردان هستند .

دانش به خرد منتهی نمی شود بلکه به زوایای تاریک جهل و نا آگاهی می انجامد، دانش تو را جدی، مغرور، و خودخواه می کند . خرد و بینش سبک است و دانش سنگین .

دانش می تواند پیش زمینه ای برای خرد باشد. خرد با مراقبه و بیداری، مشاهده و هوشیاری می آید و همراه با شور و شوق و عشق است .

خردمند قضاوت نمی کند و فقط شاهد و ناظر است . او به شکوه بی نهایت زندگی باز است، داوری نمی کند، شکایت و طلبکاری ندارد، می پذیرد و روحی، سپاسگزار دارد و شاکر است .

خرد گوهر هستی، انسان است و راه خرد و دانش انسان را به خدا میرساند . خرد پرتوی از کانون نور، و انوار الهی است و به راهنمایی الهام و اشراق که انگیزه ایست نیرومند و جوششی است که بر اثر کوشیدن بر پرده پندار محیط شده، می تواند با کنار زدن حجاب ها بر رازهای موجود که مانند هاله ای کائنات را فرا گرفته اند، آگاهی یافت و با دیدگان درونی، اسرار را تا حد مقدر کشف نمود که کشف اسرار قابلیت، یا خدا، ضامن سعادت بشر است .

انسان خردمند، در حال زندگی می کند و انسان با سواد، و پُردانش در حافظه و در گذشته، مشغول است . دانش کمیّت است و خرد کیفیت، و یک اشراق ناگهانی است که واقع می شود (افتادن سیب از درخت و کشف جاذبه زمین توسط نیوتون) به صورت ناگهانی اتفاق افتاد . هر یک از ابناء بشر وظیفه دارند کاری که مفید به حال انسانیت است انجام دهند .

دانش آلودگی بدون خرد و وجدان باعث انحطاط بشریت می شود و چنین آدم های دانش آلوده ای که فقط تابع نفس باشند خود فروشنده و به دنبال

جمع آوری مال و قدرت و سلطه جویی می کردند، زشت خو و اهریمن چهره و مانند غده ی سرطانی هستند که اجتماع را بیمار می کنند و (چهار پایی بر او کتابی چند) به مصداق آن آمده است، که مضرّ به حال خود و اجتماع هستند . و اینگونه روشنفکران که فقط علم آخور را دارند در ردیف ستمکاران و جنایتکاران بوده اند، ملت ها را فریفته و گمراه کرده اند، آخوندها از این قماش هستند که آموخته ها و دانش خود را در جهت تزریق خرافات و تحمیق مردم بکار می گیرند، و تاریخ نشان داده که اغلب این روشنفکران دانش آلوده بی مایه متملق و چاپلوس و مزور بدون ذره ای وجدان، دانش خود را در خدمت حکومت های خود کامه و مستبد و مرتجع بکار برده اند و فقط بدنبال مال اندوزی هستند . نمونه امروز، (آخوندهای پُرخور و برادران دزد جمهوری اسلامی ایران هستند) .

سخنی از اُشو؛ اشیاء وجود دارند ولی نمی دانند، که وجود دارند حیوانات وجود دارند و می دانند، که وجود دارند ولی آن هوشمندی را ندارند که بپرسند، کیستند و این جای تعجبی ندارد که میلیون ها انسان هرگز این سؤال را نمی کنند. انسان وجود دارد و می داند که وجود دارد و از بدو تولد قادر است و میتواند سؤال کند که کیست، پس موضوع پرورش تعلیم و تربیت و یادگیری در میان نیست . تو این هوشمندی را با خودت می آوری و با آن زاده، می شوی و تو خودِ هوشمندی، هستی و جامعه با راهکارها و ابزارهای پیچیده ای که دارد تو را نابود می کند. و آن پرسش "من کیستم" را از وجودت بر می دارد و روشی که به کار برده میشود اینست که حتی قبل از این که کودک بپرسد او کیست، پاسخ او داده می شود! و هر پاسخی که پیش از پرسیدن سؤال، داده شود بیهوده است و فقط باری اضافه خواهد بود .

به او گفته می شود، که او یک روح است یک بدن و موجود مادی نیست، یا در کشور کمونیستی به او گفته میشود، او یک بدن است و موجودی مادی است، و این که مردم باور داشته باشند که روح دارند این فقط خرافات است . ولی در هر دو مورد به کودک پاسخی داده شده که پرسش، او نبوده است . ذهن کودک بسیار ظریف و خالص است و او به پدر و مادرش اعتماد دارد و آنچه آنها می گویند، را باور می کند و

شروع می کند به سفر در باورهایش، و این باورها هوشیاری او را در نوردیده و می کشند، زیرا او بیشتر و بیشتر دانش آلوده، میشود و سپس تعلیم و تربیت و آموزه های مذهبی، وجود دارند و همین طور تا آخر چون برای گردآوری دانش پایانی وجود ندارد. تمام این دانش ها بیهوده و زهر آگین، است چون از ابتدا به خطا رفته، سؤالی پرسیده نشده ولی پاسخ در ذهن کاشته شده است! و از همان زمان او پاسخ های بیشتر و بیشتری گردآوری، کرده است و این دانش ها و آموزه ها در هر قومی مطابق تعصبات، خود آنهاست که ذهن پُر می شود.

او کاملاً از یاد برده است که هر پاسخی که یافته ی یک پرسش، نباشد بیهوده و بی معنی است. پس تنها کیفیت یک جوینده حقیقت، اینست که او باور ندارد، و یک باور آورنده نیست. کسی که آماده است بجای اینکه یک دانش آلوده شود، یک نادان باشد.

زیرا از طریق دانش در جنگلی از واژه ها، نظریات، فلسفه ها و جزمها گم خواهی شد و تعداد آنها آنچنان زیاد است و چنان همدیگر را نقض می کنند که بزودی خودت را بیشتر و بیشتر گیج، خواهی یافت، بیشتر دانش آلوده و بیشتر گیج، و سردرگم.

کیفیت اصلی یک جوینده حقیقی، این است که ارتباط خود را با هر نظام باور داشتی، و از تمام دانش های وام گرفته شده قطع نماید، و شهامت نادان بودن را داشته باشد. نادانی زیبایی خاص خودش را دارد، دست کم مال خودت است. دانش آلودگی زشت و مطلقاً آشغال است که بر تو ریخته شده و تو بارهای آن را حمل می کنی، و این بار، چنان است که به تو هیچ فرصتی برای "خودشناسی" و اینکه به هوشیاری و حقیقت درون خود پردازی را نمی دهد. و مجموعه تو مملو از دانش ها، بیدرنگ به تو پاسخ خواهند داد، که حقیقت همین است.

اگر تو از انجیل مقدس پُر شده باشی، آنگاه جواب آن پرسش توسط انجیل مقدس داده می شود. و اگر از احکام و دستورات ادیان دیگر پُر شده باشی، پاسخ آن پرسش از آن احکام بیرون خواهد آمد. و این ها همه از منبعی خارج از وجود خودت آمده است و تجربه خودت نبوده، و آنچه اکتشاف تو نباشد، مال تو نیست.

حقیقت، آزادی می آورد زیرا اکتشاف خودت است، و از تو یک انسان کامل میسازد، و گرنه در سطح حیوان باقی مانده ای. یعنی وجود داری ولی نمی دانی کیستی؟ زمانی که وارد وجودت شوی، وارد وجود کل شده ای. در پیرامون جهان هستی، به نظر می رسد ما از هم جدایییم، و با هم تفاوت داریم ولی در مرکز و حقیقت، یکی هستیم و با هم ملاقات می کنیم. از پیرامون یک دایره میتوان شعاع های بسیاری به مرکز رسم کرد و هر یک از ما یکی از آن شعاعها هستیم. و هرچه آن خطوط به مرکز نزدیک تر شوند فاصله آنها بهم نزدیک تر شده و همگی در مرکز یکی می شوند.

انسانی که خود را فقط محکوم
 رفع نیازمندی های شخصی و
 مادی می کند همه ی جنبه های
 حقیقی خود را از دست می دهد.

سیر سلولی انسان

و آلت دست نقاط تحریک، و تقاضاهای جسدی می شود که قانون طبیعت حاکم بر آن است. که آرامش را از خود سلب کرده و همه ی تلاشهای او صرف چیزهای بی ارزش می گردد، و اوست که در حق خود ظلم کرده و مجرم است. و آرامش مورد صحبت ما داشتن قابلیت عقل و عشق است که حاصل هماهنگی، موجود و وجود میشود. آنچه که قابلیت را در هر فردی ظهور و پرورش می دهد گندزدایی، است با خودش، تا خرافه را بشناسد و بداند که بد آموزی و تعصب ریشه جانش را خشک می کند. ایمان، به ادعا نیست گفتاری، هم نیست و همین قدر که گفتید معلوم است که در آنجا خیری نیست و تو نیاز به توجه، دیگران داری و سیر تو سیر سلولی و زندگی تو در جهنم است. حالات تو متأثر از داستانهاست استنباط های تو از عدم آموزش صحیح است و در امتداد تصوورها قیام کرده ای، و فکر می کنی که دانائیت، و آنچه که پسند خودت هست به جای علم جایگزین کرده ای و همه زمینها را تدارک می بینی که از حیات خبری نباشد. وسایلی که ما با آن کار انجام میدهم حواس و طبیعت ماست، چشم و گوش ما نمودارهایی هستند از یک اصل، و ما وظیفه داریم اصل بینایی و شنوایی را در یافت کنیم، تا وقتی هر چیزی از این طبیعت، یا درختی را نگاه می کنید خدا را ببینید و آن با داشتن

خرد و آگاهی و معرفت میسر است، البته اراده با حیات و اصل وجود است، و اصل بینایی در دقتها و توجه، و یادگیریها قابل دریافت می باشد که موانع، و حجابها را از جلو پای شما بر می دارد. اهل معرفت گفته اند: "فضیلت و دانایی در گوش شنوا است نه زبان گویا".

هیچ نادانی، دوستار خردمندی نیست و لطمه نادانی دقیقاً همین است. آنکه نه زیبایی نه خوبی و نه معرفتی دارد از وضع خود

انسان

موجود پیچیده

سخت راضی است، و کسی که نمی داند، فاقد چیزی است در طلب آن نخواهد بود چون از نداشتن آن خبر ندارد. و چگونه ممکن است انسان از نادانی خود نهراسد؟ مورد صحبت، آدم بودن و حقیقت، بودتوست ولی تو هوس ها را پرورش می دهی که نباشی! آرامش حقیقی با آشنایی و هماهنگی و موافقت، دل و دماغ و حواس و طبیعت است و هدایت کار خداوند، و گمراه گوشی برای شنیدن ندارد. (مولوی)

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر کاین سخن ها نشنود هر گوش خر دل بستن به هوس روی آوردن به خیانت است. هوس یک انقلاب عصبی است و در حیات، جایی ندارد مورد صحبت تویی و اگر من دانا باشم برای تو فرقی نخواهد داشت، تو باید دانا باشی و همه چیز برای تو باید باشد مسئله خلقت، قابل لمس است اگر تو حس آن را داشته باشی. تمام نمودارهایی که در جهان به چشم دیده میشوند نموده‌ها، و مجازی هستند.

و حقیقت آنها از بود، آنهاست که جوهره، نور و انرژی است. ذات همه چیز نور، است. طبیعت، و بود اشیاء و تظاهر آن، نمایش برخورد خطوط نیرویی، پیچیده و هم موج و هماهنگی همه نقاط مشترک نیروها، و میدانهای مغناطیسی، و جاذبه ها و فشارها، و نیروهای درونی و محیطی آنهاست، که جهان لایتناهی، تمام آن نیروها را در خود و با خود دارد (ظهور هر چیزی در طبیعت، مرکز دایره ایست با شعاعهای بیشمار و هماهنگ، از امواج نور، اگر همه چیز دارای یک فرکانس، بودند یکی می نمودند) خاک زایشگاه و پرورشگاه موجودات زنده است، و انرژی های برآمده از زمین و کیهان ضامن حیات طبیعی موجودات زنده هستند.

انسان مخلوق طبیعت است و به صورت کُلنی سلولی فرم گرفته و روی آن عمل می کند و با هر چه که برخورد می کند، موقتی و گذراست .
و اگر چیزی که طالب آن است انجام نشود، ناله اش بلند و شاکمی می شود، بدن شما یک دستگاه است ببینید با چه انباشته کرده اید هر چه هست طبق قانون طبیعت رشد می کند .

مسائل ما سطحی، و حسی هستند و ما داستان ماورای، سلولی را نمی بینیم و تا مسئله ی شناخت برای ما مُحرز نشود و همه جانبه پُر و کامل نشود هر چه بگویید بر مبناء خیال، و دروغ است . و اگر علم حیات را فرا نگیرید، و مبناء کار شما حرف های مردمی بود همه ی بدبختی ها، غم ها و افسردگی ها و گرفتاری ها دامنت را خواهد گرفت . هر چیزی در طبیعت، تجلی و نموداری از عظمت این وجود است و چون وجود بسیط است همه ی انواع را شامل، می باشد از دانایی و سلامت گرفته تا نفهمی و خریّت، و تمامی چیزهای دیگر بخشی از این گستردگی هستند، که هر کسی انتخاب، می کند . مردم اکثراً لبه پرتگاه راه می روند . در میان موجودات فقط انسان است که حق انتخاب، دارد و هستی هم بخشنده است . و چون تو انتخاب کردی قسمت نفهمی را تمام این وجود در جهت انتخاب تو در خدمت تو خواهند بود که به خواسته ی خودت، بررسی و خواسته ی تو ثمر، داد و به نهایت رسید حالا شکایت تو برای چیست؟ وقتی تو با ناکامی ها مواجه هستی و درد و شکایت داری آن دردها برای توجه دادن به توست و اخطار می دهد که راهت اشتباه و طلب، تو خطا بوده. آن دردها برای تنبیه تو نیستند، بلکه برای این است که بفهمید و به راه صواب برگردید و هر چیزی که سبب شود ما بفهمیم رحمت است. با انباشته های ذهن خدا شناخته نمی شود برای شناخت باید خود را از ذهن، پالایش و پاک کرد . چون حس بنای کار است بهمین دلیل وقتی مسائل بر وفق مراد باشد خدا هست و بخشنده و مهربان و رحمان و رحیم است و اگر مسائل مطابق طبع نبودند، ناله هایمان بلند می شود که این چه خدائیتست، ما خدایی می خواهیم که دستور ما را اجرا کند! و این شده است دین ما و ایمان ما، که به آن افتخار می کنیم! و اگر کسی بگوید که چنین نیست، رگ بدآموزی های گردن متورم می شود! .

چون شما دوست ندارید چیزی را بشنوید که مغایر باورها و تعصبات، شما باشد و هر آنچه به مقابله با باورهای شما برخیزد در شما ایجاد نا امنی کرده و شما را وارد ستیز می کند . خدایی که ما می شناسیم خیالی و به اندازه ذهن ماست، روزی صد بار فکر خطا از ما سر می زند، اگر خدای ما حقیقی بود، آیا جرأت خطا داشتیم؟ .

دین مربوط به طبیعت و فیزیک نیست بلکه مربوط به باطن انسان ها و فردی، و مختص هر نفس است . و آن لطافت و حقیقت درون توست و تسلیم به قانون وجود بودن است، که آثارش در زندگی طبیعی تو نمودار پیدا می کند و زندگی تو آرامش بیشتری به خود می گیرد، و چیزها و طبیعت در چشم تو زیباتر جلوه می کنند و خوشحالی به زندگی تو می آورند و دیگر افسرده، نیستید مسئله شناخت خدا به حرف نیست دانایی برای سنجش و شاخص علم، لازم دارد ما اصلاً خدا را نمی شناسیم .

کسی که غرق هوی و هوس، حرفهای مردمی و خرافات، است خدای او چگونه است؟ و اگر اعمال انسان ها متوجه امور حیوانی، و مسائل آنها حول وحوش شکمشان، دور می زند خدایشان چگونه است؟ اگر حیوانات نقاشی بلد بودند هر کدام خدا را بشکل خود به تصویر می کشیدند .

مورد صحبت خدا و پیغمبر نیست بلکه " تویی " اگر تشنگی و ذوق باشد به نهایت میرسد و اگر نیست که نیست . چگونه است که همه ی چیزها در محدوده ی فاسد ذهنی، ما دور می زند دانایی و دارایی و سلامت چه اشکالی دارد که قدمی برایش بر نمیداریم؟ و چون شناختی و معرفتی با ما نیست هر کس هر چه گفت دنبالش میرویم، و صدمه اش را هم می خوریم و بارش را هم می کشیم! گردهمایی های مردم، که در قالب دین انجام می گیرد برای تنهایی ها و سرگرمی ها هستند . قانون وجود در نهایت دانایی جاریست و هیچ چیز در حیات متوقف و منتظر کسی نمی شود، چیزی که برای تو اهمیت دارد وقت بیشتری صرف می کنی تا به آن دسترسی پیدا کنی، و همان دین تو، و خدای توست . کسی که در محیط فاسد، پرورش یافته اگر او را از فساد، که دارد دور کنند و در محیط سالم قرار دهند چون این شرایط با ذهنیت فاسد او هم آهنگی ندارد این محیط جدید، برای او عین مرض است . و با این نظر می شود گفت،

که شادی شما همان اندوه شماست، و اگر چنین نیست چه شده است که تو اصل حیات، را نمی بینی و به حیات مادی و عادات اجتماعی، چسبیده ای و سر سفره ی غذا، نان خشکیده را برداشته ای و غذاها را ندیدی! . هیچ کس دنبال حقیقت نیست همه در پی هوس ها و در خیال های خود گم شده اند . قانون، هدایت کننده است و مسائل موافق زودتر به هدف میرسند . مورد صحبت اصل حیات است و ما به نا چیز اکتفا می کنیم! اگر انتخاب ما درست نبود یا به هر دلیلی در لجن زار هستیم ادامه دار و بد و بدتر می شود و نگرانی و بدبختی ها بیشتر و ما با آنها خوش هستیم چون با آنها هم هویت می شویم و همان ها را رشد می دهیم .

در این حالت قدری تأمل کرده و خود را شبیه ماشینی تصور کنید که موتورش داغ کرده است، لحظه ای ماشین افکارتان را خلاص کنید و آرام بگیرید تا افسرده و ناراحت نباشید، و به غرورها، ضعف ها و خود خواهی ها سرپوش بگذارید وقتی آرام شدید دیگر حداقل هزار تا مرض دیگر به اولی اضافه نشود، افسردگی ندارید و کارها در لطافت و آرامش بهتر پیش خواهند رفت . ذهن را کنترل کنید تا در حال قرار گیرد وقتی ذهن آرام گرفت آرامش داشته و لذت خواهید برد . از ذهن باید مواظبت کنید تا بیراهه نرود . برای این کار (تمرین، مراقبه، تمرکز و عبادت لازم است) در آرامش قدرت بیشتری است تا در نگرانی و اضطراب .

نیروی خیال در انسان قوی است

و ما در میان پندارهایی زندگی

می کنیم که توسط ذهن و اندیشه

خیال پردازی

آفریده شده اند، امیدهای خیالی برای انسان خوشحال کننده است و دوست می دارد داستان ها، و حرف های مردم را گوش کند . برداشت هایش سطحی، و شناختی حاصل نمی کند و اشتباهاتش دائمی و خطا کار است . خیال، برداشتهای بیرونی و تناسبات ابعادی در امتداد ذهن است که مرتبه تظاهراتی، ندارد و تا هنگامی که خیال وجود داشته باشد شما مستعد زخم خوردن، و آزار دیدن، هستید .

و این پندارها مانعی است در برقراری هر گونه رابطه حقیقی با دیگران . انسان خیال می کند سالم است ولی نیست قوی است ولی نیست خوشبخت

است ولی نیست و مردم فکر می کنند همه چیز برای همیشه است ولی نیست . انسان، نا هوشیار است در صورتی که می تواند نوری، باشد از هوشیاری و آن زمانی است که زندگی شما ارزش داشته باشد، زندگی ما رنگ زیبایی را به خود ندیده و خوبی ها را تجربه نکرده و زندگی ما با حقیقت بر خورد نکرده است .

تو خوابی و رؤیاهای تو در خدمت خواب های تو هستند بسیاری مردم هستند که فکر می کنند هوشیارند ولی نیستند، فکر می کنند با تقوا هستند ولی نیستند ، و این ها فقط رؤیاهایی است که دارند .

ذهن عوام به سهل انگاری، گرایش دارد و می تواند همه چیز را به میل خود توجیه کند و آن تصوّر، و ابهامی بیش نیست . اگر میل از جهت خیالات و تصورات خارج شد علم است، و اگر میل از جهت شهوات خارج شد عشق است .

انسان نا آگاه است با وجودی که باور دارد هوشیار است و همین باور او را در نا آگاهی، حفظ می کند انسان درست نقطه مقابل چیزی است که فکر می کند هست، و درک این موضوع، آغاز بزرگی برای شناخت

است که کجا هستید و حقیقت شما چیست؟ عاری از باور و اعتقاد بودن بدین معنی است که ذهن، رها از تمامی گرفتاری هایی که تو را اسیر کرده اند بشود باور داشتن به آرمانهای زیبا، قشنگ است ولی واقعیت تو را پنهان می کند . ما خودمان را فریب می دهیم و آرمانهای زیبا را خلق می کنیم که واقعیت های زشت، را پنهان کنیم حرف صلح میزنیم و آماده جنگ می شویم صحبت از عشق، می کنیم و نفرت ها را دامن میزنیم انسان نسبت به خود بسیار فریب کار و حيله گر است .

ذهن و ضمیر او در اختیارش نیست . بیشتر مردم بزرگ ترین دشمن خودشان هستند و خودشان را آزار می دهند و در ذهن خود با خود مشغول جنگند که در گذشته چنین و چنان شده و با این عمل بدبختی ها را دامن میزنند، و طبیعت را برای خود به گند می کشند و از ادبیت و آزار خود لذت می برند، در دنیای خود ساخته، دارید خفه می شوید .

شما جوابگوی زندگی هستید نه این که زندگی جوابگوی شما باشد . توقع و انتظارات زیاده از حدّ است که هر چه شما می خواهید باید انجام شود!

و این یک خود خواهی و نوعی طلبکاری است . شما کاری کنید که چیزها را بگونه ای که می خواهید خلق کنید نه فقط نق بزنید، و انتظارات داشته باشید، این زندگی که انتظارش را دارید نا امن است و یک توهم است که ما درست می کنیم و هر لحظه می تواند اتفاقی بیفتد، هیچ چیز قطعی و مطمئن نیست و همین توقعات و توهمات است که باعث شده تا به حال کسی در این دنیا آرامشی به خود ندیده باشد .

زندگی یک ماجرا، یک راز و یک اتفاق است و انتخاب چگونه دیدن آن به عهده شماست، دیدگاه خود را تغییر دهید اگر می خواهید زندگی شما تغییر نماید، ما در نا امنی زندگی می کنیم و سفری در ناشناخته هستیم و هیچ کس قطعاً نمی داند، ما از کجا آمده ایم و به کجا می رویم . همه ی مردم حرف خدا را میزنند و به دنبال منافع شخصی خود هستند!

پشه کی داند که این باغ از کی است (مولوی)

در بهاران زاد و مرگش در دی است

انسان در دو مورد احساس بدبختی می کند (ترس و غم) اگر ترس و غم از وجود شما کنار برود حسّ خوشبختی دارید، ترس آفریننده دروغ تزویر حيله گری و خرافات است، و دل مومن جای اندوه و ترس نیست. اگر ترس و اندوه دارید نشانه ی آن است که از اصل خود دور افتاده اید و اگر غمی دارید بهتر است که غم عشق خدا باشد .

اگر خدا حقیقتاً نباشد، هرچه بگویید یا تصور کنید باطل، است ما بقدری خودخواه هستیم که فکر می کنیم هیچ عیبی نداریم! حالا آن قدر خطا کنید تا از بدبختی های دنیا جدا نشوید، جنبه های ملکوتی تو خیالات تو هستند مثل گرد و خاک است که دوباره به زمین برمی گردد و آنچه در تو رشد می کند خود خواهی، و آن جهت توجه دیگران است .

آنکه را مردم سجودش می کنند زهرها در ظرف او می افکنند

(میرقطب الدین محمد عتقا)

کارهای ما امری است تکراری، و کسی که در همه ایام درصدد پرورش ماده و سلول بوده چه انتظاری از او میتوان داشت؟ و چه موقع میخواد از لا به لای این لجن ها درآید، اگر حضور ذهن نباشد اشتباه دیروز دوباره تکرار خواهد شد .

پیام حق، همیشه در جریان و گویاست ولی شما زمانی خواهید شنید که در عدل خود و هماهنگی قرار گرفته باشید .

اهل معرفت گفته اند "هدایت در هماهنگی دل و دماغ و حواس و طبیعت است" ما باید از عادات و امراض رهایی پیدا کنیم و اگر کسی نمی تواند، اراده و شخصیتی ندارد که خود را از انقلابات درونی، نگه دارد .

ما تا زمانی که از مسائل دنیایی و گندها بیرون نیاییم فقط پرورش دهنده ی امراض هستیم و فعل و انفعالات شیمیایی و سلولی اسمش حیات نیست .

و انسان هایی که در نسبت های بیرونی کار انجام می دهند، تصورهای خود را حقیقت دانسته و از مسائل حقیقی، و حیات بی بهره اند .

تظاهرات غیر حقیقی، نوعی دروغ گویی، و نا آرام کننده، و موجب افسردگی می شوند، هیچ کس ضرورتی به دروغ گفتن ندارد و اگر کسی قیام به دروغ کرد، قابل معاشرت نیست .

تمام خیالات و برداشت هایی که مردم نسبت به حیات دارند دروغ و نابجا هستند، بهمین دلیل خدا را هم فراموش کرده اند، و چسبیده اند به استخوانهای مرده ها که شفا پیدا کنند! .

ما مردم احساساتی، خرافی، و مستعد فریب هستیم که قربانی میشویم . اعتقادات شما آنس های شما، اعمال جسد، و متأثر از دروغهای آخوندی هستند و اصل حیاتی در آنجا نیست . و اگر امورات، شهودی نباشند

اصولی بی پایه و غیر واقعی است و ما چیزی را فرا نخواهیم گرفت .

انسان ها در عالم رؤیا زندگی، می کنند و برای آرامش خود تصویری از نجات دهنده ها در عالم خیال، آفریده اند و همان ها را که دائماً بر سرشان خراب می شوند، حقیقی پنداشته و به خود القا می کنند که زندگی

و حیات همین است! بذری که دائماً با نسبتهای بیرونی داد و ستد دارد

قوه و نیروها و قابلیت خود را خرج عوامل بیرونی کرده و سبز خواهد

شد و میوه ای نخواهد داشت و داستان مرتبه ی بعدی آن بذر، خاک است

و این هم خواست هستی است که این بذر برای قوت، خاک و برای گیاه

یا درخت بعدی، باشد و این سرنوشت ماست . صحبت از اصل حیاتی

است، و منی که خیالات را پرورش داده، و در تعصّب خود فرو مانده

به دست خود حیات را از بین می برد .

تکرارها، تمایلات نفس و جسد هستند، و ما را فریب می دهند و از اصل دور می دارند. ما به عوض تکرار باید سعی کنیم تا آن را درک کرده و بفهمیم و هر عمل خود را با هوشیاری و تمرکز انجام دهیم، در واقع تو باید باشی، تا حیات برای تو باشد.

نفس، همیشه تو را وسوسه می کند و فریب می دهد و تو استدلال می آوری که خطا کنی، و دائم با خیالبافی این دروغ ها را به خودت تحمیل می کنی تا از حیات خبری نباشد.

خواهری تعریف می کرد، که کسی گفته: که قبر امام رضا را باز کردند و دیده اند که جسد آقا بعد از هزار سال هم تازه بود! و اینها شده دین و باور مردم! خرافاتی که آخوند در اذهان مردم فرو کرده است.

اصلاً چیزی که به تو مربوط نمی شود و فایده ای برای تو ندارد، چرا اطرافش می روید و حرفش را میزنید؟. عنوان کردن این مسائل خرافی، اعتیاد های مذهبی و روان پریشی هستند اگر چه به صورت تکلیف دینی بیان کردند، تربیت نفس، چیز دیگری است.

نفس حیوانی، مرکبی است که حامل روح انسان است. او را در سلوک به تازیه ی حکمت برانید تا در طی طریق باز نماند، و اگر از ابتدا او را به اعمال شاقه مجبور، کنید به اندک عارضه ای از پای در آید و سر باز زند پس با او به مدارا عمل کن تا سلطان عشق، بر کشور جان استیلا یابد در آن هنگام هر چه فرماید حکم او راست.

زندگی جریانی است جاری بر
بستر اقیانوس زمان، با تمام
تلاطم هایش، و آن با مشکلات

زندگانی

عجین است. و خس و خاشاک گذشته، بر خاطرات ما شناورند حوادثی که می آیند و میروند. در صورتی که شما باید در مقام اشرف مخلوقات که حقوقی برای انتخاب دارد عظمت هستی، را اعلام کنید. زندگی به معنی خوشحال بودن است، و اگر شادی نباشد بدبختی جایش را پُر میکند تعادل و توازن وجودی باید باشد و قانون این است که آنچه می خواهید اگر حقیقتاً بر آن باشید همه ی خلائق، در موافقت، به تو کمک خواهند کرد که به خواسته خود برسید، زندگی یک راز، یک جریان و یک اتفاق

است تا تو آنرا چگونه ببینی اگر تو پیرو عشق به زندگی بودی، قشنگی را طالب بودی، برای تو بود. زیبایی، دارایی دانایی و یا هر چیز دیگری را اگر حقیقتاً طالب بودید برای تو می بود، و اگر امور حیوانی، از تو سر زد و متوجه نبودی، اعلام می کند که تو کیستی و از چه ردیفی .

تو همین قدر که می خواهی از تو تعریف شود معلوم است که عیب با توست، و طلب حقیقی با تو نیست . زندگی یعنی مانند زندگان بودن و آن نموداری است از یک اصل حیات، ما با نمودارها برخورد می کنیم و در مراتب هستی سرگردانیم، و خیال می کنیم اصل مطلق و هستی است، غذا می خورید برای این که قسمت کلنی سلولی، تغذیه و زندگی داشته باشد، و این اسمش حیات نیست و جهت خلاقیت ندارد و طبیعت است املاح و سلول است که ارزشی ندارند، و بود و نبودش یکسان می باشد .

همه توجّهات و طلب تو به قسمت‌های عنصری، است و تا هماهنگی و هم موجی نباشد اصل حیاتی، وجهی ندارد و اعلام مرتبه ها اصل نیستند .

شخصیت و شاخصیت شما زمانی است که بتوانید در مرکزیت حقیقی و حیاتی، استقرار داشته باشید و این تعریف مردانگی و آدم است .

در زندگی امنیتی، وجود ندارد در زندگی به دنبال امنیت نباشید که جویای مرگ خواهید بود . در کمال زیستن و در شور و جذب بودن مستلزم امنیت نیست، قایقی که بدنبال امنیت کامل باشد هیچوقت از ساحل دور نخواهد شد و به جایی نمی رسد، و هیچ کس نمی تواند آگاهانه احمق باشد . ذهن مثبت، هنگام وقوع حوادث، پر و بال می گشاید و مشکل را حل می کند . من هیولایی، یا مثالی در امتداد ابعاد کار انجام می دهد که همان زندگی طبیعی مردم است، و جهات مادی و احساسی و افکار است و چیزی است متغیر، و غیر حقیقی . من حقیقی چیزی جدا از هستی نیست، و در مرتبه های مختلف حیاتی در جامعیت و هماهنگی است و یک حرف بیشتر ندارد و آن توازن وجودی، و عشق است . هر ظهوری واجد مرکزیت است و در مقام خودش افاضه کننده می باشد و چون جامعیت با اوست گویای اصل هم هست . [من] واقعی، حقیقت است و آن قوه و روح قلب است، و من هیولایی یا جسم سلولی را در مراحل وجودی انتخاب، و کنترل حیات آن را در زمان زندگی برعهده دارد .

مرگ

اگر خواستی بمیری برای آزادی

بمیر. آزادی از همه وابستگی‌ها

باورها، و قید و بندها، مرگ یک

پایان است. فرشته مرگ به ما می‌آموزد که چگونه حقیقتاً زنده باشیم و از زندگی لذت ببریم. مرگ مورد صحبت ما، پایان بخشیدن به وابستگی‌ها و باورهای خرافی، و رهایی ذهن است از آلودگی‌ها، هنگامی که چیزی به پایان می‌رسد چیزی کاملاً نو اتفاق می‌افتد. زندگی شروع و پایان ندارد فقط هست، و جاویدان است. و این راز باید کشف شود.

نوزادی که متولد می‌شود، در حقیقت از نشئه گذشته خود که رحم مادر است می‌میرد. مرگ آغاز هر تولدی، و تولد علت هر مرگی است.

مرگ کنترل حیات، و روی دیگر زندگی است و مرگ و زندگی جدا از هم نیستند، و زندگی بدون مرگ، وجود ندارد. با مُردن از وابستگی‌ها، تحوّل جدیدی رخ می‌دهد، احساس آزادی و رهایی، از تمام بارهای اضافی که فرد بدون استفاده، آنها را حمل می‌کند.

هر کس از تشرّف به مرگ زنده بیرون بیاید هدیه شکفت انگیزی دریافت

می‌کند، و آن رستاخیز است و بیداری، و زنده بودن به همراه آزادی، و خرد است. مُردن از اندیشه‌های بوجود آورنده انگلهای تکبّر، و غرورها و شقاوت‌ها و خبث‌ها، عین حیات است.

مرگ در اینجا نقطه‌ی مقابل و پایان زندگی نیست بلکه بدون وابستگی زیستن و لذت بردن است مرگ‌ها، نردبان ترقی و کمال موجوداتند. و زندگی همراه وابستگی‌ها عبارتست از اندوه روزانه، رقابتها، نومیدی‌ها، افسردگی و رنجها و خشونت‌ها و گاهی هم جرعه‌ای از زیبایی‌ها و امید، و اینگونه زیست که همیشه در اضطراب باشد یک زندگی جهنمی است. با تسلیم شدن به فرشته‌ی مرگ، زندگی شادمانی خواهید داشت زیرا فرشته مرگ گذشته را می‌گیرد، و به زندگی اجازه می‌دهد تا جریان یابد و ما می‌توانیم در زمان حال زندگی کنیم.

افکار کهنه و باورهای خرافی، را باید دور ریخت، اینها عمال مرگ‌اند حمل کردن گذشته با خود بارکشی و زنده بودن را بسیار سخت و دشوار می‌کند، و ما از لذت حال بی بهره می‌مانیم. ما وقتی در رؤیای آینده

هستیم حال نداریم، یعنی در جعبه ذهن خود گرفتار هستیم . و چسبیدن به چیزی و اندیشه ای اسارت است، و زندگی را طبیعی زیستن فهم است . دنیا دمدمی است، دو روز دیگر ما همه خاک میشویم . و به فرموده خَیام از خاک برآمدم و بر خاک شویم . در مرگ های فیزیکی، که به لحاظ کهولت یا اتفاقات روی می دهد یک پیامی نهفته است که می گوید: می بینی هرچه در اینجا است از آن من است نه مال تو، خانه ات، همسرت بچه ات، پولت، همگی به من تعلق دارند، اما فعلاً به طور موقت، تو می توانی از آن استفاده کنی، و یا خودت را اسیر آن نمایی .

مرگ و زندگی دو نمود از یک اصل حیاتند، و این یک معجزه است که مرگ به سراغ کسی که زندگی کردن را آموخته است نمی رود، وقتی زندگی نقاب از چهره بیاندازد مرگ، نمایان می گردد .

مرگ، اگر مردست آید پیش من تا کشم خوش در میانش تنگ تر
او زمن دلقی ستد بی رنگ و بو من زاو جانی ستانم رنگ رنگ
(مولوی)

مرگ هر لحظه اتفاق می افتد ولی طبیعت چنان اندیشیده که انسان از مرگ آگاهی حاصل نکند . آنچه پیش از مرگ بوده و بعد از مرگ هم هست " تویی " و تا این راز برای تو کشف نشود تو نیستی .

برای جاودانگی، و بی مرگی، خود شناسی، لازم است . مرگ فیزیکی با برداشته شدن جواذب و نیروها از سلول اتفاق می افتد که بعد از مدتی فقط خاک و غبار است .

تولد جسدی و مرگ فیزیکی مسئله ی چیدن و واچیدن است که بدن ها ساخته می شوند و از هم می پاشند، اما هویت تو از بین نمی رود و نفس آخری ضربه حیاتی اول در بی حدی، و تولدی دیگر است .

روح جوهره ایست باقی و غیر مادی که نه آغازی و نه انجالی دارد، آن بخش سلولی و عنصری که از زمین است همچنان به زمین باز می گردد و هر چیزی که از مادر زمین زاییده شود خوراک شکم زمین است .

چهار نیروی حیاتی (جاذبه، الکترومغناطیس، نیروی برقی ضعیف و نیروی برق قوی) کائنات را در کنترل دارند . و حیات هر ذره ی جاندار بستگی به قابلیت قبول نیروهای حیاتی، و جذب و دفع دارد .

قلب از طریق مرکزیتِ عقدهٔ حیاتی، با روح جهان در ارتباط است، و انرژی الکترومغناطیسی را به بدن می‌رساند. نیروهای مغناطیسی، و الکتریک قوی و الکتریک ضعیف موجبات پایداری کائنات و موجودات عالم هستند، این نیروها و امواج، با فرکانس‌های متفاوتند، و توسط خازنهای موجود در بدن جاندار، به مغناطیس قابل استفادهٔ سلول تبدیل گشته و حیات جاندار را تداوم می‌بخشند.

مرگ سلول به دلیل اختلال در اعتدال حیاتی آن رخ می‌دهد، و این عمل به طور مداوم صورت می‌گیرد، به طوری که هر سیزده سال کلیه‌ی سلول‌های بدن بجز سلولهای مغز مرده و از بین می‌روند.

و مرگی که بر اثر کهولت، و اختلالات در عمل جذب و دفع، و یا این که به عللی خازنهای بدن نتوانند عمل ارتباط را با نیروهای حیاتی، عالم برقرار سازند، و انرژی لازم را به بدن برسانند اتفاق می‌افتد.

و یا تمام کلنی سلولی بدن به علت فرسودگی و عدم توانایی تغذیه، تماماً دچار بی‌اعتدالی، شده باشند جان، به‌گندی گراییدهٔ مُزْمَهَل، می‌شود و سلولها، قابلیتِ قبول انرژی را از دست داده و قادر به جذب نیروهای حیاتی نبوده مانند لامپی، که فاقد قابلیتِ قبول نیروی الکتریکی باشد خاموش و بدون نیرو و هویت، می‌شود و کلنی سلولی بدن و روح، هر یک در جهت خواست حیات، ادامه‌ی مسیر می‌دهند. همه‌ی چیزها از بین رفتنی هستند الا جوهره، و وجه خدایی، یا قابلیت.

" اَشو کریشنا " در کتاب یک فنان چای می‌گوید: من می‌خواهم جستجوگر زندگی را پیدا کنم، کسانی که دربارهٔ مرگ اندیشه می‌کنند به جایی نمی‌رسند زیرا چگونه ممکن است مرگ، بدون تجربه‌ی مُردن فهمیده شود؟ به همین دلیل حاصل چنین اندیشه‌ای، یا اعتقاد به نامیرایی روح است، و یا پایان زندگی آدمی پایانی قطعی است. هر دوی این‌ها صرفاً یک باور است باوری که بر ترس از مرگ مبتنی است. انسان‌ها گرفتار باور، و عقیده هستند، و باور و عقیده، راهی به تجربه، و شناخت نیست. مرگ ناشناخته است، و از خلال فکر آن را نمی‌توان شناخت. توجه خود را به زندگی معطوف کنید نه مرگ، و در جستجوی زندگی و بیداری باشید. زندگی، هم اکنون و اینجا جریان دارد و انسان می‌تواند به

آن وارد شود، زندگی نیازی به فکر کردن ندارد چون فکر یا در گذشته است یا در آینده، و حال ندارد. ولی زندگی تجربه کردن است، یعنی در حال بودن و عشق ورزیدن است، و مرگ هرگز در اکنون و اینجا نبوده و در گذشته یا آینده اتفاق می افتد.

مرگ هیچ گاه در زمان حال نیست، اما زندگی همواره در حال، و در لحظه کنونی جاریست، و نیازی به فکر کردن درباره ی زندگی نیست در واقع کسانی که درباره ی زندگی فکر می کنند آن را از دست می دهند زیرا جریان فکر یا به گذشته می پردازد یا به آینده و فکر هرگز به لحظه کنونی تعلق ندارد.

فکر رفیق مرگ است و مرده است، زنده بودن در لحظه و حال، اتفاق می افتد و زندگی در لحظه ی حال جلوه می کند. بنابراین زنده نیاز به فکر کردن ندارد و زندگی تنها تجربه کردن است. و تجربه کردن یعنی زندگی دارد اتفاق می افتد و بعد از آن است که تجربه ی زندگی، به فکر تبدیل می شود، چون امری است که اتفاق افتاده است.

تجربه کردن بی فکری و بی مبالات است بی کلام و خاموش و تهی، از این رو آشو، آگاهی بدون واسطه ی فکر را دروازه ی تجربه ی زندگی مینامد، کسی که زندگی را می شناسد همه چیز را شناخته است.

و بدین سان مرگ را نیز خواهد شناخت زیرا مرگ چیزی نیست مگر مغالطه ای که زاده عدم شناخت زندگی است. گذشت زمان برای مردم ناخرمند و بی هدف، اعلان ختم زندگی و رسیدن به مرگ است، کسی که زندگی را نمی شناسد به طور طبیعی خود را بدن خویش می پندارد، و چون بدن می میرد و ناپدید می شود همین است که موجب پیدایش باوری می شود که مرگ را پایان قطعی حیات می داند، و همین باور است که ترس، از مرگ زاده می شود. و آنان که می ترسند هرگز قادر به شناخت حقیقت نیستند. با شناخت زندگی نامیرایی نیز شناخته می شود، زندگی جاودانه است، نه آغازی برای زندگی است نه پایانی.

زندگی، خود را نشان می دهد و رخ می پوشاند و از صورتی به صورت دیگر در می آید، در جهل ما این نفاط برزخی تغییر، شبیه مرگ جلوه می کند. اما برای کسی که می داند، مرگ چیزی نیست مگر خانه

هایی برای تغییر لباس، و تولدهای دوباره و آن یک تجربه است نه عقیده بعضی ها با اعتقاد به تعالیم و نوشته های کهن آرام و آسوده می نشینند و حس می کنند که نیازی نیست چیزی را بفهمند و یا برای به دست آوردن حقیقت کاری بکنند، این وضعیّت شدیداً شبیه به خودکشی است .

آشو می گوید: من می خواهم تمامی مسلک های دیرینه را برکنار کنم و به نظر من این کاریست شفقت آمیز، چون بدین سان تمامی دروغ ها نابود می شوند، و زندگی همیشه در تازگی و جاودانگی اش در دسترس جویندگان قرار می گیرد .

تولد و مرگ دو نمود هستند از
یک اصل حیات، فقط خدای
بزرگ است که مقیاس واحد

تولد یا مرگ

وجود است و اوست که از وجود، موجودات بشمار و از زمان روزهای بی حد می سازد، و سپس دوباره آنها را چون دریایی پهناور که امواج خود را به سوی ساحل می پراکند و باز می گرداند به سوی خویش می خواند، زندگی و مرگ، جذر و مد جاودانگی، و بی پایان اقیانوس حیات و آسمان آفرینش اند .

(خیام)

برکوزه گری پیر، کردم گذری کز خاک، همی نمود هر دم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی خبری خاک پدرم در کف هر کوزه گری

حرکت، حرکت ذات هستی است و ساختار جهان و هر چه در آنست بر تعادل است، انرژی یا علم مطلق یا (قادر متعال) حرکت را به وجود آورده و حرکت، همه ی کائنات، (موجودات و عناصر) را بوجود آورده است . همه چیز در وجود حیات بخش هستند و زندگی در مرگ هم وجود دارد چون گوشت حیوانی که خوراک تو می شود به تو زندگی می بخشد . اساس هستی بر تعادل است، هر آنچه نفس می کشند و تغذیه می کنند، متولد می شوند و می میرند، کل جهان می خورند برای این که متولد شوند و خورده می شوند تا بمیرند . و این یک هماهنگی گسترده و جامع است که حیات و زندگی، خودش را متعادل و بالانس می کند، و با این حرکات نه چیزی از هستی کم و نه چیزی به آن می افزاید .

بچه در رحم، حیات دارد که رشد می کند و بعد از مرتبه ی رحم، می میرد و در این دنیا متولد می شود .

بچه سر جایش هست و فرقی هم نکرده حالا در این حرکت، و تغییر کدام مرگ است؟ و کدام حیات است؟ چیزی فرق نکرده، ما فقط تصور می کنیم و حرف میزنیم . (صفی علیشا)

ساعتی در خود نگر تا کیستی از کجایی، وز چه جایی چیستی
هیچ بودی در اذل ای بی شهود خواستم تا هیچ ، را بخشم وجود

وجود و حرکت یکی است، و آن روح و دم خداوندی و درخشش نور اوست که کائنات را مرتباً مرگ و حیات و تعادل میفرماید . و آن (چیدن و برچیدن) است چون چیزی از بین نمی رود .

هرسبزه که در کنار جویی رُسته است (خیام)
گویی ز لب ، فرشته خویی، رُسته است
پا بر سر هر سبزه ، به خواری ننهی
کان سبزه ز خاک لاله رویی رُسته است

آفریننده در آفرینش خود حضور دارد و دوگانگی در میان نیست
مذاهب سازمان یافته، دوگانگی

وحدت وجود

را ترویج داده و خالق را از مخلوق جدا می کنند و ثروت می اندوزند .
روح و تن دو چیز جدا از هم نیستند . قسمت قابل رؤیت بدن، و قسمتی که قابل رؤیت نیست روح، نامیده می شود این امر در مورد خدا نیز صادق است . خدا هم ظاهر است و هم باطن، ظهورش ماده، و باطنش باز خداست .

وجود مطلق است و همین است که می بینید، خداوند در همه چیز تجلی کرده و هرچه هست از اوست، بهر چه بر خورد کنی هم اوست، درختان رودخانه ها کوهها و همه ی موجودات عالم، دم الهی و جلوه های اویند .
و جدایی در بین نیست و منشأ همه چیزها هستی است . اوست همه چیز و هستی، یگانه است (منشأ شاخه و برگ و میوه بذر است) .

زندگی دنیا را جشن باید گرفت، نا سیاسی از نادانی است . زندگی، با عظمت و گسترده و یک هماهنگی عظیم، بین خالق و مخلوق است .

و خالق درون مخلوقش وجود دارد و از او جدا نیست. خداوند علم مطلق و مرکز دایره ایست از ظهورات خود، که اطراف ندارد (جهان هستی) و هرچه در مرکز و اطراف است وجه الله هستند و سیاله ی حق که روح جهان است در همه آن ها جاریست . یک هنرمند نقاش که اثری را خلق می کند خود با تمام احساسش و علمش و فکرش درون نقاشی خود حضور مخفی دارد، یا خالق در مخلوق درهم تنیده اند و اگر خرد زندگی در ما فعال باشد این حضور را خواهیم دید .

خواستم درخویش چون فانی تو را بر دمیدم ، روح انسانی تو را
(صفی علیشا)

أشو میگوید: تمامی جهان هستی خداوند است این مذاهب هستند که این کذب را درست کرده اند که خداوند دنیا را خلق کرده است و بنابراین فکر خدا و دنیا دو چیز هستند، در نتیجه آنان باید در پی خداوند باشند، من مایلم این دوگانگی را کاملاً نابود کنم، چون خداوند خالق نیست بلکه خود خلقت است . خداوند در تو جریان دارد و اقیانوسی است که همه چیز در آنند . او در درختان، رودخانه ها، ماه، خورشید و در تو وجود دارد .

چیزی که خداوند در آن وجود نداشته باشد وجود ندارد، و هیچ چیز بجز خداوند وجود ندارد . و لحظه ای که این واقعیت را دریابید چنان آسودگی عمیقی خواهد آمد و چنان آرامش عمیقی بر تو نازل می شود که قبلاً در رؤیا هم نمی دیدید و چشمانتان چنان شفافیتی خواهند یافت که در همه جا زیبایی خواهید دید، یک زیبایی وصف ناشدنی و یک خیر عظیم، و در کوچک ترین چیز این زندگی تپش کائنات را احساس خواهید کرد .

این دنیا پرستشگاه ماست و جایی است که در آن شاد باشیم و این خدای ما و زندگی ماست، و ما بخشی از آن هستیم، پرستنده از پرستیدنی جدا نیست و درک این وحدت زنده، دین تو و یا واقعیت درون توست .

از منظر دیگر ما دویی نداریم که عبد داشته باشیم عبادت ها برای رشد خود ماست ، و پرستش و عبودیت حرفی غلط است ، همه چیز از اوست و خود اوست، ما نمی توانیم قطره ای از دریا بیابیم، که دریا نباشد .

ایمان کسی دارد که پُر از حیات است یعنی جدایی در بین نباشد . و اگر ایمان واقعی بود، نحوه برخورد شما تفاوت خواهد کرد .

برگ درخت به دلیل حیات، است و برگ عبد درخت نیست و فقط هست و بود ما به دلیل بود خدا، و بود خلقت، است. تا برای شما این یگانگی حیات کشف و معلوم نشود چیزی یاد نمی گیرید، و شناختی ندارید و آبشخور اعمال و افکار شما حیات نیست، و در خیالات و ذهن خود درگیر خواهید بود، و بدون داشتن معرفت، قانون طبیعت حاکم است. اصل حیات، در تمام مراتب حیات جاریست و در حکومت خداوند هر کس به اندازه پذیرشی که اعلام می کند سهم خود را می گیرد، مرتبه ها ضرورت اصل حیاتند، و آن نمودها از بود آنهاست.

تغییر باورها

آدم ها بر اساس نظام باورها زندگی می کنند، و مردم امنیت خود را در باورهای، خویش

جستجو می کنند! و اسیر باورها هستند. تغییر باورها ممکن نیست، مگر فرد تغییر نماید، و به بصیرت و آگاهی برسد. هرگاه باورها به صرف گفته ی مردم و بدون تحقیق باشد صدمه اش دامنت را خواهد گرفت.

زمانی که شخص می فهمد اینگونه باورها یک تله و فریب بوده، تحولی در او ایجاد می شود و آگاه شدن از این فریب ها خردمندی می آورد. و انسانی که نسبت به خطر آگاهی ندارد، کور است و فریب می خورد. زندگی قانون، و منطق خودش را دارد و کسانی که آماده ی زندگی تمام عیارند به قاعده و منطق دیگری نیاز ندارند.

باورها و عقاید مبتنی بر تجربه نبوده و زاییده ی ترس، و دروغها هستند و پشت سر هر باوری، تعصبی، و هر تعصبی با فساد، همراه است. باورها رسوبات ذهنی، و سدّ راه زندگی هستند. و نباید خود را گرفتار باورها و عقاید نمود، کسانی که از خدا مقصد می سازند گمراه می شوند هر کجا که ذهن، از تمامی مقصدها رها شود خدا همانجاست.

حقیقت را فقط می توان در درون خویشتن یافت، و کسی که در بیرون به دنبال حقیقت، می گردد آن را گم می کند. محیط رشد ما محیط پرورشی نبوده و بدآموزی ها، ترس، خرافات و تعصبات، در آن بوده است. داشتن شجاعت نخستین شرط در راه حقیقت است، که از کهنه ها بمیرید، و باورها و خرافه ها را که قفلی بر مغز، هستند شکسته و دور

بریزید، تا همیشه تازه باشید . حقه بازان دین فروش و آخوندها برای منافع خود خرافه ها را دامن زده اند و سود برده اند .
رمّالی می گفت: " اگر سوره جنّ را با گلاب شسته و بخورید هوشتان زیاد می شود" و آقای احمدی نژاد رئیس جمهور خرافه گستر حکومت اسلامی گفت: "خود آقا امام زمان به طرح یارانه ها و تعیین قیمت ها دخالت دارد." در این حرف ها چه عقلانیتی وجود دارد که مردم آن را باور می کنند! و اگر کسی بگوید که این یاوه گویی ها و مُهملات، خوراک جهّال است آن وقت چوب تکفیر به میان می آید که مردم از دین برگشته اند ! .

اغلب باورها و خرافه ها چنین پیدا شده اند . در جوامع عقب نگه داشته شده، از نقاط ضعف و تعبّدی مردم استفاده می کنند و آنها را تحت تأثیر بدآموزی های مذهبی قرار داده و تصرّف در فکرشان می کنند .

این آخوندها و جمهوری اسلامی تمام زیر ساخت های اخلاقی ما را ویران کرده اند، و فرهنگ ذلت و عزاداری را در جامعه گسترده اند . لزوم، مبارزه فرهنگی و روشنگری است که با زمینه سازی فرهنگی،

باید ذهن مردم بیدار شود و اجازه ندهند دین در امور دولت مداخله نماید . روشنفکران و اندیشمندان ، روح و روان جامعه هستند، و باید جامعه را روشن کنند . عوض کردن زور با زور قابل دوام نیست و تنها راه رهایی، آگاه شدن مردم به ارزش های فرهنگی و اخلاقی کهن است .

هر یک از ما قادریم در قلمرو زندگی شخصی خود باورهای منفی و سفاهت های موروثی، و سنتی خود را به تدریج تغییر دهیم، و سهمی در تغییر این رؤیای دوزخی، به رؤیای بهشتی ایفا نماییم .

این کار نه آسان است و نه به سرعت انجام می شود اما می تواند جهتی نو و سالم، به حرکت انسان های پویا و معتقد به تغییر بدهد .

باورها برای سیر تکاملی، کفایت نمی کنند، تصوّر اعمال خوب ما برای این است که مطابقت دارد با اندوخته های ذهن ما، و آن در حوضه ی محدودیت، و جنبه های احساسی و غریزی ماست .

دوام یک الگوی رفتاری در انسان ها، نیاز به تغییر اساسی در اعماق ذهن ناخودآگاهی آنها و تحوّل بنیادی، در سلولهای مغز آدم ها دارد .

اساس باورها

در خردمندی، ترس وجود ندارد

و در آن امنیت مطلق نهفته است

ترس، است که اندیشه ی داشتن

امنیت، را مطرح می کند که تمامی اشکال فریب ها را آفریده است، همه باورها و عقاید و ایدئولوژی های گوناگون از شکم ترس، زاده شده اند . هر چیزی که به مقابله با باورهای شما برخیزد در شما ایجاد نا امنی می کند و کتاب باورها، اگر چه غلط باشند به شما احساس امنیت، می دهد چون منطبق است با ذهنیت انس گرفته، و تعصبات، شما .

ما حقیقت را نمی بینیم چون حجابی که بر اثر تمامی باورهای دروغین در ذهن داریم ما را کور کرده اند . باورها، حجابی هستند که حقیقت را مخفی کرده اند . ایمان و باور، به ما قدرتی اعطاء می کند که بتوانیم کاری خارق العاده انجام دهیم . و ایدئولوژی و تعصب، مردم را دیوانه می کند که کار غیر انسانی انجام دهند . هنگامی که شما یک ملی گرا و یا یک مذهب زده باشید این به شما قدرتی می دهد که دیگران را بکشید، جنگ هایی که اتفاق افتاده را بنگرید که انسان ها چه می کنند! یک باور

و پندار ایمان می تواند به شما یک نیروی عظیم اعطاء نماید و باور، به خدایی بی رحم، انسان ها را بی رحم می کند، وقتی علم وجود ندارد خرافات جلو می آید و جنایات و آدم کشی راه می افتد . چه عقلانیتی در این باورها می تواند باشد که مردم کشته شوند؟ .

در فرهنگ و حکومت های دینی، این باورها را جا انداخته اند، خلق خدا را آزار می دهند و می کشند، که به بهشت بروند! .

نقل از برادر ابراهیم شاهد عینی: " در اوایل انقلاب، خبرنگار خارجی از رفسنجانی پرسید که این آدمهایی که شما اعدام می کنید طبق قانون است؟ و آخوند رفسنجانی جواب گفت ما دقیقاً نمی دانیم، اینها قانون ما را شکسته اند، و ما آنها را اعدام می کنیم . و بعد اینها می روند پیش خدا، و خدا تصمیم می گیرد که آنها به جهنم و یا به بهشت بروند و این بما چه مربوط است."

در اروپا کلیساها و میسیونرهای مسیحی چه بلایی به روزگار دنیا آوردند چرا که به چیزی به نام خدا اعتقاد و باور داشتند!. تمامی کشیشان آخوندها، و معلمان مذهبی ، مرّوج چند پارگی بشری بوده اند، و مراسم

کلیسایی، سرپوشی است بر حقایق، که شما را از خدا دور می کند .
اعتقاد، پنداری است که ذهن آفریده و ممکن است غیر حقیقی هم باشد
آنها اعتقاد داشتند و به آن وابسته بودند، و می خواستند همه ی جهان را
بر اساس باورهایی که داشتند به کیش و دین خود درآورند .

و با اعمال تحمیل اعتقاد خود، رنج های ما فوق تصویری همراه انواع
مرض ها و سختی ها به بار آوردند و جوی خون راه انداختند . این
پندارها، عقاید، و باور، آنها بود و برای آنها این کشتار، و خشونت ها
یک امر مقدس، و خوب بود! .

آنهايي که باور دارند که با عبادت و انجام کارهای خوب خود می توانند
با خدا سخن گویند خدایی که هیچ کس نمی داند چیست مردم را به خاک
و خون کشیدند، آنها فلسفه و پنداری برای خود آفریده اند که چیزی به نام
وجود متعالی وجود دارد که به وسیله ایمان های خود می توانند آن را به
دست آورند، و به تجاوزهای وحشیانه ی خود جنبه ی الهی می دادند .

در جهان مسیحیت ایمان جای شک را گرفته بود، شک تمیز کننده است
و ذهن را پالایش می کند و شناخت، مقدمه ی ردّ، یا قبول است .

دکارت " تا به مسئله ای شک نکنید درست و غلط بودن آن مشخص نمی شود" .
باورهای گذشته، در حال نیز جریان دارند و نفس ما عصاره تمامی
بشریت است، چیزی که داستان گذشته است داستان چیز است که تو نتیجه
آنی، محصول میلیونها سال تکامل، با همه وحشی گری های آن، مانند
خشونت ها، تجاوزها، بیرحمی ها، ترسها، و باورها، ما از گذشته شکل
گرفته ایم و دامن ما آلوده ی اعمال گذشته است .

و ما داخل کثافت و لجن گذشتگان دست و پا میزنیم، ما داخل جهنمی
افتاده ایم که باید خود را نجات دهیم (گفته شده، وقتی انسان مرضی داشته
باشد دامن هفتاد پشت او آلوده آن مرض خواهد بود) .

و حالا ما مجبور هستیم خود را بازنگری، شناخته و اصلاح، نماییم و
لازم است ما محیط زندگی خود را گنزدایی و خود را از این مرض ها،
باورها، و زخم هایی که از گذشته، حمل می کنیم آزاد سازیم و برای
آیندگان خیر و برکت به ارث بگذاریم . اگر شما به تجربیات خود به
عقاید و نظرات خود شک کنید، و آن را مشاهده نمایند و از آن آگاه

شوید، آنگاه برای مشاهداتی روشن آزاد هستید، باورهای بدون تحقیق تعصب، و اشتباه آمیز است و ما را در چنگال استبداد، می اندازد که ویرانگر است، توانایی تفکر نداریم و گمان می کنیم کاری که انجام می دهیم درست است! در نتیجه ذهن، ما فلج می شود و کاری که می کنیم کار دیو، و من ذهنی است .

در مشرق زمین شک یکی از عوامل اصلی است و این آیین از شما می خواهد شک کنید اعتراض کنید و تا نسبت به خویشتن آگاه نباشید چیزی را نپذیرید . زیرا تمام دنیا شده است سوداگری و فریب .

شما برای خدا شناسی احتیاج به رابط و قیّم یا باوری ندارید، آخوندها باعث می شوند که مغزها قفل شده و ما از حقیقت دور بمانیم .

خداوند جوهره هستی است، و همه چیز از اوست و برای این که خدا را بشناسید، اول باید خود را بشناسید و به اصلاح ظاهر و باطن خود بپردازید . و کاری به حرف هائی که دیگران میزنند نداشته باشید .

حکایت: یک نفر بر سر چاهی نشسته و شمارش می کرد کسی که از آن حوالی می گذشت، پیش آمد و گفت آهای آقا اینجا چه می کنی؟ و آن مرد او را گرفته به ته چاه انداخت و ادامه داد پانزده پانزده او داشت فضول ها را شمارش می کرد، مردم خودشان را فراموش کرده اند و می خواهند سر از کار دیگران درآورند .

اصولاً دین های اجتماعی برای
جُهال آمده که از دیوار یکدیگر
بالا نروند و به حقوق هم تجاوز

مذهب و ایمان

نکنند. آداب و رسوم قومی، رنگ ادیان گرفته و بجای دین، عرضه شده است . ایمان حقیقی، به گفته نیست بلکه حقیقتی است که همراه با عشق شور و هیجان، واقع شده و در قلب، وارد می شود و شرط آن سلامت و اعتدال، است آنکه می پرستد خدا را به حرف، اگر آسایشی رسدش بر آساید، و اگر آزمایشی آید برگردد از خدا ! دین، داد و ستدهای طبیعی و مردمی نیست، آن ماورای مسائل حسی و نسبت های بیرونی است و در عالم دل، زندگی کردن است . مؤمن کسی است که چشم و گوش دل او باز شده و نور خدا را دیده، و صدای خدا را شنیده باشد، و مردم از او

در آسایش باشند . اکثریت مردم جاهلند و با تظاهر به مذهبی بودن نسنجیده سخن می گویند و عمل می کنند. و چون فکر می کنند که اشرف مخلوقات هستند، با غرور روی زمین راه می روند و نمی دانند که مقام آدم به گفته و حرف نیست در صورتی که اگر چیزی با تو هست باید گویا و اعلام کننده باشد، مانند (طلا، که جلای خودش را دارد) .

وقتی با عشق قیام به کاری کردید، تمام وجود اعلام حیات می کند، و مراتب وجود نمایان گردیده محسوس می شوند . وقتی عشق باشد خود هستی، همه ی کارها را انجام میدهد، که همه چیز عروج پیدا می کنند، مواد خاک، عروج کرده و تبدیل به گیاه و حیوان و انسان می شوند .

تمام چیزهائی که در جریان هستند و ظهور پیدا می کنند، مراتب حیانتند که پشتوانه عشق را با خود دارند . زنده بودن یعنی پویایی و اعلام حیات کردن و اگر رکود بود ضعف و فساد است، خاک عروج کرد، و شد تو و تو اگر برای تربیت روان و عروج، خودت کاری انجام ندادی در مرتبه های سلولی، و پست حیات متوقفی، و مرده ای یا عناصر، و خاکی .

مذاهب، خدا را تحقیر کرده اند . مذاهب سازمان داده شده مذهب نیستند و

تمامی اموری که در جریان است دروغ، بی معنی، و ایجاد وابستگی و تعصبات، می کنند تمامی آداب و رسوم و مراسم مذهبی، عقاید مذهبی، نظریه ها، بافته های فیلسوفان، هیچیک ربطی به مذهب، ندارند .

هر کجا که خرد زندگی حاکم می شود، دست و پای دین جمع میگردد . ذات همه دین ها و اعتقادات اولیه به تدریج اصلاح شده و شکل های ارگانیزه شده و قابل باورتری بخود گرفته اند و همگی از جهان امروز عقب تر هستند، و این اعتقادات همگی سیالند، و هیچ افتخاری ندارند .

دین های آخوندی خطری هستند برای آزادی بشر، هرچه جامعه بیچاره تر و منحط تر باشد، دروغها و خرافات دینی در آن بیشتر است . این دین و مذهبی که مردم دارند همگی رنگ دنیا دارند . اینها نه دین هستند و نه مذهب بلکه ترس، است و طمع که دو روی یک سکه هستند .

مذهب فلسفه نیست، تفکر کردن هم نیست و ربطی هم به ذهن ندارد و مسئله ای هم ندارد که حل گردد . " ایمان نتیجه ی مشاهده، و مذهب تجربه خود شناسی " در عمق خویشتن خویش و رفتن به ژرفای وجود خود

و کشف کردن آنست . فلسفه یعنی پرسیدن و برای قال است و مذهب طلبیدن، و برای حال است .

هرچه مردم گرفتارتر باشند، آسیب پذیرترند و به دین روی می آورند دینداری، سازمان یافته یک امر تاریخی و برای کنترل، و غارت مردم بوده و همواره دین و جهالت با هم بوده است . و قرون متمادی مذاهب بزرگ ترین عامل تفرقه، و ویرانگر بوده اند و مهمل ترین مباحث بحث مذهبی بوده که بعد از هزارها سال، دست آوردی جز بدبختی و کشتار، و ستم نداشته است . دین ها سدّ راه دین هستند و باورها ریشه در جهل و ترس، دارند و تو را در بند کشیده و زندگی را به مشکلات می اندازند . در واقع دین، یک امر شخصی است، و سنت ها و بیعت ها باطلند .

منافع غرب و استثمار، و آخوندهای مفت خور ایجاب می کند این وضع همچنان ادامه پیدا کند که در امورات مردم دخالت داشته باشند هر کس اختیار خود را به آخوند و کشیش سپرد، بدبخت شد . آنها با ترساندن مردم، جامعه را در کنترل خود دارند و به هر طرفی که به نفع خودشان باشد مردم را هدایت کرده و سود برده اند .

با مطالعه مذاهب گوناگون و بصیرت یافتن به ماهیت و ساختمان مذهبی که انسان آنها را اختراع کرده در می یابیم که تمامی آنها دکانداران دین هستند، یاهو گو، دروغگو، و ستمگرند و به دنبال قدرت، پول و موقعیت اجتماعی خود هستند، آنان فلسفه بافی هایی را می دانند که دیگران نمی دانند و مردم بمنظور رهایی از تنهایی، به دنبال آنها رفته و به تله های آنها می افتند، ای "خدا فروشان بد سرشت، گور مرا تبدیل به دکان نکنید". ایمان آن نیست که مردم می گویند، در واقع ایمان نتیجه ی مشاهده و استقرار در مرکزیت ثابت دل است که بعد از قیام و نیت حاصل می شود و مسئله ایست درونی، وقتی چنین شد قلب تو احاطه بر مغز تو داشته و تکیه گاه افکار و حواس تو بر فطرت، خواهد بود . و اعمالی که انجام می دهید خدایی و عدالت اجتماعی می شود، یعنی دست تو می شود دست خدا، و نقطه ی نورانی مرکز حیاتی قلب، عالم تو شده و تو در هر لحظه در قیامت خود هستی، یعنی قیام کرده ای بر آنچه که باید باشی، همان اصل و واقعیتی که در ابتدا بود [من]، و این یعنی اعلام وجود و

شکرگزاری . و قیامت یعنی معرفت به حقیقت، و به معنی قرب است و آنهایی که حقیقت، را می پوشانند از قرب خدا بدورند .

خدا

منبع درآمد

خداوند عشق است و عشق

هرگز کسی را مجازات نمی کند

و پیوسته می خواهد شاهد رشد

و کمال انسان باشد . و درد و رنج هایی که انسان با آن مواجه می شود ابزار این رشد هستند، و این تجربه های نا خوشایند، بخشی از زندگی و آموزه ها، هستند . خوشی و اندوه شانه به شانه در حرکتند و هر مشکلی در زندگی درسی برای ما به همراه دارد که به ضعف های خود بپردازیم بسیاری از ما عادت کرده ایم دنباله رو باشیم، مردم برای شکست خوردن برنامه ریزی می کنند و آن را به دست می آورند و بعد به دنبال هوسی دیگر می روند، دنیا رؤیایی در پریشانی است و تنها با آگاهی است که تاریکی ها زایل می شود، و وقتی چنین شد همه چیزها دگرگون می گردند . و آنگاه چنان فکر و عمل می کنید که خدا می خواهد .

اجرای مراسم مذهبی، بُت پرستی و اهانت است به خدا، مراسمی که در کلیساها اجرا می شوند کفر آلود و مضمّن کننده و مردم خر کن است که آدم ها تحت تأثیر قرار می گیرند، و مراسم مذهبی که در اجتماعات انجام می گیرند با توجه به ذهنیت قومی عوام و از تلون مزاج و تقاضاهای جسدی آنها مایه می گیرند، که به خدا برسند!

همه ی ادیان همین طور هستند، خدا بزرگ ترین مصیبتی است که بشر به آن گرفتار آمده، و وسیله ای شده برای کلاه برداری مفت خورها، خدا را نمی توان از مردم گرفت، چون پناهگاه مردم است، مشکل خدا نیست دین فروشان هستند، که منافع دارند . ما احکام الهی نداریم این زاهدان بی مایه، دروغگو و حيله گر، هستند آنها از الفاظی استفاده می کنند که شما نمی دانید چیست و شما را گول میزنند تا پول شما را بچاپند .

مذهب واقعی از مراقبه و مذهب کاذب، از پرستش و احساس گناه تشکیل شده و این خطا کاری و احساس گناه در زندگی بشر مشهود است .

دست مسیحیان به خون حضرت عیسی و دست مسلمان ها به خون امام حسین و دست بشر به خون خدا آلوده است . ما آنها را کشته و سپس آنان

را پرستیده ایم! اسقف اعظم و یهودیان در امپراطوری روم دخالت داشتند . روزی که عیسی (ع) مصلوب شد، بنا بود سه نفر جانی، کشته شوند . باراباس، یک جانی بالفطره و حرفه ای بود، هم دزد بود و هم قاتل، او هفت نفر را کشته بود و میدانست که با آن فرمان، او سزاوار کشته شدن است نه عیسی، و حق نبود که عیسی به صلیب کشیده شود . از یکی از پیروان عیسی (یهودا) که در جمعیت بود سؤال می شود، که این مرد، که می خواهد مصلوب شود را می شناسی؟ او می گوید نه من هرگز چیزی در باره ی او نشنیده ام! فقط دیدم مردم جمع شده اند من هم آدمم ببینم چه خبر است!! در این هنگام خاخام ها و قدرتمندان مذهبی یهود فریاد کشیدند، باراباس! باراباس! و رأی به آزادی باراباس، دادند و عیسی را به صلیب کشیدند . عیسی مسیح به این دلیل به صلیب کشیده شد که چیزی که می گفت بخشی از ذهن یهودی که به او داده بودند نبود. و مسیح برای آنها خطرناک بود چون می توانست ساختار جامعه و باورهای مردم را که بر خرافات استوار بود، نابود سازد .

خدای یهود اعلام می کند چشم در مقابل چشم و مسیح می گفت خداوند عشق است، و این گفته بخشی از ذهن یهود نبود . در رُم مردم برای این که مسیحی هستند، کشته می شدند . و بعد از عیسی (ع) صدها نفر دیگر توسط قدرتمندان مذهبی یهود مصلوب شدند، وقتی این گونه افراد بی گناه به صلیب کشیده می شوند، مردمی که نا خواسته به جریان پیوسته و از آن حمایت کرده بودند، شروع می کنند به احساس گناه کردن، چرا که در یک جنایت مشارکت داشته اند . و پرستش، آنها جایگزینی می شد برای آن احساس گناه . پرستش روشی روان شناختی است، برای شستن دست ها از خون آن مردان که با حمایت آنان به قتل رسیده اند .

مسیح با توافق کشیش اعظم معبد یهودیان در یهودیه و به دستور امپراطور روم توسط حکمران او پونتئوس پایلیت کشته شد . و پونتئوس پایلیت بعد از کشتن عیسی دست هایش را شست . مسیح فقط دوازده پیرو داشت، و مصلوب کردن عیسی، و تمام به صلیب کشیده شدگان دیگر باعث گردید که در مردم احساس گناه شدیدی، ایجاد شود . و سبب شد بسیاری با آنها همدردی، کنند و یک دین بزرگی از آن پدید آید .

و این همدردی ها و پرستش ها، پوششی بود از احساس گناه پیروان آن دین، این کشتارهای غیر انسانی کاری بود که یهودیت، انجام داد و باعث شد که دنیای مسیحیت گسترش پیدا کند .

در واقع یهودیان، مسئول ایجاد مسیحیان هستند، پس تمام خون ریزی هایی که دنیای مسیحیت، و کلیساها انجام دادند یهودیان هم مسئول هستند. پونتیوس پالیلت می دانست مسیح بی گناه است و تلاش کرده بود که خاخام ها را راضی کند که او را آزاد کنند، ولی یهودیان موافقت نکردند و او به صلیب کشیده شد .

دستور کشتن آن مرد بزرگ از همین رُم ایتالیا صادر گردید که امروزه دوهزار سال است که خاستگاه مسیحیت و سرزمین پاپ شده است . و مسلمانانی که به دنبال امام حسین راه افتاده بودند، وقتی دیدند که از آنچه آنها به دنبالش بودند خبری نیست، برگشتند و امام حسین (ع) را تنها گذاشتند و به کشتن دادند .

دست بشریت به خون خدا آلوده است . کلیساها، مساجد، و معابد، خدا را با شمشیر دین، کشتند . و خدا شد منبع درآمدی برای مفت خورها و کلاه برداران دین فروش، همانهایی که دین، و خدا را به بیراهه کشیده و سود برده اند .

این دنیا عدالتخانه است، و هر کس به خواست و انتخاب خود می رسد . و این ما هستیم که روح جهان را تغذیه کرده، و با اعمال بد و خوب شرایط دنیا را برای خود بد و خوب، می کنیم .

هر چه شما واقعاً خواهان آن باشید چه خوب و چه بد، قابلیت و استعدادهاى نهفته، در جهت خواست شما فعال می شود و آن آرزوی قلبی شما، مصلحت خداوندی شماست که درپچه های ذهنتان، را بصدا در می آورند و ذات آسمانها و زمین که همکاران خدایند در جهت انجام خواست شما در شتابند .

مباحثهٔ عارف و خدا: عارفی را مریدان بسیار بود، خداوند به او میگوید میخواهی به مریدان بگویم که در جُبه چه داری؟ تا همگی پراکنده شوند و عارف جواب میدهد اگر بگوئی من هم از کرم و عظمت تو خواهم گفت تا همهٔ خلائق عبادت تو را کنار گزارند .

انتخاب زندگی

افکار عوام عمقی ندارند و تفکر

آنها سطحی است . افکار، مانند

امواج سطحی آگاهی اند با دنبال

کردن امواج سطحی، ژرفا شناخته نمی شود . بعضی ها متولد شده اند که بمیرند، و بعضی ها متولد شده اند که حیات را ارائه دهند، و جاویدان باشند . افراد دسته ی اول زندگی سلولی دارند و حاکمیت و قانون طبیعت در مورد آنها اجرا می شود . اما دسته دوم که حیات را انتخاب می کنند کارشان دشوار و خطرات بسیاری آنان را تهدید می کند، ولی انسان به سطوح چسبیده و می خواهد همه چیز را با فکر کردن حل کند، چون تکاپو در عمق ترسناک است و دستیابی به عمق، شهادت لازم دارد .

تو چه می دانی چگونه خطرهایی تو را تهدید می کند؟ ژرفا تاریک است و تو تنها هستی و هر چه عمیق تر، تو تنها تر خواهی بود . راهی که انتخاب کرده اید تاریک است، و شما علمی و آشنایی به آن ندارید، شما ماشین را در جاده ای تاریک و نا شناخته رهبری می کنید که از خطرات آن آگاهی ندارید و هر لحظه امکان دارد با مانعی برخورد کنید.

در این راه شیطان نفس ما را رها نخواهد کرد . نخستین قدم طریق معرفت، رعایت حقوق شریعت، است که همان نماز و روزه می باشد و آن آویزه ایست جهت آرامش که چنانچه با توجه، انجام گیرد افکار تو را نظم داده و امنیتی خواهد بود در مقابل مشکلات و نا آرامی های طبیعی و برای تربیت نفس، است که کمتر مزاحمت داشته باشند .

هر عملی که در نادانی انجام گیرد از روی ترس است، نماز به معنی دعاست و چنانچه با تمرکز همراه باشد شما را از تفرقه ها دور کرده و راهنمایی است، برای شروع و ابتدای رشد حقیقی، و جهت نظم، و آگاهی دادن به شما است تا مگر از لغزشهای نفس آگاه شوید و فکر شما را نظم و جهت دهد، و آن می تواند آسوده گی باشد در مقابل مصائب دنیایی .

از نماز باید حضور ذهن، و انرژی معنوی گرفت و نماز بی حضور از شیطان است که می تواند ما را به ذهن ببرد و با ذهن هم هویت نماید و مشغول دارد، شیطان دائماً با زندگی در ستیز است و مانند دزدی است که لباس پاسبان به تن دارد و در ما نفوذ می کند و ما بدون این که بفهمیم با

آن همکاری کرده و از خدا دور می شویم . این شروع راه معرفت است و آن شهامت لازم دارد، و تا انسان آمادگی این چنین شهامت، و جسارتی را برای تکاپو در عمق ندارد، به تفکر کردن ادامه میدهد و آن را جایگزین آگاهی کرده و به خود القا می کند که کارش درست است! .

مردم بلا استثناء با هر چیزی که بر خورد می کنند به میزان ذوق خودشان آن را تجزیه و تحلیل می کنند چون میزان رشد آنها بیشتر از آن نیست . همه افعالی که از این جسد سر میزند دمدمی، و متوجه تلون مزاج است و تا ما آگاهی و معرفت پیدا نکنیم، همین است که هست .

ذهن هر قوم و طایفه ای پُر است از عقاید و قواعد، و رسم و رسومات خود آنها، هر کسی آن چیزی را قبول دارد که مطابق اندوخته های ذهن اوست، و آنچه که ذوق ماست جذب آن می شویم، چه بسا خساراتی هم دارد بعضی ها خوششان می آید که با بدبختی زندگی کنند . در دنیای تفکر شما به آسانی می توانید نفس خود را اثبات کنید و اگر حرّاف و منطق دان و حساب گر باشید می توانید انسان بزرگی شوید، ولی در عمق به اینگونه استعدادها نیازی نیست، و فقط شهامت لازم است .

در عمق، تنهایی است و معنی مراقبه، همین تنها بودن و آن نقطه مقابل تفکر است . مذاهب، فلسفه را جایگزینی برای مذهب کرده اند، ولی آنهایی که داخل فلسفه میشوند از مذهب دور می افتند، تفکر از روی ترس بر می خیزد و شما را سرگرم می کند، ترس از تنها ماندن ها، بنابراین ترجیح می دهید عوض مراقبه در باره خدا فکر کنید . ولی برای توی محتاج، چه به خدا فکر کنید چه به کارهای دیگر دنیایی هیچ تفاوتی، ندارد تحوّل موقعی روی می دهد که شما تفکر را رها کرده و کرد کنید، (تمرکز و در خود جوشیدن) و در حالت بی فکری و بی ذهنی قرار بگیرید مردمی هستند که در باره پول، قدرت، موقعیت فکر می کنند و مردمی هم هستند که در باره ی خدا، نیایش و مراقبه فکر می کنند .

مردمان گروه اول را دنیا دوست و گروه دوم را مردان خدا و متدین می دانند! ولی در حقیقت، هر دو گروه دنیایی هستند . شخصی که در مورد خدا فکر می کند از تنهایی و بی ذهنی وحشت دارد، درست مانند کسی که از بی پولی می ترسد و آن دو با هم هیچ تفاوتی ندارند .

این لحظه، زندگی است آن را از دست ندهید، از جنس زندگی شوید و برکات زندگی، را پخش نمایید رویدادها از جنس ذهن و بسیار ناپایدار و گذرا هستند آنها را با شادی بپذیرید و بگذارید زندگی ادامه یابد .

این ساختمانهای عظیم کلیساها، و مراسمی که در آنها اجرا می شود از پول زحمات و دسترنج شما مردم ساده دل ساخته شده اند که در آن درس اخلاق داده شود، به بینید به چه روزی افتاده، که کشیش ها سوء استفاده جنسی از کودکان ما می کنند . "خبر تجاوز ۳۰۰ کشیش به ۱۰۰۰ کودک در آمریکا" این مفت خورها شما را فریب می دهند و گرگانی هستند که لباس میش به تن دارند، آنها گرسنه ی پول و قدرت ریاکار و دین فروش هستند .

در خبرهای سال ۲۰۱۰ بود که بیشترین قربانیان جنسی که توسط کشیش های کاتولیک، صورت گرفته، اول در هلند، دوم در ایرلند، و سوم در آمریکا و استرالیا بوده است. و حالا خبر تجاوز به نوجوانان توسط قاری قرآن رژیم اسلامی (حاج سعید طوسی) منتشر شده است . و طبق بررسی های انجام شده در بلژیک تجاوزات جنسی کشیش ها، برای مدتها ادامه داشته و در دهه شصت سیزده نفر از آنهايي که توسط کشیش های کاتولیک در بلژیک مورد تجاوز، قرار گرفته بودند خود کشی کرده اند .

خانم آپرا در برنامه ی تلویزیونی خود در آمریکا فاش کرد، که کشیشی مورد احترام و قبول مردم که طرفداران بسیاری هم داشت چهار کودک بین ۱۳ تا ۱۶ ساله را فریب داده و به آنان گفته است که او از طرف خدا آمده و اگر آنچه او می گوید انجام ندهند خود آنها و همه ی فامیل آنها به جهنم خواهند رفت، و به آنان تجاوز می کند، که یکی از آنها شب هنگام فرار می کند و درب منزل دیگری را میکوبد، و آنها که نگرانی و ترس این دختر بچه را احساس می کنند اجازه می دهند آن شب را در خانه ی آنها بماند . و این موضوع به پلیس و به دادگاه کشیده می شود، که آقای کشیش تونی دستگیر، محاکمه، و روانه زندان می شود .

بشر به تقاضای طبیعی نیازهای خود خدا ساخته است . در آغاز ضعف و جهالت مردم، خدا را خلق کرد ساده لوحی، از آن

**خدا - دین
چیست؟**

حمایت کرد و شد عقیده و باور مردم، خدا مخلوق و مولود ترس است . در بیرون تو هیچ چیزی وجود ندارد، تو باید باشی، تا چیزهای دیگر معنی پیدا کنند و تو زمانی هستی، که هستی را اعلام کنی، و این امر خود شناسی لازم دارد و تا زمانی که کسی خودش را نشناخته باشد، هر چه بگوید و فکر و یا احساس کند خیالاتی بیش نیستند .

در دنیا، تاریخ طولی از بی رحمی ها، به نام دین وجود داشته، در صورتی که شرط اصلی مذهب باید رحمت و شفقت، باشد . کلیساهای کاتالیک در اروپا جنایات و بی رحمی های فراوانی انجام دادند . در فرانسه تمام زمین ها متعلق به کلیساها بودند در اصل کلیساها با ثروت و قدرت زیادی که داشتند خود حکومت بودند، و شعور مردم را بطرز ناشایستی سرکوب کردند .

اصولاً دین ها برای گمراهی، و کنترل، جوامع بشری بوده و آخوندها می گویند که خدا گفته جنگ و بگش و دست و پا قطع کن! آیا این خدا قابل پرستش است؟ اصولاً ما آدمهای متفکری نبوده ایم و نگذاشته اند ما بفهمیم که این دین ها از کجا آمده اند؟ و تحت تأثیر احساسات، روش

اجدادمان را که همه اش بر پایه ی دروغ است تکرار کرده ایم . تو برای چیزی گریه و زاری و یا خوشحالی می کنی که نمیدانی چیست اول بفهم، بعد هرچه خواستی بکن . همه ی چیزهایی که با عنوان فرشته و جهنم و بهشت و دیگر گونه های ترس، توسط ادیان ساخته شده و در بین مردم رواج پیدا کرده و در ذهن ما وارد شده اند، برای کنترل جامعه و سود جویی آخوند، و کشیش بوده است . بله شما سوداگران دین گرفتاری دارید! در کنار این جنایات خرافات را هم رواج دادند .

(مسیح به هوا رفت و امام زمان ته چاه) و با این سرمایه و مهملات، هر کاری که خواستند در قالب دین انجام دادند . در انقلاب فرانسه تمام زمین ها از کلیساها پس گرفته شد و دین به کلی از سیاست جدا گردید .

در تورات عهد عتیق آمده که یهوه "خدای یهودیها" روی زمین می آمد با موسی صحبت می کرد و با یعقوب کشتی می گرفت و با مردم غذا می خورد، خدا و موسی در کوه طور چهل روز با هم صحبت کردند که موسی از ابهت خدا بیهوش می شود و بعد از دین حضرت موسی، خدا

کم کم بالا رفت، آسمانی، و نا دیدنی شد. و دروغ‌گوهایی پیدا شدند که مردم را گول بزنند، و به پول برسند. در هزارهٔ قبل از میلاد در جنگها گروه غالب و برنده، خداهای گروه مغلوب را با خود می بردند.

خدا آفریده ی ذهن آدم هاست و خدای ساخته ی ذهن آیت الله احمد جنتی به او حکم می کند که هر کس مخالف دین او باشد محارب با خدا است و باید کشته شود. و او با همین ذهنیت است که از قوهٔ قضاییه حکومت اسلامی به خاطر اعدام سریع دو جوان تشکر می کند، و به آنها می گوید دست شما درد نکند! با نگاهی دیگر این خدایان ما هستند، که ما را به اندیشهٔ خوب یا اندیشهٔ بد هدایت می کنند. وقتی برای اعدام، و کشتن انسان ها آیت الله جنتی تشکر می کند، ریا نمی کند این باور و اعتقاد و ایدئولوژی اوست که اگر کسی خلاف مذهب او حرفی زد باید کشته شود آیت الله جنتی و مصباح یزدی و سیدعلی خامنه ای، آدم های بدی نیستند خدای این علمای دین، قاسم الجبارین است و آنها به فرمان، خدای خود ایدئولوژی و طبیعت آخوندی خود عمل می کنند، و آدم می کشند، و اگر غیر از آن بود جای تعجب داشت. امروزه خدا و دین ها، مشکل جدی و باعث بدبختی بشر شده اند، این دین های اجتماعی، ازدهایی است که به پاهای مردم پیچیده، و مخصوص سگ ها، شغال ها، کفتارها و لاشخوارهاست و برای یک تکه نان است، و ارزشی با آنها نیست.

بت تراشی و بت پرستی پلیدترین و کثیف ترین چیزهاست که یک نفر آدم عقب افتادهٔ ذهنی، را آنقدر بزرگ کنید که دستور کشتار بدهد، و بعد از مُردنش هم به تو حکومت کند، و این جهالت تا بدانجا پیش رفته است که ما از استخوانهای پوسیدهٔ مُرده شفا طلب می کنیم!

امام خمینی و خامنه ای چه نفعی برای جامعه داشته اند؟ ما باید شعور و درک انسان بودن خود را داشته باشیم، فرهنگ ما سراسر پند و اندرز و نصیحت است همه اش خوشی شادمانی و زندگی است.

چرا ما دُچار فرهنگ ذلت، شده و حقیر گشته ایم؟ و از اصل خود دور افتاده ایم. دروغ‌گویان دین فروش، از نا آگاهی ما سود برده اند و فرهنگ نوکری و دستبوسی و پرورش روح عبودیت و بندگی، بردگی و حقارت را آخوند و کشیش رایج کرده، و در اجتماعات جا انداخته است.

این قبیل تفکرات نشانهٔ رذالت و فرومایگی آخوند، و زبونی مردم است که باید کنار گذاشته شوند، و از بین بروند. این باورهای بدون تحقیق، و تحجّر فکری و عقب افتادگی را نباید به حساب دین داری گذاشت. داشتن دین مقام است، ولی حقیقت دین از مردم پنهان نگاه داشته شده و خرافات برای قرون متمادی در جهت حماقت مردم و قدرت آخوندی تبلیغ شده، و جزء باور مردم گشته، و ما با آن زندگی می کنیم. این همه انحطاط فکری، میراثی هستند که با تاریخ به ما منتقل گشته اند و ما تا واقعیت گذشته ی خودمان را نفهمیم نمی توانیم راه درست را انتخاب کنیم، و برای همین است که همواره مهملات را بدون این که درک کنیم در قالب دین و باور به ما تحمیل شده است. انسان بودن به ما این افتخار را می دهد که از توانایی های خود آگاه شویم، و زندگی خود را در کنترل بگیریم، قدمهایی که گذشتگان برداشته اند و انتخابی که کرده اند در زندگی ما اثر گذاشته، و ما تاریخچهٔ خانواده های قبلی را تکرار می کنیم و زندگی ما کپی، زندگی اجدادمان است.

مردم قربانی ادیان هستند، تاریخ آئینه ایست که گذشته ی ما را نشان می دهد. ما با نا آگاهی عمل می کنیم و شهادت آن را نداریم که به غلط بودن آن معترض باشیم چون حکومت های استبدادی هیچگونه اعتراضی را نمی پسندند، و اگر کسی بگوید که این کار درستی نیست محارب با خدا است و حکم اعدام در انتظارش خواهد بود.

آزادی و بکارگیری قدرت اندیشه، است که منجر به شناخت هستی (خدا) و علم می شود نه دین، دین ها برای کنترل اجتماعات طراحی شده اند. علم زیباترین دست آورد انسان و اندیشه کردن حق، انسان است و تمام کشفیات، حاصل از آنست و کشیش ها و آخوندها که جلوی آزادی اندیشه این موهبت و هدیه ی خداوندی را می گیرند محارب با خدایند، و آن که فکر کرده و به دنبال آگاهی میرود کارش خدایی است.

آمیختگی دین با سیاست، باعث شده کشور عقب نگاه داشته شود. احکام دین که در هزار سال پیش گفته شده نمی تواند جوابگوی مسائل امروز اداره ی کشور باشد و نهاد دین، و نهاد دولت، باید از هم جدا باشند.

حکومت اسلامی از قوانین دین، برای تحکیم قدرت و فساد خود استفاده نموده و استبداد را حاکم کرده است. کینه و نفرت آخوندهای جمهوری اسلامی ایران از مغز استخوان هم گذشته و مردم را حیوان فرض کرده اند و مملکت به شیوه ارباب رعیتی و قبیله ای اداره می شود و بنگاه آخوندی دین دیگر احترام مذهبی و اخلاقی گذشته را ندارد.

مسئله ی ما نبود آزادی و عدالت اجتماعی در کشور است و مشکل عقب افتادگی، مملکت ما نبود قانون، و اشاعه خرافات آخوندی است. و این مدعیان دین، همگی فاسد هستند. وحشتناک ترین ویژگی استبداد دینی آن است که نمی توان در باره ی آن سخن گفت، اگر انتقادی نباشد اصلاحی هم نخواهد بود، علت بیچارگی مسلمانان این باور است که قانون بدست خدای تبارک و تعالی است! و این منتهای بدبختی است که مردم نمیتوانند در امورات خودشان دخالت داشته باشند و دین تبدیل شده است به اسباب تحمیق، خرافات، و بردگی، در همه ی قدرتهای استبدادی، جلو گفتگوها گرفته می شود، بطوری که تملق و ترس، جایگزین صداقت، و صراحت در رفتار مردم شده و همه اش چاپلوسی، دست بوسی و حقارت، است که مغزها قفل می شوند، و شرافت انسانی زیر سؤال است.

روزنامه های جمهوری اسلامی شده اند ثناگوی آقای رهبر دینی و انتقاد کردن ممنوع است. بر اساس آمار سال ۲۰۱۰ گزارشگران بدون مرز، جمهوری اسلامی در بین ۱۷۸ کشور مقام سوم در سرکوب روزنامه نگاران و مطبوعات را در جهان به خود اختصاص داده است یعنی فقط دو کشور بیشتر از ایران سرکوب داشته است.

و بر اساس قطع نامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۰ که با رأی هشتاد کشور به تصویب رسید حقوق بشر در رژیم حکومت اسلامی ایران رعایت نمی شده و قوانینی مانند شلاق، و قطع دست، و پا و سنگسار، جایی در حقوق بشر، ندارند. تعداد اعدام ها در سال ۲۰۱۰-۱۷۹ فقره و در دو هفته ی اول ژانویه ۲۰۱۱-۴۶ نفر بوده است. و در دولت تدبیر و امید آقای روحانی، اعدام ها سیر صعودی داشته، و در یک روز از بهمن ماه سال ۱۳۹۲-۴۹ نفر و در اولین سال ریاست جمهوری (تدبیر و امید) آیت الله روحانی ۹۰۰ نفر اعدام شدند.

نقش دین در جامعه

دین برای آرامش فردی آمده و
دین هر کس به خود او مربوط
می شود و دین نمی تواند در
قانون مدنی، که در زمان ها و

با شرایط جامعه تغییر می کند، دخالت داشته باشد و قوانین جامعه و نیاز
آن توسط خود مردم، باید تدوین و معین گردد نه توسط دین .

دین های مردمی امری خصوصی و متعلق به طبیعت انسان هاست که
هر کسی مطابق با آموزه های ذهنی، خود بر می گزیند . بسیاری از
دانشمندان را آخوندهای کاتولیک کشتند، دین مانعی برای روشن فکری
بوده و ما روشنفکر دینی نداریم، ولی خدا شناس روشنفکر داریم .

دین حکومتی قوانین بربریت، خود کامگی، استبداد و تجاوز است، و ما
باید خود را از این چالۀ بدبختی نجات دهیم . زمینه فکری جوانان باید
طوری روشن شود که احساس کند آنچه برای بشریت خوبست انجام دهند
باید خوبی را برای نفس خوبی انجام داد، و لازم نباشد که آخوندها و یا
کسان دیگر به ما بگویند چه بکن و چه نکن، ما باید به دانشی برسیم که
نفس خوبی و بدی را تشخیص دهیم و رشد فکری بشر به جایی برسد که
اعتقادات موهوم از بین بروند . و به قوانین مذهبی، مبتنی بر ترس و
اجبار و عبودیت و بندگی و بدبختی و بردگی نباید تن داد، و اگر پذیرفتی
که بارکش باشی، آخوندها به هدفشان رسیده اند .

آخوند و کشیش می خواهند شما را تسلیم بار آورده و توی سرتان بزنند،
هیچ حقه بازی بیشتر از حقه بازی روحانیت آخوندی نیست که بگوید
دعا کنید تا مرادت برآورده شود و دعا کنید که هوای آلوده ی تهران
برطرف گردد . (تهران به خاطر آلودگی هوا هفته ای سه روز تعطیل است
و در اخبار بود که ۴۰۰۰ نفر به خاطر آلودگی هوا در سال ۲۰۱۰ جان خود
را از دست داده اند) آلودگی هوای تهران و اصفهان جان کودکان و
سالمدان را تحدید می کند و مسئولین می گویند ما منتظر رحمت الهی
هستیم و باید دعا کنیم تا باران بیاید! باران آمد و در هوای آلوده اهواز
منجر به مسمومیت ۶۰۰۰ نفر دیگر انجامید . یکی از آخوند ها گفته
است که انجام گناه و بی حجابی موجب خشکسالی می شود! .

آخوندها هر کجا کم می آورند دستور برای خدا صادر می کنند و فرمان میدهند که چه بکند، و بی کفایتی و بی لیاقتی مسئولان جمهوری اسلامی را به حساب عدم رحمت خداوند، می گزارند اینها مُهملات، و عقب افتادگی فکری، است و ما را مسخره ی خودمان کرده اند .

یکی می گفت من مقلد فلانی هستم، خوشا به حالت میمون وار تقلید کردن اسمش عبادت نیست، آنان که خود را پُلی بین مردم و خدا می دانند تبدیل به سدّی شده اند که همه از اصل و خدا دور بمانند، اگر ما خودمان را شناسیم هر کاری که انجام می دهیم مسائل احساس، بت پرستی، و خدای ما هم خیالی است . خدای فقیه هان و شریعتمداران مسلمان در آسمان است و آن خدایی واهی است که جَبّار است و قهار، تنبیه می کند و پاداش می دهد و دور از دسترس است و کسی نمی داند چیست .

افراد جاهل علت تحولات طبیعی را نمی شناختند، و دروغگویان، امور طبیعی مانند رعد و برق و زلزله را به خدا منتسب می کردند و ثروت می اندوختند که این غضب خداست هر کس به نسبت حالات، و از زاویه دید خود، خدا را تصویر می کند و از اصل به دور است . در هندوستان بیش از سه هزار خدا، وجود دارد و گاندی می گفت "من به دین شما کاری ندارم باید دید حقیقت کجاست" .

خدایی که عرفا تعریف کرده اند عین جهان هستی است و هیچ موجودی خارج از آن نیست، و خدا جُز طبیعت و جهان هستی نیست، وقتی تو با طبیعت دم خور باشی بسیاری از مشکلات حل می شود و طبیعت درس بزرگی به انسان می دهد . در اصل خدا جوهره هستی، هوشیاری حیات بیداری وجدان، و فضای یکتایی است و نمی شود آن را تعریف کرد . خدا در استدلال نمی گنجد چون هر چه بگوئید کوچک است و آنچه گفته آید در ذهن و حس است و از محدودیت ما خارج نیست، شما بزرگتر از ذهن هستید و خود را با فشار در ذهن زندانی کرده آید و رنج میبرید!

خداوند روح جهان، هوشیاری، خرد زندگی، و علم مطلق است . و این جوهره ی گسترده در عالم، بالقوه در همه چیز حضور فعال دارد [من] . جهان فقط وجه قابل رؤیت خداوند است (ظهورات) و روح جهان، جزئی از نیروی روح خداوند است (قابلیت) ، و معرفت خدا بدون مراقبه و

تجربه خود شناسی حاصل نگردد، مراقبه به معنای تماشا کردن درون است که منجر به خالی شدن ذهن، و آرامش می شود و تنها چیزی که برای رسیدن به خداوند لازم داریم **عشق** است .

نظریه ها و یافته ها

خدایی که امروزه علم فیزیک و کیهان شناسی می شناسد با خدایی که مذاهب از آن تعریف می کنند تفاوت دارد، خدایی که

علم، با استفاده از مطالعات دانشمندان، در تحولات، و پیدایش کائنات، و فضا که با توجه به عکس های گرفته شده از کهکشان ها به وسیله ی تلسکوپ های پیشرفته فضایی مانند هابل، و اطلاعاتی که وؤجر از ورای کهکشان شیری ارائه می دهند اسمش آفریدگار است، و خدای خیالی مذاهب را قبول ندارد . خدا، نیروئی است که بر همه چیز احاطه دارد و جهان را می چرخاند، خدا علت وجودی همه موجودات است .

پی یر شروع؛ همه ی ادیان با هم اشتراک دارند همگی آنها بی حرمتی به عقل سلیم، و توهین به شعور انسانند زیرا از عناصری سرهم شده اند که منطبق با منطق بشر نیستند .

امیل زوالله؛ نویسنده فرانسوی میگوید: تمدن، به کمال نمی رسد مگر زمانی که آخرین سنگ آخرین کلیسا بر سر آخرین کشیش خراب شود .
رنه دکارت؛ ما باید شک کنیم والا از راه حقیقت منحرف میشویم من فکرمی کنم پس هستم و در باره ی چیزی که فکر می کنید هست، او خدا را (انرژی حیاتی) می داند .

نیوتن؛ نیوتن با نگاهی عمیق، کتاب طبیعت را خوانده و ظلمت را شکسته و رازها گشوده، و دریافته بود که کائنات، را انرژی آفریده و آن وجود قدرتمند و هوشمند، نظم ستارگان را اداره می کند . مطالعات نیوتن در زمینه ی ستارگان و گرانش، و فرمولهای او هم چنان مورد استفاده است، او منشأ حرکت و گرانش ستاره ها را یک (عامل هوشمند) میداند و چگونگی نظم آفرینش را به عامل هوشمند نسبت داده و می گفت این عامل هوشمند به همه چیز حکمرانی دارد .

استیون هاکنینگ دانشمند بریتانیایی؛ جهان بطور اتفاقی به وجود آمده و خالق در کار نبوده است .

داروین؛ نظریه داروین که مسئله تکامل را مطرح می کند عقیده دارد که منشاء حیات از تک سلولی زیر اقیانوس شروع شده و جوابی برای چگونگی بوجود آمدن تک سلولی اولیه را ندارد .

داروین حتی نتوانست بدن هایی بیابد، که گواه پیوند تکامل باشد . یک بدن انسان در چین یافت شده که توسط برف محفوظ، مانده و عمر آن را نود هزار سال تخمین زده اند، ولی میمون نیست .

نظریه فیزیک؛ جدیدترین نظریه فیزیک کوانتم می گوید: عالم نیازی به خالق نداشته است . انفجار اولیه، منجر به خلاء کوانتمی، با بار الکترومغناطیسی مثبت و منفی برابر شد، و کائنات از هیچ حادث گردید.

آلن ساندز؛ خدا را (علت اول) میداند . و ما ماهیت علت اول را نمیدانیم چیست . و آن مربوط است به اندکی قبل از تئوری بیگ بنگ آنشتاین، که علت پیدایش جهان را انرژی می دانست .

یافته های دانشمندان فضایی در مورد کائنات و آفرینش به طور بسیار فشرده چنین می گوید: آفرینش کائنات از ۱۳,۸ میلیارد سال پیش آغاز شده و اعمالی که در سه دقیقه ی اول خلقت و کائنات، انجام گرفته بیشتر از چیزهایی است که بعد از آن سه دقیقه به وقوع پیوسته است .

عامل به وجود آورنده نقطه اول، انرژی با حرارتی بیش از ۴ تریلیون درجه بوده، و این اتفاق در زمانی بسیار کوچک (10^{-12}) ثانیه انجام گرفته، که منشاء و باعث به وجود آمدن کائنات شده است .

با توجه به مبحث علت و معلول و با آگاهی از علل وجود کائنات می توان به وجود پروردگار پی برد، با توجه به این که هر معلولی یک علتی دارد، و اگر ما متوالیاً میلیاردها بار به عقب برگردیم به (علت اول یا آفریدگار) میرسیم که زمان آن را (10^{-43}) ثانیه می دانند، و هیچ کس زمان بین (0 و 10^{-43}) ثانیه را نمی داند چیست و چه شده .

عامل به وجود آورنده ی نقطه اول، انرژی بوده و آن (Entity و جوهر، آفریدگار، یا هستی) یا همان علت اول است . که باعث تبدیل انرژی به جرم

گشته است و با وجود آمدن جرم فضا هم بوجود آمده که همچنان در بسط و گسترش است . و این که در ابتدا ، چه چیزی باعث شده که انرژی به جرم تبدیل شود، همچنان ناشناخته است .

برای تحقیق چگونگی خلقت آفرینش، اگر مرتباً داخل هر چیزی مثلاً یک برگ بروید و به ملکول و داخل اتم و انرژی آن شوید به علت اول می رسید که جهان تظاهر آنست . چهار نیروی (جاذبه، الکترومغناطیس، نیروی برق ضعیف، و نیروی برق قوی) کائنات را در کنترل دارند .

* آنچه شد زنده جهانی به نَفَس، جُز خداوند نمی داند کس* .

آفریدگاری که علم میشناسد جهنم و بهشتی ندارد و دین را دکانی می داند که آخوند و کشیش راه انداخته است . با تعطیل عقل، بستری برای دروغ و ریا و تزویر آماده سازی می شود و خرافات حاکم شده و دکان دین فروشان رواج پیدا می کند، و بازار مجتهد و مقلد به مانند بیماری مهلک شیوع می یابد که با افتخاری جهل آمیز، بگویند من مقلد فلان کس هستم! هر چیزی که تجلی پیدا کرده از عظمت این وجود است و چون وجود بسیط است همه را شامل می باشد، خریّت، حماقت، و نفهمی هم جلوه ای از این عظمت وجودند . و در این دنیا هر کسی، به جایی تعلق دارد تا تعادل، و نظم برقرار گردد، و بنا هم نیست همه ی مردم دانا باشند .

ما برای رسیدن به خدا واسطه، نیاز نداریم آفریدگار در آفریده ی خود حضور دارد . آنقدر نزدیک، که کلمه نزدیک هم برای آن حرف درستی نیست . این دکان داران ریاکار، خرافات و ترس را رواج می دهند و مردم را در اسارت نگه می دارند و اسمش را دین می گذارند! .

جانمایه انسان آزادی است که عین نفس کشیدن است، و متعصب نمی تواند آزاد باشد، دین باید آزادی در بر داشته و تو را از قید و بندها و اسارت آزاد کند . دین، بیرونی نیست بلکه آن حقیقت، و فطرت درون است . و باید به تو سلامتی و آزادی بخشیده و مانع فحشا و منکرات گردد، و اگر چنین تحولی در ما ایجاد نشود دین چه معنی دارد؟ زرتشت به عنوان پیامبر باور به خدایان متعدد را از بین برد و آئین او یکتا پرستی و باور به خدای دانا که خصوصیات آن، راستی و درستی، منش نیک، آرامش، خرد و وجدان زنده است بود . و موبدان زرتشتی این آیین

زیبا را هم با فساد خود آلودند و به انحطاط بردند، که باعث شد مردم از آنها روی بر گردانند، و سبب گردید اعراب بیابانی به سرزمین آباد و افسانه ای ایران، هجوم آورده و تمدن، ما را منهدم نمایند، دست آخوند به هر چه رسید منحط شد. نیرومندی مرکزحیاتی و قابلیت، این اجازه را به ما می دهد که هر چیزی را خلق کنیم و ما خداها را از روی ترس آفریده ایم، مردمی که در معابد به نیایش مشغولند و در جلو مجسمه هایی که خود ساخته اند تعظیم می کنند، همگی از ترس، لرزانند.

و این بخشی از ترس، بوده که معابد و خداها ساخته شده اند. و آنها از ترس تنهائی خداها را هم نشین خود دانسته و می گویند خدا با من است و مرا تنها نخواهد گذاشت! دلیل دیگر ساختن خدایان، طرف دیگر ترس، یعنی طمع است. هر کجا ترس باشد طمع هم هست، و اگر عقاید خود را نگاه کنید هیچ چیزی جز روانشناسی ترس و طمع نخواهید یافت.

در صورتیکه مذهب واقعی تو را از ترس و طمع رها می سازد. یک حسّی در طبیعت وجود دارد که همه موجودات زنده از مرگ میترسند، آهو وقتی شیری را می بیند از ترس مرگ پا به فرار می گذارد.

در عصر بدویّت که مردم در غارها زندگی می کردند نتوانستند با مسئله مرگ، کنار بیایند و میدیدند که بالاخره مرگ اتفاق می افتد. و از بلایای طبیعی، سیل طوفان و زلزله در هراس بودند، و زمانی که در غار آتش روشن بود دیدند که دود و شعله آن به آسمان می رود و نور آتش باعث می شد که اطراف خود را ببینند با خود گفتند شعله ها روح آتش است که به آسمان می روند و اعتقاد پیدا کردند که روح آنها بعد از مرگ به بالا و آسمان می رود و با این باور احساس راحتی و آسودگی کردند که وقتی مُردند، به آن دنیا که اجدادشان هستند می روند، و با این حس، آرامشی در مردم پدید آمد. حضرت ابراهیم آمد مردم را به یکتا پرستی دعوت کرد و گفت خدا در آسمان است و وقتی کسی می میرد روحش به آسمان می رود، و حالا بعد از پنج هزار سال هنوز مردم همین طور فکر می کنند! در حقیقت، خداوند هستی بیکران است، هرگاه انسان واقعاً در عشق مشتعل باشد، خداوند و کلّیت هستی در وجود او اتفاق افتاده است. در واقع (خدا) در خمیره ی تو مخفی، است. خدا تعریف ندارد، جوهره

است، نور انرژی و موج است، روح جهان و مرکزیت افاضه است [من] است و وسعت است . و همه چیز در این وجود، تجلی ذات اویند .

مسائل اجتماعی سطحی هستند و

نمی توانند سازنده باشند ما با

نسبت ها سروکار داریم و در

شناخت حقیقت

شک و تردیدها هستیم و شک و تردید یعنی نادانی ها، برای شناخت و معرفت، هدف و نیت حقیقی لازم است که میخواهد آنچه در واقعیت هست را بشناسد، هیئت مادی ما در محدوده ها عمل می کند، و برای شناخت باید در اختیار منبع افاضه کننده و علم قرار گیرد، که وسعت است .

وقتی تمام هیئت مادی تو مایه از فطرت، و اصل حیات گرفت تو وسعت داری و زمانی که در مرکزیت، خود استقرار پیدا کردی (دین) داری . واقعیت دین، منم مذاهب اجتماعی، و آداب و رسوم، سرگرمی ها هستند که حسیات ما عکس العمل نشان داده و ما را بیشتر گیج، می کنند و برای هدف حیاتی، و خود شناسی، جوابگوئی ندارند و همه اش خیال است که با یک اشاره و حادثه تغییر کرده از هم می پاشند .

اصل شناخت در فطرت ماست، که اعلام می کند علم را و حیات را و این کار تربیت نفس و توجه لازم دارد، تا وسعت دید چشم ما فقط شکست نور نباشد و گوش ما همین طور باید وسعت شنوائی پیدا کند که صدای خدا را بشنود، و این معنی دین داشتن است .

کسی که خوی درندگی دارد باید درنده باشد و آدمکشی کند، اگر وحشی گری در نهاد باشد، عوض نمی شود و گرگ زاده گرگ شود .

حکومت های مذهبی، دین را دست آویزی برای آزار و انیت و کشتن مردم کرده اند و با نام خدا آدم می کشند، و خدا مشکل جدی مردم کشور های عقب افتاده شده است .

برای اعلام وحدانیت شما چاره ای ندارید که عظمت هستی، را گویا باشید نه تصدیق کنید، فساد در جامعه بدن ما قابل قبول نیست، راه خدا مسائل باطنی و فطرت است، و خدای آسمانها محدودیت فکری ماست .

باید دل را از خطا نگاه داشت تا دست تو همان را انجام دهد که دست خدا می دهد . وظیفه ما گیرندگی امواج اوست، خدا با قلب ها کار دارد

و شناخت خدا تزکیه، و پاکی می خواهد و اولین قدم در این راه، نگه داشتن زبان از لغو، نفس از هوس، و دل از غفلت است .
و باید که راست عمل کرد، هیچ زرنگی و متانتی ارزنده تر از راستی نیست دروغ ریشه جان را می خشکاند و تو را به پلیدیها سوق می دهد .
خدا یعنی حیات بخشی و خدا یعنی اصل و حقیقت تو و دین تو، و حقیقت خدایی را نباید با هوی و هوس و افکار و حس آلوده کرد، خدا هرچه هست معامله گر، نیست (تو همچو گدایان عبادت به شرط مُزد مکن) .
همه چیز و همه کس جلوه تجلی ذات اویند و احترام به موجودات، تجلیل از عظمت خالق است .

جنگ با طبیعت، جنگ با خداست و جنگ با انسانیت است و محافظت از محیط زیست، یک فریضه عبادی و انسانی میباشد .
زمین زنده است و فرکانسی معادل ۷,۸۳ هرتز دارد، آگاه است و با آلودن متأثر می شود و این نا آرامی، به صورت انواع تحولات طبیعی بروز می کند، که مرگ موجودات را به همراه دارد .

همه چیز در رژیم آخوندی ایران در اسارت حماقت قرار گرفته اند، از حیات وحش گرفته تا جنگل ها رودخانه ها دریاچه ها و آدمها .
کسی که در زمین فساد، و محیط زیست، را آلوده می کند قابل اعتماد نیست، و این خیانت در امانت است . زمین مال آیندگان است که به امانت به ما سپرده شده، و ما وظیفه داریم در نگهداری آن بکوشیم .

خدای یک دانشمند با خدای مردم بسیار متفاوت است . آقای هابل استاد دانشگاه هاروارد و از دانشمندان سازمان فضایی ناسا در آمریکا در تحقیقات خود، کائنات را شبیه تخم مرغی به تصویر کشیده، در پاسخ خبرنگار که احساس او را جویا می شود می گوید من چشم خدا را دیدم .
هر کس به نوق خود خدایی دارد، خدا در بین عوام تعاریف مختلف دارد کریم است و رحیم است و مهربان است، اگر اوضاع بر وفق مراد باشد .
و اگر مطابق امیال نفس او نبوده، عدم یا وجودش یکسان است و با این نوق و دیدگاه، خدای خر پوست خربزه است .

حلاج معتقد به حُلُول خداوند در ذات موجودات است، و اتحاد خالق و مخلوق را معتبر می داند، و برای اثبات وحدت وجود، ذات وجود را

نقطهٔ اوّل، و موجودات را خط، و خط را نقطه های بی‌شمار به دنبال هم دانسته و می‌گوید: نقطه، اصل هر خطی است. و خط از نقطه بی‌نیاز نیست و آنچه چشم در خط می‌بیند، نقطه ایست ما بین دو نقطه.

مشیت خداوندی، عین صواب

است طرفداران مکتب جمال

جهان را نشئه ای از فیاضیت

آیینۀ وجود

خدایی می‌دانند، و تجلی زیبایی را علت آفرینش، و عشق را نخستین مخلوق. و نیروی عشق، است که منجر به تحقق، جهان سرمدی گردیده و این هستی و خلقت آئینه ایست، که وجود مطلق، را باز می‌تاباند.

آنچه چیزها را زیبا می‌کند تویی، و این من هستم که بقیه ی چیزها زیبا و معنی دار می‌شوند و اگر من، نباشم بود و نبود چیزها و خدا چه معنی دارد؟ پس اگر طالب حیات هستی، تو باید باشی تا برای تو باشد. جسم سلولی تو بمنزله ی لباس، است بر حقیقت تو.

در مکتب زیبایی، زن مادر است حتی اگر بچه نداشته باشد، و مادر تراونده ی محبت، و یگانه است و نظیر و مانند ندارد. مادر تجلی زیبایی مطلق است، و این تعریف خداست. در دنیای بزرگ مادر بچه ها حد و مرزی برای آزادی ندارند، هم چنانکه در دنیای خداوندی آفریده او حد و مرزی از رحمانیت و آزادی ندارد.

خانم تامسون معلم کلاس پنجم

وقتی متوجه افسردگی دانش

آموز خود، تدی که در کلاس

پسر بچه

نگران مادر

پنجم رفوزه شده بود می‌شود تصمیم می‌گیرد پرونده ی مدرسه ی او را بررسی کند. معلم کلاس اول: تدی دانش آموز باهوش، شاد و با استعداد است تکالیفش را خیلی خوب انجام می‌دهد و رفتار خوبی دارد "رضایت کامل". معلم کلاس دوم: تدی دانش آموز فوق العاده ای است همکلاسی هایش دوستش دارند ولی او به خاطر بیماری مادرش که در خانه بستری است دچار مشکل روحی است.

معلم کلاس سوم: مرگ مادر، برای تدی بسیار گران تمام شده است. او تمام تلاشش را برای درس خواندن می‌کند ولی پدرش به درس و مشق

او علاقه ای ندارد . اگر شرایط محیطی او در خانه تغییر نکند او به زودی با مشکل روبرو خواهد شد .

معلم کلاس چهارم تدی درس خواندن را رها کرده و علاقه ای به مدرسه نشان نمی دهد . دوستان زیادی ندارد و گاهی در کلاس خوابش می برد خانم تامپسون با مطالعه پرونده ی تدی به مشکل او پی برد، و از این که دیر به فکر افتاده بود خود را نکوهش کرد .

تصادفاً فردای آن روز، روز معلم بود و همه ی دانش آموزان هدایائی برای او آوردند . هدایای بچه ها همه در کاغذ کادوهای زیبا و نوارهای رنگارنگ پیچیده شده بود، بجز هدیه ی تدی که داخل یک کاغذ معمولی و به شکل نا مناسبی بسته بندی شده بود . خانم تامپسون هدیه ها را سرکلاس باز کرد . وقتی بسته ی تدی را باز کرد یک دستبند کهنه که چند نگینش افتاده بود و یک شیشه عطر که سه چهارمش مصرف شده بود در داخل آن بود .

این امر باعث خنده بچه های کلاس شد اما خانم تامپسون فوراً خنده بچه ها را قطع کرد و شروع به تعریف از زیبایی دستبند کرد . سپس آن را همانجا به دست کرد و مقداری از آن عطر را نیز به خود زد .

تدی آن روز بعد از تمام شدن ساعت مدرسه مدتی بیرون مدرسه صبر کرد تا خانم تامپسون از مدرسه خارج شد . سپس نزد او رفت و به او گفت: خانم تامسون شما امروز بوی مادرم را می دادید .

خانم تامپسون، بعد از خداحافظی از تدی، داخل ماشینش رفت و برای دقایقی طولانی گریست . از آن روز به بعد، او آدم دیگری شد و در کنار تدریس خواندن، نوشتن ریاضیات و علوم، به آموزش (زندگی و عشق) به همنوع، به بچه ها پرداخت و البته توجه ویژه ای نیز به تدی می کرد .

پس از مدتی، ذهن تدی دوباره زنده شد . هرچه خانم تامپسون او را بیشتر تشویق میکرد او هم سریعتر پاسخ می داد . بسرعت او یکی از با هوش ترین بچه های کلاس شد، و حالا تدی محبوبترین دانش آموزش شده بود . یکسال بعد، خانم تامپسون یاد داشتی از تدی دریافت کرد که در آن نوشته بود شما بهترین معلمی هستید که من در عمرم داشته ام چهار سال بعد از آن، خانم تامپسون نامه دیگری دریافت کرد که در آن تدی

نوشته بود با وجودی که روزگار سختی داشته است اما دانشکده را رها نکرده و به زودی از دانشگاه با رتبه ی عالی فارغ التحصیل می شود .
باز هم تأکید کرده بود که خانم تامپسون بهترین معلم دوران زندگیش بوده است. چهار سال دیگر هم گذشت و باز نامه ای دیگر رسید . این بار تدی توضیح داده بود که پس از دریافت لیسانس تصمیم گرفته به تحصیل ادامه دهد و این کار را کرده است .

باز هم خانم تامپسون را محبوبترین و بهترین معلم دوران عمرش خطاب کرده بود . اما این بار نام تدی در پایان نامه کمی طولانی تر شده بود دکتر تئودور استوارد، ماجرا هنوز تمام نشده است .

بهار آن سال نامه ی دیگری رسید . تدی در این نامه گفته بود که با دختری آشنا شده و می خواهند با هم ازدواج کنند . او توضیح داده بود که پدرش چند سال پیش فوت شده و از خانم تامپسون خواهش کرده بود اگر موافقت کند در مراسم عروسی، در کلیسا در محلی که برای نشستن مادر داماد در نظر گرفته می شود بنشیند .

خانم تامپسون بدون معطلی پذیرفت و حدس بزنید چکار کرد؟ او دستبند مادر تدی را با همان جاهای خالی نگین ها به دست کرد و علاوه بر آن یک شیشه از همان عطری که تدی برایش آورده بود خرید و روز عروسی به خودش زد تا بوی مادرش را بدهد .

تدی وقتی در کلیسا خانم تامپسون را دید او را به گرمی هر چه تمام تر در آغوش فشرد و در گوشش گفت: خانم تامپسون از این که به من اعتماد کردید از شما متشکرم . به خاطر این که باعث شدید من احساس کنم که آدم مهمی هستم از شما متشکرم . و از همه بالاتر به خاطر این که به من نشان دادید، که می توانم تغییر کنم از شما متشکرم .

خانم تامپسون که اشک در چشم داشت در گوش او پاسخ داد تدی، تو اشتباه می کنی، این تو بودی که به من آموختی، که می توانم تغییر کنم .

من قبل از آن روزی که تو بیرون مدرسه با من صحبت کردی، بلد نبودم چگونه تدریس کنم . بد نیست بدانید که تدی استوارد هم اکنون در دانشگاه آیوا یک استاد برجسته پزشکی است و بخش سرطان دانشکده پزشکی این دانشگاه نیز به نام او نامگذاری شده است .

دوگانگی

نفس و ذهن تو از عقاید و افکار

دیگران پُر است، یک نفر از تو

تعریف و دیگری تو را سرزنش

کرده، یکی گفته تو زشتی و دیگری گفته تو زیبایی، نفس تو تحت تأثیر محیط اطراف، و نظرات خوب و بد دیگران را به نحوی در خود دارد و ذهن تو با آن ها مشغول است، و از خودت بی خبر مانده ای . و تو از مجموعه این مفاهیم شخصیتی در ذهن خود آفریده ای، و برای همین است که زندگی تو آشوب و سر در گم است . و تو هم این شخصیتی که مال دیگران است و اصلاً به تو مربوط نیست پذیرفته ای که تویی! .

تو دچار دوگانگی هستی و خود را قبول نداری و باور می کنی که چیز دیگری هستی، تو آزاد زاده شده ای و سپس چیزها به تو آویزان شده اند. ما خودمان را به مشکلات زندگی می اندازیم و گرفتار فلسفه ها و نظریه ها می شویم . و بعد در صدد می آئیم که چگونه از این (خاک هایی که در سر داریم) خلاص شویم، ولی بیشتر در آن گیر می کنیم هیچ کس نمی تواند حقیقت را به شما بدهد دروغ می گویند، هر کس خودش باید حقیقت را در درون خود تجربه، و کشف نماید .

اگر تو یک سؤال احمقانه ای بپرسی چندین پاسخ احمقانه خواهی شنید مثل (چه کسی دنیا را خلق کرده) اولاً جواب این چه تأثیری در زندگی تو دارد و ثانیاً هر چه بشنوی غلط است چون در آن موقع کسی نبوده که شهادت دهد، حاصل این چنین گفتگویی افتادن در دام فلسفه ها و نظریه ها و نزاع در ذهن است . تنها سؤال درست، این می تواند باشد که "من کیستم" و کسی غیر از خودت نمی تواند به آن پاسخ بدهد .

رنه دکارت: هرگز در برابر پرسشی عاجز و درمانده نشدم بجز در مقابل کسی که پرسید " تو کی هستی" ؟ اگر تمام برچسب هایی که به تو خورده یا تحمیل شده و آلودگی تو است، لایه لایه از بین ببری و چیزی آنجا نماند، خواهی فهمید که تو هیچ چیز نیستی .

دیگر آن باورها، خرافات و برچسب ها نیستی، یعنی تو یک آدم بدون چیز هستی، یا هیچ چیز هستی، و اگر چنین کردی حالا تو یک آگاهی هستی و آگاهی همیشه در فراسو قرار دارد، و عامل است .

آزادی چیست

آزادی به معنی تفکر و احترام
به قانون، پویایی و زنده بودن
است. فضایی که استعدادها در آن

شکوفا میشوند، وقتی آزادی نباشد هیچ چیز ارزش ندارد. ما فکر می
کنیم جایی که انتخاب است آزادی هم هست، ولی چنین نیست آزادی آن
نیست که هر کسی اختیار داشته باشد عقیده، مورد نظرش را به دیگری
تحمیل، نماید و یا کاری کند که به آزادی دیگران لطمه وارد شود.

حکومت های استبدادی هیچ شکلی از آزادی را نمی پذیرند زیرا عقیده
دارند که آزادی نسل بشر را منهدم و فاسد، می سازد بنابراین دست به
کنترل و سرکوب، میزنند و روح آزادی را می کشند.

فاشیست و استبداد، شخصیت های بزرگ و متفکر را تحمل نمی کند، و
طرفدار یکدست کردن جامعه است. خدای استبداد با خدای آزادی در
جنگ است و شما می دانید بعد آن چه وقایعی رخ می دهد. (آزادی
حرف اول را خواهد زد) پس آزادی را کجا باید جستجو کرد؟ بیرون از
تو خبری نیست. آزادی مورد صحبت ما که وجودش خیر و برکت است

بیرون آمدن از گندها، حجابها و خرافه هاست. آزادی، تفکر و آرامش
است و از درون آغاز می شود و سپس خود را در بیرون بگونه ای
خردمندانه بیان می کند، آزادی درونی وسیله تحقق آزادی بیرونی است.

سرکن به درون که در درون نور خداست (مولانا شاه مقصود)
بیرون ز تو هر چه هست اندوه و بلاست

آزادی هنگامی تجلی می کند که هیچگونه اضطراب، ترس و پریشانی
در تو نباشد. هنگامی که تو از جنبه های روانی، مذهبی، اجتماعی اسیر
هیچ فریب و پنداری نیستی، ولی همیشه تله های پریشانی و فریب وجود
دارند که به تو کمک کنند که همچنان گیج بمانید، مانند کشیش و آخوندها
و نجات دهنده ها، و عاظ، فال گیرها، انرژی دهنده ها، روانشناسان و
روانکاوان همه ی اینها دامهایی، هستند که من به آنها وابسته می شوم که
آزادی پیدا کنم! اینها خود قید و بندها هستند.

در صورتی که هدف، آزاد شدن از قید و بندها بود. تنها در سایه آزادی
و زمینه های سالم و دموکراسی است که استعدادها شکوفا می شوند،

آزادی باید همواره در درجه اول نیایش و مورد توجه ی ما باشد . تا آرامش فکر نباشد سلامتی هم نیست، این همه سردردها افسردگی ها و دل شوره ها بابت کژ اندیشی، و فکرهای ناجور هستند .

لازمه آزادی پذیرش، و آسیب پذیری در مقابل جهان هستی است یعنی اعتراضی به قانون هستی نداشته باشید و رویدادها را و قانون را با خوش رویی پذیرا شوید، یعنی بپذیرید که اگر ویروس به بدن تو وارد شود تو را مریض می کند و این قانون طبیعت است و درست هم هست . اگر من پریشان باشم درونم بی نظم است و من اول باید از این بی تعادلی رها شوم، اگر در من ستیز وجود دارد جدایی و بی اعتدالی هم هست . ما اول باید از نا هماهنگی ها و ناهنجاری های درون، از ترسها، پریشانی، نا امیددی و از تمام زخمها و دردهایی که به دلیل پاره ای بی نظمی های روحی دریافت نموده ایم آگاهی پیدا کرده و رها شویم . تمامی این چیزها را به خاطر خود نظاره کنید و خود را از این گرفتاری های ذهن رها سازید، و این همین آزادی است که دنبالش هستید .

تنبلی و عدم مسئولیت ما باعث می شود، که به فالگیری و سرکتاب باز

کن و استخاره و ببینیم خدا چه می خواهد (یعنی من بی عرضه هستم) روی آوریم ما سراغ دیگری می رویم که به ما انرژی بدهد، در گفتگو با یک روانشناس خیال می کنید که رها شده اید، چرا ما همواره سعی داریم خود را وابسته به چیزی نماییم! و این به بار آورنده ی ستیز درونی و بی نظمی ما می شود. ما برای زندگی خوب هیچ چیزی و باوری احتیاج نداریم، مشکل ما طلبکاری ها و خودخواهی ها غرور و حرص، است که گرفتار خرافه ها شده ایم، ما چاره ای نداریم و باید آگاهی پیدا کنیم تا عمق و عظمت آزادی را درک نمائیم، عظمت آزادی را با تمام زیبایی و شگوهش، و هنگامی که قادر باشید از خرافات رها شوید و نظم کامل، سلامت و اعتدال و آرامش وجود داشته باشد آزادی در شما تجلی خواهد کرد، هیچ کس تا به حال با به دنبال رفتن دعا نویس، و جن گیر و رمال و فالگیر و انرژی دهنده های حقه باز به آزادی نرسیده و نتیجه ای نگرفته و کاری از پیش نبرده است، آنها احساسات شما را به قلیان آورده و با اعصاب شما بازی می کنند، و بدون این که بدانید این یک فریب

است که شما را وابسته می کنند و شما خیال می کنید کاری انجام گرفته و گرفتاری شما برطرف گشته، و وقتی از آن حالت ها بیرون می آید درد بیشتری دارید، ما باید از این فریب ها آگاه و آزاد شویم و بدانیم کسی غیر از خودمان نمیتواند کاری برای ما انجام دهد .

در سایه آزادی است که آرامش و عشق و معرفت واقع می شود مشکل ما استبداد و میوه ی آن

مشکل استبداد

فلج فکری، خرافه و خشونت است که منشاء بیچارگی و عقب ماندگی بشر می شود، جایی که خشونت باشد از عشق خبری نیست و تنها در سایه ی عشق است که قرب به خدا امکان پذیر می گردد، نه دین .

مادر همه بدبختی ها جهالت است، و مردم نادان اسلحه دین ها هستند و فاشیسم دینی مخوف ترین نوع استبداد است که مردم کشته میشوند، خدا آزادی و زیبایی است و آنهایی که به خاطر آزادی جان باخته اند غرق در خدایند، امام حسین برای آزادی و مبارزه با استبداد قیام کرد، شهادت او برای تحقق عظمت آزادی و درسی بود برای مبارزه با استبداد، پس آن را باید قدر گذاشت و جشن گرفت . این که گریه و زاری کنید و گل بر سر بمالید اهانت به مقام اوست، پیام او عشق به معشوق و قرب به خدا بود که در سایه آزادی ممکن پذیر میشود، بدنه اجتماع ما باید سالم سازی گردد، کسی که برای آزادی مبارزه می کند هرگز نمیرد .

بعد از هزار سال نام امام حسین زنده است، ما هیچگاه حکومت مردمی نداشته ایم که به فکر مردم باشد . عملکرد بدنه ی اجتماع مانند بدن یک انسان است، اگر نیروهای دفاعی بدن ضعیف شوند میکرب خارجی و داخلی (که همان عوامل استبداد، و آخوند ها هستند) آن را ضعیف کرده به طرف مرگ می برد و در صورت کشتن و از بین رفتن، بدنه ی اجتماع گندیده و متعفن می شود .

و زندگی در اجتماع متعفن جهنم است، ما و بسیاری از کشورهای بلا زده اسلامی داخل تعفن استبداد مانند کرم هایی که در هم می لولند زندگی می کنیم . مردم این کشورها طعم آزادی را نچشیده اند، و نمی دانند چیست . پشت کلمه ی آزادی تعهدهای مهمی نهفته است که لازم است با

آگاهی از آن پاسداری گردد، آزادی بی بند باری نیست، تفکر و احترام به قانون است، و قانونمندی آزادی را در پی دارد. بدنه ی اجتماع و بدنی که زنده و پویا باشد با میکرب های داخلی و خارجی مبارزه می کند (بر علیه استبداد مبارزه می کند) و سلامت میماند، مقاومت از آن زنده است و مجال فعالیت به میکربها را نمی دهد، بدنه اجتماع استبداد زده مرده و متعفن می شود، ابتدا خصال انسانی را می گیرد، تبدیل به حیوان می کند و بعد سر می بُرد، یک لحظه از فکر آزادی نباید غافل شد.

آزادی چیزی نیست که به شما داده شود، ما باید اعمال و ذهنیت خودمان را بازننگری و اصلاح نماییم، در این دنیای خشن و جاه طلب که گلوی یکدیگر را میدرنند، عشق جایی ندارد. و از خوشی و شادمانی خبری نیست. ما همه زخمی هستیم که از گذشته، به ما به ارث رسیده، و در فرهنگ ما ریشه دار گشته و بدون اینکه بدانیم خود و دیگری را زخمی می کنیم، ما مهربانی را یاد نگرفته ایم و ذهن ما پُر است از خشونت.

ذهنیت ما بوی تعفن میدهد و چپاول گران جهان، به ذهنیت ما آشنائی کامل دارند. در سال ۱۳۵۷ جو مملکت ما را بر علیه شاه شورانیدند که شاه بد است، و مردم آزادی سیاسی ندارند، و انقلاب راه انداختند، شاه را برکنار و خمینی را به قدرت رساندند.

و آوندها، ابتدایی ترین آزادیها را هم از مردم سلب کردند! و به مردم ستم روا داشتند و بسیاری را کشتند و زندان ها پُر شد از دگر اندیشان و اندیشمندان. و حالا مردم آوندها را نمی خواهند. ما باید این سؤال را از خودمان بپرسیم که اگر این آوندها از بین بروند آیا ما به آزادی خواهیم رسید؟ مشکل ما شاه و یا آوندها نبودند، بلکه مشکل خود ما هستیم که هنوز مفهوم درستی از آزادی نداریم، و چیزی که ما از آزادی برداشت کرده ایم هرج و مرج است، آزادی احترام به قانون است که ما آنرا نیاموخته ایم، و همه چیز را حق خود میدانیم همین رانندگی معمول در شهرها را بنگرید که حق دیگران را رعایت نمی کنیم و فقط هرج و مرج و هر کس بفکر خودش است و قانون را پایمال می کنند.

مشکل ما نا آگاهی، غرور و ذهنیت آلوده به خشونت و خرافات و تعصبات ماست که ما گرفتار آمده ایم و به حقوق یکدیگر تجاوز می کنیم

دمکراسی

دمکراسی شرطی است برای

رسیدن به هدفی، که بر بستر

آزادیهای سیاسی پدید می آید . و

اگر آن هدف، آزادی باشد سعادت بشر است . برای دمکراسی ما مجبور به زمینه سازی و بستر سازی هستیم و باید آموزش پیدا کنیم .

دمکراسی اکثریت نیست بلکه مقید به حقوق اقلیت است، که باید رعایت

شود . مردم هر جوری که دلشان می خواهد باید زندگی کنند، و هر

روشی را برای زندگی خود داشته باشند . نه اینکه تحمیل عقیده اکثریت

به آنها بشود . دمکراسی به معنی نیت و حاکمیت مردم است که حاصل

آن نظم اجتماعی می شود . و لازمه این چنین هدفی، دارا بودن مجلس

مؤسسان با مردمانی با شرف و با وجدان است، و نیاز به مراحل ساختار

سازی دارد . و این کار با داشتن ایدئولوژی، یا دین خاصی، قابل انجام

نیست، تفکر متعادل عقلی باید باشد و آن تشکیلات سیاسی و حزبی لازم

دارد . دمکراسی در کشورهای متمدن، دست آوردهای خوبی داشته است

ولی در جوامع خرافی و عقب افتاده، بدلیل عدم آمادگی ذهنی، و عدم

آشنایی به اصول دمکراسی، که تحمل عقاید غیر خودی را ندارند

حاصلی جز بدبختی، و نکبت نداشته است . ارزش ها از درون جامعه

می آیند، و قوانین کشور ناشی از ضرورتها، و از ذات مردم سرچشمه

می گیرند، دمکراسی یعنی رأی مردم، و در شرایطی که ما آموزش

ندیده ایم و معنی آزادی را نمیدانیم و دمکراسی، را تجربه نکرده ایم

نتیجه و رأی مردم چگونه خواهد بود؟ فرض کنید امروز در کشور ما

دمکراسی اعلام گردد، مگر نه آنست که هر یک از ما با همین ذهنیت

خشونت آلوده و خودخواه حکم خواهیم کرد؟ در نتیجه مرتباً در کشور

خشونت و آدمکشی ادامه دار خواهد بود، و آزادی بدست نخواهد آمد .

در سال ۱۳۵۷ مردم انقلاب کردند، که آزادی و دمکراسی داشته باشند و

شاه را ساقط و خمینی را بر تخت قدرت نشاندند . و رژیم جدید اسلامی

ابتدایی ترین حقوق را از مردم سلب کرد . و رفتاری که با مردم شد بی

عدالتی ها و تبعیض ها بود، و دروغ و فقر و فحشا و رشوه و دزدی ها

همه ی کشور را فرا گرفت . چقدر آدم ها کشته شدند و چرا؟ .

چون رژیم جدید تحمل افکار غیر خودی را نداشت . و بعد از کشور چین مقام اول اعدام ها را در دنیا داشته است . و بسیاری دانشجویان، روزنامه نگاران، وکلا و طرفداران حقوق بشر، در زندان ها هستند . مفهوم آزادی، برای افراد رژیم، آن بود که همه باید مثل آنها فکر کنند! پس ما کی و چگونه به آزادی دست پیدا خواهیم کرد؟ .

ما تا موهبت آزادی را نفهمیم و سلولهای مغز ما در جهت آن متحوّل نشوند ما همین کاری را خواهیم کرد که دیکتاتورها کرده اند . پس فرق ما که آزادی می خواهیم با آنهایی که آزادی خواهان را می کشند چیست؟ کدام یک از متهمین رژیم گذشته در دادگاههای مردمی عادلانه محاکمه شدند؟ آنها را ایدئولوژی و ذهنیت گند گرفته عقب مانده و پر از کینه و نفرت، و خشونت های مذهبی کشتند، و حالا هم چنین است .

خمینی توانست با خلق هیجان

مردم را بفریبد، در زمان شاه ما

احتیاج به انقلاب نداشتیم . برای

بی خبری

درک عظمت آزادی، باید تحولی بنیادی در سلولهای مغز ما ایجاد گردد . کسی مانند (قذافی) که چهل سال به مردم ستم کرده است باید در دادگاه مردمی محاکمه شود، نه اینکه تحت تأثیر احساسات در خیابان به قتل برسد، و اگر چنین شود باز این به نفع غرب است چون چیزی فاش نشده و مردم همچنان نا آگاه باقی می مانند .

در جوامع استبدادی هر کس باید بپذیرد که مقصر، است و هیچکس نمی تواند از مسیری که دیگران رفته اند خود را مبرا بداند . جامعه ای تحت تأثیر، مطیع، گوش به فرمان و مقدّس تراش! جامعه ای که می پندارد که بر سرنوشت خود کنترل دارد، و نمی داند که در دستان قدرتمندان و چپاولگران به کدامین سو حرکت می کند .

ما لذت انجام کارهای دیکنه شده و پاداش گرفتن متعاقب آن را تجربه کرده ایم، و در شیوه ی زندگی خود، فاشیسم را راه داده ایم و به مانند یک بیماری، حامل آن بوده ایم و به این حقیقت، رسیده ایم که نوع بشر بر ذات شیطان صفت، است بنابراین توده مردم نمی توانند به نکویی با هم رفتار کنند .

ما خطای بزرگ انجام دادیم، و کشور ایران به دام یک فرقه تبه کار، و حکومت جهل و فرومایه، و دشمنی با حقوق بشر افتاد .

و نتیجه آن نزول اخلاق و تباهی سراسری بود، که به کشوری فقیر با نهایت انحطاط فکری و فهم تبدیل شد، رژیم اسلامی بعد از ۳۰۰ میلیارد دلار خرج، قلب پروژه اتمی را در می آورند و بجای سانتریفیوژها بئون میریزند و آن را فتح الفتوح می نامند! روند پیشرفت، یا زوال، هر اجتماعی مشمول تدریج است . اگر زمینه سازها در جهت دموکراسی و آزادی نباشد اجتماع رو به خرافات بدبختی و زوال است . کمی به تاریخ نگاه کنیم، کسروی را در دادگاه تکه تکه کردند، صدائی و اعتراضی دیده نشد، و جمهوری اسلامی از آن برخاست، حال با جنایات این رژیم و سکوت مردم، سرنوشت تاریخ و فرهنگ نسل آینده چگونه خواهد بود؟ ما در بیخبری وحشتناک، محکوم به اشتباه های نسل قبل بودیم که شاهد آتش گرفتن مملکت ما شد . ما محکوم شدیم، که شعارهایی که میدهیم هیزم آتش گرفتن کشور ما باشد، ما با یک بحران هویتی مواجه هستیم و فریب شعارهای زیبا و پریشان گشتیم که با هویت ملی ما همساز نبودند .

و شعارهای ما بیش از شعور ما زیبا بودند، ما با سخنانی بیهوده و پریشان، که خوشایند ما بود جهمی ساختیم که آرزوهای زیبا و رؤیاهای ما هیزم آن بودند، و تا امروز هم در این مصیبت هستیم .

ما معتقد شدیم، که به یک بالا دستی که قوانین را وضع و حاکم کند نیاز داریم (ولایت فقیه) و چگونه است که یک نفر جزئی از سیستم باشد و ادعا کند که درگیر آن نشده است! و بعد آنها را مخفی کند و به این که مقصر، است اعتراف نخواهد کرد . شما خواهید گفت که آزادی شخصی و عقل و نیروی خود را در اختیار دیکتاتوری چون خمینی قرار دادید، و شما این راز را پیش خود حفظ خواهید کرد! هر یک از شما بنا به مصلحتی که آنها دارند، در نقشی فرو رفته اید و زندگی خود را با این تصویر خارجی تطبیق داده اید، و این تصویر بر هویت شما سایه افکنده و جزیی از شما شده! فاجعه ۱۳۵۷ نگاهشان به جامعه ایرانی نبود . برای تغییر، جامعه باید به رشد ذهنی برسد و اگر ذهنیت مردم آماده سازی نباشد ما دستخوش تحولات، و آلت دست کشورهای مورد منافع

خواهیم بود . این یک توطئه ی جهانی و بر آمده از ایشکالات فرهنگی و نا آگاهی، خود ما بود . و ذهن شما مردم به زیرکی دستکاری شده بود و تحت تأثیر شعارها قرار داشتید . و شما فکر نکردید که مورد بهره برداری قرار گرفته بودید، و تمایلات خودتان، شما را به جایی سوق داد که اکنون هستید .

شما بر سر آزادیتان، معامله کردید و بدون آگاهی و زمینه سازی، آن را برای بدست آوردن برتری، فدا کردید!.

(هویت ما ایران است، و فرهنگ و اخلاق ایرانی بودن ما، کلید آزادی ماست)

اگر کسی از من خوشش نمی آید

او آزاد است که خوشش نیاید

برای من چه اهمیتی دارد، او

اتلاف انرژی

هر که هست بنا نیست دیگران با او موافق باشند و هرچه او دوست دارد انجام دهند، اگر او فلسفه زندگی مرا یا کار مرا دوست ندارد این مشکل اوست نه من او هر که هست باید بیشتر بفهمد و قدری هوشمندانه عمل نماید که انرژی خود را در راه دوست نداشتن صرف نکند .

هر کس حق دارد به شیوه ی خودش اندیشه و زندگی کند، در مرام دمکراسی هیچ کس حق ندارد ایدئولوژی و عقیده ی خود را به دیگری تحمیل کند و در آزادی دیگران اخلاص نماید، زندگی کردن نیازی به فلسفه ندارد حتی یک فکر هم لازم نیست .

زندگی تجربه، کردن است و زندگی تو باید پُر از برکت، و نعمت باشد وقتی صفحه ذهن خالی، باشد مراقبه حاصل می شود و زندگی تو آرامش بیشتری می گیرد با ذهنیت خیال پرداز چیزی تغییر نخواهد کرد، اگر با چشم دوستی نگاه کنید بدی وجود نخواهد داشت که ببینید .

و چگونگی بدی من دلیلی برای خوبی تو نیست، اگر می خواهید چیزی را یاد بگیرید، مشاهده کنید و دوست داشته باشید .

و این چه خیالی است که به زُهد همچو تویی و به فسق همچو منی چیزی تغییر نماید، و تو کی هستی که با عبادت تو چیزی عوض شود، خود خواهی ها و حماقت ها بیش از اندازه است . (حافظ)

عیب رندان مکن ای عابد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهد نوشت

ترک عادت

اعتیاد یعنی اجبار و تکرار و آن
با شرم، و خجالت آمیخته است
شخصی که دُود می کشید بیمار

شد، اطرافیان و دکترها به او توصیه کردند که باید آن را ترک کند و الا
ناراحتی ریوی و قلبی او را از پای در خواهد آورد، او سخت در رنج
بود تا آن را ترک کرد، ولی چندی نگذشت که باز نیاز شدید، به آسانی
او را گرفتار الگوی سابق نمود، چرا که آن وارد دنیای عادت، او شده
بود و بدون اراده ی شخص (مانند نفس کشیدن) تکرار و اجرا می شد .

او اعتماد به نفس خود را از دست داده و نزد خودش بی اعتبار گشته و
حرمتی برای خودش قائل نبود، این چنین آدم ها نمی توانند اعتیاد یا الکل
را ترک کنند و بهتر است که آن را درک نمایند .

اعتیاد یک بیماری است، یک بیماری واگیر . تو باید بفهمی که آن وارد
دنیای، عادت تو شده و در وجود تو ریشه کرده و از اراده و تصمیم تو
خارج گشته است و تو در مقابل آن کاملاً ناتوان و بی اراده هستی، و این
عادت، در تو به صورت خودکار در آمده و بدون دخالت تو اجرا میشود.

تو در صورتی می توانی سیگار را ترک کنی که این عادت و تکرار را
غیر فعال کنی، زیرا تا زمانی که سلولهای مغز دگرگونی و تحول
اساسی نپذیرند آن عادت بدون اراده شخص به تکرار یک الگوی کهنه،
ادامه خواهند داد. مغز مبتنی بر انگیزه و عادت، عمل می کند و هنگامی
که هیچگونه انگیزه ای نباشد ذهن آرام می گردد، و با آرام گرفتن ذهن،
مشاهده درونی صورت می گیرد که بصیرت است . تو تصمیم می گیری
خشمگین نشوی، دچار تنش نشوی، ترک اعتیاد کنی و هزار و یک
تصمیم می گیری، ولی ذهن نا خودآگاه، قوی است و همه را باطل میکند
ذهن ناخودآگاه، هرگز تصمیم ذهن خودآگاه را نمی شنود، و ذهن خودآگاه
نمی تواند ذهن ناخودآگاه را کنترل نماید .

اگر تمام محتویات ذهن ناخودآگاه، بخار شود و نباشد، آنگاه تو فقط یک
ذهن داری، و آن ذهن خود آگاهی، است و هر تصمیمی که بگیری اجرا
خواهد شد . و کنترل و آرامش زندگی نوعی یک پارچگی و یگانگی
خواهد داشت و قولی که به خودت میدهی انجام می شود . زیرا کسی در

تو نیست که خواسته تو را باطل نماید، و این تصمیم تمام ذهنیت تو خواهد بود که بسیار قدرتمند است .

ریشه های اضطراب در ذهن ناخودآگاه، و شکوفایی در ذهن خودآگاهی است . مشکل اعتیاد و هر چیز نا خودآگاه را نوشته و آنها را به فضای باز بیاور هیچ چیز خطا نیست در تاریکی، نگه داشتن آن چیزها خطاست تاباندن نور به آنها و آشکار سازی، تمام کیفیت ها را تغییر میدهد .

و اگر چنین کردید و با غیر فعال کردن عادت، الگویی که سلولهای مغز سالها بدان آموخته شده و عادت کرده اند، با شرایط جدید شکسته شده، و جنگ و ستیز بین آنها منجر به ترک عادت، می گردد .

مشکل تو ترک سیگار و الکل نیست تو به آن رنج عادت کرده ای و دوست داری به خودت بی احترامی کنی، شما بجای ترک کردن سعی کنید عمل اعتیاد، یا مصرف الکل را به مراقبه تبدیل و با هوشیاری انجام دهید، و ذهن ناخودآگاه را در کنترل بگیرید .

وقتی می خواهید سیگار بکشید حرکات خود را آهسته، با توجه و با تمرکز انجام، و سعی کنید که آن را با هوشیاری، و آگاهی کامل، انجام

دهید و از آن لذت ببرید و بسیار مهم است که به صورت عادت و تکرار نباشد، بلکه کاملاً با اختیار و با توجه و دقت و هوشیاری باشد .

با آگاهی و به آهستگی سیگارت را روشن کرده و سعی کنید که از هر حرکت آن لذت ببرید . هر چه حرکات کوچکتر و آهسته تر اجرا شود هوشیاری، بیشتر است در مورد الکل هم همینطور اگر بتوانید چنین کنید و به فکر این باشید که فایده و ضرر، آن چیست به زودی حماقت این عمل را می فهمید و قبل از این که دیگران بگویند سیگار کشیدن، یا نوشیدن الکل احمقانه است شما خود متوجه آن شده اید .

با عادت زدایی، دیدگاه شما عوض می شود و شروع می کنید به هوشیاری، و کاملاً عوض خواهید شد، و چیزها برایت قشنگ تر و زیبا تر جلوه خواهند کرد، توجه و مراقبه، بی تفاوتی را دور کرده و واقعیت تو را آشکار می سازد .

حکایت، مربی در کلاس ترک الکل سعی می کرد به معتادین بفهماند که الکل برای آنان زیان دارد او کرم زنده ای را در بطری ویسکی انداخت

و به آنها نشان داد که آن کرم در الکل حل شد و مُرد، بعد رو به آنان کرده پرسید، حالا می دانید که الکل با شما چه می کند؟ شخصی که هنوز مست بود تلو تلو کنان گفت، هر کس که شکمش کِرم داشته باشد و یک بطر ودکا بخورد کرم روده اش می میرد .

خرافه و تعصّب

خرافات را زمانی می فهمید که
خلاف آن را بتوانید درک، کنید
ماهی که در تاریکی بدنیا می آید

تاریکی، را نمی فهمد چیست و اگر انسان در فضای خرافی به دنیا بیاید و در آن رشد کند علم به خرافی، بودنش را ندارد . روش اجدادش هم خرافی بوده و تا زمان بوده همان بوده، بنابراین او جاهلیت و تعصّب را نمی شناسد . و در همان شرایط خوش است! خرافات همان آفات اجتماعات و بد آموزی ها هستند و ذهن آلوده به تعصّب، قادر به درک حقیقت نیست و مرض آفرین است . و اگر آفات را هم بتوانیم از خرافات هذف کنیم چیزی که باقی می ماند، فقط به درد بارکشی می خورد .

و این گونه آدم های خرافاتی خوراک اجتماع هستند و عاقبت خوراک شدن هم مشخص است که چیست . وقتی اساس کار بر کبر و خودخواهی باشد وسایل جوانی ما فرسوده شده پیری از راه می رسد، و پیری یعنی گرفتاری، بدبختی و مرض و عاقبت کار دنیا این سرگیجی هاست که ادوات هست، ولی قوتها نیستند . و بد نیست که هر یک از ما به عاقبت کار دنیا بیاندیشیم و از چیزهایی که به ما داده شده، بموقع استفاده نماییم . ما فراموش کرده ایم که یاد کنیم، این عظمت بخشنده و دانا را، در نتیجه با خرافه و تعصّبات گره خورده و از حقیقت، و خدا بدوریم . اگر جهت حقیقی با تو باشد فراگیری و شناخت از تو سر می زند و اگر دانایی نیست بار دیگری را خواهید کشید، و بهره ای از حیات نخواهید برد .

خرافات، جاهلیت است و جاهلیت تعصّب، می آورد و تعصّب هم فرم گرفتگی، خشکی و شکنندگی، است و آدم مُتعصّب نمی تواند آزاد باشد . مورد صحبت وجود است، و چون وجود بسیط، است اضداد ممکن، همه چیز در هستی هست و تو انتخاب می کنی آنچه را که طالب هستی . تو اگر به جای یک حقیقت خیالات خودت را پرورش دادی و اصرار داری

همه بپذیرند که درست است تو رشد نخواهی کرد چون اصل و مرکزیت به فراموشی سپرده شده، اگر قرار است اتفاقی بیافتد باید مرکزیت اعلام کند که «عشق» نام دارد و اگر این مرکزیت، نباشد هویت حقیقی نداری و زندگی تو سیر سلولی و بی ارزش است. زندگی ما دچار نزول اخلاق شده و در فرهنگ ما هر یک دوست دارد باورهای خود را به همه تعمیم دهد و تحمیل کند، و این به یک معضل اجتماعی بدل گشته.

ما محصول میلیونها سال فشار فکری و تبلیغات مسموم هستیم و ما این آلودگی و تعصب ها و بدآموزیها را از نیاکان به ارث برده ایم و ریشه در جان ما کرده اند و حالا ما وظیفه ی سنگین تری داریم، و اگر فرد از تمامی آنها رها نشود، هرگز به یافتن ریشه مسائل نخواهد بود.

و تا گندزدایی نکنیم و از این آلودگی ها جدا نشویم هر کاری که می کنیم در سطح، و حسّ است و کاری برای نجات خود انجام نداده ایم. فساد در سرزمین وجودی و اندیشه های ما ریشه دوانده و امیدی به نجات نیست، چون هر کس به فکر پُر کردن جیب خویش است.

در گذشته نیاکان ما دارای تعصبات بوده اند و نفهمیدند و حالا گند، آنها دامن ما را گرفته چه باید کرد؟ اگر ما بخواهیم گرفتاری خود را به گردن آنها بیندازیم کماکان مشکل حل نخواهد شد و شما حالا وظیفه دارید خود را اصلاح نمایید که دیگری هم ببیند و با دیدن شما او نیز خطا نکند، و اگر دیدید در جامعه، کسی فساد می کند بدانید که هنوز شما اصلاح نشده اید، و اگر در محیط زندگی من خطا اتفاق می افتد بدون تعارف مقصر منم، و اگر محیط زندگی شما سالم نیست، مقصر تو هستی که اجتماع به خرافه و به گند کشیده می شود.

آن وقت شیادی پیدا می شود و تکه چوبی در بیابان پیدا کرده و مدعی شفا دادن می شود و بعد طبق قانون احتمالات، سردرد یک نفر هم خوب می شود و بعد آن شیاد سوء استفاده کرده و کم کم آن چوب مورد توجه اهالی قرار گرفته و می شود مقدّس! و بعد متولی پیدا می کند و یک ساختمان هم بنا می کنند که دارای سازماندهی اجتماعی شده و می شود باور مردم و امامزاده! و منبع درآمد برای آخوندها، و اگر کسی بر خلاف باور مردم صحبتی بکند با حربه ی تکفیر بر سرش می کوبند که

و ا مصیبتاً دین از بین رفت! و این زوال باور و پس رفت اجتماع، میوه حضور آخوند است. باور بدون تحقیق خریّت و حماقت محظ است و حماقت هم انتهایی ندارد، و بهتر است که با احمق بحث نکنید و بگذارید در دنیای احمقانه خودش خوشبخت زندگی کند، و با وقیح جدل نکنید، چون چیزی برای از دست دادن ندارد و روح ما را تباه خواهد کرد.

دانایی و علم را نمی شود به کسی تزریق کرد و کشف علم، مستلزم یک جوینده حقیقی، است که والاترین هدیه هستی یعنی معرفت را جستجو می کند و کسی که طالب معرفت، است با بر طرف کردن فواصل مجازی و کنار زدن حجاب ها حقیقت را می یابد.

ما چاره ای جز یاد گیری و اصلاح خود نداریم. بدن تو یک وسیله است اگر از ناهنجاری و افسار گسیختگی ها بازش ندارید، و اگر اراده نداشته باشید نفس خود را کنترل کنید، تو که پشت این دستگاه هستی بی ترمز در سرازیری خواهی مُرد. تکرار مطالب دیگران مانند نشخوار کردن است، چه عیبی دارد که به جای تکرار مطالب، خود علم را بیاموزیم؟ همین طور که زکامی از بوی گل لذت نمی برد، احمق نیز از حکمت بی بهره است.

حکایت

خری زنبور عسلی را که قاطی
علف های او بود، مشغول به
جویدن می کند زنبور که متوجه

می شود نزدیک است زیر دندان های خر له شود زبان او را گاز گرفته و از دهان او فرار می کند و به کندوی خود باز می گردد.

خر به ملکه زنبورها شکایت می برد که آن زنبور باید کشته شود، ملکه از خر معذرت خواهی می کند که این کار از روی قصد نبوده و برای نجات جاننش زبان او را نیش زده است، ولی خر قانع نمی شود و اصرار دارد که نخیر، او باید کشته شود! . ملکه که راهی پیدا نمی کند که از شرّ خر خلاص شود سربازان خود را می فرستد که آن زنبور خاطی را بیاورند و حکم اعدام برایش صادر می کنند. آن زنبور در مقام دفاع بر می آید که او تقصیر نداشته، به او گفته می شود که تقصیر او این است که با خر جماعت طرف شده و حکم او اعدام است.

مُوجِ تَفَكَّر

امواج فکر، است که زندگی ما
را شکل میدهد، هر طور که
فکر کنید همانطور می شود .

تصورات ذهنی خود را از خواسته های مطلوب خود بسازید، تا شرایط
به دلخواه شما تغییر نمایند . هر کس آزاد است که تابلوی زندگی خود را
هر طوری که بخواهد نقاشی کند، آزاد است کاستی ها و رنج ها را به
تصویر بکشد که تمام زندگیش جهنم شود، و یا می تواند به گونه ای فکر
کند و بیافریند که زندگی پُر از زیبایی سعادت، لذت و برکت، گردد .

طبق قانون جذب، آن گونه که می اندیشید همان را جذب می کنید .
زندگی ما محصول تفکر، اندیشه و انتخاب ماست و شخصیت کنونی ما
از فرآیند انتخاب های ما شکل گرفته اند . مشکلات زندگی، پیام هایی
هستند برای اصلاح ما، که به هدفمان برسیم . تمرکز افراد مثبت بر
روی راه حل ها، و تمرکز افراد منفی بر مشکلات است . راه حل هر
مسئله ای در خود آن نهفته است، ما چیزی به نام شکست، نداریم هر
آنچه هست نتیجه، است و نتایج نا مطلوب، درسی برای تغییر روش
ماست، و این نتایج نا مطلوب پُلی هستند به سوی موفقیت . تمام موفقیت
ها بر پایه ی شکست ها بنا شده اند و شکست ها موقتی و نا پایدارند .
مردم همه ادعای فهم و هوشیاری، می کنند پس اینهمه پریشانی از
کجاست؟ انسان کاملاً آزاد است و زیبایی انسان در آزاد خلق شدن اوست
انسان می تواند در معرفت و آگاهی شکوفا شود یا خودخواه و طلبکار
بماند، کسیکه روح سپاسگزاری دارد زیبایی را خلق، می کند .

از هر چه دارد و هر جا که هست به تمامی لذت می برد او با چیزهایی
که دارد زندگی می کند و از طبیعت زیبا، بهره می برد و آنهایی که
ناشکری، می کنند با نق زدن ها و چیزهایی که ندارند زندگی می کنند،
و این رنجهای و افسردگی ها، که دارند از آن سبب است .

زندگیشان تهی و همیشه کسر دارند و هرگز غنی و سرشار نمی شوند و
جذب می کنند، نداشته ها و رنجهای را و همیشه در حرص، و ولع هستند
آنان ثروتمندانی هستند که ذهنشان با نداشته ها مشغول است و مانند
گداهای، محتاج، و نگران زندگی می کنند .

کسی که نا سپاس است نعمت ها را به پلیدی آلوده می کند و ناشکری باعث می شود که تدریجاً کراهت های دنیا در چهره اش نمایان گردد .
فلسفه ی دیگری هم هست که می گوید انسان همانی است، که فکر می کند . تفکر خود را تغییر دهید، تا ببینید آنچه را که می خواهید . انسان در زندگی آن چیزی را می بیند که باور دارد، کمی ها و کاستی ها یا نعمات و سعادت و نیک بختی ها .

تفکر ما بخش اصلی، و تعیین کننده ی روند زندگی ماست و مسیر آن را ترسیم می کند . ما بدل به چیزی می شویم که همه روزه پیرامون آن فکر می کنیم . مردم به همان اندازه خوشبخت هستند که خوشبختی را در ذهن خود بیافرینند، تفکر خود را تغییر دهید تا زندگی شما تغییر نماید .
این ما هستیم که نمایشنامه زندگی خود را می نویسیم، و ترسیم می کنیم رفتار روزمره شما اطاعت از افکار، شماسست و باید پذیرفت که تحقق بخشیدن به افکار شما در عالم امکان در اختیار خود شماسست، و این همان ضرب المثل، کار نشد ندارد است .

تفکر در واقع تمام هستی ماست و بیش از عمل ذهن است، جسم محفظه ایست که ذهن، در آن جای دارد و موج تفکر، جوهر هستی موجودیت شماسست که از شما سر می زند . ما می توانیم با تفکرمان، گذار زندگی خود را تعیین کنیم، و به آن چیزی که می خواهیم بدل شویم .

هنگامی که برادران رایت آرزوی پرواز را در مخیله ی خود پرورانده و در ذهن خود مجسم می کردند، واقعیت پرواز، وجود داشت . و تنها نیاز آن بود که امواج افکار آنها با واقعیتی که از قبل بوده مرتبط و منطبق گردند، و زمانی که امواج و انرژی افکار آنان با امواج موجود در عالم هستی، مرتبط و هماهنگ شد هواپیما به امکان پیوست، یا به وجود آمد یا طرح و ابداع گردید .

دانشمندان هستند که اسرار طبیعت را گشوده اند، کشف منطقی و معرفت به یکی از اسرار طبیعت، نتیجه برقراری و هماهنگی خاص بین اعضاء و امواج دریافت شده است . لذا در این احوال شخصیت مستعد، با کنار زدن حجاب ها، و استقرار در استواء، و توازن وجودی عادلانه خود قابل دریافت همه افاضات لایتناهی است که سر نوشت او را رقم می زند .

و آن دریافت ها بستگی به قابلیت پذیرش و هماهنگی او دارد و افاضه کننده و تو، هر دو باید در آن وجه حیاتی، در موافقت و همسو باشند . در شناسایی و معرفت به حقیقت، و لایتنهای حجابها، هر چند هم مختصر مانع نفوذ انوار الهی و ارتباط است . بین تو و حق هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است که باید کنار زده شوند، و از آن گذر کنید .

حیات و انرژی

انرژی، جوهره اولیه ی ساختار

کائنات است. و تفکر شعاعی از

این انرژی، است و شما هستید

که خلق می کنید آنچه را که می خواهید، وقتی که واقعاً و با عشق طالب چیزی باشید روح جهان و انرژی فیاض وجود در جهت خواست شما به کار است که به آن برسید، و ما خود جزیی از آن انرژی هستیم .

زبان جهان زبان اتفاق است و عشق حقیقی، با زبان جهان سخن می گوید هر چه باشد خورشید می درخشد و زندگی به راه خود ادامه می دهد و منتظر کسی یا چیزی نمی شود، هیچ کس نمی تواند موجب پریشانی و خشم شما شود . خشم و عصبانیت یعنی شما توقع و انتظار دارید چیزی انجام شود که می خواهید (خود خواهی) و این شما هستید که با شیوه تفکر و نگرش خود به جهان، آنها را می آفرینید .

اگر انرژی ذهن خود را به شیوه ی جریان فکری و احساسی خود متمرکز کنید و هر چه بیشتر نسبت به خود و دیگران دارای افکار نیک و عاشقانه و مثبت داشته باشید جسم شما سالم تر، بشاش تر، متعادل تر و لذت بخش تر، خواهد بود .

وقتی تو از دیگری عصبانی هستی مقصر خود تویی، ولی ما احساس نمی کنیم که این تقصیر خود ماست اگر کسی از شما متنفر باشد این عکس العمل فکر اوست، و به دیگری ارتباط ندارد .

ما یک دروغگو داریم و یک باورکننده، او دروغ می گوید که روی ضعف و غرور و خودخواهی خودش سرپوش بگذارد شما چرا عصبانی و ناراحت می شوید؟ شما انتظار دارید که همه موافق شما حرف بزنند و این امریست محال . شما از آزار دادن خود لذت می برید و می خواهید که این خشم را نگه دارید و عصبانی و قربانی آن باشید .

شما عاشق بازی این رُل عصبانی بودن هستید، و این درد برایتان خوشایند است! چگونه ممکن است که تحمل سال ها درد را با خود داشته باشید؟ شما از عصبانی، بودن خود لذت می برید و عاشق این زندگی هستید که با این آدمها بمانید و عصبانی باشید .

شما مریض روانی و عاشق این هستید که به شما دروغ گفته شود، و بعد بگویید که من دلیل دارم که از آنها عصبانی باشم! و دوست دارید برای همه این را تعریف کنید! .

خیر شما هیچ دلیلی برای عصبانیت ندارید، و این شما هستید که مشکل دارید نه کس دیگر و کسی که باید عوض شود خود شما هستید که بتواند در مقابل دروغگوها هم شاد باشد .

اگر خورشید را مبداء و جوهره
اولیه فرض کنیم، شعاع های
بیشمار آن به منزله ی موجودات

تعمق

هستند، موجوداتی که از آن مدارج و مرتبه ی پست وجودند، (عناصر) و بتدریج موجودات عالی تر و جانداران هستند که به نسبت بیشتری حرکت و نور را در ذات خود هماهنگ ساخته اند، سرانجام به انسان میرسیم که والاترین کانون مجرد و دارای حق انتخاب است .

آرمان انسان عروج از نردبان وجود، و کسب نور و معرفت بیشتر است و می خواهد که از دنیای صور رها شود، و این با تعمق و رهایی از نفس بهیمی امکان پذیر میباشد .

نفس حیوانی منشاء خشم، توقعات، سلطه جویی و جاه طلبی است و بسیاری مردم در این مرتبه از حیات می مانند .

در حقیقت حق، مال انسانی است که با مراقبه و آگاهی معرفت پیدا کرده و اشرف مخلوقات است و اوست که حق انتخاب دارد . و نهایت حق، دریافت این وجود بسیط و لایتناهی با تمام امکاناتش می باشد، برای انتخاب درست دانایی لازم است، خرد روشن می کند و اندیشه برای گزینش نیک از بد است . و نیک و بد بستگی به چگونگی اندوخته های ذهن و آموزه های ما دارند هر اندیشه ای خوب نیست و پیامدهای خوبی ندارد همه تبه کاری ها ابتدا در اندیشه می آید و بعد اجرا می شوند .

شانس چیست؟

دنیای اطراف از ماده و انرژی ساخته شده است، ماهیت انرژی جوشش است، و انرژی با موج یا فرکانس سنجیده می شود، هر

چه فرکانس انرژی بالاتر باشد قوی تر است. ماده از ملکول و ملکول از اتم و اتم از (پروتون و الکترون و نوترون) ساخته شده، الکترون جرم ندارد و فقط انرژی است، پروتون تمام جرم اتم را در بر دارد، وقتی پروتونها با سرعتهای زیادی به پروتونها یا الکترونهای دیگر برخورد کنند در آنها ذرات کوچک تری از انرژی پدید می آید که آنها را کوارک گویند، بنابراین میتوان گفت همه چیز در این دنیا از انرژی و نور ساخته شده است. تنوع ماده در طبیعت به فرکانس و طول موج انرژی مربوط می شود، اگر همه ی چیزها در دنیا دارای يك فرکانس و ارتعاش بودند همه چیزها یکی می نمودند. هر چه فرکانس بالاتر باشد جنس لطیف تر می شود، لطیف ترین جنسی که قابل دیدن و لمس کردن است آتش است و سخت ترین آن، سنگ ها و فلزات هستند که ارتعاش موجی پایینی دارند.

افکار و خاطرات و ذهن ما ماده ای هستند با انرژی و فرکانس بسیار بالا، به خاطر همین غیر قابل دیدن اما قابل درک، هستند.

ما وقتی فکر می کنیم یا درس می خوانیم گرسنه می شویم چون از توان موجود در خود برای تولید انرژی فکر، استفاده کرده ایم وزن ما کمی کاهش میابد، بنابراین انرژی دارای وزن هم هست، افکار منفی و مثبت هر کدام دارای طول موج و ارتعاش خاص خود هستند، و می توانند بر روی محیط اطراف و انسان های دیگر تاثیرگذار باشند.

باید هوشیار بود این شما هستید که گیرنده ی امواج هستید و چیزی که به شما مربوط نمی شود را به خود نباید بگیرید، و به آن توجه کنید و نباید بگذارید روی شما تأثیر گزار باشند، حتی الامکان از هم نشینی، با آدم های نق نقو و ناسپاس پرهیز کنید. امروزه انرژی، اکثر آنچه که در سال های پیش عجایب خوانده شده است را پاسخ داده مثل کارهای عجیبی که مرتاض های هندی انجام می دهند، کاری که آنها می کنند ممکن است بالا بردن ارتعاشات بدن و ذهن باشد.

که بدن تبدیل به یک ماده با انرژی بسیار بالا شده باشد، بنابراین عکس العمل ها و رفتار متفاوتی را از خود نشان می دهد .

یکی از راهها میتواند تمرکز کردن و اتصال به نیروهای کیهانی و هستی باشد. خیلی وقتها به چیزی که معتقد هستیم به سرمان می آید مثلا معتقدیم که صاحب شغل بزرگی می شویم، این قدرت خیال، امید خلق می کنند که مغز ما فعال شده و باعث می شود که ضمیر ناخودآگاه ما انرژی هایی از خود ساطع کرده و در جهان هستی تاثیر گزارد، و ناخودآگاه، ذهن ما دوست دارد ما را به سمتی ببرد که ما معتقد، به آن هستیم .

بنابراین ما را به سمت تلاش کردن در جهت خواسته ی خودمان می کشاند . و قابلیت ما را در جهت خواستمان افزایش میدهد، و ما در آن جهت تلاش می کنیم، و به آن هدف میرسیم و این همان (خواست و بود) آفرینش است، انرژی افکار ما در محیط پخش می شود و روی همه چیز از جمله خودمان تاثیر می گزارد .

هر عملی و حرکتی و فکری و ارتعاشی از تو سر بزند این موج در تمام وجود منتشر می شود و طبق قانون توازن، تأثیرات خود را می گزارد .

تعیین کننده ما هستیم وقتی ما احساس کنیم خوش شانس هستیم از چیزی که داریم سپاسگزاری می کنیم و بر روی محیط و جهان هستی تاثیر می گزاریم و چون انرژی افکار ما هماهنگ با ماست به خودمان بر می گردد و زندگی ما خوشی بیشتری پیدا کرده و معنی دار میشود .

فکر ما احساس ما و باورهای ما باعث می شود انرژی هایی در دنیا پخش شود، که با فکر خوب ما را به سمت خوشی ها هدایت می کند و همین طور بدشانسی . هر انسانی که معتقد است بسیار بد شانس است این باور و انرژی را با فرکانس فکر بد و منفی در ذهن خود می کارد و جذب می کند بدشانسی ها را، بین افرادی که می شناسیم خیلی ها را می بینیم که به بدشانسی خود معتقد هستند و همچنان بد شانسی می آورند .

پس بهتر است فکر کنیم خوش شناسیم، حداقل اگر هیچ تاثیری هم نداشته باشد این فایده را دارد که روحیه بهتری برای زندگی داریم . و در خیلی از موقعیت ها از اعتماد به نفس، بهتری برخوردار خواهیم بود، و همین اعتماد به نفس بیشتر، انرژی برای خوش شانس بودن و موفقیت است .

حُرمت انسان

ارزش و حرمت انسان به شرف
اوست، و به انسان بودن اوست
نه چیزهای دیگر و تفاوت‌هایی که

بین مردم رایج هستند . وقتی تفاوت باشد حقوق بشر نیست، توهین و تحقیر است، تجاوز به حقوق یک انسان تجاوز به حقوق همه ی بشریت است و این چگونه است که به خود اجازه بدهید از کسی بپرسید که دین او چیست و یا اهل کجاست این پرسشها ورود و تجاوز به حریم شخصی و اهانت آور است . و نشان می دهد که سؤال کننده از سطح اجتماع بالاتر نرفته است، این ها مسئله خصوصی انسان است و ارزش انسان را زیر سؤال می برد و خرد گرایانه نیست، انسان با هر دینی و ملیتی و نژادی که باشد یک انسان است و به من چه مربوط می شود، که تو کی هستی و دین تو چیست و یا چه کاره هستی! .

این طبقه بندی ها بدآموزی های اجتماعی و جدا سازیها و بیمار گونه است، که پایه ی آشوب و تفرقه می شود و ذهن ما هم آن را پذیرفته و بدون این که فکر کنیم انجام می دهیم ممیز، انسان است و اشرقیّت او نسبت به سایر موجودات شخصیت ذاتی و ثابت اوست، نه صفات ناسوتی و شرایط اجتماعی و عقاید و محدوده های حسّی .

تکثیر سلولی در جهت طبیعت، خود، کار لازم را انجام می دهد . اصل حیات، شناخت و معرفت است و شرطش وجود است نه ابعاد، تحریک احساس، تحریک عصب است و خلاقیت ندارد، اگر در مرکزیت قرار گرفتید معرفت و لطافت را با هم خواهید داشت .

انسان به جهت اشرقیّت است که حق انتخاب دارد، تو هر چیزی را طالب باشی به دنبالش خواهی رفت و همان خدای تو خواهد بود، و این تو هستی که سناریوی زندگی خودت را می نویسی، ما متعلقاتمان، افکار و احساساتمان، حتی بدنمان نیستیم، بلکه یک حقیقت، و یک اصل هستیم احساسات و افکار ما متغییرند و نمی توانند اصل و حقیقت باشند .

آنکه از تو می پرسد دین تو چیست؟ هیچ نمی داند و این حرفی غلط و بی پایه و تاجر فکری، خرافات و تعصّبی جاهلانه، است زیرا دین، حقیقت درون و یک تجربه خودشناسی و شخصی، است و تجربه ی هر

کسی مربوط به خود او می شود . و نمی تواند اسمی داشته باشد و اگر اسم الحاقی مانند مسیحی، کلیمی، مسلمان و غیره به آن چسبیده، شود آن دیگر نمی تواند دین باشد ایسم یا حزب است، و از راه این دین ها می شود سوار مرئم شد، که منافع گروهی بخصوص را تأمین می کند .

و آن امری است دنیایی، و سوء استفاده کردن از نام دین، است و حقیقتی با آن نمی تواند باشد . و گمراهی و کفر محض است که فقط تأمین کننده منافع آخوند و کشیش است .

عارف عالی قدر، ابوالحسن خرقانی می فرماید : "هر که به درگاه ما آید نانش دهید و از دین، او مپرسید . هر که در بارگاه الهی، به جانی ارزد، در درگاه ابوالحسن به نانی ارزد" .

تفکیک مذهبی، وجه مشترک انسان ها شده، و تمام مذاهب، اندیشه های بشری هستند و خدا-

قدرتِ تبلیغات

پی که بین مردم مرسوم است مخلوق ذهن بشر، تحمیلی ، و فقط حرف و سرگرمی و دلخوشی آنهاست . و این سرگرمی وقتی قابل احترام است که آزادی دیگران نفی نشود . دین معمول و مرسوم، روشی است که انسان بر می گزیند که چراغ راه، و راهنمای او باشد که آرامش به زندگی او بیاورد روحانیت، در زمانها مورد اعتماد و احترام مردم بوده اند و در لباس تقدیس دلسوزانه مردم را در کنترل داشته، و با دروغ ها در مردم نفوذ، و تبلیغ دین ها را کرده اند .

بر اثر تکرار، اندیشه ها شکل می گیرند و تعصبات، پایه گذاری می شوند و ذهن به آن دروغ ها عادت کرده و می شوند حقیقت! و باور مردم، با همان باورها بود که کلیساها در اروپا و اسلام در خاورمیانه بزرگترین کشتار و جنایات تاریخ را مرتکب شدند . حالا هزاران دین وجود دارد، که پیروان آنها هر یک دین انتخابی خود را بهتر می پسندند، و اصل حقیقتِ دین به فراموشی سپرده شده و گم است .

به طور کلی ما دو نوع دین در جهان داریم، دین توحید و وحدانیت، که فطریست و نام اطلاق ندارد و انتخابی هم نیست و (فقط هست) و آن عشق به حقیقت، و خدایی است که در اندیشه نگنجد، و در ذات و فطرت

هر بشری وجود دارد، و آن حقیقتِ درون و فطرتِ توست یا [من] است .
و دیگری دین شرک، و دوتایی است که آفریده ی ذهن بشر و معلمین
مذاهب هستند و نامها به خود گرفته اند .

دین شرک را روحانیت مزور، در طول تاریخ در لباس تقدّس، به مردم
تحمیل کرده اند که به پول و قدرت برسند . بایسته است که حقیقتِ خدا
شناسی و اصل حیات، را جایگزین باورها کنید و بُت باورها و خرافات
را شکسته و دور بریزید و از این چاهِ بدبختی بدر آییند تا به سعادت
آزادی، و آرامش و سلامت، جسم و جان برسید .

آخوندها و کشیش ها یک دین توحیدی را که از اول بوده تکه تکه کردند
(ادیان) و آن تکه ها هم به تکه های کوچکتر (فرقه ها) تبدیل شدند، و
جنگ های مذهبی راه انداختند، که حاصل آن تکه تکه شدن بشر و قدرت
گرفتن مذاهب بوده است . انسان بودن به ما حکم می کند آنچه، ما را به
اتحاد و یکپارچگی پای می فشارد روی بیابوریم و طرفدار همبستگی و
انسان گرایی، باشیم ما احتیاج به یک فرهنگ نوین داریم که انسان ها
بهم نزدیک شوند و از خون ریزی دست بردارند .

تحمیل دیدگاهها،
عقاید، و ایدئولوژی ها، منجر به جدا سازی ها و ستیزها شده است .
در دین توحیدی و یکتایی نامهای الحاقی (کلیمی مسیحی اسلام و غیره)
وجود ندارند، خدا نه مسیحی است نه کلیمی و نه مسلمان و ایمان به
خدای یکتا و توحیدی بد و خوب نمی کند متکی بر فطرت و ذات، است
(حقیقت درون تو) باور به خدای واهی شما را از خدا دور می کند و چون
حسّ، بنای کار ماست شناختی هم حاصل نشده دستخوش حوادث، و
دیگران هستیم که زندگی ما هزار پاره و از هم متلاشی می شود .

تا در ما معرفت حاصل نگردد و حقیقت را دریافت نکنیم، تعصّبات و
تعلّقات مانند اعتیادی نمی گذارند ما خلاصی پیدا کنیم، و ما بنده آن
توهّمات، خواهیم بود و امید و توجهات ما جهت حقیقی ندارند، و به آن
چیزی که فکر می کنیم، فقط نیاز طبیعت ما و ترس و طمع است .

اگر خدای ما حقیقی بود، بد و خوب ها و نامگذاریها نبودند، آن خوب و
بدها که می کنیم القایی و تعصّبات قومی، و گروهی و عاداتها و ضعف
هاست، آنها حقیقی نیستند و آرامش و ثباتی برای ما نخواهند داشت .

صحبت از مقام آدمیت است، مسائل سلولی، سر جایشان هستند ولی اگر مسیر تو در راه سلامت باشد، مسائل دنیایی مزاحم تو نخواهند بود .

برای شناخت حقیقت، همت لازم است . و ایمان واقعی، متکی بر فطرت و با شور و عشق همراه است، مسئله اصلی شمائید، به خودتان باور داشته باشید و خدا را که علم مطلق است بشناسید، آن که توازن وجودی، نور و عشق و آرامش است، آن که با خشونت ها، سازگاری ندارد .

نسخه ای که دیگران بنویسند برای شما نخواهد بود، شما لازم نیست به حرف های من گوش کنید بلکه بهتر است به [من] خود که فطرت و نجات دهنده شما است توجه داشته باشید، که آن حقیقت است و بس .

ایمان نتیجه ی مشاهده، و خود شناسی لازم دارد . و خود شناسی است که منجر به خدا شناسی می شود و امنیتی خواهد بود در مقابل تمام ناملایمات زندگی، دل مؤمن جای اندوه و نگرانی نیست .

مصیبت از آنجا آغاز گردید، که چهره سیاسی و اقتصادی روحانیت آشکار شد و زور لباس تقدس به تن کرد، و به خود حق داد که همه ی کسانی که غیر از ایدئولوژی آنها فکر می کنند را از بین ببرند، و مسئله قدرت و استبداد پیش آمد که جامعه را یکدست کنند .

همه این جنایات زائیده و بر آمده از باورهای دینی، هستند که سرنوشت بشر را به اینجا کشیده و سبب جدایی و ستیزهای بشر شده اند که هر کس نامی الحاقی برای دین خود (دین شرک) دارد .

و دینی که باید برای آرامش تو باشد، شده است وسیله ای جهت تحمیق، دزدیها، اختلاسها، فحشا، و تجاوز به حقوق انسانها! .

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند (حافظ)

بیش از صد سال است که کشور ایران به دو صورت و با دو دولت اداره میشده دولت قانونی

قبیله ارتجاع

و کلنی آخوندی . قبیله آخوندها درون حکومت قانونی ایران زندگی می کردند و از وجهه و احترام خاصی، بین مردم بر خوردار بودند . و قدرت استثماری را در پشت سر خود داشتند، و کارشان آن بود که مردم

را به روحانیت وابسته، و در کنترل داشته باشند تا در موقع مناسب از آنها استفاده ی ابزاری نمایند .

آخوندها قوانین خود را اجرا می کردند و در مردم و در دستگاه حکومت مرکزی و نقطه های کلیدی چون قانون اساسی نفوذ داشتند .

مُلايان بی تاج و تخت پادشاهی، می کردند و گاهی هم با نهادهای دولتی، سر ستیز داشتند و در بیشتر زمانها شریعتمداران شیعی، با چاپلوسی در خدمت شاه اسلام پناه بودند .

خدمت سربازی نمی کردند، رادیو و تلویزیون را حرام اعلام کرده و ارتش خصوصی آنها (ارادل و اوباش و لات های محله ها) بودند، آخوندها دستگاههای تبلیغاتی خود را داشتند که بسیار قوی عمل می کرد .

مانند (مساجد و حسینیه ها، روضه خوانی ها و تکایا) و به گونه ای که می خواستند در مردم نفوذ داشتند و به وسایل کار خود که (خدا و پیغمبر و امام زمان و امامزاده، مسجد و آخوند و ملا و زاهد و عابد و رساله ها..) جنبه تقدّس، دادند و از این تقدّس، استفاده کرده و ذهن و فکر مردم را تغییر دادند، و با خرافات انباشتند . و متفکران مذهبی آنان کتابها نوشتند، و وعّاظ و آخوندها بر سر منبرها در مساجد تبلیغ اسلام را کردند و داستانهای دروغ سرهم کردند و گفتند .

و مردم مجاب بودند و می بایستی که مرجع تقلید، داشته باشند و مقلدین، منبع در آمد آنها بودند و دست آخوندها را می بوسیدند، غافل از این که دست بوسیدن کرامت انسان نیست، پستی و فرومایگی و فرهنگ ذلت است، و آنها هم دلسوزانه سهم خود را بر می داشتند، و مال مردم را حلال میکردند! آخوندها علاوه بر کمکهای خارجی، منابع مالی بازار و سیستم مالیاتی خود را داشتند (خمس و زکاة، پول فطریّه سهم امام، ردّ مظالم، درآمد مکانهای اوقاف، و نذورات مردم، امامزاده ها، صدقات، و کمکهای نقدی مردم) پرداخت این وجوهات به صورت وظایف شرعی و واجبات در باور مردم وارد شده و اجرا می شدند .

و کسی هم اعتراضی به این تعارض دولت در دولت زمان شاه نکرد و حالا ملت ایران دُچار مصیبت آخوندی شده است . راه بیداری ما از طریق هوشیاری و درد است، و مقصر اصلی ما هستیم که فکر نکرده،

احساسات را بنای کار قرار داده ایم و همچنان به آنها باج میدهیم و منابع مالی آخوندها را تأمین می کنیم، و با دادن سهم امام خمس و زکاة و صدقات و غیره به آنها کمک می رسانیم .

قدرت آخوندی در ایران، با پول هایی که مردم به مراجع و آیات اعظام، می دادند (دربانکهای خارج نگهداری می شدند) و کمکهایی که از مراکز اسلامی جهان، از جمله حکومت سرهنگ قزاقی به آنها میرسید شکل گرفت، و دانشجویان جوان که تحت تأثیر تبلیغات روحانیت قرار داشتند در کشورهای خارجی روزنامه های اسلامی را تبلیغ و مجاناً به نفع آنان کار می کردند . منبع دیگر در آمد سازمان آخوندی تولیدات مُهر و تسبیح و چادر نماز سوهان انگشتر عقیق و عبا و عمامه بود و مشاغل آنها عقد و طلاق، مدّاحی و روضه خوانی و وعظ در مراسم عروسی و عزا داریها و اداره قبرستانها و مراسم خاکسپاری مُرده ها و .. است، مساجد سنگرهای اصلی بودند که برای آمدن خمینی مردم را آماده سازی کردند، و حالا هم مراکز صدارت آخوندها و توطئه علیه ملت شده .

تقریباً تمامی مردم از روشنفکران گرفته تا عوام عقل باخته بودند، و بدون این که توجهی به پیشرفت های کشور، در رژیم پهلوی داشته باشند خواهان سقوط شاه شدند . و بدون اینکه آخوندها را بشناسند، فریاد خمینی رهبر و جمهوری اسلامی سر دادند! .

روشنفکران احمق، مردم نادان را حُل دادند و انقلاب راه انداختند! آنها مردم را ترغیب و تشویق می کردند که در مورد حکم امام (خمینی) تسلیم باشند، و تبلیغات چنان بود که به هر کسی می توان توهین کرد ولی به آخوند نمی شود حتی اعتراض نمود، چون اسلام در خطر می افتاد! و آن تبلیغات مسموم، باعث ترس و تسلیم مردم، و افسار گسیختگی رژیم آخوندی شد، و منجر به حذف مخالفان، دگراندیشان و کشتارهای جمعی، سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ بدستور خمینی انجامید .

مردم ایران مبالغه گو هستند چه درجهت مثبت باشد چه منفی در جریان انقلاب، آمار کشته ها در رژیم شاه هشتاد نفر بود به دروغ شایع کردند که پنج هزار نفر را کشتند! و آتش زدن سینما رکس آبادان را که توسط فدائیان اسلام و آخوندها انجام شد به رژیم شاه نسبت دادند .

سینما رکس آبادان

در آتش سوزی سینما رکس
آبادان به گفته ی روزنامه های
رژیم اسلامی ۳۷۷ نفر ذغال
شدند و آن را به ساواک نسبت

دادند و دسته راه انداختند که این سند جنایت پهلوی است! و حقیقت آن تا
به حال مخفی نگه داشته شده و معلوم نشد که چه کسی این کار را انجام
داد؟ نمایشنامه (محاکمه ی سینما رکس آبادان) روشنگر بسیاری از جنایات
و مبهمات این آتش سوزی است که این جانورخوها انجام دادند . و با
اعدام چند نفر بی گناه، قضیه را سرهم بندی و پرونده را بستند .

بیش از چهل سال است که حکومت آخوندی بر سر کار است، برای
جمهوری اسلامی آباد کردن شهرهای نجف و کربلا و بیروت مهم تر از
شهرهای ویران شده ی خود ایران بوده است، جمهوری اسلامی با پول
مردم ایران، هزینه های لشکر حماس و حزب الله و جهاد اسلامی را
تأمین می کردند تا منطقه را در تشنج نگه دارند و مردم خود را سرکوب
کردند . حکومت خون آشام دینی و جانیان جمهوری اسلامی برای حفظ
رژیم دست و پا میزنند و اعدام و سنگسار، می کنند و چشم در می آورند
در زندان ها تجاوز، می کنند و آن را به حکم الهی نسبت می دهند! دلی
پُر از کینه دارند با ماشین جوان ها را زیر می گیرند، و می کشند . و با
دیدن رقص مرگ اعدامی ها خوشحالی می کنند! .

در این مقطع آنچه ما لازم داریم غیرت ایرانی، است و اولین وظیفه ی
ما این است که قضایا را افشا کنیم . عنصر و انگیزه ی پایداری مملکت
زنده نگاه داشتن فرهنگ، و جشنهای ایرانی، و باز سازی روحیه و
اخلاق ملی مردم، و باز نگری تاریخ، است که می تواند در مقابل
ایدئولوژی ها بایستد، و جلو تکرار اشتباهات گرفته شوند .

بزرگترین سدّ راه ما استبداد است. استبداد سنت، آخوندها را مست قدرت
کرده، استبداد دینی، بدترین نوع استبدادهاست حکومت کودتای آخوندی
تصمیم گرفته هزار نفر مُلّا را به مدارس بفرستد و هدفش سرکوب جنبش
و مبارزه با روزنامه ها و جامعه هنری و ارزش های فرهنگی است،
درست مانند اوایل انقلاب که برای اسلامی کردن دانشگاه ها انقلاب

فرهنگی راه انداختند و چهار سال دانشگاه ها، بسته بودند و هدف اصلی آن سرکوب، جنبش های دموکراتیک بود . تا دین، از حکومت جدا نشود ایران روی خوش نخواهد دید . ایران مال نسل آینده است، و ما حق خیانت در امانت نداریم ، که آن را به خرابه تبدیل کنیم .

حاج راز انالحق

کلام عاشقانه و سحر آمیز حلاج
در عصر تیرگی و ظلمت بغداد
نکته های پُر معنی و دگرگون
کننده را ایثارگرانه به گوش دور

افتادگان از اصل خویش رسانید، و شنونده صاحب دل قادر بود مفهومی ژرف و لطیف تر را در تاروپود کلامش کشف نماید .

اگر لاله الا الله به معنی «همه چیز خداست» درست باشد، پس منصور حق داشت بگوید انالحق، یعنی واقعیت و حقیقت من هستم، و بودا حق داشت بگوید لحظه ای پُر از نور شدم دیدم تمام هستی نور شد . و من نور را در شما می بینم شما خدایانی هستید در جامه های مبدل .

فریاد و خروش حلاج نه فقط تنها ستایش، بلکه برای نجات کسانی بود که در بسیط زمین سر رشته خرد گم کرده اند، او چاره رهایی و درمان درد بی خبری را در خودشناسی، که در آتش عشق گداخته شود می دانست . شرف و ارزش هر عاشقی به قدر معشوق اوست معشوق هر چه لطیف تر و شریف تر، عاشق او عزیز تر.

از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است (غزل شماره ۴۶ حافظ)
وز نام چه پرسی که مرا ننگ ز نام است

ابن داود داستان بغداد نمی توانست مقام والای عشق و اندیشه ی وحدت وجودی حلاج را درک کند، و به خاطرش نمی رسید که چه قدرتی الهام بخش حلاج است .

او نمی دانست که عشق آمدنی است نه یافتنی، و مانند عطر گلاب، خود به خود در فضا پراکنده می شود، او با اندیشه های حلاج سخت مخالف بود ابن داود دادستان بغداد فقیه حنبلی نظام پرداز عشق و حقوقدان بغداد بود، او که مردی خُشک اندیش و ظاهر بین بود در کتاب خود الزُهره که مجموعه ای از آثار افلاطون بیان شده حدیثی دارد و معتقد است

عشق حقیقی، عشقی است که به نفس پرستی عاشق منجر نشود و می گوید که اساس عشق، طلب و ستایش، درد و خاموشی یعنی رنج بردن و دم برنیابردن است، و برعاشق با صفا لازم است که راز داری و پرده پوشی را از وظایف حتمی خویش به حساب آورد و نهایتاً از وجودش جز نامی و نشانی نماند و به نیستی و فنا انجامد .

او در کتاب الزهره می نویسد، عاشق افشاگر راز حتی نسبت به معشوق، عاشقی خودسر، خودپسند، خودخواه، عاصی و بدعت گذار است! و تنها به مصلحت و شادی خویش می اندیشد در حالی که باید همیشه از اقرار و اعتراف به عشق و معرفی معشوق جداً خودداری نماید! .

در منشور نظرات دادستان بغداد بیشتر نوق و شوق مرگ نهفته است، او عاشق را به سوی وادی مرگ می راند و معتقد است تنها تسلی عاشق مرگ در خاموشی است! او تحمل نداشت که اندیشه های تازه و غنی تر از افکار خودش را بپذیرد .

منصور، قاضی بغداد را کوچکتر از آن می دانست که با او در باره منشور عشق و افکار ناروای وی مجادله نماید، منصور معتقد بود که راز داری با پویایی و جهش و عشق حقیقی، هماهنگی ندارد جلوی عطر گل را نمی توان گرفت عشق، هم معطر و هم افشا کننده است .

قیام حلاج زاده ی نا هنجاریهایی بود که استمرار خلافت عباسی ایجاد کرده بود، خلافتی که پایه هایش بردریایی از خون مظلومان

قیام و مبارزات حلاج

و آزادگان، قرار داشت حلاج پایبند اخلاقیات و مُتحمّل رنج های بسیاری شده بود و از درد ستمدیده گان اجتماع آگاه بود .

او خطاب به مظلومان می گفت: خلیفه ی مقتدر عباسی که خود را یک قدّیس معرفی می کند و به قدرت جَبّاری و موروّتی تبارش جهت مذهبی می دهد، یک ستمکار خودکامه، بیرحم و خونخوار است . وزیران او، به چپاول اموال مردم مشغولند و هستی شان را غارت، می کنند و آن خلاف منشور دینی است که خود او مدعی آن است . (حکومت جمهوری اسلامی هم مردم را غارت کردند، و به مردم ستم روا داشتند) .

حلاج می گفت حکومت عقاید مرا خطر بزرگی برای باورهای عوام و ساده دلان می داند! شریعتمداران متظاهر، دربار خلیفه همه چیز را بخوبی درک می کنند ولی تحمل شنیدن ناله ها و اعتراضات مظلومان را ندارند، و در محافل مختلف خشمگینانه می گویند حلاج مُلحد و خدا شناس است! و باورهای مردم مورد حمله قرار گرفته است! .

حلاج از مظلومان و زندانیانی که در غل و زنجیر بودند حمایت، و علیه ستمکاران سفاک و جبار و ریا کاران مذهبی، در مبارزه بود و در مقابل قساوت ها، و اعمال خلاف انسانی، که از خلیفه و یارانش سر میزد، و یا مورد تائید روحانیان شکم باره، و درباری بود، و همچنین با انحرافات فضلا که به خاطر قطع ماهانه و از دست دادن مقامات خود که با سکوت و ریاکارانه، مهر تائید بر آن میگذارند، و از اهرم پول و مقام فرمان می بردند، در مبارزه ای بی امان بود .

غوغای انالحق از دنیای قال نیست بلکه عصاره ایست از جهان حال، او بی پروا و خستگی نا پذیر در جستجوی جمال حق و وصول به ساحت ذات مطلق بود و به جای اصالت عقل به دنبال اصالت عشق، بود و انسان کامل را مظهر حقیقت، و چهره جاویدان معرفت می دانست، که به پالایش روح و تن پرداخته و ازدهای قهار نفس را مهار کرده است .

ابن داود آبرو باخته، خصم جان آزادگان، در یوزه ی دربار عباسیان که فرضیه ساز عشق به شیوه ی افلاطون است عاشق را به راز داری و پرده پوشی و نیستی و فنا دعوت می کند .

ولی من (حلاج) عشق را کمال مطلوب آرمانی میدانم و برای آن ساحت آسمانی و معنوی قائلم، و عشق منبع الهام و اشراق، من است و از آن روشنایی می گیرم، و عشق است که پرده از برابر دیدگانم برداشته و کائنات را در جام جهان نمای دلم آشکار می سازد .

تنها عشاق جهان معرفت، می دانند من چه می گویم . گوش جانم محل اشراق و وحی است . آیا شما از فرهنگ کلام صوفیانه آگاه هستید؟
آیا دماغ شما از میخانه وحدت بویی شنیده است؟ . آیا می دانید در جهان با شکوه تجلیات درون عارف چه میگذرد؟.

سخنی در شانِ حلاج

حلاج یکی از قویترین شخصیت
های مذهبی بود که قدرت الهی
را بیش از هر انسانی تجربه و
باز شناخته بود و می دانست .

بسیاری از خلائق در شهر دل مدعی، عشق بودند نه سزاوار عاشقی ولی
حلاج کشته عشق بود و شایسته عاشقی، حلاج با چشم دل خدا را دیده
و از طریق دل به معبود، رسیده بود . و می گوید راه بسوی خداوند به
عدد نفوس خلائق است، در هر کس خدایی است، که حقیقت درون اوست.
نعامت توحیدی حلاج و بایزید بسطامی کلماتی نبودند که با اراده انسانی
بر زبان جاری شوند بلکه از مقوله الهام و اشراق هستند چرا که آبشخور
آنها از بی نیازی، و استغنائی آنان از عشق به پروردگار ناشی بود .
در این حال، آنان غرق و فنای در حق و از خویشتن خویش بیخبر بودند.
از سمنون عارف پرسیدند؛ چرا محبت را با بلا قرین کردند؟ پاسخ داد
تا هر سُفله ای دعوی محبت نکند .

خواجه عبدالله انصاری؛ چون مَحرمی نیست با نا مَحرم، سرّ ناگفته به،
و دُر در صدف، نا سفته به، و اسرار در سینه، نُهفته به .

دنیایی که ما در آن زندگی می
کنیم به منزله باغستانی می ماند
که همه چیز، در آن روییده باشد
اطراف هر گلی هم علف های

فرومایگی روشنفکران بی خرد

هرز که ریشه در خاک دارند بسیارند، که باعث از بین رفتن و پَرپر
شدن گلهای زندگی می شوند، با نگاهی به تاریخ ملت ها و حکومت های
جَبّار و ستمکار افرادی فرومایه بوده اند که به عنوان روشنفکر و عالم
و شیخ و روحانی و غیره با حکومت های استبدادی، و آدمکش، همکاری
داشته اند و مرتکب جنایت، و بیرحمانه باعث پَرپر شدن گلهای این
باغستان شده و می شوند، و با فرومایگی عزم به نابودی و مرگ
جوانمردانی چون حلاج، سهروردی، گاليله و... شده اند .

این دانشمندان خرد باخته و خود فروش، ستمگر و فطرتاً جانی، با
دروغگویی و ریا و بدون ذره ای رحم و وجدان با برانگیختن احساسات

مردم و هیجان عوام، و جهّال متعصّب و اوباش، با استفاده از قدرت ویرانگر تعصّبات، باعث ایجاد بلوا شده و علیه میهن پرستان، مرتکب اقدامات وحشیانه می شوند. و با در اختیار داشتن امکانات وسیع و پول دستگاهای تبلیغاتی استبداد، در خدمت بزرگ کردن دستگاه حکومتی بوده اند. و با ایجاد رعب و وحشت، در کشور دانش خود را در اشاعه دیکتاتوری به کار گرفته، و کرمی را به صورت اژدهایی هفت سر جلوه می دهند و موجبات ترس، و سرکوب آزاد مردان و آزاد زنان شده و باعث تحکیم حکومت مستبدانه، و مرگ اخلاق می شوند.

اگر قدرت در دست یک نفر جمع شد استبداد می آید، و استبداد خصومتش با اندیشه، و تجاوز به شعور مردم است. و قدرت مطلق، مطلقاً فساد را به همراه دارد و همه چیز را ویران می کند. (نمونه امروز آن، رهبران تبه کار، و دزد، و تجاوزگر حکومت جمهوری اسلامی در ایران هستند). حضور خارجی در سرنوشت مملکت ما به دلیل موقعیت و ثروت کشور ماست، و قدرت بیگانه در مملکت، به دلیل مشکلات داخلی و ضعف خود ما مردم و فرومایگی رهبران، و کم کاری روشنفکران بوده است.

امروزه شرافت بسیار کمیاب شده، در انقلاب ۵۷ دانشمندان ابله و بی غیرت ما همگی خفقان، گرفتند و زیر عبای، آخوندها خزیدند و کاری که روشنگر باشد نکردند که چشم و گوش مردم را باز کنند، تمام احزاب سیاسی و رجال مملکت را از بین بردند، و مردم را ترسانیدند و تسلیم بار آوردند، و ذهنیت بردگی و دستبوسی، را رواج دادند و با گسترش فرهنگِ خشونت که مانند گندابی در ژرفای ذهن ما جاری است کاری کردند که استبداد، بر مملکت حاکم شد، و در کشور کسی نمانده بود که جایگزین رژیم پهلوی شود. همین امروز هم مزدوران روشنفکر، که فقط نوکر پول هستند در خارج کشور در نقش استاد دانشگاه با پنهان شدن در پشت چیزهای زیبایی چون طرفداری از (حقوق بشر و صلح) مطامع زشت خود را دنبال می کنند تا به پول بیشتری برسند، و باعث تحکیم قدرت حکومت دیکتاتوری روضه خوان ها می شوند.

و آنچه فراموش شده منافع و آزادی ملت هاست. سیدعلی نسیمی، شاعر و عارف از شیفتگان حلاج بود و آشکارا انالحق می گفت و قاضی شیخ

شهاب الدین ابن هلال، فتوای قتلش را صادر کرد و هلاکت او را وظیفه شرعی دانست. وقتی پوست نسیمی را می‌کنند بر اثر خون ریزی چهره او زرد شد، مخالفان بر وی ایراد کردند که این علامت ترس است و نسیمی گفت من عین آفتاب سپهرم که از مطلع عشق، طالع شده بودم و اکنون محل غروب است، و آفتاب در وقت غروب زرد شود.

در مذهب عشاق فنا، اولین و آخرین راه است و چیزی که غیر عشق بود، عین مجاز است حلاج بی پروا تر از بایزید

منصور حلاج شهید عشق

بسطامی عظمت انسان را به عنوان خلیفه ی خدا در روی زمین می‌داند او در تعریف انسان گفت، انسان عارف و مؤمن ایثارگر و شهید بی شک علت غایی خلقت، است که به او هر چه الهام می‌شود، می‌گوید و گفت من به انسانیت مدیونم. انسان خلاصه ی عالم هستی است و اوست حامل امانت حق، و عشق و معرفت است که باعث نجات انسان های سرگردان می‌شود. حلاج علیه اطاعت کورکورانه، و تسلیم و ظلم و فساد و راه عقل و مدارا و احتیاط بود و سازش را قبول نداشت، و او بود که مقدمات سقوط، عباسیان را فراهم آورد. محراب عاشقان بالای دار است و عاشقان چون نماز عشق گزارند وضوی آن جز به خون نکنند.

در وصف معشوق محبوب؛ قلبم پُر از محبت‌های پراکنده بود وقتی تو را دیدم، همه عشق‌ها در یک کانون جمع شد، سوختم، سپس محسود کسی شدم که خود بر او حسد می‌بردم و او دین و دنیای من شد و آنچه می‌بینم فریاد میزنند و دستور می‌دهند که در ستایش عشق و در نیایش محبوب سرود عاشقانه بخوانم، چون تنها عشق است که جاودانه باقی میماند.

چشم دل بگشای که جان بینی
آنچه نا دیدنی است آن بینی
(هاتف اصفهانی)

زندگی عاشقانه، ابدی و جاوید است و حقیقت زندگی را باید در عشق یافت. حقیقت عشق، پویایی و مبارزه است انسان برای بردگی آفریده نشده، آنهایی که عشق را درک نکرده اند و عاشق نیستند سرگردان و پریشانند و هیچ نوری زندگیشان را روشن نمی‌کند.

پریشان می گویند و پریشان می اندیشند و مرگ را نیستی ابدی می دانند انسان کامل مراتب کمال، را در ساحت عشق می پیماید و مظهر تمام صفات عالی می شود، آیا کسی هست که دماغش از میخانه وحدت بویی شنیده و سرمست نشده باشد؟ . ما نمی دانیم که در جهان با شکوه تجلیات درون یک عارف الهی چه میگذرد، اعتبار عاشق به معشوق اوست .

ما نه خدا را دیده و نه او را می شناسیم، و هر چه بگوییم غلط و خیالات است . عشق حقیقی چیز دیگری است و اگر کسی در آن مقام و مرتبه نباشد با تعریف کردن عشق، چیزی عایدش نمی شود .

همه ی مردم عاشقند ولی معشوق است که ارزش عاشق را تعیین می کند و معشوق است که عاشق را ارزشمند می کند .

در مراتب سلولی، معمولاً عاشق به معشوق گند می زند، داستان پسری که عاشق دختری بود و دختر با مرد دیگری ازدواج کرد و پسرک عاشق، شوهر آن دختر را کُشت و دختر چند روز بعد از فُصّه مُرد .

در این دنیا هر چیز باید جایی باشد که به آن تعلق دارد، مشعلی که به دست عشق افروخته شده باشد خاموش شدنی نیست، و هستی بر پایه عشق استوار است و از ذره گرفته تا کهکشان ها را شامل است .

گوهر ذات، که بین موجودات عالم تقسیم شده از یک روح واحد، است مثل نور خورشید که بیدریغ به تمام موجودات میتابد . و آفتاب به گیاهی حرکت و نور می دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد، و حقیقت انسان، است که جاویدان و ماندگار میماند . قیام در مرکزیت وجودی و استقرار در آن مرکزیت، نامش مردانگی است .

عصر سالوس؛ اگر حلاج شهید نمی شد سرنوشت واژه ها و سخنان او چه می شدند؟ او در پرتو انوار حق متوجه شده بود که خود او و معشوق دو تا و جدا نیستند بلکه یکی می باشند . وقتی عشق به معبود، در فضای دلش درخشیدن گرفت شهوات نفسانی، را در کنترل خود در آورد و به توسن امیال درونی، مهار زد تا هیچ نباشد، تو نباش تا او باشد . (معبود)

جنید؛ عشق آن است که معبود، تو را از تو بمیراند و به خود زنده کند یعنی طالب مؤمن باید راز دار باشد و آنچه می بیند و درک می کند بر ملا نکند و بر زبان نیاورد، جنید در افشای راز با حلاج موافق نبود .

شبلی؛ قاضی شرع، حکم سنگسار برای حلاج صادر کرده بود، و مردم عوام به حلاج سنگ می زدند، حلاج اعتنایی نمی کرد، در آن هنگام شبلی گلی انداخت و حلاج گفت آخ، او گفت مردم ندانسته به من سنگ می انداختند ولی شبلی دانسته انداخت .

حلاج می گفت، امواج خروشان دریا را نمی توان مَهار کرد، دریا خود می خروشد و آرام نمی گیرد گویی در برابر هزاران کهکشان نور قرار گرفته تا نواها را بگوش مخلصان و مؤمنان برساند، تا شیفتگان وارسته را از حقایق خالق کائنات و اساس هستی آگاه نماید .

در زمان المقتدر خلیفه جبار عباسی، ابن داود دانشمند و قاضی القضاة حکومت دینی بغداد، و دیگر دین داران زمان، علما و دانشمندان دینی و آخوندهای وقت، مهر تأیید بر مرگ او زدند و حلاج را به وضع فجیعی دست و پا قطع کردند و به قتل رساندند،

او پَرپر شد ولی بی عدالتی را تحمل نکرد و جرمش، آن بود که اسرار هویدا می کرد او را قطعه قطعه کردند و به دار آویختند و در آتش سوختند . امام حسین را هم یزید امیرالمومنین زمان، کافرش خواند و به شهادت رسانید، همه ی این فجایع در قالب دین صورت گرفتند .

امام حسین حقیقت عشق را اعلام کرد، او معلم عشق و آزادگی و علیه استبداد بود، درس جوانمردی و ثبات داد ولی ما به لحاظ تنگ نظری تشنگی او را می بینیم و این یک اهانت است به مقام امام حسین .

ما تا علم را فرا نگیریم این بدآموزی ها و خرافات، باور جامعه خواهند بود . بُت باورها و خرافات را باید که شکسته و از جماعت آخوند دوری کرد، تا از این چاله ی بدبختی ها نجات یافته و به سعادت آزادی برسیم .

خواجه نصیرالدین طوسی: در باب اتحاد وجود، می گوید: اتحاد نه آن باشد که جمعی کوتاه نظر توهم کنند که مراد از اتحاد یکی شدن بنده با خدا است، بلکه آن است که همه او را ببینند، بی تکلیف، هرچه جز اوست از اوست، پس همه یکی است، شاید که به نور تجلی او بینا گردد و غیر او نبینند، و همه یکی شوند تا در این مقام معلوم شود آن کسی که گفت «انالحق» نه دعوی الوهیت کرده بلکه دعوی نفی انانیت خود و اثبات ذات کرده است، دنیا پرستان لذات روحانی را منکرند، و رهروان منزل

عشق به پایگاهی می رسند که گام در ساحت جلوه گاه اعلاى حقیقت می نهند جایی که هر دو عالم یک فروغ روح اوست و به ابدیت که چشمه ای جوشنده و برای ابد زاینده است میرسند . (مولوی)

در ننگد عشق در گفت و شنید عشق دریایی است قعرش ناپدید
حلاج جرعه نوش می‌کده ی معرفت، سرمست از شراب وحدت، رازش
از پرده ی تقوا بیرون، با ناله های انالحق، در منتهای کائنات، وارسته و
بی اعتنا، و دنیا برای روحش چون قفس آهنین بود .

حلاج، عشقی که بر دل و هستی عاشق شرر نیافکند عشق نیست .

گوهر پاک بیايد که شود قابل فیض (حافظ)

ورنه هر خشت و گلی لؤلؤ مرجان نشود

جنگ بین نور و ظلمت، هفت سال بطول انجامید تا این که ابن داود قاضی القضاة و روحانی درباری بغداد موفق شد با دسیسه، و تحریک اوباش و عوام و این که به اعتقادات آنان توهین، شده است حلاج را دستگیر و در زیر زمین نمناک زندانی کردند . در این هنگام گروهی خوشحالی می کردند و در بازار پای کوبان شعار می دادند و خواستار اعدام حلاج بودند، و می گفتند آیین و سنت ها و باورهای مردم مورد حمله قرار گرفته و اخلاق اجتماعی رو به فنا است! و گروهی به طرفداری از حلاج شورش کرده بودند، که حلاج را آزاد کنند .

حلاج از خودی خود تُهی شده بود و جرم او افشای حقایق بود . نیکی و بدی در میان غرّش رعد و برق آسمان به مبارزه، بر خواسته بودند عدالت و شقاوت در جنگی بزرگ بودند، حلاج ماموریت داشت که در ظلمت شب ستم‌دیدگان را نجات دهد، او آمده بود تا رازهای خلقت و هستی را برای مشتاقان آشکار سازد .

منصور حلاج و مریدش ابن سراج را در دادگاه بغداد به اعدام محکوم کردند، این داود دادستان دانش آلوده و روحانی مذهب زده ی بغداد از پشتیبانی خلیفهٔ عباسی برخوردار است، مانند حلاج از خود تهی نشده متعصب، خودخواه، متکبر و حسود است .

از عشق عارفانه آگاهی ندارد، و دست به حربهٔ اتهام زده، او قدرت فلسفی و ادبی و دانش خود را در اختیار مقام و قدرت المقتدر خلیفه خون

خوارعباسی قرار داده و جویای نام است، بدین جهت منشورش دربارهٔ عشق، لطفی، کششی و حالی ندارد .

انسان مراتب کمال را در ساحت عشق، می پیماید انسان کامل نشانهٔ پای خدا را بر خاک به جای می گذارد . شما اگر مقام خود را به عنوان خلیفهٔ حق بر روی زمین تشخیص دهید در سراسر طبیعت طنین (انالحق) را خواهید شنید و خروش ابدی و ادارتان خواهد کرد که عارفانه وصال حق در سر داشته باشید . خداوند عشق را آفرید تا من و تو به ادراک حقیقت پی ببریم و آفریننده را در معراج دل به واقع دریابیم .

حلاج میگوید: انسان، به معنی حقیقی، تصویر و تجلی ذات باری تعالی است و بدین جهت علت غایی و تاج خلقت خوانده شده است .
و عشق، آتش مقدسی است که چون در دل افتد هر چه در آن است، همه را جز خدا بسوزاند، و آن شایسته ی انسان حقیقی است که مقصود اصلی آفرینش و میوه ی نهال هستی است .

چون چنگم و از زمزمهٔ خود خبرم نیست
اسرار همی گویم و اسرار ندانم
(مولوی)

الهی، پادشاهها، عزیزا پاکت دانم و پاکت گویم، الهی تو می دانی که آثار معرفت در من نیست و عاجزم از شکر، تو به جای من شکر کن خود را که آن شکر است و بس. (حلاج)

حلاج: عشق و زیبایی بدون یکدیگر و بدون خودشناسی مفهومی ندارد انسان برای بردگی، خلق نشده است انسان مؤمن مسجود فرشتگان است همه چیز برای اوست، و او دارندهٔ همهٔ کلمات بویژه عشق ورزی است .

نصیحت حلاج به پسرش احمد: ای پسر نفس خود را مشغول دار پیش از آنکه تو را مشغول دارد که بر آن چیزی بیفزایی، زمانی که ابر و باد و مه و خورشید کوشش می کنند که در خدمت تو باشند تو هم سعی کن در چیزی مشغول باشی که ترا به معرفت خدای متعال رساند .

آنچه به عنوان رسم و رسوم مذهبی، و تشریفات در میان برخی دیدم همگی نشئه ای از بُت پرستی، و تعلق و عادات بود و همهٔ اینها مانع راه خدا، و بندها و اسارت هستند . به تو اندرز می دهم که نه به لطف او

امیدوار شوی و دل خوش کنی و نه از درگهش نا امید، نه دوستی اش را در بند شو نه نا دوستی اش را آرزومند، خلاق برای یافتن او در شب های تاریک سرگردانند و جز اشاراتی در نمی یابند، آنها از روی وهم و خیال به سوی معبود می روند و از آسمانها می پرسند او کجاست؟ و نمی دانند خدا در خود آنهاست . (مولوی)

هیچ آدابی و ترتیبی مجوی هر چه میخواهد دل تنگت بگویی

خواهر حلاج، یک نیم روی با چادر گرفته و نیمه ی دیگر گشاده بود، روحانی به وی رسیده و گفت، چرا روی تمام پوشی؟ او گفت، تو مردی در بغداد عباسی به من بنمای، تا روی ببوشم، در همه ی بغداد یک نیم مرد وجود دارد، و آن حلاج است که در بند افتاده، و اگر از بهر او نبودی، این نیمه را هم نپوشیدمی .

عبدالله بطائنی میگوید عقل یکی

از عُقلاء روزی از آشیانه خویش

از درخت جسم به پرواز درآمد

درباره حلاج

و تا در آسمان پرواز کرد آنجا در صفوف ملائک داخل شد . او شهبازی از شهبازان این جهان بیش نبود که چشمانش با شلقی پوشیده شده بود، باری این پرنده در آسمان چیزی که بتواند شکار کند ندیده بود، وقتی که طعمه ای دید گفت پروردگارا «خودم را دیدم» شنید که مطلوب او بدو می گوید به هر کجا بگردید با خدا رو به روید، و این سخن بر خیرگی و حیرتش افزود . شهباز عقل آنگاه فرود آمد و در هوا پرواز کرد، خود را به هر سوی گردانید و چیزی بجز انعکاسهای خیرگی الهی ندید .

آنگاه به عقب باز گشت و نتوانست در دو گیتی جز محبوب خود بیابد . نشاط و وجد او را به هیجان در آورد، فریاد بر کشید از مستی دل که «انالحق» من حقیقت هستم .

این بانک، نغمه ی او را که بر خلاق حرام شده بود در بوستان وجود طنین افکن ساخت و از نشاط چهچه زد و این چهچه زبینه طبع فرزندان آدم نبود که او را در معرض مرگ نهاد، و در خلوت سرای ضمیر او این کلمات طنین افکند که، هان ای حلاج آیا پنداشتی که قدرت و خواست تو به دیگری جز تو بسته نیست؟.

پس اکنون در مقام خلیفه خدا و نماینده عموم حکیمان اعلام کن، واجد را آن بس که با واحد یکی شود .

علی ابن هیثمی در باب حلاج می گوید: یکی از عارفان روزی تا به افق رسالت بر بالهای انالحق به پرواز در آمد از سر نشاط با زبانی که برای مردم ناآشنا بود چهچه زد «انالحق» و همین چهچه او را در معرض مرگ نهاد . زیرا در آن هنگام عقاب خلیفه از کمینگاه برخاست و به او حمله کرد، و در پوست او چنگال فرو بُرد، که چرا به زبانی سخن گفتی که زبان تو نیست .

حلاج از عابدی پرسید: ای فلان چهل سال در طریقت چه تو را مسلم شد؟ گفت طریق توکل، مرا مسلم شد حلاج گفت عمر در عمران باطن ضایع کردی فنا کجاست اندر توحید؟ عمر دیگر باید در معالجت ظاهر، و دو عمر ضایع شد و هنوز از حق اثری نباشد .

نجم الدین رازی در مورد حلاج و انالحق تفسیری دارد، چون شجره نفس انسانی فدای آتش سوزان الهی گشت، آنگه آتش بر زبان شجره ندا کند که ای بی خبران من آتشم نه شجره نفس .

چون آتش عشق الهی شجره نفس حلاج را فرا گرفت هنوز نا سوخته شعله های انالحق از او برآمد، اغیار بر حوالی بودند از شعله های انالحق بخواهند سوخت، آخر بر این آتش کمتر از عود نشاید بود .

چون آتش در اجزاء وجود او تصرف کند نفس خوش، زدن گیرد و آتش بر عود مبارک است که بوی نهفته ی او را آشکار کند، و اگر آتش نبود چه فرقی میان عود و چوبهای دیگر بودی و عزت عود به واسطه آتش است (شرافت و عزت نفس، به واسطه عشق به معبود است) .

حلاج گفت من تمام بسوزم تا آتش بر اهل حوالی من هم مبارک، باشد که هر چه عود بیش می سوخت حوالیش را بیش می ساخت .

از حق ندا رسید که ای منصور، اگر چه آتش عشق ما در شجر انسانی تو افتاد و شعله های انالحق از او برخاست، اما چون تمام نسوخته بود آن شعله ها از دود انانیت، خالی نبودند و چون جملگی شجره وجود خود فدای این آتش کردی، و به آتش ابتلای ما سوختی، خاکستر قالب تو را بفرماییم تا بر آب اندازند و نقاب حجاب از جمال کمال تو برداریم .

تا بر روی آب، نقش آتش وجود تو در جلوه گری انالحق در آید .
(خاکستر تو را، باد سحرگاهان، هر جا بُرد، مردی از خاک روید)

دکتر عبدالحکیم طبیعی در اثر تحقیقی خود می گوید: وقتی صوفیان به مرحله یقین برسند گفتار و کردار آنان را نمی توان فهمید و رموز گفتار این مردان و عارفان بزرگ را جز خود عارفان، دیگری نداند و به همین جهت عدّه ای از این بزرگان مورد سرزنش و شکنجه ی عوام، و جُهل بوده اند که حلاج را با دردناک ترین و فجیع ترین قسمی به قتل رسانیدند عجب این که فتوای اعدام حلاج را بزرگان دین، علما و فُقه‌های نامدار زمان نوشتند و تایید کردند .

در فرهنگ عارفان آنچه سالک مشتاق و مؤمن را به سوی خداوند متعال راهنمایی می کند هم خداوند است، و این بحث از مقوله ی درون است که درعین بظاهر خموش درونش پر از فغان و غوغاست، که این را حاسدان و علمای بی عمل و زاهدان بی مایه درک نکنند .

و اگر حلاج ندا می دهد که هر شبی صد بحر آتشین است علمای درباری و مقام پرست به تمسخر، مطالبی عوام فریب می گفتند که او را گناهکار، جلوه دهند، که از روی غرور فتنه انگیزی کرده اما حافظ که از سرچشمه عشق وضو ساخته، می گوید: اسرار عشق را تنها عارف می داند و قادر است بخوبی درک کند و کشف نماید، و در دیوانش توصیه می کند که عیب رندان نکنند .

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
(حافظ)
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت

ابوسعید ابوالخیر می گوید: بسان منصور بر دار بودن مقامی است در خور مردان، نه نامردان .

او کلام حلاج را دلنشین و آرام بخش میدانست از حلاج سوال می کنند که لذت عشق در چه زمانی کامل می گردد؟ .

پاسخ می دهد: در آن ساعت که معشوق بساط سیاست گسترده باشد و عاشق را برای کشتن حاضر کرده باشند و عاشق در جمال معشوق حیران گردد، و این شایسته ی ابرمرد میدان اینارگری است . آرامش و سکوت در مقابل ظلم، نا بودی تدریجی، و مرگ است .

حکمت مشاء ارسطو؛ پایه و بنیان فلسفه مشاء بر تعقل، و استدلال است اما مبناء پایه حکمت اشراق، علاوه بر تعقل، بر معرفت و خویششن شناسی و زنگار زدایی دل و دوری جستن از هواهای نفسانی، و توجه عمیق در معنویات و انرژی های حیاتی هم هست .

حس علم رویه ها و نیرومندترین
وسيله ای است که همه چیز از
طریق آن در ما نفوذ می کند و

حس

حضرت عیسی آنها را دریچه های خیانت نامیده است، چون غالب مردم تابع احساسات، و اسیر نفس هستند و از این طریق است که گمراه می شوند، تربیت و کنترل نفس محیط سالم، تزکیه و علم لازم دارد .

نفس، قوی ترین عاملی است که انسان گرفتار آن می شود، انسان هایی که تنها با حس و تخیل و احساس و عواطف سروکار دارند عقل ندارند، یعنی عقل را بکار نمی گیرند . دانشمندان توانسته اند با توصل به عقل باطن، قوانین حاکم بر طبیعت را کشف نمایند . دنیای عقل، روابط و قوانین خودش را دارد . که منجر به علم و خرد و آگاهی، و آرامش زندگی می شود و دیگر دستخوش حوادث، و عوامل بیرونی نیست .

عقلی که جامعه به ما داده عقلی است زیرک و روباه گونه، آن را به حساب عقل نگذارید، عقلی که هم انسان را به ماه می رساند و هم از آنجا نقشه ی نا بودی خودش و دیگران را می کشد، آیا این عقل است؟ .

فیلسوف سعی دارد که اسرار جهان و کائنات را با کمک عقل و منطق و برهان درک کند، اما حکیم اشراق کوشش می کند علاوه بر به کارگیری عقل و منطق، از طریق خود شناسی و پاک کردن زنگار از دل و آئینه ضمیر، شاهد حقیقت بوده و آن را در صافی آئینه دل مشاهده نماید .

آثار مشائیی و فلسفه را می توان غذای فکری عوام تلقی نمود، و آن یک مَشرَب فکری و برای قال است، وارد فلسفه شدن تو را از حقیقت دور می کند . کسانی که هیچ نمی دانند، به صرف شنیدن چیزها، آن را علم و دانایی خود تلقی کرده و در گفتگو با دیگران جهت به کرسی نشاندن حرف خود فلسفه بافی می کنند . حکمت مشائیی که بنیان آن بر تعقل و استدلال، است را می توان مقدمه ای، جهت رسیدن به حقیقت نور و

حکمت و اشراق دانست، که غایتش نجات و رهایی انسان از عالم، پست و راه یافتن و هدایتی به جهان نورهای مجرد است .

عقل در موافقت با معقولات معدود فعالیت دارد، ولی معقولات هستی از شمار بیرون هستند و چون دانش بشری نسبی است و بستگی به استعداد گیرندگی، و پذیرش هر شخص دارد باید دید که تا چه اندازه قابلیت و پذیرای نور علم و رحمت با اوست .

و چون دانش بشری مطلق نیست بهمین دلیل عقل انسانی به تنهایی قادر به شناخت عمق ازلیت نیست، فلسفه را همدیف خرافات و خیالات نیز آورده اند .

شیخ الرییس ابن سینا، شارح مکتب ارسطو، با مطالعه شرح فارابی، بر الهیات ارسطو و فلسفه مشاء احاطه کامل یافت، او با عشق ورزیدن به افکار ارسطو کتاب شفا را تحریر کرد که از مکتب مشاء ارسطو نشأت گرفته است و او فلسفه ارسطو را با فلسفه نو افلاطونی ترفیق و به یکتا شناسی نگریست و مباحثی در فلسفه مشایی گشود که بین متفکران یونان شگفتی آفرید، و سپس به دنیای انوار ملکوتی متوجه شد .

رساله ی حی بن یقضان یا زنده ی بیدار که سالک را با راهنمایی پیر به جهان صور مجرد رهنمون می کند، او پیر را به صورت فرشته ای می داند که بر سالک طریق ظاهر میشود، و جهانی را که سالک باید سیر کند، و تمام پدیده های آن رموز و تمثیلات حقایق معنوی، است برای او شرح می دهد .

ابن سینا در پایان داستان سلامان که همان رهرو طریق است مدعی است که تکامل و وصال به مرحله اشراق، راهی است که از آن بازگشتی نیست .

هر کس به سوی نور علم سفر کرد دیگر از آن باز نگردد، هرگاه عارف از عالم ماده رهایی یافت و به جهان مجردات پیوست او دیگر به زندان تاریک عالم، که همان عالم ماده و ظلمت، است هبوط نکند .

مولانا از ماهیت هستی، دیدی و درکی عمیق دارد و مانند سهروردی پای مشایبان را که استدلالی هستند برای درک حقیقت، چوبین می داند و جدلی مسلکان فلسفه را با دیده ی تحقیر می نگرد .

مولانا بر این عقیده است که تجربه ی حسی و روش استدلالی نمی تواند
مفتاح و کلید اسرار کائنات و شناخت حقیقت باشند .

حواس و تعقل (عقل جزوی) تنها به ظاهر می پردازد و نیل به مقام درک
واقعی، خود شناسی تزکیه و صافی دل لازم دارد .

ابن سینا میگوید: عارفان در این دنیا درجاتی دارند مخصوص خودشان
که دیگران را نیست و نیز آنان را کارهاییست آشکار و نهان، آنان که
نمی شناسند همه را منکرند، و آنان که می شناسند آنها را خیلی بزرگ
می کنند . ابن سینا میان زاهد و عابد و عارف فرق می گذارد و معتقد
است آنهایی که از دنیا و خوشی های آن اعراض می کنند زاهدند .

و کسی که در دنیا به عبادت و نیایش و روزه و نماز پرداخته عابد است.
و آنکه فکرش متوجه جهان جبروت است و همیشه منتظر تابیدن نورحق
در قلبش، است عارف است .

و عبادت نزد غیر عارف، معامله است . در این دنیا عمل می کند و
سودای پاداشت آخرت در سر دارد! و عارف خدا را برای خدا می خواهد
نه برای ترس از جهنم یا نعمات بهشت . عزیزا تویی معشوق من، اگر
تو را به خاطر نعمات بهشت عبادت کنم بهشت را بر من حرام گردان، و
اگر تو را برای ترس از جهنم عبات کنم مرا در جهنم انداز .

شیخ سهروردی زمانی درخشیدن
گرفت که سایه استبداد حکومت
آخوندی و دینی بر منطقه حاکمیت

ظهور سهروردی جوان

داشت، و حاسدان و بد خواهان و متملقان حُب به ریاست درباری بمنظور
جلوگیری از آگاهی مردم همواره سعی می کردند که خرافات و بدآموزی
را در اجتماع توسعه دهند، و با سرگرم کردن جوانان به بحث و مقال و
رد و قبول پرسش ها و پاسخ ها مشغول کنند، تا مانع از تحصیل امور
ذوقی گردند .

بعضی از علاقمندانی که به بحث اکتفا نمی کردند، عزم جزم کردند که
به دنبال حکمت حقیقی، بروند اما در آن زمان انجام این تصمیم، کاری
بس دشوار بود . تا ستاره اقبال از افق حکمت، بدرخشید و انوار حقایق
از بلندای عالم جبروت به ظهور شیخ سهروردی درخشیدن آغاز نمود، و

او شروع کرد به اصلاح آنچه تباه شده بود . و تجدید آنچه در روزگار کهن ساخته شده بود، سهروردی جوان بشدت به طرفداری از حکمای کهن و مناقضه با کسانی که به رد آنها پرداخته بودند همت گماشت، و جان خود را در این راه از دست داد .

سهروردی، هرمس را استاد نخستین جمیع حکما و عرفا بشمار آورده . هرمس را پدر فیلسوفان هم گفته اند . هرمس در یکی از سخنرانی های خود گفت: ای مردم مغرور و نادان به کجا می روید؟ شما از باده جهل سرمستید و تاب آن را نیاورده، به دگرگونی حال مبتلا میشوید و آنچه خورده اید بر میگردانید .

بیباید دیدگان دلتان را باز کنید تا ببینید چگونه اهریمن نادانی تمام سر زمین شما را تسخیر کرده و روحها را در پیکره ها به بند کشیده و پریشان کرده، اجازه ندهید این سیل، امان شما را مانند پر کاهی با خود ببرد . بروید کشتیبان با تجربه و مؤمنی جستجو کنید تا شما را به بندر گاه معرفت رهنمون گردد . (خودشناسی)

در آنجا انوار درخشان فراوان، و از ظلمت و تاریکی پاک است . در آنجا همه شادند چشم های دل خود را به سوی آن برگردانید که دوست دارید او را بهتر به ببینید، آنکه نه شنیدنی و نه محو شدنی است، آنکه بر دیده ها نا پیداست، و آنرا که به چشم عقل و قلب توان دید . (قابلیت)

سهروردی در ابتدا شیوه پیروان
مشاء را در پیش گرفت و چون
به حقیقت دست نیافت ناگزیر به
اشراق روی آورد، و مکتب نور

سهرودی و مکتب نور

«نوریه» را بنیان گذاشت . سهروردی دانشمندی متواضع، آرام ساده و در مناظره شجاع و بی پروا بود . او شخصیت علمی خود را در روزهایی که جُغد تعصب، و عناد کینه ورزی و خرافه پرستی، فضای شهر حلب را پر کرده بود نشان داد . تراژدی زندگی وی لحظاتی آغاز می شود که از نور و ظلمت، سخن می گوید چیزی که در خلوت خویش بدان دست یافته بود بحثی که در جوانی طومار زندگیش را در هم نوردید .

آثار سهروردی جوان رساله های عقل سرخ، نوای پر جبرئیل، حکمت الاشراق، است که نامش را در شمار نوابغ جاویدان جهان دانش فلسفه و عرفان ثبت کرد. او در خلوت خویش به اسرار و رازهای کائنات پی برده بود، که همه چیز در طبیعت، در نتیجه فیضان نور مشاهده می شود حکمای قدیم ایران وجود، را یک حقیقت «نور» و دارای مراتب، می دانستند، اینکه تجلی خلقت، به طریق درخشیدن انجام گرفت.

یعنی نور موجب خلقت جهان شد. کائنات یک نقطه ی انرژی بوده و هنوز ما در مقدمه شناخت جهان هستیم، خلقت در اثر درخشیدن، پدید آمده است و این وجود، و هستی می خواهد به اصل خود بازگردد.

خداوند روشنایی بیکران است و جهان و هستی سایه ایست، از این نور هر چیزی یا نور است یا ظلمت، هیچ شیئی از این دو حالت بیرون نیست یا ذات خود را ادراک، می کند و یا از هستی خود غافل است.

اگر از هستی خود آگاه و قائم بالذات باشد نور مجرد است، مانند باریتعالی و عقول و جان های بشر، ولی اگر شیئی، آگاه از ذات خود نباشد یکی از اجسام است. هستی، نور مطلق است و کائنات تشعشع و

تجلی آن نور و خرد پرتوی از کانون نور و انوار الهی است.

خرد، به راهنمایی الهام و اشراق، که انگیزه ایست نیرومند، و جوششی است که بر اثر کوشیدن بر پرده پندار، محیط شده می تواند بر رازهای موجود که مانند هاله ای کائنات را فرا گرفته آگاهی یافت، و با دیدگان درونی، اسرار را تا حد مقدر کشف نمود.

عشق اساس کائنات است و آن همان نور علم و آتشی، است که اضافات را می سوزاند، و خالص می شود و این آتش مقدس عشق، و نور الهی قلب های عشاق جهان را روشن می کند.

تمام نقاط کائنات را نورالانوار، روشن کرده است و روشنایی، لازمه هدایت است و حصول به معرفت تام و حقیقی، از طریق اشراق باطن و روشنی قلب میسر می شود.

حقیقت اشیاء، و موجودات کائنات جز نور نیستند برخی از آنها نورانی و برخی کم نورند. هر چه کم نورتر باشند چشم ما آنها را فشرده تر و تاریک تر می بیند «جمادات» منشاء تمامی اشیاء نورالانوار، و ذات حق

است . هر چه جسم، لطیف تر، نورانی تر و هرچه متراکم تر، تاریکتر است و انسان می تواند بر اثر سعی و همت و تزکیه، به نورالانوار یا نور مجرد، نزدیکتر شود (یعنی قرب به خدا پیدا کند) .

پیکر انسان، هم جز نور نیست و آن نور متراکمی است که به صورت ماده، جلوه کرده است . اجسام تحت تاثیر جاذبه ها و کششها و فشارهای مختلف و پیچیده انواع امواج، و نورها اشکال مختلف پیدا کرده اند .

اشیاء ممکن است نور مستقل داشته، و یا نور آنها از نور اشیاء دیگر گرفته شده باشند . افراد بشر همه از نور هستند و به چند دسته تقسیم می شوند، در بعضی از آنها نور کمتر و فشرده گی بیشتر، و راه نفوذ و عبور نورهایی که از اطراف به آنها می تابند وجود ندارد . آنهایی که پذیرای نور علم نیستند، در مرتبه سلولی، به سر می برند و گوشی برای شنیدن ندارند، و مولوی در مورد این افراد گفته است :

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر که این سخنها نشنود هرگوش خر این افراد زندگی بهیمی، دارند و در همان مرتبه ی سلولی می مانند و از آنجا خارج نمی شوند و عمر خود را در ماده و ماده پرستی می گذرانند و هرگز از آن فراتر نمی روند . و در بعضی اشخاص دیگر تراکم کمتر، و لطافت بیشتر، و گوشی شنوا دارند و مستعد پذیرش، نور علم هستند و وقتی نوری از اطراف به آنها میتابد در آنها نفوذ می کند و هر قدر در این اشخاص استعداد پذیرش بیشتر قابلیت عبور نور و شنوایی و تزکیه نفس و فضیلت بیشتر، که منجر به طی مراتب نفس می شود .

و مراتب روح انسان هم متناسب و هماهنگ با مراتب نفس اوست و با قبول این فرضیه تناسخ منسوخ است .

سر نوشت روح بعد از مرگ ادامه راه دنیاست، و باید دید صاحب روح در این دنیا چه کرده و چه مسیری از حیات را انتخاب و طی نموده است در صورتی که شخص در دنیا راه صواب و عمل صالح، را انتخاب و طی مراتب کرده باشد، روح عاری از آلودگی، و به آسانی به نورالانوار (خدا) می پیوندد که سعادت ابدی است . و گرنه در حالت برزخ و سرگردان است و باید از جهنم ها بگذرد تا آلودگی هایش سوخته و پاک و خالص شود تا بتواند به اصل خود باز گردد .

حتی عناصر بدن ما بعد از گذشتن از مراحل خلوص، باید به منبع اصلی خود بر گردند . که شاید زمانی معادل یک میلیون سال نوری یا بیشتر باشد و این حالت برزخ، و جهنم قانون طبیعت است .

تفاوت عارف، با فیلسوف یا حکیم این است که حکیم برای نیل به حقایق از استدلال و عقل و منطق استفاده می کند و عارف علاوه بر عقل و منطق از الهام و اشراق و کشف و شهود و صفای باطن و هماهنگی دل و دماغ هم بهره می گیرد . طریقت عرفانی بهره بردن از زندگی و مواهب طبیعت است، و انسان مشتاق و معتقد می تواند از طریق سیر و سلوک باطنی، و مبارزه با اژدهای نفس، به سوی حقیقت راه یابد .

که حاصلش عروج از سرزمین نادانی به روشنایی معرفت، و زندگی در خداست . ذاتِ حقیقت، نور عقل و علم است . و نور ذاتاً عاشق پرتو پاشی و بسط است و می توان با اشراق و نور عقل، به حقیقت پی برد . ذاتِ نور مجرد، و عقل کل، مبداء فیاض عشق است آگاهی و خودشناسی است . و نفس، یا عقل جزء، انعکاسی ضعیف از نور مجرد است .

جهان، یک جریان فعالی از یک مبداء واحد فیاض، است که وجود یا نور قاهره عقل کل، یا مبداء حیات است . و فعل آن نور بخشی، است که با این حرکت، تجلیات گوناگون در طبیعت تظاهر می شوند، که آن را موجود گویند .

و موجودات طبیعی چاره ای جز اطاعت از قانون طبیعت را ندارند و این جهان، شوق و عشقی است که تجسم خارجی یافته است .

جهان تاریک، جسم است و آرمان انسان، رهایی از شائبه ی ظلمت، و زندگی سلولی، و رسیدن به معرفت و خود شناسی است .

در قرن ششم، علوم دینی و مذهبی اهمیت بسیار داشت، و

اشخاصی که علوم فقه و حدیث

سُهروردی

در عصر سالوس

داشتند دارای مقام قضا، وعظ و امامت جماعت، و به امرا و ملوک نزدیک و دارای زندگی راحتی بودند، و آنهایی که دارای علوم عقلی فلسفی بودند با فقر و بینوایی دست بگریبان و غالباً مورد آزار و مزاحمت عوام و تکفیر بودند . و چون استبداد خصومتش با اندیشه است بزرگانی

چون شیخ سهروردی جان خود را بر سر آزادی فکر و اندیشه و پیروی از فلسفه و عرفان از دست دادند .

شیخ اشراق، سهروردی دارای شخصیتی ممتاز و برخوردار از دانش زمان و احاطه به علوم و حکمت یونان و ایران بود، و بیشترین ایرادی که به او می گرفتند این بود که چرا به آیین و سنتهای گذشتگان و مردم لطمه زده و آنها را باطل اعلام کرده است .

او دور از تعصب، ذهنش از ذوق درونی کمک می گرفته و می دانست که آثارش نهایتاً انتقادهای زیادی دربر خواهد داشت . او خیلی زود حکمت مشاء ارسطو را به بایگانی تاریخ سپرد، و از فلسفه متعالی افلاطون حمایت کرد، او در راه علم و دانش کشته شد و به دنبال تقلید و تکرار نرفت .

متأسفانه زمانی که شیخ اشراق کتاب حکمت الاشراق را نگارش می کرد مصادف بود با عصر جنگ های خونین و صلیبی و تسلط دانشمندان و روحانیان درباری بر امور عصر سالوس و دغل کاری .

تجبر فکری و تعصب حاسدان، و فشار روحانیان سخت گیر متعصب درباری سبب تحریک اوباش، و تهمت زدن مهر الهاد و این که موجب انحراف جوانان شده باعث کشته شدن شیخ اشراق گردید .

او می گفت درک، و دانش نوری است که ایزد متعال بر قلب ها می تاباند . و دریافته بود که علت نهایه هر نمود، نور مجرد است و جهان سراسر اشراق نور مجردند . سهروردی، معتقد است که در خلوت خود از طریق الهام و اشراق در یافته که خلقت از طریق درخشیدن انجام گرفته نه از طریق ایجاد، به عبارت دیگر، نور موجب ایجاد کائنات شده است . و کتاب نورالانوار سهروردی توجیه و تفسیر این نظریه است .

به شیخ سهروردی تهمت مانوی بودن زدند و به مرگ محکوم کردند . مانی پیغمبری با سواد بود، و هشت کتاب نوشت . دین مانی تلفیقی بود از یهودی، مسیحی، بودایی، زرتشتی و برهمایی، (انجیل حَی) با نقاشی های ارژنگ اولین کتاب مانی است . مانی مبنای عالم را نور (دستیار خدا) و تاریکی را یار اهریمن می دانست و می گفت: دنیا آمیخته ایست از نیک و بد، روشنی و تاریکی، و انسان هم که خود جهان کوچکی است، در

آمیخته هایی است از جان، که محض خیر است و خشم، که محض شرّ است . بهمین سبب، باید که روان را از چنگ تن رهانید، و پاک کرد تا بتواند به ملکوت اعلی که جهان نور و روشنایی و لطافت است راه یابد و به سعادت جاویدان برسد . چه آنکه روان، همه نیکی و خیر و تن سلولی، سراسر بدی و شر است . مانی نقاش زبردست مینیاتور و خوش نویس بود امروزه نوشته های او از چین تا مصر پیدا شده است .

او به تناسخ معتقد بود . شاهپور که از دست موبدان زرتشتی خسته و کلافه بود از نظرات مانی حمایت کرد که از قدرت مذهبی موبدان بکاهد و موبدان زرتشتی که از نفوذ اندیشه های مانوی در دربار ساسانی و میان مردم به هراس افتاده و مقام روحانی خود را در خطر می دیدند علیه مانی توطئه کردند، و با توصلّ به حيله و نیرنگ به شاهپور ساسانی که در ابتدا به آیین مانوی گرویده بود اعلام خطر کردند که مقامش در خطر است، و مانی می خواهد از طریق حمایت طبقات مردم تاج و تخت ساسانی را سرنگون سازد، و شاهپور دستور داد، مانی را از ایران تبعید کردند . و بعدها او دستگیر و زندانی گردید، و در زیر شکنجه کشته شد . و پیروان او را نیز دستگیر و محکوم به قتل کردند، و عده ای هم فراری شدند . (توطئه آخوندی همیشه بوده)

رساله عقل سرخ سهروردی

حمد باد ملکی را که مُلک هر
دو جهان در تصرف اوست، بود
هر که بود، از او بود و هستی
هر که هست، از هستی اوست و

بود هر که باشد، از بود او باشد، روزی صیّادان قضا و قدر دام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند، پس از آن ولایت که آشیان ما بود به ولایت دیگر بردند آنگه دو چشم من بر دوختند، و چهار بند مخالف بر من نهاده و ده کس را بر من موکل کردند و مرا در عالم تحیر بداشتند، چندانکه آشیانه خویش فراموش کردم و می پنداشتم که من پیوسته چنین بوده ام که حالا هستم، چون مدتی براین برآمد قدری چشم من گشودند، بدان قدر چشم مینگریستم چیزهایی می دیدم که ندیده بودم و از آن عجب، می داشتم .

هر روز قدری چشم من زیادت باز می کردند و من چیزهایی می دیدم که از آن شگفت می ماندم عاقبت تمام چشم من باز کردند و جهان را بدین صفت که هست به من نمودند، من در بندها می نگریستم که بر من نهاده بودند و در موکلان، با خود گفتم که گویی هرگز بود، که این چهار بند مختلف از من بر دارند؟ و این موکلان را از من فرو گردانند؟ و بال من گشوده شود چنانکه در هوا طیران کنم و از قید فارق شوم؟ .

تا بعد از مدتی این موکلان را از خود غافل یافتم، گفتم به از این فرصت نخواهم یافتن، بگوشه ای فرو خزیدم و همچنان با بند، لنگان روی سوی صحرا نهادم . این، داستانی طولانی و پُر از رمز و راز است . و پیام این است که اگر بتوانید از تعلقاتی که شما را اسیر کرده اند نجات پیدا کنید به جایگاهی که تعلق دارید خواهید رفت .

در قسمت دوم داستان، با پیری برخورد می کند که اولین فرزند آفرینش است، از او سؤال می کند که از عجایب جهان چه دیده ای؟ .

پیر گفت: هفت چیز؛ اول کوه قاف که ولایت ماست دوم گوهر شب افروز، سیم درخت طوبی که سیمرغ بر آن آشیانه دارد و زال را سیمرغ پرورد، چهارم دوازده کارگاه، پنجم زره داودی، ششم تیغ بلارک، هفتم چشمه زندگانی که در ظلمات است .

پیر گفت: آنکس که در این راه رود چون خود را در تاریکی ببیند، بداند که پیش از آن هم در تاریکی، بوده است . و هرگز روشنایی، به چشم ندیده . مدعی چشمه زندگانی، در تاریکی بسیار سرگردانی کشد .

و اگر اهل آن چشمه بود به عاقبت، بعد از تاریکی ها، روشنایی ببیند . و آن روشنایی نوریست از آسمان بر سرچشمه زندگانی . اگر با خضر شوید از کوه قاف آسان توانی گذشتن و حالا تو آن بازی، که در دامی، و صید می کنی! . شیخ اشراق سهروردی، نور را کنایه و رمزی از زیبایی و نیکی می داند، او به سال اندک، و به خرد بزرگ بود و به مدد نیروی مراقبه به کشف اسرار غیب موفق گردید، و معتقد بود که فلسفه و اشراق نتیجه اندیشه و ذوق و هنر ایرانیان است . که از آنجا به روم و یونان رفته، و مورد علاقه افلاطون قرار گرفت و پرورده شد و دوباره در سرزمین اصلی خود ایران نشو و نما کرد .

سهروردی همانند حلاج با ذوق و شوق فراوان با نگارش رساله هایش و با ادغام ایده های افلاطونی و نوافلاطونی، و آرای فلاسفه باستانی ایران، ماهیت و اصالت نظریاتش را اثبات نمود. و با تلاش های خستگی ناپذیر خود به حکمت نور و ظلمت، روح تازه ای بخشید و کار علمی عظیم و شگرفی در شهر حلب انجام داد.

سهروردی پایه گذار مکتب نور، همه چیز طبیعت را در فیضان نور مشاهده می کرد، و غایت، فلسفه و عرفان را نجات از اژدهای نفس، می دانست، و معتقد بود که به حقیقت سخن می گوید و می نویسد.

او در برابر پادشاه وقت و روحانیان درباری، سر فرود نیاورد و برای او فقط جهان بینی اندیشه ای مطرح بود نه قدرت سلاطین و روحانیون حکومتی، او آزاده ای وارسته بود و مبارزه ی بی امان خود را علیه خرافات، ادامه داد.

مخالفتان آبرو باخته اش چون پشتوانه علمی کافی نداشتند که بتوانند به نظریاتش پاسخ مستدل بدهند، نا جوانمردانه او را به بدعت گزاری متهم کردند و کشتند.

سهروردی جوان، به دنبال محبوب و معبود و در انوارش محو بود. و به واسطه ی آشفتگی های محیط و عناد خشک اندیشان ناگزیر به اسرار و رمز گویی روی آورد، و به رازهایی که وی و کائنات را فرا گرفته بود از طریق اشراق آگاه گردیده بود.

او قائل به اصالت و ماهیت جوهره، بود و معتقد است خداوند روشنایی بیکران، و این نور را نورالانوار نامیده است. و جهان هستی را سایه ای از این نور می داند، که در اثر درخشیدن نورالانوار پدید آمده است.

و وجود و هستی می خواهد به اصل خود باز گردد او بر این باور است که انسان ها مظهر مهر و محبت نورند، بنا براین وظیفه ی انسان پاشیدن بذر محبت، در دلها و آبیاری و پرورش این بذرها به وسیله نور علم است.

وجود یا هستی تحقق و تجلی، خارجی دارد و ماهیت مرتبه ای، از آن سبب است بنابراین ماهیت، همه چیز و " موجودات " عین وجودند. و فرقتشان با یکدیگر از جهت کم و بیش و چگونگی محدودیت هایی است

که بر هر موجودی وارد آمده است. وجود، امری عقلی و اعتباری است
عالم معقول و عالم محسوس. ماهیت، اصل است و همه ی عالم از آن
تشکیل شده اند ماهیت، یا نور است یا ظلمت.

نور؛ نور جوهره ایست شامل نفوس و عقول و مراتبی دارد، که بالاترین
آنها نورالانوار یعنی مبداء کل و خداست، که عالم هستی نامیده می شود.
و این ذات، از طریق امواج و اشراقات خود، عقول و انوار و فرشتگانی
به وجود می آورد (نیروها و منبع حیاتی) که مرکز افاضات یا [من] است.
و هر چیزی در این جهان از نور ذات اوست.

نخستین پدیده ای که از نورالانوار، حاصل می شود نور مجرد و واحد
است "جوهره یا عقل" و از هر نور مجردی، نوری و برزخی حاصل می
شود، تا به نه افلاک و عالم عنصری پایان پذیرد.
ظلمت؛ ظلمت عبارتست از اجسام و عناصر، که سهروردی آنها را عالم
برزخ خوانده است.

دعای شیخ اشراق ، شهاب الدین سهروردی

الهی غشاه غفلت از بصر بصیرت ما بگشای و حقیقت اشیاء و هر
چیزی را چنانکه هست به ما بنمایان، نیستی را بر ما در صورت هستی
جلوه ده و از نیستی بر جمال هستی، پرده منه.
این صور خیالی را آیینۀ تجلیات جمال خود گردان نه علت حجاب، و
دوری. و این نقوش وهمی را سرمایه ی دانایی و بینایی گردان نه آلت
جهالت، و کوری.

مهجوری و محرومی ما همه از ماست، تو ما را به ما وامگذار. و ما
را از ما رهایی کرامت فرما، و با خود آشنایی ارزانی دار.

یک جوهره و حقیقت واحد است
که در اندیشه ننگند، و دارای
مراتبی است مانند نور، که یک

وجود یا آفریدگار

مرتبه آن آفتاب است که جهان را روشن می کند و یک مرتبه آن در کرم
شب تاب است که اندکی پرتو و تابش می دهد. و نور این کرم درمنتهای
ضعف است و هیچ نسبتی، میان این نور ضعیف و نور خورشید نمی
توان قائل شد. ولی در حقیقت نور بودن، با خورشید انباز است اما با

فرق بسیار . خلقت هستی، از طریق درخشیدن انجام گرفت نه از طریق ایجاد، یعنی نور موجب خلق جهان شده و تاریکی در مقابل نور فاقد هستی است .

غرور ابلهانه نوع بشر!

عکسی که فضا پیمای وِیوجر گرفته، زمین را نقطه ای بسیار کوچک در فضای بیکران نشان

می دهد . به این نقطه نگاه کنید، خانه ما اینجاست، ما این جا بیم تمام کسانی که دوستشان دارید تمام کسانی که می شناسید تمام کسانی که تا به حال چیزی در موردشان شنیده اید، تمام کسانی که وجود داشته اند زندگی شان را در این جا سپری کرده اند .

برآیند تمامی خوشی ها و رنج های ما در همین نقطه جمع است . هزاران مذهب، ایدئولوژی و دکترین اقتصادی که آفرینندگانشان از صحت آنها کاملاً مطمئن بوده اند .

تمامی شکارچیان و صیادان، تمامی قهرمانان و بُزدلان، تمامی آفرینندگان و ویران کنندگان تمدن، تمامی پادشاهان و رعایا، تمامی زوج های جوان، تمامی پدران و مادران، کودکان امیدوار، مخترعان و مکتشفان تمامی معلمان اخلاق، تمامی سیاستمداران فاسد، تمامی ابرستاره ها، تمامی رهبران کبیر، تمامی قدیسان و گناهکاران در تاریخ گونه ما اینجا زیسته اند، در این (ذره غبار) که در فضای بیکران در مقابل اشعه خورشید شناور است .

زمین، ذره ای خُرد در مقابل عظمت جهان است . به رودهای خون که توسط امپراطوران و ژنرال ها و ادیان که با عظمت و فاتحانه بر زمین جاری شده بیاندهشید .

این خونریزان، اربابان، لحظاتی در قسمت کوچکی از این نقطه بوده اند به بی رحمی های بی پایانی که ساکنان گوشه ای از این نقطه، توسط ساکنان گوشه دیگر، که از این فاصله نمی توان آنها را از هم بازشناخت متحمل شده اند، فکر کنید .

چقدر اینان به کشتن یکدیگر مشتاقند! چقدر با حرارت از یکدیگر متنفرند! تمامی شکوه و جلال ما، تمامی حس خود مهم بینی بی پایان ما،

توهم این که ما دارای موقعیتی ممتاز در پهنه گیتی هستیم، به واسطه این عکس به چالش کشیده می شود .

زمین در جنب، نه آفاق مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا
(امام محمد غزالی)

سیاره ی ما (زمین) لگه ای گم شده در تاریکی کهکشان هاست .
گم شده در این تیرگی و عظمت بی پایان، هیچ نشانه ای از این که کمکی از جایی برسد، دیده نمی شود .

زمین تنها جای شناخته شده است که قابلیت زیست دارد، و دانشمندان برآنند که مریخ هم دارای آب و مواد انرژی زا بوده و احتمال قابلیت زیست را داشته است .

هیچ جایی نیست، حداقل در آینده نزدیک که گونه ی بشر بتواند به آنجا مهاجرت کند مسجل نشده . خوشتان بیاید یا نه، زمین تنها جایی است که می توانیم روی پایمان بایستیم .

گفته شده که فزانوردی تجربه ای است شخصیت ساز که فرد را فروتن می سازد . شاید هیچ تصویری بهتر از این، غرور ابلهانه، و نا بخردانه

نوع بشر را در دنیای کوچکش به نمایش نگذارد . برای من، این تصویر تاکیدی است بر مسئولیت ما در جهت برخورد مهربانانه تر ما با یکدیگر، و سعی در گرمای داشتن و حفظ کردن این نقطه آبی رنگ، تنها خانه ای که تا کنون شناخته ایم .

دانشمندان ناسا توسط تلسکپ کیپلر سیاره ی جدیدی را رسد و شناسائی کرده اند که بزرگی آن دو و نیم برابر کره زمین و فاصله آن با کره ی زمین ۶۰۰ سال نوری تخمین زده شده و دارای آب، و احتمال زیست در آن وجود دارد .

فاصله ی زمین با خورشید ۸ دقیقه نوری و فاصله ی یک طرف کائنات از طرف دیگر آن میلیونها سال نوری است .

چه کسی میتواند ادعا به درک عمق این عظمت، و ازلیت، داشته باشد؟ و این چگونه نادانی حیرت انگیزی است که ما مبتلا به آنیم! و ادعاها داریم، و تو کی هستی که چون دین تو چنین و چنان است و از دیگری بهتر است! چیزی تغییر نماید .

علم

علم دریافت حقیقت، و نشان
دهنده عظمت وجود است، و
نوریست که خداوند به دل هر
کس که بخواهد می اندازد . علم اساس حقیقت، و جهل حجاب آگاهی و
روشنایی است، و حقیقت در تاریکی جهل پنهان میباشد . و انسان،
حقیقت را بر اثر توجه و تمرکز و به اندیشه عقلی، تجربه و فطرت خود
در می یابد و منطق راهنمایی برای اندیشه است .

عقل

عقل نخستین خلقت است، و نفس
از آن واقع می شود . که بالقوه
فعال است و وقتی که بالفعل
شود در عالم امکان تظاهر پیدا می کند . از عقل و علم خلاقیت سر میزند
مثل (بذر) که واجد است و علم، در آن مخفی می باشد . کائنات پر از
اسرار است که درون وجود عارف منعکس می گردد . و عارف تمام
مراتب گوناگون کائنات را در آئینه ضمیر وجودش شاهد است و می بیند
برای شناخت واقعی، غیر از حسّ و عقل مبداء دیگری هم لازم است .
و آن ذوق و ادراک درونی یا عشق، است که نتایج عقل و ذهن را
تصحیح می کند و به صافی قلب ارتباط دارد . (حمام شیخ بهایی اصفهان)
نمونه ای از این ذوق است .

تظاهر نفس

تمام کائنات زائیده ی عشقند، و
خلقت، زمانی کامل است که به
فعلیت برسد، نفس پس از گذشتن
از مراتب حیاتی نمود پیدا می کند . و این ستایش است، یک قانون و
هنجاری حاکم بر آفرینش، یک هوش، و یک دانش بزرگ .
گرده افشانی در گلها را تماشا کنید که با باز شدن گل نر (گرده ها یا جوهر
حیاتی) معشوق را می طلبند و معشوق، عاشق را در دل خود جای میدهد
و حاصل آن میوه ای حیات بخش است و حیات بخشی، کار خداوند است .
پرنده گان را بنگرید که یکی با تمایل خود دیگری را بر می انگیزد که
منجر به جوجه گذاری، و تداوم حیات میشود . و در مورد انسان وقتی
زن و مردی عاشق باشند ملکوت، یعنی لطافت در آنان واقع شده و امری

که اتفاق می افتد خدایبست عاشقانه، یکدیگر را دوست دارند و در نهایت آزادی راحتی و پاکیزگی و در کمال لطافت، جوهرهٔ حیاتی در صدف زندگی قرار گرفته و مروارید حیات پرورش می یابد و می شود "تو" و این خواست وجود، امری طبیعی، و قشنگ است، تجلی هستی و تداوم زندگی و حیات است. و چنانچه این عمل با عشق، و احترام، همراه نباشد امری نا مقدس، خلاف اخلاق، وحشیگری، تجاوز، فرومایگی، و زشت است. تضادها از شکم هم زاییده می شوند. (عشق و نفرت)

نفس با گذر از نفس جمادی،
نفس گیاهی، نفس حیوانی، و
نفس انسانی، بستری مناسب را

سیر نفس

برای بالفعل شدن، فراهم می آورد، و بر اثر استعدادات، قابلیت های نهفته ی در انسان را به عینیت میرساند.

برای این منظور، علم حیات به کار است تا جوهره ی کلیه ی عناصر موافق، و هماهنگ در حوضهٔ مغناطیسی، و در یک نقطه (امواج نورانی) جمع گردیده و به فعلیت برسند و (نطفه) این نقطهٔ انفجاری، بعد از شکل گیری جنین اعلام حیات کرده و گسترش می یابد.

و این نقطهٔ نورانی، مرکزیت قلب و سرچشمهٔ زندگی، و منشاء حیاتی قلب است [من] که عامل، و ارجح است بر سایر اعضای بدن، که علم و عقل با اوست و هر چیزی را در جای خودش قرار داده و با زدن ضربهٔ حیاتی در قلب اعلام هست می کند، و گسترش می یابد، و حیات تو را در طول زندگی در کنترل می گیرد.

مرکز حیاتی قلب عامل است و مغز ما هم از قابلیت و موج دانایی مرکز حیاتی قلب، پرورش یافته است این پرُوسه حدود دویست هزار سال نوری و یا زمانی غیر قابل تصور است.

نفس انسانی در گسترش است، اگر آزمند و حریص بودید گسترش آن سبعیت و درنده خوئی، و زندگی سلولی و صفات شیطانی، نفس است.

دامن نفس عین روح میرا از آلودگی است ولی انسان آن را وادار به بدی کرده و به نفس امّاره مبتل، می شود که به بدی حکم می راند. و اگر نفس به راه نیاید، از حیات خبری نیست.

نفس پاک به تو داده شده که مرکب تو و در جهت نیکویی و عمل صالح باشد، و عمل صالح همان است که وجود برایش خواسته که نهایت قابلیت خود را ارائه نماید .

اصل قابلیت، چیزی نیست که از بین برود یک گیاه همیشه در مسیر عمل صالح است و از قابلیت و نهایتی که برای اوست جدا نیست .
(انسان با قابلیت، و توانی، که دارد یگانه ابزار حقیقی برای شناخت هستی و خداوندگار عالم است) .

برای فهمیدن ما باید در فطرت خود بگردیم، آن اصل حیاتی و روح مجرد یا جان قبل از این

مراتب وجودی

که تو را اعلام کند کجا بود، و چه کار می کرد؟ هر کجا بود حتماً باید به نحوی و میزانی ضوابط و قانون هستی را اعلام کرده باشد، و اگر جوهره و اصل و هویت تو نبود، تو هم نبودی .

خالق یا انرژی حیاتی موجی است که از مرکز حیاتی اعلام می کند خودش را، و می شود "تو" و این چنین جذب و دفع اسمش عشق است . هر آنچه می شود و یا تظاهر پیدا می کند الزاماً در اصل فطرت آنست و واقعیت هر چیزی به اصل فطرت متوجه است .

و اگر چیزی با اصل فطرت خود موافقت نداشته باشد ضایعه است . کسی که با نقص عضو بدنیا می آید، بدلیل فضولی طبیعت، و خطای ترکیبات کروموزمها، و برای این است که آن قابلیت که علت پیدایش آن بوده دچار بی اعتدالی، یا ضایعه شده باشد و یا وجهی نداشته است .

در واقع این اصل فطرت و مرکز افاضه کننده [من] است که ادوات را خلق، می کند و همه ی این داد و ستدها و نسبتها برای یک امر است، که اعلام کند "هست" را و حقیقتی را که دارای همه ی قابلیت هاست .

نفس حیوانی، منشاء خشونت، جسارت، سلطه جویی، جاه طلبی، و شهوت است، این نفس بهیمی، اگر به وسیله عقل، نظام گیرد می تواند زاینده ی فضیلت، شجاعت و عفت گردد . و از هماهنگی این سه نفس « نفس حیوانی، عقل، و نفس ملکوتی » فضیلت دیگری که عدالت است بر می خیزد .

و نفس می تواند با پیوند معرفت و فضیلت، از عالم ظلمت و تاریکی نجات یابد . (تزکیه نفس)

نجم الدین رازی می گوید: عقل اگرچه نورانی است ولی نسبت به عالم نورعشق، ظلمانیست هرکجا ما عقل بیشتر بیابیم عشق بر وی ظریف تر و شریف تر و ثابت تر می بینیم . و صفای روحانیت، نورعقل است . و هر چه قبول نور بیشتر، فیض بیشتر و نور عقل بیشتر، تا به درجه کمال برسد، که انسان کامل است . نورعشق که شرر نار الهی است هرکجا بیشتر، عقل بیشتر، و این دولت به هر متمنا نرسد .

خلقت، همه ی ذرات را انتخاب
و سر جایش قرار داد و این جان
بود که آنچه ضرور دید، انجام
داد و ساخت، و این هنر حیات

جسد - جان روح

است. روح جوهره ایست باقی و غیر مادی که نه آغاز و نه انجامی دارد روح از امر پروردگار و دامنش میرا از آلودگیست، و نیروییست بالقوه، که با گذشتن از مراحل شعور، بستر ظهورات می شود . روح کیفیتی است که در جسم دمیده می شود، و انرژی است که حیات می دهد، و سیاله ی حق که همان روح خدایی باشد همه را به هم پیوند می دهد .

[من] روانی، هستم نهفته در جسم . که از کلیت روح، و عصاره ی گوهر هستی است یک روان بزرگ و هوشمند، که جسم مادی، را پُر کرده .

این هوش متعالی کمال یافته و حیاتی نا مرئی و غیر قابل لمس، پشتوانه فکری و پناه جسم است . که آن را نیروی زندگی، یا روح خدایی می نامند هوشی که ضامن رفتار منظم، و حیات درخت است، ما این نیرو را نمی بینیم اما وجود دارد . بسیاری از خلائق فقط جاندار هستند و تعداد کمی از مردم صاحب روح خود می باشند . آنها صاحب همه چیز هستند جز خودشان، آنها زندگی نمی کنند بلکه فتوکی دیگری اند و تبدیل شده اند به یک شیئی، در میان اشیاء و باورها، و با ذهن خود مشغولند .

(آنها نیستند) و روح، در آنها سرگردان و غیر فعال مانده است . هیچکس خودش نیست آنها را دیگران شکل داده اند، و فکرشان حاوی نظرات دیگران است و زندگی آنها تقلید و نقشی است که اجتماع به آنها داده .

و برده ی ذهن خود هستند . و اگر ما این دور باطل را با مراقبه، نشکنیم از هستی خبری نخواهد بود، و صاحب روح نخواهید شد .
(فاذا سویتة و نفختُ فيه من روحی، وقتی آرام گرفتی روح خود در تو دمیدم) .
و وقتی تو نباشی، چگونه میتوانی آرام بگیری و صاحب روح خود باشی؟ ذهن، زندان است و بردگیست و مراقبه، مواجهه شدن با خویشتن است که منجر به خود کشی ذهن، می گردد .

هر چیزی طبق قانون و ضابطه خود عمل می کند . جان احاطه بر جسد و کنترل آن را دارد . داد و ستد جسد، و جنبه های سلولی، با طبیعت است و بیش از آن را خبر ندارد .

جان قوه ایست، که جسم را میراند و تا زمانی که جان و جسد در جدایی عمل می کنند تو در جدایی، و کافری و کافر یعنی "پوشاننده حقیقت" که حیات تو مواجه با مشکل می شود، و پریشانی محصول آنست .

تو زمانی حیات داری که جسم و جان تو با هم یگانگی را اعلام کنند و یکپارچه باشند . ما با احساس عمل می کنیم که متوجه به سطوح است و جان طبق قانون حیات، و حاصل این دوگانگی جنگ درون است .
بنابراین جان در جسد فرسوده، می شود و گندی می گیرد .

بفرموده سهروردی روح، قبل از این که به عالم جسم نزول کند بصورت فرشته ایست در امر قانون پروردگار، که دو بخش می شود . یک قسمت آن درعالم بالا (ملکوت) و قسمت دیگر نزول می کند به زندان جسم . روح انسانی بدلیل جدا شدن از قسمت اصلی خود همیشه غمگین، است بنابراین آن قسمتی که در تاریکی جسم مادی افتاده، می خواهد با نیمه گم گشته، خود یکی شود و به نور و اصل خود بپیوندد .

روح تنها وقتی می تواند به خوشی و سعادت برسد که با نیمه الهی خود که در آرامش است (روح بهشتی) یکی شود، و آن زمانی است که معرفت در انسان به کمال برسد، و واقعیت هست، اعلام گردد .

در آن صورت روح، به نیمه اصلی خود پیوسته است و پس از ترک بدن هم به بالاتر از ملکوت صعود می کند، و به نورالانوار، و اصل خود و به خدا پیوند خورده که سعادت ابدی است . ذهن ما وسیله ی ماست، ولی تبدیل به جهانی شده که ما را فرماندهی می کند! و پرده ای شده در مقابل

خدا و شعور زندگی، ما به دلیل افکار بد، جسد را مریض کرده از کار می اندازیم، و ما برای هوس های جسد، جان را از بین می بریم .
با استرس ها، طبیعت اعصاب عکس العمل نشان می دهد و جسد تحت فشار قرار می گیرد، و جان آزرده می گردد و گندی پیدا می کند، و تحت تأثیر فشارها، ما بد حال و نگران و پیر می شویم .

افسردگی ها محصول دویی ها هستند که ما با اعمال خود، به خود تحمیل کرده و باعث فرسایش و جلوگیری از فعالیت و قوت جان می شویم .
زمانی که جسد بر اصل خودش پایدار شد و با جان که عامل است هماهنگ گردید، اعلام یگانگی و حیات می کند . و برای این کار (عبادت و تزکیه، یعنی مهربانی با خود) لازم است، علم را نمی شود تزریق کرد، فقط جوینده است که آن را می یابد . اصل بینایی مربوط به جان است، و دیدن ما از انعکاسات نور پدید می آید، ما اصل و جوهره را نمی بینیم و (بهر چه نگاه کردن خدا را دیدن) در ما واقع نشده که غیر می بینیم، و این دویی است . و جان در جسد بیکاره مانده و تدریجاً از بین می رود .

وقتی تمام مراقبت ها جامع عمل پوشید، و جسم و جان توسط سیالۀ حق، با روح خدایی هماهنگ شدند، آن وقت آدم صاحب روح و اعلام کننده حیات است . و بر اثر ارائه ی قابلیت، بخشش عام و حیات، شامل حال او می شود و آن با شور و شوق همراه است، و این مرحله (روحانیت) است که اصل جسد و جان، تجلی آن می باشد . و مردم این روحانیت را با آخوند و کشیش اشتباه گرفته اند که بانی و باعث جدایی و تنش های بین مذاهب ساختگی گشته و یکدیگر را می کشند .

بچه که متولد می شود نه مسلمان است، نه مسیحی، نه یهودی، بلکه جان است، که اعلام کننده آن است و آنچه حاکم است ، روح مجرد است .

تو به هیچ چیزی دسترسی نداری .
تو به دیگری دسترسی نداری و هر چیزی هم که فکر

تو هیچکس نیستی

می کنی داری، مال تو نیستند و تو فقط امانت دار هستی . عناصر و املاح که بدن ما را شکل داده اند مال زمین است، و چیزهایی که ما در اختیار داریم، مال ورثه و جان ما مال عزرائیل و روح مال خداست .

ما هیچ نداریم و هیچ چیزی نیستیم وجود یا خداوند یا آفریدگار یا طبیعت یا هر چه که بنامید، هدیه ارزشمندی به رایگان در اختیار ما قرار داده، و آن بزرگ ترین نعمت، و تنها وسیله ایست که تو می توانی با آن کار انجام دهی و آن بدن تو و مرکب توست، که می تواند با تو همراهی کند که به هدف حیاتی خودت بررسی و شرافت پیدا کنی .

در سلول شرافتی وجود ندارد، بدن ما تنها وسیله ای است که می توانید آن را در اختیار گرفته و بر آن بنا کنید و طی مراتب کرده معرفت حاصل نمایید . خداوند تو را تاج خلقت نامیده و می گوید من گنج مخفی بودم، انسان را آفریدم تا شناخته شوم . ما فقط نظم لازم داریم که بتوانیم نفس خود را در جهت وجه معرفتی تربیت کنیم (عبادت) والا توسن سرکش نفس، ما را به کام مرگ خواهد فرستاد .

حُمق مرضی است که دوا ندارد و احمق نمیتواند خودش را اصلاح نماید، و با رفتن به دنبال دیگری هم کاری انجام نمی شود، کسی که بدنبال دیگری می رود به این دلیل است که می خواهد روی ضعف و غرور خود سرپوش بگذارد و خود خواهی خود را تقویت کند . هر کس

باید به خودش اعتماد داشته و روی خودش پایه ریزی و عمل نماید . بدن ما وسیله ای بسیار ذقیمت و ارزشمند است که باید از آن مراقبت و نگهداری شود . همه اش نور و عین وجود است . اگر برای تو ارزش ندارد این تو هستی که در وجود بی ارزش هستی و آن را به آشغالدانی تبدیل کرده ای . انتخاب با توست و لیاقت تو همان است که انتخاب می کنی، اگر حیات را اعلام نکردید مرگ حتمی است .

حمل خاطرات و عقاید کهنه، قابلیت رشد را به همراه ندارد . و چون ذهن تو با آنها انس گرفته، این خرافات و عادت ها به تو امنیت کاذب میدهند و باعث می شود که متعصب و جاهل بمانید و اینها هیزم جهنمی هستند که خود ساخته اید . وقتی نهاد فاسد باشد غیر آن را نمیتواند عرضه کند . اگر این رحمتی که به تو داده شده است را نفهمیدید برای تو نخواهد بود، و سیر تو سیر مرگ است و (این که می گویند بسیاری از خلائق برای جهنم آفریده شده اند، امری درست است) . ما مسئول زندگی خود هستیم . حتی در زندگی معمول هم اگر خودتان را نشناسید، سرتان

کلاه رفته است، به علت عدم شناخت بود که کشور ما مورد هجوم قرار گرفت، و طبیعی است که کشورهای خارجی فقط به فکر خودشان هستند وطن ما جولانگاه یک عده وطن فروش دزد و غارتگر گشته و کسی هم نیست که افساء کند که مردم آگاه شوند . تلویزیون (بی بی سی) مرتباً برای ما برنامه دارد و دلسوزانه نگران ملت ما است! .

همانهایی که آوندها و جمهوری اسلامی را جایگزین شاه کردند . آدم های حقیر و متظاهر در حکومت اسلامی پیدا شده اند که ریا می کنند و برای عوام فریبی، داغ مُهر نماز بر پیشانی دارند که هویت پیدا کنند، و کسانی که به این ریاکاران احترام میگذارند خود را نمی شناسند و دارای ذهنیت بردگی و فرومایگی هستند .

ما اگر خود را می شناختیم آوندها این همه پای منبری نداشتند . ما نه از تاریخ مملکت چیزی می دانیم نه از دین و نه از فرهنگ خود آگاه هستیم، ما دُچار فتنه ی آخوند شده ایم . امروز شجاعت فضیلت نیست، بلکه یک وظیفه است . ما در اختناق مُزمن زندگی می کنیم و آوندها همه ی تلاش خود را در جهت تخریب ارزش ها و بی هویت کردن ما بکار گرفته اند و مهملات را در ذهن مردم وارد می کنند .

با ابلهی در تلویزیون ایران مصاحبه می کردند و مصاحبه گر، این نادان را استاد خطاب می کرد! و پرسید: استاد برزخ چیست؟ و استاد جواب می دهد که برزخ بعد از قبر است و در همه جا گفته شده، در رساله ی ملا محمد باقر مجلسی هم هست، که زبان اهل بهشت عربی و زبان اهل جهنم عجم است! و اگر مرد عربی اهل جهنم باشد در قبر به زبان عجم، تکلم می کند! (عجا !! ولی بی شرمی، حقه بازی و وقاحت تا این حدّ هم از آخوند جماعت تعجبی ندارد) این آوندها دارند ایران و ایرانی را بی هویت می کنند و ما گرفتار بدآموزی و مغزشوئی شده ایم و ندانسته در جهت استثمار خود همکاری می کنیم و وارد معرکه ای می شویم که ارتباطی بما ندارد، و از سواری دادن خوشحال هستیم .

ما جنون حقارت پیدا کرده ایم و این جهان ذهن، است که بر ما حکومت و ما را جا بجا می کند و ما تابع احساسات قرار می گیریم و از حقیقت بدوریم، چون عقل و فکر ما قفل، خورده و به کار نیست که این مُهملات

را می پذیریم! تنها مرشد، و رشد دهنده همت، و عقل و خرد است .
زالوهای عمّامه به سر انگل، و حيله گر، مگار و عوام فریب، با لباس
کلاشی، و مفت خوری، هرچه به ما گفته اند دروغ گفته اند .
ما چقدر بدهکارییم؟ تا کی باید غم بخوریم که زندگیمان درست شود؟ حس
بنای کار ماست و آن جنبه خدایی ندارد و کسی که بدبخت خلق، شده
بدبخت است و خوشی با سیستم دماغی او سازگاری ندارد، و غم و غصه
را بیشتر می پسندد . و آخوندها هم آن را فهمیده اند و خمینی که می
گفت: ما زنده به عزا داری و گریه های آشوراییم درست گفت .
فجایع بسیاری به مملکت ما رفته، در رژیم پهلوی، مجلس قانونگذاری ما
فرمایشی و نمایندگان آن (صحيح است احسنت) گو بودند و در جمهوری
اسلامی هم نمایندگان مجلس، انتصابی رهبر و غیر قانونی هستند .
آنهایی که برای ما دلسوزی می کردند همه ی آزادی خواهان را از بین
بردند . زندانها پُر شده از جوان های دانشجو و اندیشمندان، و هر کسی
که در مملکت کاری انجام داد، مردم را علیه او شورانیدند و در حبس
کردند، یا کشتند . در مملکت هیچ حزب سیاسی وجود ندارد و این
حاصل آن است که کشور و اندیشه ما برای هزار سال در اشغال بیگانه
بوده و ما هنوز نادان و احمق هستیم و عکس خمینی را در ماه می بینیم!
اگر تو هویت خود را ندانی کشوری هم نخواهی داشت و کسانی که بر
مملکت حاکم شوند، فقط به فکر پُر کردن جیب خود خواهند بود، و تمام
ثروت شما را برای بقای خودشان به تاراج خواهند داد .
جوانهای ما باید تاریخ و ارزش های فرهنگی خود را بشناسند و آن را
پاس بدارند . نیاز امروز ما قانون و قانونمندی است، و در سایه ی قانون
است که امنیت برقرار می شود و اقتصاد رونق می گیرد . گذشته را می
توان چراغ راه آینده کرد تا اشتباهات تکرار نشوند .
هویت هر ملت به ارزش های فرهنگی، افکار و خرد آنهاست . ما باید
روند مملکت خود را که چه کسانی آمدند و چه کردند را بشناسیم .
خواندن تاریخ در این است که نکات مثبت و منفی اجداد خود را بدانیم
ما یا باید زیر چرخهای تاریخ له شویم، و یا خودمان را نجات دهیم .
فساد بدون کنترل بود که ساسانیان را از بین برد، و فساد حکومت بود

که باعث شد که داریوش سوم در مقابل اسکندر شکست خورده و کشته شود. و اگر ما اطلاع از عملکرد آخوندها و این که چه نقشی داشتند آگاهی داشتیم، فریب خمینی را نمی خوردیم.

افلاطون به شاگردانش می گفت:

نباید در هنر خود تنها از خرد

پیروی نمود. بلکه در خلق آثار

شایسته است به ذوق و دنیای درون نیز توجه شود و از اشراق و الهام هم بهره گیرند، و هرچه دلش گفت همان را اجرا نماید.

هنرمند کسی است که با اتکاء به وحی و الهام (هماهنگی با وجود یا عشق) اشیایی را بیافریند در نهایت زیبایی.

پیروی از عقل که راه مشایبان است لازم ولی کافی نیست، و عقل یک بُعدی در امور بسیار ناتوان و نارساست، بویژه در مقوله پرده برداری از رازهای کائنات، که انسان ها را مانند هاله ای احاطه کرده است، کارآیی ندارد. برای رسیدن به حکمت ذوقی باید مراتب وجودی را طی کرده و برای خویشتن شناسی و عروج به مقام قرب لاهوتی، باید که علم پیدا کند و فلسفه های بحثی، و ذوقی را هم بداند تا ذهن انسان آماده درک برای حکمت ذوقی گردد. و به مقامی برسد که به جز خدا، نیبند.

البته قرب به خدا فقط در سایه ی عشق، ممکن پذیر است، که مسائل جهت وجدانی به خود بگیرند. تفکر و اندیشه در کائنات و عوالم الهی بدون عشق، غیر ممکن و پای عقل به تنهایی سخت چوبین است.

مثنوی مولانا بسان بحری است

لبریز از قطرات عشق، و آثار

سهروردی از آبشار نور حکایت

مثنوی مولانا

دارد، انسان ها زاده ی عشق، و مظهر مهر و محبت نورند و با درک دقایق آن، حقایق هستی و کائنات کشف می شود. وظیفه انسان پاشیدن بذر محبت، در دلها و آبیاری این بذرها توسط نور علم، است و نور سرچشمه زیبایی ها و عشق و کمال است. و این جهان پهناور و زیبا با مواهبش زاده و تالانو درخشش نور، و تابندگی حیات است. هستی، نور

مطلق است و کائنات، تجلی و تشعشع آن نور، و خرد آدمی پرتوی است از کانون آن نور، و به راهنمایی الهام و اشراق، میتوان به رازهای کائنات، که به صورت هاله ای آن را فرا گرفته است دست یافت .

همه چیز نور است و نور پیام آور حیات است و حیات خالق است
(الله نور السماوات والارض)

وجود بسیط و لایتناهی، مملو و جامع است . و در امتداد این چگونگیها هر تجلی خود واقعیتی از عظمت وجود است . که ما آن را در محدوده ابعادی ملاحظه می کنیم تمام جهان، نموده‌ها و مجازیند، و حقیقت آنها از بود، آنهاست که جوهره و نور و انرژی است. تنها موجودی که می تواند وجود را کشف کند، انسان است که با قیام و قرار گرفتن در مرکزیت وجودی خود می تواند در مقام آدمیت قرار گرفته و بجز خدا نبیند .

نسقی می گوید نور را از ظلمت
جدا می باید کرد، تا صفات نور
ظاهر آید. ظلمت، ماده و عنصر

نسقی

است و نور، جنبه انرژی دارد و عمل درونی حیوانات جدا کننده ی این نور از ظلمت است . زمانی ماده، به انرژی تبدیل می شود که دهان، معده، جگر و مغز و غیره... کار خود را در بدن حیوانات انجام داده باشند، و بعد از آن است که ماده، عروج پیدا کرده به انرژی یا نور تبدیل می شود که نام این عمل (شکر) است، و چون این انرژی به دماغ رسید نور از ظلمت جدا گشته، و آدمی این اکسیر را بر اثر اصل معرفت، و شناخت به نهایت میرساند . و هر چیزی را که میخورد جان آن چیز را جذب کرده و نور را از ظلمت چنان جدا می کند که نور خود گویا می گردد، و جز انسان کامل کسی نمی تواند این اکسیر را به کمال رساند، و این نور را تماماً از ظلمت جدا و تبدیل به انرژی گرداند .

ریشه ی گیاه مواد غذایی را از زمین می گیرد و جهت تغذیه ی ساقه و گل و میوه آماده می کند. بگویش دیگر مواد و عناصر خاک عروج کرده و لطافت پیدا می کنند یا (ملکوتی) می شوند، و یا (زمینی آسمانی می شود) بدن انسان اگر نتواند غذایی را که می خورد به انرژی حیاتی معنویات و مجردات و لطایف تبدیل نماید ناچاراً فقط صرف امور سلولی خواهد شد

و جای دیگری ندارد که برود، و این نامش (جهنم) است، چون آن چیز هر چه هست نتوانسته است نهایت قابلیت خود را ارائه و اعلام نماید .

سرزمین شیاطین

در جوامع خرافی با مردمانی
گوش به فرمان، که اساس و
ضرورتها بر اساس خرد، نبوده

و شنیده ها و گفتار مردمی، ملاک دانایی آنهاست، خرافات و تعصب و جهل حاکمیت داشته و مکر و حيله و ناجوانمردی صورت عادی پیدا می کند، و مورد قبول عوام و بعضاً جزء عقاید و باور مردم می شود . در این گونه جوامع اشخاص حقه باز، شیاد و سودجو هم پیدا می شوند که مانند دلالان و پیشه وران به دنبال کسب، و بهره مندی و انباشتن پول هستند که به دنبال مشتری بازار خود بوده و متاع مورد نیاز آنان را که همانا یک سری الفاظ محرک آمیز حسّی، آلوده به تعصبات مسموم است را در بسته بندیهای عوام پسند، تحویل طالبان آن داده و سود برده اند .

و جالب اینجاست که آنچه می گویند را باور ندارند . اینان امروزه دریافته اند که بازار عرفان و معرفت گرمی پیدا کرده است و مثل قارچ رویده اند و مدّعی علم و فهم هستند و خود را مجاز می دانند که کلاسها دایر کنند و از این بازار شلوغ بهره ای ببرند .

این بی معرفت ها که از معرفت بویی نبرده اند خرمهره هایشان را به جای اصل، به خلق الله بی خبر از خود می فروشند .

این افراد با آگاهی از جهالت عوام و سرگردانی و سرزدگی آنان که به دنبال حقیقتی میگردند که درماندگی و ضعف و غرورهای خود را با آن پُر کنند و به آرزوهایشان برسند، بوده آنان را شکار و مبادرت به تحریکات احساسی این افراد نا آگاه می کنند .

و جهت جلب منفعت بیشتر، به حيله های مختلف دست می زنند شعار می دهند، نوحه خوانی و روضه خوانی می کنند، فال می گیرند، انرژی می دهند و جن می گیرند و..! این از خدا بی خبران آنچنان از خدا حرف میزنند که گویی همین الان از پهلوی خدا آمده اند .

اینان متکلمینی هستند دارای تبحرکلام، و حُسن بیان، و جوانان را که بیشتر در مراتب تحریکات حسّی عکس العمل نشان می دهند فریفته و به

خود اجازه می دهند که بر مسند تعلیم نشینند و کلاسهای شفا دادن دایر کنند، در تلویزیون ها برنامه داشته باشند و مطالب بزرگان را نشتخوار و با آب و تاب برای شنوندگان خویش بیان کنند و به کسب مال و شهرت برسند . غافل از آنکه لباس لفظ بر قامت معنی کوتاه است .

این افراد اصرار دارند، هر طوری شده به تو بقبولانند که درست می گویند، و من این را به قوت به تو هشدار میدهم هر کسی که اصرار داشت به تو ثابت کند که درست میگوید، قابل اعتماد نیست . کلاه بردار و فطرتاً جنایتکار و فاسد است . و یک روزی صدمه اش دامن تو را خواهد گرفت، چون دنیا تبدیل شده به دنیای اقتصاد و پول و سیاست .

ریاکاران دروغ را پسندیده و از راستی گریزانند . در این اجتماعات دروغگویی جزء فطرت شده و کلک و حقه بازی به حساب زرنگی گذاشته می شود . و همه می خواهند دیگری را اصلاح کنند، چون در خودشان هیچ عیبی را نمی بینند! تا افکار ما از گنداب خرافات آزاد نشود همین است، و از بذر گند چیزی جز گند نمی روید .

ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند
(سعدی)

بانک و فریاد برآری که مسلمانی نیست!

وقتی خود تجاوز به حریم دیگری می کند، هیچ عیبی ندارد و آن را حق مسلم خود می داند، ولی اگر دیگری همان کار را انجام دهد، صدای وامصیبتا سر می دهند که دین از بین رفت! . و فساد خود را به حساب دینداری، می گزارند .

دین وسیله ای شده برای تجاوز و کشتار، همین دیندارها بودند که سر امام حسین (ع) را بریدند و یزید نیز امیرالمومنین آنها بود . ما تحت تأثیر هستیم، اصل یادمان رفته است که امام حسین در مقابل فساد و استبداد قیام کرد، درس ثبات، ایثار و عشق و مردانگی داد و اینها به خواسته های نفسانی و واکنش های حسی و جسدی ارتباطی ندارند .

تمام فجایع کربلا به نام دین صورت گرفت . هر اجتماعی به نسبت موافقت حال و باورهای خودشان طالب چیزی است و به شاخص و میزان و محک و قانون هم کاری ندارند، در صورتی که فقط علم و اصل حیات است که کار انجام می دهد .

و در مورد داستان کربلا هر کس ملاکی بر اساس قوم خود داشت که خواسته و افکار خودش بود .

امام حسین وسعت را اعلام کرد و ما به لحاظ نادانی و محدودیت و تنگ نظری تشنگی او را می بینیم و با به سر و سینه کوبیدن او را خوار و ذلیل جلوه می دهیم، و مراسم و آداب و رسوم اجرا کرده و پلو خورش قیمه هم میل می کنیم و اسمش را دین داری میگذاریم! . آخر این چه وجه تشابهی به هم دارد که به خود القا کنیم که ما هم در جهت موافقت با امام حسین کاری کردیم! واقعیت این است که اعمال ما در هر زمانی مشخص است که چه کسی هستیم افکارمان، و قلبمان، پُر است از بدآموزی های دینی و آلودگی و در مکان آلوده خدا جایی ندارد .

ناله ها و ناراحتی ما جماعت برای این است که چرا در آن زمان ما نبودیم که زودتر سر امام حسین را ببریم تا به نوایی برسیم و از یزید زمان خلعتی بگیریم! .

کسانی که دنبال امام حسین راه افتاده بودند برای منافع خودشان بود و وقتی دیدند که از آن چیزهایی که آنها دنبالش بودند خبری نیست، متفرق

شدند . و همین دینداران هستند که با شرکت در مراسم عزا داری به خود القاء می کنند که دین خود را نسبت به حسین (ع) ادا کرده اند تا وجدان پیمان شکن و نا شرافتمند خود را راحت کنند، که ما در عزا داری اشک ریختیم! و همین دینداران بودند که برای بریدن سر امام حسین از هم پیشی گرفتند که از یزید امیرالمؤمنین، وقت خلعت بگیرند .

« دست به دامان هر که زدم رسوا بود» . آیا امروز همان روز نیست؟ نگاه کنید به حکومت های جنایتکار دینی و ضد بشری امروز دنیا که چگونه عمال رژیم از هم سبقت می گیرند تا سری بپُرنند، از دستگاه بی آبروی قضایی به ریاست شیخ صادق لاریجانی با ثروت هزار میلیارد تومانی گرفته تا چماقداران و کاسه ایسان حکومت اسلامی .

واقعا این فجایع و تجاوزها به حقوق فردی و اجتماعی و اعمال قرون وسطی ای را چگونه توجیه می کنند؟ این تکرار زمان است، که ما گرفتار آمده ایم، در سال ۱۳۵۷ ما از خردمندی و عقل خداحافظی کردیم و خدای جنایت، بر خدای محبت، پیروز شد و ما بی هویت گشتیم .

تمام فجایعی که حکومت اسلامی انجام می دهد، عیناً مانند زمان حکومت یزید تحت لوای دین و بنام خدا، و پیغمبر انجام می شود .
آخوندهای مقام پرست حکومت های ظالم، جواز کشتار و شکنجه و تجاوز را به نام دین و خدا و قرآن صادر می کنند، وعده ای متعصب مذهبی، از خدا بی خبر و متحجر، عقب افتاده فکری محتاج یک لقمه نان هم بر آن مهر تایید میزنند . سرنوشت کشته شدن حلاج ها و سهروردی ها هم به همین گونه بوده است . این خدایی، که به نام او جنایت انجام می شود خدای جنایت، است که حکومت های دینی، با قوانین شریعت، اعمال ضد بشری را به نام او انجام می دهند .

آنها لباس تقدس، دارند و خود را نماینده ی خدا معرفی، می کنند و این جنایتها را مرتکب می شوند، در صورتی که در هر دین و آیینی صفات خداوند را مهربانی و شفقت و رحمانیت، بیان کرده اند و اولین شرط پیروان دین، داشتن وجدان و شرافت اخلاقی باید باشد .

و شما علمای دین، که خود را چون پاکان آراسته اید و خود را نمایندگان خدا معرفی می کنید، دلهایتان مشرک و مغز و روح شما به خیانت آلوده

است . شما نمی توانید کشتار مردم بی دفاع را توجیح کنید .

چرا مردم را به حال خودشان نمی گذارید که زندگیشان را بکنند . از سرشان دست بردارید و این تخم پلیدی و فرومایگی را در دنیا نکارید .

مردم، حکومت فاسد و خود کامه ی شما آخوندها را نمی خواهند . به سر نوشت یزید بنگرید و دست از فساد، دزدی، و آدمکشی بردارید .

تا آحاد جامعه آگاهی پیدا نکنند، همین است که هست و افتخار به گذشته

چیزی را حل نمی کند. تو که به تمدن و فرهنگ افتخارات گذشته مینازی

چه شده است که امروز از آنها خبری نیست! افتخار آن زمانی است که

باشد، حالا که نیست افتخارات گذشته به چه درد من میخورد؟ یعنی در

حقیقت، ما از بی عرضه گی خودمان سخن میگوییم که آن موقع بود ولی

من حالا ندارم . آدم های کوچک ادای آدم های بزرگ را در می آورند!

چرا خود خاطره نمی آفرینید؟ و به گذشتگان افتخار می کنید . امروز چه

شده که ما آزادی نداریم و چرا استبداد را پذیرفته ایم؟ ما منتظر امدادهای

غیبی هستیم! و عادت کرده ایم از خود رفع مسئولیت کنیم .

خرافه پراکنی

در دین اسلام اصلی است جهت
تذکر و تفکر و آگاهی دادن، که
می گوید هرکسی بمیرد و امام

زمان خود را نشناسد مرگ او مرگ جاهلیت است، و همان اصل می
گوید، امام زمان باید که من جانب الله و به نورانیت در قلب انسان مؤمن
متقی تجلی نماید که تو را از ظلمات نادانی، به نور علم زنده کند .

رحمانیت خداوند همیشه وجود دارد و هست، ولی ما آمادگی پذیرش آن
را نداریم ، و انتظار آمدن امام ته چاه را می کشیم! انتظار یعنی ستیز با
حال، و دور ماندن از حقیقت و در رنج بودن . هر وقت تو آمادگی
پذیرش داشتی، معلم و امام زمان حاضر است . مراد از امام زمان آنست
که بر اثر توجه، تفکر و مراقبه و تزکیه، نوری در قلب تو پدید آید که تو
را از غفلت بیاگاهاند، و آماده ی پذیرش علم نماید،

تفکر در اینجا (رفتن از باطل است به سوی حق) و زمان، آن لحظه
ایست که با حقیقت برخورد کرده باشید، و تحولی در تو اتفاق افتاده و
جرقه نوری، برای کشف حقیقت در دل تو درخشیدن آغاز کند .

امام زمان، نور خداوند است و تا در عالم مجردات قرار نگیرید محال
است که مفهوم امام زمان برایت روشن شود . فقط اراده خداوند شرط
است، و اطمینان قلبی در شناخت امام هم از جانب اوست و باید امام را
در باطن خود و به نورانیت کشف و دریافت کرد، هر نفسی، خود مرکز
دریافت حقیقت است . و ما در خارج از خویش به هیچ حقیقتی واقف
نخواهیم شد . اگر خود را شناختید خدای خود را خواهید شناخت .

مسئله امام زمان، اصلاً ظاهری نیست، که یک عده صفیه مطلق او را
در چاه پشت مسجد جمکران، جستجو می کنند و یک عده خرتیر از
خودشان را هم اخفا می کنند که بروند و در آن چاه نذر و نیاز بیاندازند!
این چاه پرستی، کلاه برداری آشکار است نه دین، و امروزها بازار
شیادی و کلاه برداران، آخوندی رونق زیادی پیدا کرده است .

در سال ۲۰۱۰ در تلویزیون فارسی خارج کشیش حمید با فردی مصاحبه
می کرد و او می گفت که مسیح بر من ظاهر شد و من گرفتاری خود و
دوستانم را به او گفتم و کسی که مریض بود شفا پیدا کرد و آن دیگری

قرضش ادا شد و به کشیش حمید می گفت که من همین طور که با تو صحبت می کنم با عیسی مسیح صحبت می کردم . حال آیا روزنه ای میتوان یافت که این مردم طالب فهم باشند؟ البته بنا هم نیست که همه بفهمند، هر کسی در این وجود جای خود را دارد تا تعادل برقرار گردد . این چگونه عقب افتادگی است و چگونه گنداب اندیشه و باور است که امام ته چاه باشد! وجه منطقی جز حماقتِ باور کنندگان و حقه بازی های آخوندی در پشت این جریان فکری می توان یافت؟ . برای همین بود که حضرت عیسی از احمق فراری بودند . اگر عقلانیت از باورها خارج شد، دیگر اعتباری ندارد و می تواند بسیار زیان بار و مُخرَب باشد .

امام زمانی که نتواند خود را از ته چاه آلوده جمکران نجات دهد چگونه می تواند گرفتاری تو را حل کند؟ مگر خودت را چه شده، تو فقط کمی همت لازم داری که بفهمی . تو مشکل نداری زیرا تو خود مشکل خود هستی . اینگونه تفکر، تجاوز و خیانت است به حقیقتِ دین، و مقام امام، و اینگونه خدا شناسی، کفر محض و اهانت است به خدا و امام .

تو فقط خواسته های نفسانی خود را و هوس های پرورش می دهی

و در خدمت شیطان نفس، هستی و رحمانیت خداوند را پس میزنی . در آنجا که تو هستی از علم خبری نیست . در نتیجه تو تمام دریچه های رحمت را به روی خود بسته ای و نور هدایتی برای تو نیست و در جهنم خود ساخته ات گرفتار آمده ای . تو دشمن حقیقت و عاشق خرافاتی، و این همان سرنوشتی است که پذیرفته اید آخوند برایت رقم بزند .

قبلاً من مسئله ی چاه جمکران را شنیده بودم، ولی باورش برایم مشکل بود تا این که در مسافرتی از تهران عازم کاشان بودم تابلوی جمکران نظرم را جلب کرد به آنجا رفتم و چاه امام زمان را هم از طرف همه ی حاجتمندان زیارت کردم خدا همه زوآرش را قسمت کند بروند زیارت! نذورات هم یادتان نرود و اَلَا ثَوَابِی نَصِیْبَتَانِ نخواهد شد! در ورودی محوطه مسجد دو پسر بچه ده دوازده ساله بسیار دوست داشتنی نزدیک اتومبیل ما شدند و کاغذی دادند که مشخصات و نیاز خودمان را در آن بنویسیم، اتومبیل را پارک کردم و به طرف چاه پشت مسجد رفتم در آنجا دگه ای بود . کتابچه کوچکی را خریداری کردم که تاریخچه ی آن مسجد

بود. خلاصه ی کتابچه این بود، که در سالیان پیش شخص عالمی خواب می بیند که در چمکران اتفاقی افتاده. شبانه می رود به قم و خواب خود را با آخوندعالم سرشناس دیگری در میان میگذارد و آنها با هم به آن محل می روند و مشاهده می کنند که آن زمین کشاورزی است و این مهم را در میان اهالی ده مطرح می کنند که این زمین مقدس است و زراعت کردن در آن حرام، است. زمین را مصادره و اطراف آنرا زنجیر می کشند و از آن به بعد همگی کمک می کنند که مسجد ساخته می شود. و متولی هم برای رسیدگی به امور در آن گمارده می شود.

بعدها یکی از آخوندها زنجیرهای اطراف زمین مقدس را به خانه خود در قم می برد، و از آن پس هر کسی درد و مرضی داشت می رفت به منزل آن آخوند محترم و خود را به زنجیر او میمالید و شفا پیدا می کرد! یکی از همان آخوندها می گوید که روز بعد به محل مسجد رفته است و آنجا در گله چوپانی یک بُز ابلق بود، که میدود به طرف آن روحانی و چوپان به آقای آخوند می گوید: این بُز مال او نیست و او همین امروز این بُز را در گله خود دیده، و هر چه تلاش کرده نتوانسته آن را بگیرد ولی این بُز، تا آقای آخوند را دیده خودش آمده که او را قربانی کنند.

و همان شب، چند نفر از علما در مسجد بودند، هوا سرد بود که یک نفر وارد می شود، سلام می کند و می بیند که آقایان آخوندها سردشان است و می رود برایشان آتش می آورد.

این آخوند ها با خود می گویند از محل مسجد تا شهر راه زیادی است این شخص کی بود؟! و به دنبال او می روند و او را نمی یابند و بعد هم می فهمند که او آقا امام زمان، بوده که رفته است توی چاه پشت مسجد و غیب شده. (این آخوندها شبی یک پاتیل آبگوشت می خورند و خواب می بینند و برای خود منبع درآمد می سازند).

همواره حماقت ها و شیادی ها شانه به شانه در حرکتند و دولتهای دینی با سوء استفاده از مذهب و به نام خدا خرافات را دامن میزنند و رواج می دهند چون بقای حکومت خود را در جهالت مردم یافته اند.

هر روز یک امامزاده آلم می کنند و مردم هم به دلیل ضعف و بدبختی که دارند و برای این که مورد توجه باشند، همراهی می کنند، ما یادمان

نرفته که در اوایل انقلاب ۱۳۵۷ مردم فریاد می زدند «مردم چه وقت خوابه عکس آقا تُو ماهه، و یا این که می گفتند موی ریش آقا در صفحه.. قرآن است» که به خمینی جنبه تقدس بدهند! تقدس سازی بستر را برای استبداد دینی آماده سازی می کند . ما مردم، استاد مبالغه، و بت سازی، هستیم و با خرافات، گره خورده ایم و راه نجات نداریم .
 مخ آدم از این همه تحجر داغ می شود . ما چگونه انسان هایی هستیم؟ ما عشق زیارت داریم که بر گور دشمنان گریه کنیم! بت ساز و بت پرستیم و این ذهنیت حقارت، و ثوسری خوری که داریم از آنجاست .
 و ریشه های این همه ذلت و خواری از ناآگاهی و جهالت ماست . ما در آداب و رسومی که با آن متولد شده ایم هستیم! و کشور ما دچار هرج و مرج است، ما اصول اولیهٔ دموکراسی را هم نداریم پس آزادی بی خیالش کشورهای استعمارگر این را خوب فهمیده و دریافته اند که چگونه از این ذهنیت بردگی، ما استفاده کرده و منابع ملی ما را توسط نمایندگان خود که همان آخوندها هستند غارت کنند .

معراج بمعنی عروج و گسترش

معراج

است . بچه که دید او وسعت پیدا

کرده و می تواند راه برود و

زمین نخورد، یاد کرده است دانایی، را که با او بوده و یاد کرده عظمتی، را که بخشنده است. و این مرحله برای او بهشت است، معرفت و گسترش است، که دیگر خطای افتادن از او سر نمی زند .

در هرکاری که انجام می دهید اگر گسترش نباشد، اولین صدمهٔ خطا به خود شماست . عروج مرد به همت اوست، و نهایت عروج، گسترش به اندازهٔ وجود، است و از خود رستن، است و آن رسیدن به حقیقت بینایی شنوایی، و معرفت، است . انسان در مرتبه ها، و انس گرفته است .

و معرفت، است که باعث عروج به مرتبهٔ بشر و آدم می شود و در مرحلهٔ آدمیت است که عروج او کامل شده می تواند اعلام هست نماید .

و اگر در هم موجی قرار گرفتید هم می بینید و هم می شنوید. (به هر چه نظر کردم خدا دیدم) از آن این مرتبه، و هم موجی با اوست . و اگر هوسها و آرزوها باشند، چه موقع قیام برای شناخت و معرفت خواهید کرد؟ .

شناخت و معرفت

عرفان بمعنای شناخت است. این
طبیعت آزمایشگاهی است جهت
فهمیدن بشر. حیات بخشی، کار
خداوند است مثل تنفس ما «هوا»

ولی نگاه ما در نسبت ها و متوجه به ابعاد است. شما می گوئید، نفس می
کشم و اصل حیات، که در شما در جریان است را نمی بینید.
هیچ وقت شده که توجه کنید هوایی که تنفس می کنید یا غذایی که می
خورید، حیات بخش است؟ و تو را در تمام جهات پرورش می دهد؟
اگر زمینه های فکری ما در جهت تعالی اخلاق، و مثبت باشد آن انرژی
حیاتی صرف جهات لطیفه و آرامش خواهد شد، و اگر انتخاب ما فکری
نا صواب و خطا باشد عملی که در حق دیگری انجام می شود همین کار
را تمام این دنیا در حق ما خواهد کرد.

حاصل کار، با فکر خطا شقاوت قلب است. حرکات و اعمال و افکار و
آنچه که توجهات تو به سوی اوست، آن خدای توست، که ربطی به این
وجود ندارد. ما حیات بخشی را در سلامت می گیریم و با افکار بدی
که از ما سر می زند آنرا آلوده می کنیم، و اصرار هم داریم که کارمان
درست است! و اگر چنین باشد، یک روزی صدمه ی این فکر ناجور
دامن ما را خواهد گرفت.

در صورتی که غذایی که میل کردید یا هوایی که نفس نمودید باید تبدیل
به انرژی و نور و جهت سلامت می داشت.
با زمینه ی فکری فاسد، فساد پرورش داده می شود و این نامش جنایت
است، که کسی در حق خود و دیگران مرتکب می شود.
آن وقت چه انتظاری می توان داشت که اجتماع سالم بماند؟ تمایلات ما
نمی تواند قانون طبیعت را عوض کند، و بازگشت ارتعاشات امواج
فکری که در جهان هستی، مرتعش می کنید به خود ماست، چه آن فکر
خوب باشد چه بد.

میوه فساد، ناپاکی است با شدت بیشتر. یک دانه ی گندم را بکارید یک
خوشه ی گندم درو می کنید، باد بکارید، طوفان درو خواهید کرد. هر
چیزی که در امتداد طبیعت بود قانون طبیعت را اجرا می کند.

عنقای کوه قاف

مولوی عنقا را به مرغی تشبیه کرده که لانه بر کوه قاف دارد که جایگاهی بس رفیع است، و دست کسان به آن نرسد . و آن

گوهر شب افروز، عنقای کوه قاف است که گرد جهان در آمده و در جهان، سایه افکنده و از انوار آن نادر، شب تاریک بسان روز، روشن می شود، و آن خدای عشق، و نور علم است . هر کس این نور را دید از شرک نجات یافت. جلادبست که بندها از تو بگسلد، و تو را از ظلمات و رنج و عذاب برهاند . و مولوی در شأن او چنین سروده است .

این عجب خضریست، ساقی گشته از آب حیات (مولوی)
کوه قاف نادر است و نادر عنقا است این

اهل وحدت گفته اند: وجود یکی بیش نیست، اما این یک وجود، ظاهری دارد، و باطنی دارد. باطن این یک وجود، نور است . نوری نامحدود و نامتناهی و بحری بی پایان و بی کران . حیات و علم و قدرت موجودات از این نور است، و ظاهر این وجود، مظاهر صفات این نورند .

«موجودات، جمله تجلی صفات این نورند» و این نور، را می باید دید تا از شرک و کثرت برخیزید، و برای تو معلوم شود که وجود یکی بیش نیست . و هر که بدین دریای نور غرق نشد، بویی از مقام وحدت، نیافت و هیچ چیز را چنان که آن چیز هست ندانست، و ندید . نابینا آمد و نابینا برفت، و هر که به این نور رسید، به حق رسید . و او با خلق عالم در صلح باشد و با نظر شفقت و رحمت به همه نگاه کند و همه را از آن خدا و در راه خدای داند . (گر چشم تو هر چه دید خیر است از مردم عاقبت بخیری)

تولد اشیاء، از درخشش نور و نیرومندی عقده حیاتی، است که باعث بروز و گسترش اشیاء در

تولد اشیاء

عالم می شود ، و رویه حیات ، نموداری از آن گسترش است ، و حقیقت حیات، اصلی است ثابت . منشاء کل کائنات نورالانوار است که نور نخستین قاهر و غالب از آن صادر است، درخشش نورالانوار باعث ایجاد

و تجلی جهان شده است . و نور نخستین، جوهره ایست که منشاء تمام حرکات عالم از اوست و کائنات، اشراقات آن نورند و هر چیز در این عالم، صادر از نور ذات اوست، و نخستین پدیده ای که از نورالانوار حاصل می شود، نوری مجرد است . و از هر نور مجردی نوری و برزخی حاصل می شود تا به افلاک و عالم عنصری پایان یابد .

(الله نورالسموات والارض)

فروغ خداوندی با مراتب گوناگون در جان ها متجلی است . و دیدگان ما فقط تجلی بیرونی نور مطلق را مشاهده می کند، ولی در دل انسان آگاه دیدگان درونی وجود دارد که می تواند در حجاب تجلی نفوذ کرده و حقیقت آن را دریابد . که آن را **بینایی** گویند و اشخاص معمولی از آن بصیرت بی بهره اند .

آفرینش بر اثر پتانسیل خلقت پدید

آمده همه چیز در این عالم نتیجه

ایست از اصل عرضه قابلیت به

آفرینش

فعلیت و امکان، و ترتیب آن از بالا به پایین چنین است (وجود، نور، یا خدا) - (جوهره، هویت، روح یا اصل) - (قوه یا جان) - (سلول و عنصر، جسد یا طبیعت) برای عرضه ی قابلیت به فعلیت، باید محیط برای شکوفایی استعدادها مهیا و مناسب باشد، قابلیت است که منجر به بروز استعدادات بذر گشته و باعث ریشه و ساقه و میوه است، و همین قابلیت است که در جانداران منجر به وجود آمدن ارگانهای جنین می شود .

استعداد مرحله ی بعدی قابلیت است، یعنی قابلیتی که در بذر است در زمین سالم استعداد خود را بروز می دهد . (که شاخه و ریشه و میوه است) در جوامع استبدادی آلوده به خرافات، و نا سالم، استعدادها شکوفا نمی شوند، و مانند بذری است که محیط رشد آن سالم نیست و یا اصلاً کشت نشده باشند در محیط خرافی انسان نمی تواند رشد حقیقی داشته باشد و در همان مرحله رشد سلولی و عنصری متوقف میماند، که اسمش جهنم است .

وقتی فرمان باش داده شد، روح خداوندی یا پتانسیل خلقت چنین تدبیر دید که همه موجودات بالقوه به وجود بیایند، و روح جهان یا جان، بعد از انتخاب و گذراندن مراحل خلقت، حیات موجود را در کنترل گرفت .

این یک تصویر بیانی سمبولیک و شبیه تابلوی نقاشی است که تکامل روح انسانی را در مراحل قبل از خلقت "لوح محفوظ" به تصویر، می کشد و سپس در مرحله امکان، یا تحولات سلولی، خلقت پدیدار می گردد .
روح یا جان که همان نیروی حیاتی است (و مردم آن را ملائکه مینامند) با انتخاب عناصر هم موج و گذشتن از مراحل جمادی و نباتی و حیوانی، انسانی و آدمیت و نهایتاً فرزانی، در پرده خلقت به فعلیت رسیده و تظاهر پیدا کرده است .

در ساختار حیات، عدالت و منطق وجود ندارد ولی بشدت قانونمند است. در تحقیقات دانشمندان فضائی آمده، که هیچ کس زمان بین (0 و 10^{-43}) ثانیه را در بوجود آمدن آفرینش نمی داند چیست . هر کدام از مراحل آفرینش یک واقع هستند، که اتفاق افتاده یا اتفاق می افتد، و من بر این نظرم، که ناشناخته ها، که شامل (روح و جان، قابلیت، و عقل و عشق) هستند، در آن زمان بسیار کوچک که عالم جبروت، است اتفاق و حادث شده باشند که دم الهی، هستند و جهان را جان بخشیده اند، و آن علم مطلق، یا قادر متعال، (خدا) و آفریدگار است که قبل از همه بوده و در همه کائنات حضور فعال دارد . بسیاری مردم، از مرتبه های حیوانی و سلولی بالاتر نمی روند . این سیر تکاملی خلقت، نتیجه فرآیند طولانی مدت، و تحولات و ارتباطات بین سلولی و قانونمندی، حیات است .
و میلیونها سال نوری طول کشیده که کالدهای، فیزیکی روانی و ذهنی به تدریج کامل گردند . و این محبت، فداکاری، یا عشق است .

عقل اول: جوهره ایست بسیط و مجرد، مقیم در عالم جبروت، به شکل عشق و علم، و خط سیر هر انسان فکور در سه عالم جبروت، ملکوت و ناسوت است .

لونس مارتین می گوید: "وقتی که فرمان باش داده شد، به فرمان او فرزندی به نام جهان زاده شد، با نوک پایی حقارت آمیز، آن را در فضا پرتاب کرد، و گفت: بُرو، تو را به دست خودت سپردم تو در نظر من نه شایسته محبت، بلکه سزاوار خشم هم نیستی".

فعلیت اشیاء اثبات وجود قبلی آنهاست . بعبارت دیگر مشیت خلاقه، روح جبروتی را با ناسوتی توسط سیاله های رابط (سیاله حق) به هم پیوند داده

است، که همان خلقت آفرینش، یا (گن فیکون) و یا همان (خواست و بود) است. آفرینش و خلقت در عدل است و از عالم کبیر یا لوح محفوظ شروع شد و نزول کرد به عالم کثرت و نامها پیدا کرد، و صفات در عالم امکان تظاهر کردند. و عدل بدین معنی است که در هر لحظه، هر چیز خالی از وجود نباشد، و عرضه مراتب وجودی را بکند، و این هستی همین طور بماند. و بدلیل دانایی، و جامعیت و واجد بودن منبع افاضه کننده، یا نور مجرد (خدا) که در عالم کبیر بود، تظاهر شد در عالم کثرت (همین که هست) و آخرین مرحله لوح محفوظ شد سیر نفسانی، و عنصری، و مطرح بودن زمان به دلیل محدودیت های امکانی ماست.

زمان نسبی است و در سرعت های بالا وجود ندارد برای عاشقی که در جوار معشوق در داد و ستد است، مدت عمر یک لحظه است، و برای یک زندانی که در بند است یک لحظه، یک عمر است.

ذات اشیاء، و این کتاب عظیم
خلقت، یا فیض لوح محفوظ، و
جان جهان مخفی، قائم بالذات
و غیر قابل تغییر است. توازن

هستی شناسی

وجودی و عشق، و علم مطلق، یا (خدا) است که اعلام حیات می کند. در خاک گل است با رنگ و بویش و رابطه بین بذر و خاک عشق، است که میشکافد بذر را و خلق می کند، گل را با تمام زیباییش. نام دیگر این عمل بذر، عبادت است که اعلام می کند هست را. رویش مداوم بذر ذکر و نماز اوست (خوشا آنان که دائم در نمازند) که همواره متوجه مرکزیت، و فطرت خویش است. و اگر از آن غافل شود، خشک و مُرده است.

موج دانایی بذر در تمام اجزاء درخت پخش است. خلقت، همه آیات حق، و تجلی مراتب وجودند، و طبیعت به کلماتش گویاست. طبیعت آزمایشگاهی است برای معرفت، و عبادت رفتن از باطل است به سوی حق و آن همان تفکر و توجه است. عقل است، و شریان نور است که باعث وسعت می شود. طبیعت، اسرار خود را جز به دانایان نگوید. ظهور و سیر اشیاء در مراتب مختلف حیاتی، و عرضه موجودات،

نمایش عظمت و حکمت وجودند . و به ثمر رسیدن ظهورات، در طبیعت، پرده خلقت در دید انسان است تا معرفت حاصل گردد .

انسان ها در طول زمان رنج کشیده و به تدریج سرگردان، و گمراه می شوند . و ذهن آنها

غم جدایی

دچار اشتباه شده بدکها را به جای اصل می پذیرند، و صاحب عقاید، و باورها، و دین های مختلف میشوند . اصل حقیقت وجود، محیط بر جمیع اشیاء عالم است . و هیچ حقیقتی خالی از آن نیست، و خالق همراه مخلوق است . تو خودت را نمی شناسی و از همه مسائل ناله می کنی به کسانی که وابسته هستی و از دست می دهی ناله می کنی، و احساس غم داری . تو از اصل خود، از این وجود بسیط، جدا شده ای و غم و ناله تو از آن بابت است، و محیط طبیعت هم برای تو غم است .

تو خواسته هایت را در ذهن، خود ساخته ای و حالا می خواهی بشنوی و تو فقط خود خواه هستی، چون من جامع، که حقیقت توست، شده است من محدود و علم حیات در آنجا وجود ندارد .

احساس جدایی از جهالت است و جداییها، از دست دادنها و تنهایی ها غم می آورد . تو از این وجود بسیط جدا، شده ای و طبیعت هم تو را قبول ندارد، و بهمین دلیل همیشه در غم و فُصّه و شکایت هستی . (مولای)

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

تو حتی به خودت هم رحمی و مهربانی نداری، تو عشق نداری و سعی در وصل هم نمی کنی . تو که نسبت به خودت مهربان نیستی و نمی توانی جهت آرامش خودت سپاسگزاری کنی، چگونه انتظار داری دیگری بپذیرد که دلسوز آنها هستی؟! .

آیا می توانید بفهمید که [من] جامع که تویی حالا شده است من محدود، و این درد جدایی مال آنست که از اصل خود دور افتاده اید، شما انسان خلق شده اید، ولی بر اساس غرایز حیوانی عمل می کنید! .

انسان انس گرفته عادات و غرایز است و مجبور است از طبیعت طبیعت نماید و در محدودیت است . در قانون طبیعت و سلول، آدم پیدا نمی شود

و درد جدایی، و غم برای آن است که در عالم زندگی سلولی، متوقف مانده و این جهّم است، که باید در آن بماند و درد را تجربه کند، تا بفهمد و این دردها برای تنبیه شما نیستند، بلکه جهت آگاه شدن هاست تا اضافات بسوزند و خالص شوید .

هیچ عاقلی نیست که باعث از دست رفتن خودش بشود، شما در مقام انسان، می توانید این وجود بسیط را اعلام کنید چه شده است که محدوده را اعلام می کنید؟ و برای همین است که خجل هستید و غم دارید . شمایی که قانون هستی را و شاخص علم را رعایت نکرده اید، احساس گناه می کنید، و این نتیجه جدایی و دوری است .

آن اصل خدایی، در مرتبه اُنس آنجایی که شما هستید وجود ندارد و شما از اصل خود دور افتاده اید . و این افسردگی و گرفتاری ها بابت آن است که تعصّبات و باورهای خرافی و بد آموزیها را در ذهن خود انباشته اید و حاضر هم نیستید که آن اشغال ها را رها کنید! .

در جهان تنها يك فضیلت وجود دارد و آن آگاهی و فهم است و تنها يك گناه، و آن نادانی و جهل است . و در این بین، باز بودن و بسته بودن چشم ها تنها تفاوت میان انسان های آگاه و نا آگاه است .

نخستین گام برای رسیدن به آگاهی توجه کافی به کردار، گفتار، و پندار خود است . انسان نا آگاهانه همواره در جُست و جوی چیزی است که پیشاپیش در وجودش نهفته است، اما این نکته را درست زمانی می فهمد که به حقیقت می رسد .

بودا می گوید: که "جز بیکران درون انسان نه جایی برای رفتن است و نه چیزی برای جستن" حقیقت بی هیچ پوششی کاملاً عریان و آشکار در کنار ماست، آن قدر نزدیک که کلمه ی نزدیک هم نمی تواند واژه درستی باشد! چرا که حتی در نزدیکی هم نوعی فاصله وجود دارد .

ما برای دیدن حقیقت تنها به قلبی حساس و چشمانی تیزبین نیاز داریم . (ماهی نمی داند که در آب است و همیشه آب، آب، می کند) .

مولوی می گوید: معجزات، همواره در کنار شما هستند و در هر لحظه از زندگیتان رخ می دهند فقط کافی است نگاهشان کنید، به چیزی اضافه تر از دیدن نیازی نیست، لازم نیست به جایی بروید .

برای دست یابی به حقیقت نیازی نیست کاری بکنید، بلکه در هر نقطه از زمین و هر جایی که هستید به همین اندازه که با چشمانی کاملاً باز شاهد زندگی و بازیهای رنگارنگ آن باشید کافی است. تمامی راز مراقبه در همین دو نکته خلاصه شده است (شاهد بودن و گوش دادن) اگر بتوانید چگونه دیدن و چگونه شنیدن را بیاموزید. عمیق ترین راز مراقبه را فرا گرفته اید.

فرشته آتشین

حیوان بر اساس غریزه می درد
که شکمش را سیر کند. دلیل تو
چیست که در حق دیگری جنایت

می کنی؟ درنده خویی هم باشد مانند شیر بودن بهتر از گفتار بودن است. شیطان و ابلیس فرشته ایست آتشین که آتش به جان می زند، و شیطان همان نفس است در حالت اماره ی خود، که غرایز حیوانی هستند.

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده اند
(مولوی)
در دو صورت خویش را بنموده اند

و ابلیس، نماینده سرشت فرشتگان است که بالطبع از وصال معرفت، به دور افتاده و مطرود گردیده، دشمن آدم است و به او حسودی، می کند چون می داند که آدم می تواند به رازهای کائنات راه یابد و عارف شود. ابلیس به سرنوشت بشری، کینه های خاصی در دل دارد، زیرا او را برگزیده کائنات و فخر موجودات می بیند، و انتقام گیری او برای گمراه کردن بشر از راه نفس اماره است، و یا او خود، نفس اماره است. در حقیقت، این تو هستی که سرنوشت خودت را ترسیم می کنی و نباید از یاد برد که هرچه هست "تویی" و در بیرون تو هیچ گونه خبری نیست.

در کمینگاه تو نفسی است چُو گرگ که نَفَس می بُرد از خُرد و بُزرگ
(مولانا شاه مقصود)

برای آدم بودن، عروج از مراتب مادی و سلولی حتمی است. با متوقف شدن درجات سطحی و رویه ها حقیقت شناخته نمی شود شما باید رشد کنید تا در مراتب حیاتی نمودار داشته باشید.

نمودارهای سلولی دلالت بر حیات ندارند و شیطان همان زندگی سلولی و خواهشهای نفسانی است و جایش در جهنم اوهام، و باعث شد آدم را از بهشت آرام بیرون کنند، یعنی دچار شک و تردید و تزلزل شد و علم را در محدوده ها برخورد کرد، و این شرح حال انسان است .

اغلب انسان ها در این مرحله درجا میزنند و به نازلترین مرتبه حیاتی که همان مسائل حیوانی است قناعت کرده اند و به قابلیت و مقام خود آگاهی ندارند و این همان زندگی جهنمی است .

تو با این که هستی را اعلام می کنی از هستی خبری نداری، و آنچه با تو هست نسبت ها و جهات عنصری، است و عنصر نمی تواند جهات وسیع تری را گویا باشد، هیئت سلولی و جسدی وسیله ایست که باید در اختیار و در خدمت [من] باشد .

دلیل بودن ما اصل حیات است . و اراده با اوست نه با جسم و من عنصری . من که در مرتبه ی مادی داد و ستد می کنم خبری از حقیقت حیات ندارم، این به آن معنی است که مرتبه ی مادی ما مهم تر از اصل حیات ما است، و جای آنها عوض شده و اصل حیات، شده پیش خدمت هیئت سلولی ، در این صورت چه توقعی جهت سلامت و آرامش میتواند باشد؟ و این هم اراده هستی است که یک نفر جاهل انتخاب می کند و به حکم عنصر بودن انجام می دهد .

تو به دنبال خواسته های نفس خود هستی و عظمتی که باید صادر کننده رأی باشد، شده است پیش خدمت نفس تو، و این اسمش آدم نیست، بلکه مرض است .

و تا این مرض را در کنترل نداشته باشید، سلامتی امری است محال . اگر شهامت گذشت را نداشتید که از مسائل بی ارزش، چشم پوشی کنید سلامت در آنجا جایی نخواهد داشت و نگرانی ها، بر اثر جدایی از اصل، در آنجایی که هستید ادامه دار خواهد بود .

به باور ادیان وقتی خدا آدم را آفرید همه فرشتگان به جز شیطان به آدم سجده کردند، و خدا شیطان را طرد کرد، و شیطان گفت من غیر تو را سجده نکنم! و خدا او را به حال خود رها کرد . و این یعنی زمانی که من اصلی حاکم باشد، نفس چاره ای جز اطاعت ندارد .

حجاب حقیقت

عوامل احساس، حجاب حقیقت
اند و شرط جامعیت دانایی است.
و تکیه گاه اندیشه دانشمندان بر

فطرت است . اگر زمینه علم در تو نباشد، اعلام کردن بود یا نبود حیات
تو مواجه با اشکال خواهد بود . منشاء تمام فضیلت ها علم و دانایی، و
عشق است و زمانی که تنها احساس بکار باشد ضعف ها، غرور ها، خیال
پردازیه‌ها، و تصورهاست که مانعی، هستند از آشکار شدن حقیقت .

هر چیزی که احساسات تو را تحریک نماید، میتواند حجابی باشد که تو
را از دریافت حقایق دور کند . قانون وجود و آفرینش بی وقفه در بسط و
گسترش است و اگر تو با آن سیر نداشته باشی برای تو نخواهد بود .

برای سلامت، باید از چیزهای ضایعه ساز به سیستم عصبی دوری کنیم
و اگر ناله کردید مرض شما بیشتر خواهد شد . چه اصراری دارید که به
زندگی خود گند بزنید! آیا بهتر نیست که عوض نق زدن ها سپاسگزاری
کنیم تا برای ما نمودار بهتری داشته باشد؟ .

عوامل محرکه و جهات حسی و احساسی مسئله ی حقیقت را گم می کنند
تمام مراسم هایی که در ادیان جریان دارند، عوامل احساس هستند که تو
را از اصل دور می کنند .

روح آدمی از جوهره الهی است و تعمق در مخلوقات الهی، ذکر و یاد
کردن دوست و حق است، و زندگی بی دوست جان فرسودن است .
هر ذره از گوهر آفرینش آیینی بی زنگاری است در مقابل جهان هستی،
و این هستی، باز تاب وجود و خداست . دور افتادگان از وادی ایمن به
علت جدایی از اصل و فراق عاصی، ناراحت، شاکی و نا سپاس اند و
این دلتنگی ها نشانه دوری، و احساس جدایی از نادانی است و بیشتر
خلایق آنانند که نور عقل ایشان بی نورعشق است .

یک اصل وجود دارد با شاخه
های فراوان (دین ها) که انسان
برای بردگی خود آفریده، است

ادیان

ادیان در حقیقت یکی هستند و نامگذاری ها آنها را از هم متمایز کرده و
مردم را به جان یکدیگر انداخته است . همه ی ادیان باطل و مروّجان

آنها کلاه بردارند. و برای منافع خود کار می کنند، بکارگیری کلمه ادیان مال اجتماع و امری نا صواب است. اگر دینی باشد، آن معرفت و حقیقت فطرت توست، و فقط هست و نامی هم ندارد، پذیرفتن و انتخاب دین به معنی قبول اسارت و بردگی است، که تأمین کننده منافع گروهی سودجو می شود، و تو را از اصل خدایی دور می دارد. داشتن دین نیازی به انتخاب ندارد، زیرا دین هست و آن فطرت و «حقیقت درون توست» .

دین اصلاً بیرونی نیست که نیازی به انتخاب داشته باشد، و چون حقیقت درون تو با دیگری تفاوت دارد لغت ادیان مطرح گردیده است. و کلمه ادیان مربوط می شود به حقیقت درون تو در مراتب مختلف رشد حقیقی. به گویشی دیگر استقرار، و واقعیت، هر نفسی را در مراتب مختلف وجودی، او را ادیان گفته اند.

دین، اجتماعی نیست. دینی که در اجتماعات مطرح است، دین نیست بلکه ایدئولوژی و احزاب و گروه های سیاسی هستند که در قالب دین پنهان شده اند، و برای شکل گیری قدرت و پول و غارت منابع کشورها و برای جمع آوری نیرو و سرکوب، مردم و تحکیم قدرت حکومت ها طراحی شده اند. وقتی اصل و مرکزیت فراموش شود، انسان نمی تواند هویت حقیقی خود را بشناسد. سیاست، ریشه در دین و اقتصاد دارد و کسی که از دین سخن می گوید کلاه بردار است و تماشای نیات شیطانی و احکام نفس است، و در لباس کشیش و آخوند بیشتر می توانند روی مردم تاثیرگذار باشند، مردم هم از خودشان بی اطلاع هستند و دوست دارند به نحوی مورد توجه و استفاده قرار گیرند، و سیاستکار هم آن را به درستی فهمیده و درک کرده و می تواند براحتی از آنان بهره کشی نماید. مسیحیان اعتقاد دارند که روزی حضرت عیسی بر می گردد و مسلمانان اعتقاد دارند روزی امام زمان می آید. خوب فرض کنیم این امر درستی باشد و همین الان حضرت عیسی (ع) بیاید، آیا آقای پاپ که الماسی گران قیمت بر تاج خود دارد چه می کند؟ آیا او و طرفدارانش او را نخواهد گشت؟ در مورد امام زمان چطور؟ طبق باور مسلمانها اگر امام ظهور کند، حکومت مال او خواهد بود، آیا حکومت های اسلامی و ولایت فقیه و نیروهای سرکوب گر آنان مجال خواهند داد که او بگوید امام زمان

است؟ البته او چون امام است و جماعت آخوند را خوب می شناسد پنهان شده! چون می داند و خبر دارد که در زندانهای حکومت اسلامی چه میگذرد. اگر به تاریخ نگاه کنید تمام رأی های صادر شده جهت تامین منافع فردی یا گروهی بوده که علیه آزادگان و آزاد اندیشان و عاشقان حق و حقیقت و انسانیت انجام گرفته است.

هر چه خرافات و بد آموزی در جامعه بیشتر، آزادی در آن کمتر، و خفقان و عقب افتادگی بیشتر. امام حسین را هم با نام دین کافر شمردند و رأی به کشتن او دادند و با بد آموزیهای، موجود در جامعه، آن را به اجرا در آوردند. وقتی علم نبود، بدآموزی ها توسعه پیدا می کند و مردم تعصبات مذهبی، را به جای علم پذیرفته و جواز خواهند داد که آزادگان و خدمتکاران را اوباش بنامند! و به مرگ آنان فتوا دهند.

چنانکه امام حسین را کافر حربی خواندند و قتلش را جایز دانستند و سر بریدند! در زمان حلاج هم سلطان مؤید امریه صادر می کند که از سیدعلی نسیمی، آزاد مرد زمان پوست برکنند و مثله اش کنند و اعضاء و جسم عنصریش را برای یارانش بفرستند و قاضی، نسیمی یار حلاج را ملعون و شیطان و زندیق، می خواند و کشتن او را وظیفه ی شرعی، و امری خدایی می داند! و روحانیان، حکومت جبار عباسی، هم بر آن مهر تأیید میزنند، که این امر درستی است! مردمانی که اسیر ذهنیت بردگی و فرهنگ دست بوسی هستند استبدادهای حکومتی را باعث می شوند و داوطلبانه آماده ی بردگی و تجاوزها هستند، بدنه چنین اجتماعی مرده و متعفن است. نمونه ی امروز آن، نمایندگان مجلس جمهوری اسلامی ایران هستند، که نوکری و بردگی خودشان را ثابت کرده اند.

هر چیزی که اعلام کننده اصل
قابلیت خود نباشد، جهنمی است.
بنابراین باید اصلاح شود. یا

جهنم

اضافات آن در جهنم بسوزد. (سیب کرم خورده به چه دردی می خورد؟)
چون همراه با آلودگی، اصل قابل اعلام نمی تواند باشد. وقتی ما حاضر نیستیم از آلودگی و خودخواهی و غرور و خشونت دست برداریم، در نتیجه نمی توانیم اصل و حقیقت خود را اعلام کنیم، ولی وقتی اضافات

ما در جهنم سوخت و نبود، دیگر چیزی غیر از اصل باقی نمی ماند، یا زمانی که به دلیلی نتوانیم قابلیت خود را به نهایت برسانیم مانند سیبی است که کامل نشده از درخت افتاده باشد، که دیگر حیات بخشی ندارد و سیر آن سیر عنصری و فساد خواهد بود، یا خوراک حیوانی شده و نهایتاً تبدیل به خاک می شود . و مسیرش کودی برای درختی دیگر است، و این نامش سیر در جهنم است . بسیاری از خلائق برای جهنم آفریده شده اند . و آتش یکی از راههای پاک کنندگی است که می تواند اضافات و آشغال ها را بسوزاند که ما را اسیر و گرفتار کرده اند .

برای پاک شدن باید حمام گرفت تا تمیز شوید . و اگر حمام گرفتید چه چیز است که باعث تمیزی شما می شود؟ (آتش) بله آتش است که باعث تمیزی می شود چون اگر آب گرم نباشد ممکن نیست تمیز و پاکیزه شوید و یا چیزی که یک تکه آهن را با ارزش می کند چیست؟ آتش است که آن را خالص می کند و می تواند قابلیت خود را ارائه نماید، چرا که وقتی آهن مخلوط با خاک و سنگ و آشغالهای دیگر باشد ارزشی ندارد و چیزی که آن را با ارزش می کند «آتش» است یا جهنم است . که می تواند با سوزاندن اضافات آهن و گذراندن مراحل خلوص، باعث پاکی آن شده و عوض این که کنار خاک و آشغال های، دیگر باشد حالا می تواند در ساخت یک وسیله گران قیمت، و یا ساختمانی با ارزش به کار رود . در مورد انسان نیز چنین است، شما هوس کرده اید و تظاهر، به اعلام اصل می کنید، ولی در حقیقت قبول ندارید .

با خیالات و تصورات خدا را نمی توان شناخت ، به زبان می گویند ولی در قلب جایی برای او ندارید، و چون هوس ها عمقی ندارند حاصلی هم برای ما نخواهند داشت و میوه ای ندارد . کاری که تو می کنی، مانند این می ماند که بذری را خاک پس زده، سبز نکرده، و گویا نشده باشد در نتیجه جهات حیاتی، هم با او نیست و دچار حوادث روزگار و خاک می شود . و اگر تو دنبال حیات نیستی و فقط سرگرم زندگی سلولی و خرافات دینی و بدآموزیها هستی برای تو بود و نبود خدا چه فرقی دارد؟ اگر حقیقتاً می خواهید حیات را بدانید و دریافت کنید، آنچه را که به عنوان دانایی، و دین جمع آوری کرده اید و تحریک عصبی ای بیش

نیستند زیر سوال و کنار گذاشته شوند . در این راه عشق و کرد و ترکیه از غیر او لازم است، اگر تو می خواهی دیگران اصلاح شوند خودت را اصلاح کن . وقتی خداوند رحمتی کرد و تو فهمیدی همچون بذری است که خاک پس زده باشد و آن رحمت، هر چه باشد هرگز از برای تو نخواهد بود . نا شکری فرد را در تزلزل و تفرقه و جدایی سیر می دهد تا آنجا که کراهت های دنیا در صورتش پدیدار گردد .

اگر در مسیر حیات قرار نگرفتید، فقط سلول و عنصر هستید، که تحت تاثیر جاذبه ها و فشارها شکل گرفته است . وقتی جهات معنوی در وجود تو عرضه نمی شود هویت ندارید . مردم و هر کسی برای خود عقیده ای دارند که معلوم نیست مبنای آن چیست، مثلا من خدا را احساس می کنم و یا خدا در دلم هست! اینگونه حرف های احساسی نسنجیده گفته می شوند، و مبناء علمی و تحقیق ندارند و شایسته تر آنست که گفته آید من درقلب خدایم . اگر طالب علم وجود هستید باید مزاحم ها، افکار، خرافه ها، خیالات، عادات و تکرارها را از میان بردارید .

لجاجت و جهد و کوشش، یکی هستند، لجاجت و غرور یعنی کوشش و پافشاری در مرتبه ای از حماقت که پشتوانه ی آن جهل، و اعتیاد نتیجه آن است . و کوشش همین مداومت است که با علم انجام می گیرد و بازدهی آن از بین رفتن ضایعه هاست . غروری که بر پایه علم باشد غرور نیست بلکه آگاهی است که همه شرایط را واجد است .

حواس جهت برخورد با طبیعت

و احساس اوست . حواس قابل

خطا هستند و کسی هم برای آن

احساس خدا

خطاها بازخواست نمی شود . علمش علم رویه هاست و حقیقت حیات را با علوم سطحی نمی توان شناخت، و برای شناخت خدا اکتسابیات حسی جوابگویی ندارند . با توجه به این که قوای احساسی انسان قابل خطا هستند این که کسی بگوید من خدا را احساس می کنم خطایی آشکار است و وقتی به هست مطلق (خدا) اشاره می کنیم محدود و ابعاد می شود و دیگر آن نمی تواند خدا باشد . و این حرفی نا صواب است، ولی وقتی بذر سبز کرد، خود گویا است حیات را .

و اگر حیات نباشد مسائل، حوادث روزگار است، و بذر وجودی تو سبز نخواهد شد .

مسائلی که طرح می کنید کوچکتر از تو هستند، و خدایی که تعریف می کنید یا احساس می کنید کوچکتر از تو و خیال است، اگر قصدی برای حیات ندارید امورات جانبی و خیالی، تو را جذب خودش می کند که همین زندگی خاکی است . هدایت برای کسی است که دل و مغز و سیستم طبیعی او در اتحاد و هماهنگی باشند، و گمراهی نفوس از به هم ریختگی آنهاست، در نتیجه ظواهر را که فرضی هستند حقیقت پنداشته و این دروغ را به خود تحمیل می کند و می پذیرد که درست است! .

برای شناخت، ما به دانایی و علم نیازمندیم (تزکیه و عبادت لازم است) اگر خدایی باشد، من باید بدانم، دانسته تو برای تو خوب است . آداب و رسوم عبادی ارضاء کننده ما هستند و ما به مسائل عادت، راضی هستیم و همانها شده اند معیار ما که حقیقتی با آنها نیست و ما را گمراه کرده است تا تو از تمام عاداتها نمیری هستی گیرت نخواهد آمد .

برای بدست آوردن حیات، باید طلب حقیقی داشت، مثل طلب نوزاد در موقع گرسنگی . بین طفل و مادر رابطه ی حقیقی برقرار است و این توازن وجودی و عشق است، که با طلب گرسنگی کودک شیر مادر می جوشد و این همان « خواست و بود » آفرینش است .

زمانی که طلب حقیقی و عشق باشد همه این وجود در جهت خواست تو و در اختیار و در خدمت تو خواهند بود . یک بذر را در نظر بگیرید که در نهایت لطافت و ملکوت خود کار انجام می دهد و طالب رشد است، یعنی (اعلام پذیرش می کند) که تمام طبیعت در جهت خواست او عمل کرده و در اختیار او قرار می گیرند، ابر و باد و مه و خورشید و فلک را در اراده خود دارد و همه چیز را در خدمت و به سوی خود کشیده است، حتی تو را که طالب میوه آن هستی هم به سوی خود می کشد .

انسان زود قبول اثر می کند و از هر چیزی متأثر می شود و اوست که تعیین می کند، محیط زندگیش چگونه باشد، و بیشتر انسان ها مجذوب ظاهر می شوند، که شکل دادن به زمینه های زندگی طبیعی است، و صورتها، و آداب و رسوم و آثار ظاهری را بیشتر می پسندد .

و این خواسته ها خودخواهی، و چیزی است که می خواهند، و آنها هوس هایی هستند که مطابق طبع آنهاست و اینها به وجود، ارتباطی ندارند .
قوه حاکم است و در هر مرتبه ای عشق لازم است، تا قوه اجرا کننده باشد و عشق است که همه چیز را به نتایج حقیقی خود میرساند .

هستی هست، برای آن کسی که هست . و اگر من نباشم، بود و نبود هستی و خدا چه فرقی می کند؟ مورد صحبت هست واقعیت توست، و این واقعیت، دین توست . و زمانی که تو از همه خُبث ها، حسادت ها، و خودخواهی ها، و عادات خالی شدی، و در حال و مراقبه قرار گرفتی، اعلام هست خواهی کرد . تو بنده چیزی هستی که دائم به فکر آئی .

اگر نیروها، و قوه حمل کننده ی افکار و هوس های، تو باشند بدون حاصل از بین می روند .

قوت ها

و چون افکار پراکنده هستند نیروهای تو هرز می روند و آرامشی نخواهید داشت . تو باید بتوانی به حقیقت، راست باشی و این قوه و جان را به درستی هدایت کرده و در امتداد مغناطیس حیات به کار بگیری (تزکیه) تا با عمل صالح بتوانی هست را اعلام نمایید . این که دائماً با خود در جنگ و ستیز باشید، و همه ی ناکامی ها، و دائم دلهره و ترس ها همراه آن باشد، اسمش زندگی نیست .

عمل صالح را نباید با ولگردی اشتباه گرفت . عمل صالح اطاعت از این مرکزیت افاضه کننده، بخشنده، و عامر [من] است که تو را در سلامت نگه می دارد و رشد حقیقی تو را تضمین می کند . آن که به دنبال این و آن می رود، هر کجا که آش رشته و شوله زرد می دهند می رود در خیالات خود گم است، این کارها اسمش عمل صالح و عبادت، نیست ولگردی است . آنچه تو به عنوان عبادت می شناسی سرگرمی و آداب و رسوم اجتماعی است و به خدا ربطی ندارد، حالات تو متاثر از زمینه هاست و فکر می کنی که در راه حقیقت کاری انجام شده است! .

وجود، بسیط و لایتناهی و واجد است و هرچه هست از اوست و به دلیل بساطت وجود، نمودارها، و خوب و بدها هم وجود دارند، و آنچه که سر می زند و اعلام کننده است هم مربوط به خود اوست، یک وجه آن

دانایی و وجه دیگر آن نفهمی و خیریت است و آنچه با تو موافقت داشته باشد، به نظر تو خوب است و انجام می‌دهی و انتخاب می‌کنی که زندگی تو چگونه باشد. اگر نفس تو تربیت نشود مسائل حقیقی و حیات گیرت نخواهد آمد، و تنها راهی که بتوان نفس، را احتمالاً از آلودگی‌ها درآورد آگاهی، عبادات قلبی، تزکیه و خودشناسی است و راه دیگری ندارد.

مسیح می‌فرماید: اول ملکوت خداوند را که درون شما هست بجوئید، آنگاه همه ی چیزهای دیگر به آن اضافه خواهد شد. اما مردم اول چیزهای دیگر را می‌خواهند و چیزهایی را که دارند، از دست می‌دهند.

و ملکوت، همان لطافت‌ها، و در روح زندگی کردن است. که بر اثر توجه، مراقبه و رهائی از خبث‌ها و خشونت‌ها حاصل می‌شود فقط، در خدا زندگی کنید باقی ماجراها خود بخود اتفاق خواهد افتاد، و زندگی در ملکوت خداوند لطافت و آرامش است.

برای زندگی هیچ باوری و برنامه‌ای نیاز نیست. و تنها راه زندگی خوب، داشتن فهم است. یک زندگی طبیعی، وحشی و بدون ذهن.

هر چیزی تا اعلام‌کننده اصل قابلیت خودش نباشد جهمی است، یعنی اضافاتی که با اوست باید سوخته شود و از بین برود. در مورد انسان این اضافات شامل خودخواهی‌ها، خبث‌ها، و پست فطرتی‌هاست که مزاحم هستند و دنیای ما را تبدیل به جهنم کرده‌اند باید بسوزند و از بین بروند. یعنی باید که تزکیه، اصلاح، و سالم‌سازی شوند. مثلاً یک میوه کرم خورده نمی‌تواند قابلیت نهایی خود را عرضه کند، و حیات بخشی داشته باشد بنابراین باید اصلاح شود، تا ویتامین لازم به تو برسد تا اعلام وجود شود. به گویش دیگر تعریف حیات بخشی خدا در میوه هم هست، همه چیزها همین‌طور هستند.

بنابراین هنگامی که تمام اضافات آن مانند (کرم خوردگیها وسایر اشکالات) از آن گرفته شود و یا سوخته شود، با تو هماهنگ شده و می‌تواند اعلام وجود نماید. با این چنین تزکیه و پاکسازی، میوه توانسته است اصل قابلیت خود را اعلام نماید و اسم این کار شکر است، و دیگر جهمی نیست. هیچ چیزی نیست که خلق شده باشد و جامع نباشد، حالا خود میوه ی تزکیه شده، اصلاح‌کننده نظم دهنده و حیات بخش، است و حیات

بخشی، تعریف خدا است . شکر یعنی اعلام وجود یا (قابلیت را به نهایت رساندن) و انعکاس نور در آینه هستی، قید و بندها به مانند اعتیاد هستند و بارها کردن قیده‌ها حقیقت قابل اعلام می‌گردد .

گذشت

اگر می‌خواهید به هدف خودتان برسید، الزاماً باید اضافه‌ها را و آنچه که غیر از خودت هست

از اضافه‌ها

را رد کنید و بسوزانید و برای این کار تزکیه و کرد لازم است . مسئله عرفان ماورای ابعاد است و جای خطا برای ما نگذاشته، هوس‌ها کار ساز نیستند، و کسی هم جا برای حرف خدا ندارد . این راه، عشق و همت، یعنی کرد لازم دارد . کیست صوفی، آنکه لوح دل به آب توبه شست، و دل خود را از هر چه جز خدا پاک کرد .

کسی که غافل از حق یک زمان است

در آن دم، کافر است، اما نهان است

هم خدا، خواهی و هم دنیای، دُون

این خیال است و محال است و جنون

(علاء الدین ابیزی)

برای کشف حقیقت [من] اضافات باید بسوزند و سوختن، بابت آن است که ما حاضر نیستیم تزکیه کنیم و از آشغالها نمی‌توانیم گذشت نماییم، ولی وقتی سوخت، از بین می‌رود که باز مراقبت نیاز دارد که به عادت قبلی بر نگردد، چون هر لحظه نفس می‌خواهد که به حالت عادت خود بر گردد . اضافاتی که در ما است حسودی، خودخواهی، کبر و دروغ، اینها آشغال‌ها، و انگل‌هایی هستند که به اصل ما مربوط نمی‌شوند و باید از بین بروند تا اعلام وحدانیت گردد، که آرامش زندگی محصول آنست .

با روپوش گذاشتن روی عیب‌ها، خودخواهی‌ها از بین نمی‌روند و به شما اجازه نمی‌دهند که عیب خود را بفهمید و اگر نفهمیدید در اجتماع با توسری خوردن‌ها مواجه شده خواهید فهمید .

به نادان، نمیشود اطمینان کرد او به خودش هم صدمه میزند، ما متأثر از حالات خود هستیم، و آنچنان چیزی که تو را پُر کرده و پرورش داده اند آن خدای، توست و کسی که درعالم خود غرق است و همه زندگی‌اش آرزوها و خون دل است و دائم دلهره، و ناراحتی دارد و تمام مسائل او

در ناکامی، و بدبختی است باید عیبی در کار باشد. و این چنین زندگی که خوشی در آن نباشد، اسمش حیات نیست و جان او در جسد مُرده است . مردگان نفرتهای جسد مرگ را حیات دانسته و درهای رحمت را به روی خود بسته اند . شناخت خدا عشق لازم دارد و تو اگر برای کاری قدم برداشته ای که برای تو نبوده، و فقط برای هوس هایت است صدمه آن از منفعتش بیشتر خواهد بود .

قوانین، باورها، و اعتقادهای هر طایفه ای، برگرفته و مرتبط با ذات مردم آن، و چگونگی روابط اجتماعی آنهاست، و عکس العمل های ما متوجه به تحریکات عصبی، و نفس ماست، و تا عشق و حضور، در کار نباشد کاری در جهت سلامتی، اعتدال و دانایی انجام نخواهد گرفت . حیات و طبیعت، با آرامش و سلامت در سیر است و چرا من که جزئی از این طبیعت هستم، دچار مشکل و ناکامی و گرفتاری می شوم و چرا انسان با این همه دانش باز هم در رنج است؟ وقتی سلامت و اعتدال نیست و هوس ها و امیال نفس، کار گزارند وضع همین است .

ما عوض سپاسگزاری، کمبودها را می بینیم و طلبکاری می کنیم . طلب و خواستی که از روی هوس آمده باشد، حقیقی نیست و تا واقعاً طالب چیزی نباشید، کاری انجام نمی گیرد و از امنیت و آرامش بهره ای نخواهید برد . تنها لفظ خواستن کفایت نمی کند، لفظ آب کشتیرانی و تفریحات آبی را ممکن نمی سازد . دانایی های ما، گفتار مردمی است، و این که چنین باشد خطایی بزرگ است .

ماهیت انرژی جوشش است. قبل
از تولد و انعقاد جنین، انرژی
حیاتی، باعث می شود که نطفه
همه عناصر هم موج را انتخاب

خلقت طبیعی انسان

و به دلیل دانایی با اولین ضربه ی حیاتی، آنها را سر جای خود قرار می دهد و عامل کننده (قوه یا جان) در هر لحظه حاضر و همه را در توازن با اصل حیاتی در کنترل می گیرد و این انرژی حیاتی، موجی است که از مرکز حیاتی اعلام می کند خودش را، و می شود تو و چنین جذب و دفعی، اسمش عشق است، که در دل همه کاشته شده است .

تار و پود زندگی را از محبت بافته اند و این کودکان، پسران و دختران اشتیاق حیاتند، آنها تعلق به هستی دارند نه ما، به آنان عشق خود توانید دادن، اما اندیشه تان را هرگز، که ایشان را افکاری دیگر به سر است و تفگراتی از آن خویشتن .

شما چون کمانی هستید در دست کماندار، که فرزندانان همچون پیکان هایی سرشار از انرژی و زندگی، از آن رها شوند، و به پیش روند و تیر انداز، (خدا) نشانه را در بی انتها نظاره کند و به نیروی او اندامتان خمیده شود که تیرش تیز ببرد و در دور دست نشیند . پس شادمان می بایدتان خمیدن شما در دستهای کماندار .

بذر عشق، در دل همه کاشته شده که در محیط مناسب باید پرورش داده شود، تا از مرکزیت حیاتی اعلام کند لطافت را و عرضه کند حیات را .

خلقت انسان به دو وجه طبیعی، و معرفتی، است ولی انسان با سیر طبیعت انس می گیرد و از اصل بدور است، ذات ما آزادگی است و این چه وقت می خواهد وسعت پیدا کند؟ بذری را در نظر بگیرید که در مرحله ی بذر، خبث و خشونت با اوست ولی وقتی کاشته شد سبز شده،

اعلام لطافت و حیات می کند . اصل حیات و نور در انسان وجود دارد و ما در تاریکی مانده ایم و خواسته های دنیایی، ما را تاریک و غبار آلود کرده و نور در ما مخفی مانده است . ما نیامده ایم که مالی جمع کنیم و آن را به رخ مردم بکشیم و بمیریم، در هستی همه چیز در موافقت با هم به کارند (عدل و اعتدال) و در همدیگر تأثیر گذارند، و اصل وجودی است که کار انجام می دهد و همه را سیر می دهد و اگر توازن وجودی که همان عشق است در تو باشد، زندگی تو آرامش خواهد داشت .

آناتومی حیرت انگیز بدن خود را تماشا کنید، که اگر تمامی دستگاهای بدن در موافقت کار انجام دهند، اسمش سلامت و اعتدال است و اگر هر یک از اعضاء بر اساس هوس های خود عمل نمایند بدن ما جامعه ای خواهد بود پُر از درد و مرض . خلقت طبیعی ما از زمین است، و زمین خدای ماست، و خورشید خدای زمین، و کائنات خدای خورشید، و نقطه اول یا قابلیت، خدای تمام هستی است، که با انفجاری عظیم خود را اعلام کرد و ما همه از این مرکزیت، هستیم و "خدا یکی است".

بہتر از خودت باش

آنچه ما هستیم با تاریخ بما ارث
رسیده تمام عادت ها، بد آموزیها
و تعصبات قومی و مذہبی، از
گذشتہ بما منتقل گشتہ، و بایستہ

است کہ ہر کس بہ اصلاح خود بپردازد . و ہوس این کہ کس دیگری
بشوید را کنار بگذارید دلیل تنفر، از خودت را نمی شود فہمید چیست؟
تو راضی نیستی، راحت نیستی و بہ خودت بی احترامی می کنی و خبر
نداری کہ آنچه باید باشی هستی، فقط کمی ہمت برای اصلاح خود لازم
داری و قرار نیست تو افکار، دیگران را حمل کنی .

تو بہ ارزش های خودت واقف نیستی و در جدایی با خویشتن بہ سر
میبری . تو علاقہ ای بہ خودت نداری، بہ خودت دروغ میگوی و تلاش
می کنی خودت را از پای در آوری! و از اصل حیاتی کہ در تو جریان
دارد بی خبری .

وقتی علم نباشد، آنچه از تو سر می زند طبق غرایز است و غریزہ مثل
این است کہ حیوان وقتی گرسنہ است خون خوار می شود .

آموزش هایی کہ در طول قرنہا بما تحمیل شدہ اند ما را خشن، خرافی و
متعصب بار آورده اند . ما باید قدری بہتر از خودمان باشیم، یعنی خود
را اصلاح نماییم و بہ فطرت اصلی خود برگردیم . جدا شدن از اندوختہ
های ذہن و تعصبات، کہ قرن ہا جزء خمیرہ ما شدہ سخت و دردناک
است، ولی آزادی بہ ہمراہ دارد . مردم، بلا استثناء با ہر چیزی
مصادف می شوند بہ میزان ذوق خودشان آنرا تجزیہ و تحلیل کردہ و
رأی صادر می کنند، چون ہمہ ی افعالی کہ از این جسد سر می زنند
متوجہ تلون مزاج، است و میزان رشد آنها بیشتر از آن نیست .

برای تحصیل جہات حقیقی، ہمت لازم است و امور بزرگ را با آرزو
نمی توان بہ دست آورد . اگر با تو امری و ارادہ ای باشد گسترش می
یابد و در مسیر خود ہر چیزی را کہ با او موافقت داشتہ باشد بہ حرکت
در می آورد و اگر با تو عقاید مردمی است در تو رکود خواہد بود، و
عایدی متوجہ تو نخواہد شد . ذہن ہر قوم و طایفہ ای پُر است از
عقاید، قواعد و رسم و رسومات منطقہ ای و ذات خود آنها .

همه ی دین ها، این اصل پایه ای، در اجتماعات مختلف متفاوت و ریشه در ضعف و ترس مردم دارند . تمام آنها سیال، عقب افتاده، و افتخاری ندارند و برای بردگی بشر درست شده اند . آموخته های مذاهب، همه با هم تفاوت دارند و هر کسی آن چیزی را قبول دارد که مطابق اندوخته های ذهن اوست، که هیچ یک حقیقی نیستند . بودایی، هندو، مسیحی، کلیمی و مسلمان، و صاحبان همه ادیان دیگر، آموخته های قوم خود را قبول دارند، و چیزی که متغیر است نمیتواند حقیقت باشد .

پذیرفتن و انتخاب دین، تو را از اصل (خدا) دور می کند چون دین هست و انتخابی هم نیست . تو به عنوان انسان واجد ارزش هستی که باید واقعیت و حیات را اعلام کنی، و ما باید از آنچه داریم، و برای ما محرز است شروع و خود را بشناسیم . و تنها چیزی که ما در اختیار داریم بدن و نفس ماست که دارای قابلیت، و استعداد های بسیار است، و باید برای روشن شدن مسائل تزکیه گردد . و ما نقد را رها کرده ایم و حریصانه دنبال چیزی که موهوم است میرویم، تو آنچه بنام خدا می شناسی نمی بینی و نمی دانی چیست . چگونگی کاربرد و حدود اجرائی حسیات، محدود هستند و برای شناسائی حقیقت حیات، کافی نیست و بایستی از آن عبور کنیم، مسائل عرفان، مارای هیئت مادی و حسی و اجتماعی است و ضرور آن دانایی است، تا عرفان ممکن پذیر گردد .

آموزه های حسی فقط برای توجه دادن به ماست و به مثابه کمکهای اولیه برای تحقیق هستند، و این گونه توجه ها تمرکز است، و اگر توجه ما به هستی باشد، بهر چه نگاه کنیم هستی، خواهیم دید .

جسد همواره متأثر از مسائل است، و آموخته های آن وارد ذهن شده و می شود باورهای ما، که ما روی آن عمل می کنیم و خود را برای درست یا غلط بودن آن مأخذه نمی کنیم که مسائل برای ما محرز شود .

هیچوقت شده که از خودت بپرسی که مطالبی که در باره خدا میگویند از کجا آمده اند؟ تو که علم نداری و نمیدانی خدا چیست و کجاست چگونه رأی برای آن صادر می کنی! انسان، بدلیل ضعف و ترس دوست دارد به چیزی غیر از خودش تکیه کند و حریص میشود که بدنبال خدا بگردد و به تله های مذاهب افتاده تجاوزکار میشود و بخود و دیگری صدمه

میزند و چون در قرآن گفته شده در راه خدا جهاد کنید، آدم می کشد! ما همیشه در شک و تردید هستیم و تا ما به تکیه گاه درونی نرسیم جذب، و محتاج خرافات مذهبی هستیم که یک اهرم سیاسی و برای منافع گروهی سود جو است. ما با انواع مسائل روزمره گره خورده ایم، و با نیازهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی مذهبی و قومی و فرهنگی درگیریم.

چیزهایی که ما داریم، قراردادهای اجتماعی هستند نه علم، عبادات عادت‌ها و تکرارها، تمایلات نفس و جسد هستند و تو را فریب می دهند و از اصل دور می دارند، تو به عوض تکرار باید آن را درک کرده و بفهمی، و هر عملت را با هشیاری و با تمرکز انجام دهی و باشی، تا حیات برای تو باشد. این هستی برای کسی است که در مرکزیت وجودی قرار گرفته و با حقیقت، برخورد کرده باشد. والا خلقت او در مرحله ی طبیعی و مادی است، عامل مرکزیت [من] است که اداره کننده است و آبیاری می کند جهات مادی و طبیعی را، عشق در وجود همه هست ولی محیط مناسب و زمینه سالم لازم است تا ارزشها مشخص گردند.

برای اعلام حقیقت باید تزکیه کرد و از گندها که همان بدموزی ها و حجاب ها هستند جدا شد، و الا تعریف تو می شود قانون طبیعت و سلول و این یک بدبختی و (زندگی در جهنم است) و هستی گیرت نخواهد آمد و نق زدن و ناشکری ها هم دردی را دوا نمی کند.

برای تربیت نفس، قید حقیقی لازم است که انرژیها هرز نروند، و این تزکیه است که قسمت های یاعی و سرکش نفس، را کنترل و انرژی های ما را در جهت درست هدایت می کند و گرنه خودخواهیها و خود پسندی ها، حسادت ها و بخل ها عمل می کنند، و مانع کار ما خواهند بود.

ارزش تو، اینست که تمام این هستی مال تو باشد ولی تو باید لیاقت قابلیت و ارزش آن را داشته باشی تا به تو داده شود، و تو زمانی اجرا می کنی که حقیقتاً بدانی که نمی دانی و زمانی اصلاح می کنی، که بدانی ایراد با توست و هنگامی که تصور پیدا شد که فهمیده ای، راه گمراهی شروع شده، و اگر هر یک از ما خود را اصلاح نکنیم، سیر زندگی ما، مشمول قانون طبیعت است، و ایرادی هم ندارد. ولی این انتخاب، مسیر کار عنصر و سلول، و نهایتاً تجزیه و از بین رفتن است.

ارزشها و بی ارزشها

اگر عملی با آگاهی، سر زد
ارزشمند است و نتیجه ای خواهد
داشت هیچ چیز تجلی پیدا نکرده
مگر همه جانبه، ارزش ها را

دارا باشد و این تو هستی که باید معرفت پیدا کنی تا قدر این وجود برای
تو مشخص گردد، و بتوانی برداشت صحیح داشته باشی .

گرچه جادوی جوانی، مانند طراوت و شادابی و قوت طبیعی، زیبایی و
سلامت جسم، واجد ارزش بسیاری هستند ولی صحبت ما در مغولۀ اصل
حیات و معرفت است . اگر ارزش چیزی را ندانید، وقت تو حرام شده .
تمام چیزها در این وجود با ارزش هستند و هیچ چیزی بی دلیل به وجود
نیامده و وقتی بی ارزش است، که تو بی ارزش باشی .

اگر ما ناراحتی صفرا داریم عسل برای ما تلخ می نماید، بی ارزشی با
دستگاه گوارشی ماست نه با عسل، عسل برای شخص سالم شیرین و
گوارا است . وقتی تو بی ارزش هستی، نمودارها برای تو بی ارزش
جلوه می کنند، در عقل نیم پخته معرفت وجود ندارد و اگر مُعرفه و

آگاهی نیست، برخوردها سطحی می شوند و اگر دانایی نباشد، ارزش
چیزها فهمیده نمیشوند . همه ی چیزهایی که خلق شده ارزشمند هستند، و
زمانی برای ما ارزش آن معلوم می شود که به آن معرفت پیدا کنیم .

برای یک بچه طلا و برلیان بی ارزش است چون نمی داند، و ما به
دنبال چیزی که معرفتی به آن نداریم نخواهیم رفت، و اگر کسی ارزش
چیزی را فهمیده باشد، آن را به دست خواهد آورد . مانند حیات خودت،
این وجود خلق کرده و هر چیزش واجد ارزش است و کسی که ایراد می
گیرد معرفتی به آن ندارد و قدر و ارزش آن برای او نا معلوم است و یاد
نخواهد گرفت . نادانی ما باعث بی ارزشی خود ما است نه چیزی که
خلق شده، و ما عوض ایرادگیری بهتر است به اصلاح خود بپردازیم و
به ارزش ها، معرفت پیدا کنیم . ما به جای یادگیری، الفاظ و جملات را
حفظ می کنیم و خیال می کنیم که این علم مال خود ماست و این اشتباه
در ذهن ما جا می افتد که کاری انجام شده و می شویم متعصب . تو اگر
قدر خودت را ندانی در مراتب پایین خواهی ماند .

برای مثال؛ سنگی، که برای تراش مجسمه زیبا و با ارزشی می توانست استفاده شود، حالا زیر پا قرار می گیرد و برای پله به کار می رود که مردم روی آن راه بروند، اشکالی هم ندارد .

تمام این مثال ها برای این است که ما به قدر خودمان آگاهی پیدا کنیم، هر قدر قابلیت پذیرش علم بیشتر با تو باشد، طی مراتب و شناخت در تو بیشتر است، اعمال و کردار تو معرف تو هستند که چه هستی و ارزش تو در هستی چیست . تا قدر، چیزی برای ما معلوم نشود ما قابلیت قبول و فراگیری نخواهیم داشت . ضرور آمادگی سیر حقیقی، ترکیه نفس است ولی مبنای کار انسان، با هوس ها و حرف های مردم مبتنی می باشد .

چون فلانی از تو تعریف کرده پس تو حالا خیلی می فهمی! آن کسی که از تو تعریف کرده هم مثل خود توست و گرفتاری تو را دارد .

ما شاخص نداریم که ایمان داشته باشیم ایمان مرکزیت ثابت است، و بعد از قیام و نیت به کاری حاصل می شود . کافر به معنی پوشاننده است، و کسی که پوشاننده حقیقت باشد یعنی کافر ، منافق ، و دروغ، و کسی که شاخص، ندارد ماده و عنصر است، و ماده هم نمی تواند انسان باشد .

ابوالمعالی نشسته بود و به زاری میگریست . پرسیدند چه شده، گفت "من نمی دانم چه خطایی از من سر زده که فلانی از من تعریف کرده است". اگر بخواهید مورد احترام، ابلهان قرار بگیرید باید بر اساس آداب و انتظارات، آنان رفتار کنید . و برای این که مورد احترام، این بشریت بیمار، قرار بگیرید باید بیش از آنها بیمار باشید، آنگاه به تو احترام خواهند گذاشت ولی نفع تو چه خواهد بود؟ تو روح خود را از دست خواهی داد و هیچ چیز بدست خواهی آورد .

کسی که بخواهد مورد تصدیق مردم واقع گردد باید بیش از آنان احمق باشد . تعریف های مردمی ملاک توست و برای تو خوشحال کننده است! اگر واقعه خوبی، در زندگی تو رخ داده رحمت و موهبت، مال خداوند است، حیات را او داده و باید خرج او شود . ولی ما خودخواهی ها را پرورش می دهیم و در نتیجه آنچه را که او داده خرج خبث و پست فطرتی می شود، آن وقت انتظار دارید که چه بشود! با این وضع آیا کسی قابل اطمینان است که حیات در اختیار او قرار گیرد؟ .

اگر می خواهید بفهمید، باید شهادت جاهل بودن را داشته باشید و بدانید که نادانید، و بتوانید خودخواهی ها و غرورها را کنار بگذارید. چشمی که به تو داده شده باید خرج او شود و حیاتی که داده شده باید خرج حیات شود و تو به جای خرج کردن به لطافتها، خرج خودخواهی ها و خبث ها می کنی و تصور می کنی برای خدا است! اگر این چشم برای دیدن دهنده آن نباشد، بهتر است که نباشد. کوه سنگی، صدای تو را گرفت و اکوی آن را پخش کرد و این چه وقت در ما اتفاق خواهد افتاد، که گیرنده امواج وجود باشیم و انعکاس دهیم؟ این سرمایه ی عظیم به ما داده شده اما از آن استفاده نمی کنیم، در نتیجه از حیات خبری نیست.

اگر اصلی امری و عشقی در تو باشد گسترش پیدا می کند و طبق قانون حیات، کار انجام می دهد

عقاید مردمی

و هر چیزی را هماهنگ، با این امر به حرکت در می آورد. هوس ها و حالات تو بی کاره هستند، عقاید مردمی هر چند هم که عالی باشند در من سر در گمی ایجاد و مرا بیشتر گیج می کنند. تا امری در خود من نباشد کاری انجام نمی شود و زمانی حقیقی است و تو آرامش داری که این امر در خود تو بجوشد، نه به تو داده باشند و اگر به تو داده شده باشد، وزنه ای خواهد بود و خرافات به تو تحمیل می شود که تو را از حرکت حقیقی باز می دارد، و آن رکود است نه حیات. شما خود باید عامل باشید، نه تحت تأثیر عوامل تحریک کننده و احساسات قرار بگیرید.

هرچه که هست باید از تو بجوشد (تزکیه لازم است تا فرد اصلاح شود) عقاید مردمی پایه و اساس درستی ندارند، که بتوان بر آنها بنا کرد.

شما رهبر ارکستر سمفونیک افکار و احساسات خویش هستید و نباید قدمهای خود را با طبل و شیپور دیگران تنظیم کنید. آخر شما خودتان هم آدم هستید، چرا بازیچه و آلت دست دیگران می شوید؟ ارزش شما بیش از دیگران است. شما هیچ از ارزش های درونی خود را نمی دانید. به صدای وجدان و احساس درون خودتان گوش کنید. به تمام نواهایی که از باطن شما بر می خیزد، و به ساز خودتان برقصید. نگذارید دیگران شما را به بازی بگیرند. نسخه ای که دیگران بنویسند، برای تو

خواهد بود . تو خود بهتر تشخیص می دهی که چه برایت خوب است و چه خوب نیست . اگر تو عامل و حاکم نباشی، بقیه عوامل حقیقی نیستند . باید در تو اصل محبت و عشق بجوشد، و اصل عشق یک موج است و علم است که حکم می کند، نه زمان و مکان و تحریکات احساس .

مسئله عرفان ماورای ابعاد است، و عظمت وجود است . اگر قرار باشد تو ببینی، اصل بینایی لازم است، و آن جوهره است نه دستگاه چشم دستگاهها، وسیله هستند و کاری که انجام می دهند در محدوده هاست .

برای گسترش، توجه و ترکیه لازم است و اُلا در سطح خواهید ماند، و زمانی می توانید مطمئن باشید که اعلام وجود کنید و حتماً در سلامت باشید که بگوید به هر چه نظر کردم، خدا دیدم .

جلوه گلزار بوستان می دهد آزار من

(مولوی)

بی بهار رویت ای سرو گل و گلزار من

اگر شما با تزکیه، خودتان را تربیت نکنید، وقتتان را حرام کرده اید . و لذتی از این طبیعت و هستی نخواهید برد . امراض ناشی از بدآموزیها آنجا نشسته اند که شما نیاز به جلب توجه و تصدیق دیگران دارید .

در گفتار مردمی گم شده اید و فخر فروشی می کنید، و این ضعف باید برطرف شود و تا ما خود را تربیت نکنیم حیاتی برای ما نیست .

دعای عادت را باید کنار گذاشت، اگر قرار باشد برای شما داستانی باشد در حال است، چون امروز همان سال های پیش است و فردایی که به دنبالش می گردید، همین الان است وابستگی ما به امور خیالی است .

اگر چیزی برای شما می بود در حال، است و اگر دوست دارید بدانید فردای شما چگونه است، امروزتان را نگاه کنید، این که حسرت آرزوهای از دست رفته دیروز را بخورید و یا نگران آینده باشید کاری انجام نمی شود و به همین دلیل تمام لحظات زندگی ما گند و ناراحت کننده است . مردم نمی توانند از زندگی خود لذت ببرند چون حال ندارند، در آنجایی که شما هستید از حیات خبری نیست چون زندگی خود را بر اساس هوس ها و آرزوها بنا کرده اید .

من که امروز بهشت نقد حاصل می شود

(حافظ)

وعده فردای واعظ را چرا باور کنم

عبادت

تفکر بهترین عبادت و آن نوعی

تمرین برای رشد و عروج است

عبادت است که اعلام می کند

هست را، وسعت و عظمت را. دانایی در بذر هست، که هست را اعلام می کند و تجلی آن شاخه و برگ و میوه است، موج دانایی بذر، در تمام اجزاء درخت پخش است و علم است که کار انجام می دهد نه تو، بذر و خاک بیکاره هستند، و این عبادت و عمل صالح بذر است که همه قابلیت های خود را عرضه کرده . هیچ چیزی از درخت از مرکزیت آن جدا نیست، و نمودارهای بیرونی جدا از اصل نیستند و در وحدانیت، عظمت هستی را اعلام می کنند اگر عبادت تو حقیقی می بود، این اعلام از تو هم باید سر بزند . عبادت رفتن از باطل است به سوی حق و آن همان تفکر یا شریان نور و وسعت است . بعبارت دیگر عبادت، رهایی از تعصبات است و تعصب، در بند چیزی بودن و اسارت و در جعبه ی محدودیت بودن می باشد و آن خشکی و شکنندگی است، و بذر خشک هرگز سبز نشود . عبادت، بندگی و بارکشی و عبودیت نیست، فراغت است و حذف مسائل و حجاب ها است، که مزاحم هستند و « گندزدایی » است با خودت، که موجب یادگیری و رشد تو می شود . همین قدر که طلبی، در تو باشد که دل تو را تکان دهد، و تو را بفکر بیاندازد احساسی خوب و امنیتی است که تو فارغ از فُصّه های ایام بمانی .

عبادت، یعنی اعلام وجود کند، یا همه جانبه مملو کند هست را، عبادت آبیاری بذر سلامت و در خود جوشیدن است و برای تربیت نفس میباشد . شرط عبادت، داشتن سلامت، اعتدال، و آرامش است و سلامتی و آرامش در جمع بودن است نه تفرقه و منظور ما عبادات عادت عوام نیست و عبادت بدون توبه محال است .

من مانده بودم با عصیان های خود، به کدام طیب باید رجوع می کردم؟ تا این که پرسشی نا شناخته در درونم جوشیدن گرفت، در خلوت شب پناه بردم به درون، و به مراقبه نشستم شبهای بسیاری بر من گذشت که بی هدف و غمناک در تاریکی به دنبال گمشده نا شناخته بودم، ولی جانم به چراغ هدایت امیدوار بود و این کشش، اراده از من گرفته بود .

گناهانم را دیدم و صد بار آرزوی مرگ کردم، راه گریز نداشتم موجی بود آرام و پُرهیبت، که از سکوت آن کوهها درهم می شکست، صدها اندیشه کردم تا خود را از کرم خداوند محروم سازم، ولی چه خوش بود که حق با نظر عنایت بر ناتوانی و بی خردی من رحمت آورد .

حیرت زده به خود آمدم که این چه رؤیایی بود؟ من در چنگال گمراهی و جهل و آداب و رسوم قومی و تعصبات مذهبی و حجاب ها درگیر بودم و در بیرون، به دنبال حقیقت و خدا می گشتم، و مکتب های فلسفی و اجتماعی و علمی را پی در پی از نظر گذرانده و گرفتار مثنی مدعی ریا کار شده بودم، و هر چه بیشتر گشتم کمتر یافتم ، در بی تکلیفی که حقیقت را چگونه باید شناخت؟ پریشان و درمانده بودم تا رابطه ام با خدا خصوصی شد، به راز و نیاز نشستم و سخن از دل چنین آغاز نمودم . ای خدای بزرگ که در همه جا هستی و هستی، پُر از توست این گمشده را ببخش که تو را گذاشته به دنبال غیر می گردد . از سر گناهانم به کرم و بخشندگی خود درگذر، دیگر قدم از قدم بر ندارم تا درهای رحمت خود را به رویم بگشایی تو بخواه، تا عهدم با تو راست باشد و مرا

راهنمایی فرما، چون جز تو راهنمایی نیافتم .

دری را که تو بگشایی، کس نبندد و آنچه تو بستی، کس گشودن نتواند به خداییت سوگند تا آخر عمر قدم به سوی دیگری، بر ندارم . چشم دلم همچنان منتظر هدایت بود، و خداوند استدعای صادقانه مرا اجابت فرمود درهای معرفت به رویم گشوده شد و حقیقت را تجربه کردم و چون رودی خروشان که به دریا رسد آرام گرفتم و هیاهوی درونم خاموش شد دیگر نه حرفی داشتم که بگویم و نه سؤالی که بپرسم .

بفرموده حافظ: تو خود، حجاب خودی حافظ از میان برخیز، اگر تو نبودی، چه بکن و چگونه عبادت کن و دنبال این و آن رفتن هم در بین نبود . عبادت برای آن است که ما رشد کنیم و آن آداب و رسوم و اجرای مراسم و عبادت های عادت، دولا و راست شدن ها و پول به گدا دادن نیست، این کارهای خوب (محبت و خدمت) مقدماتی برای مراقبه و تمرکز و برای آبیاری بذر است، البته اگر بذر سالمی در تو مانده باشد و بذر تو در میان آلودگی بد آموزی ها و تعصبات و خرافات و افسان گرایانه مذهبی

فاسد نشده باشد، عبادتِ بذر، شکفتن و ثمر دادن اوست و اگر بذر سالمی در بین نباشد تو همین کارهای عبادی عادت‌ی را به حساب خدا می نویسی و می شوی طلبکار، که باعث می شود تو متعصب مذهب‌ی بار بیائی و در این مرحله از حیات، مغز قفل خورده به آسانی می توانی خود را از پای در آورید، و آدم کش خوبی باشید، که دولت های دین مدار برای آدم کشی از تو راحت تر استفاده کنند . این را می توان در حکومت‌های دینی به وضوح مشاهده کرد که بنام خدا آدم می کشند .

ما عادت به اصلاح خود نداریم،
به‌همین دلیل عیب خود را در
دیگران می بینیم و این بدلیل

ضعف

ضعف ما است . اگر امراض رفع شدند، عیب دیگران را نخواهید دید . و تا در ما سلامت نباشد بد و خوب خواهیم داشت و تشخیص ما مواجه با اشکال است . تصور کنید وارد جایی می شوید که در آن مشغول نقاشی ساختمان باشند و تو از بوی رنگ ایراد می گیری! اگر رنگ تازه به تو سردرد می دهد، بهتر است از آن دور بمانید . نه عیب با پوست و نه با رنگ، تنها موردی که هست، تو و رنگ با هم هماهنگی ندارید، و آن هم اشکالی ندارد . چون هر چیزی بر اساس قانون خودش عمل می کند و وقتی عیب از رنگ می گیرید یعنی عیب با خود شماست . خوب از آن دوری کنید تا خشک شود و شما را اذیت نکند .

همین طور است وقتی از دیگری عصبانی هستید و عیب می گیرید، مقصر خود شما هستید و ما احساس نمی کنیم که این تقصیر خود ماست . اگر کسی از شما متنفر باشد، این عکس العمل فکر اوست و ربطی به دیگری ندارد . شما از دیگری عیب می گیرید و ناله می کنید، ولی ناله کردن شما عیب او را دوا نمی کند، بلکه مرض شما بیشتر می شود چون تأثیرات ناله ها در سیستم عصبی ضایعه می آفریند، و ما بر اثر ضعف مریضی و تحریکات عصبی، را به خود تحمیل می کنیم .

زمانی که تو در خیالات و خود خواهی ها گم شده باشی، امورات حسّی تحریک کننده تو هستند و شما از اعتدال دور می شوید، و حقیقت برای شما گم می شود . جهات احساسی همه اش مزاحمت ها هستند و مسائل

حقیقی را مخفی می سازند. آرزوها همان نق نق ها هستند که ما را تحت فشار قرار می دهند و داشتن آرزو، بدون پشتکار و زحمت، یک نوع نق زدن است. اگر بجای نق زدن روح سپاسگزاری داشتید زندگیتان آرام و خوشحال می بود و از آنچه که هست لذت می بردید.

غافل شدن از شکر باعث پیری زود رس می شود. وقتی گرفتاری دارید و راضی نیستید، راهی که انتخاب کرده اید اشتباه است. گفتار، کردار، و طرز تفکر خود را باز نگری باید کرد. مشکل، خود ما هستیم و تعیین کننده هم ما هستیم برای اعلام علم، ما باید خود را تربیت کنیم، چاقوی جراحی اگر دست عالم آن باشد علم را اعلام می کند و اگر دست جاهل، باشد فساد می کند. علم باید بگوید که تو کی هستی نه هوس های تو.

تو برای کاری قدم برداشته ای که برای تو نیست، بلکه برای هوس هایت بوده، اول باید بتوانید همه جانبه سلامت باشید و موارد برهم زن حال و متغیر کننده ها را که مزاحم هستند کنار بزنید تا بتوانید بفهمید، و برای این مهم صبر و جمعیت خاطر و حضور ذهن لازم است و عشق یعنی عدل لازم است. انسان فطرتاً می خواهد بداند، لذا برخوردهای

حسی و اندیشه های خود را نسبت به اشیاء حقیقت محض دانسته، و نظریات و تجربیات دیگران را به عنوان فهم و دانش خود محسوب می دارد که به تدریج در قالب ادراکی و ذهن انسان شکل می گیرد، و همانند اعتیادی خطرناک جزء خمیره و مایحتاج روزمره می شود.

این گروه از مردم نه در اثبات حقیقت، آن چنانچه هست تحقیق دارند و نه از بر خوردهای حسی پند می گیرند. ذهن و عوامل ادراکی آنان بر پایه موهوم و مفهومات غیر واقعی استوار و بر جهالت خود مصر و متعصب اند. آنچه از ما سر می زند بسته به زمینه انتخابی ماست و آنچه که ذوق ما باشد جذب آن می شویم، چه بسا خساراتی هم دارد. بعضی ها خوششان می آید که با بدبختی زندگی کنند. اشخاص مادی، ناراحتند که به جمع آوری مال می پردازند و نگه می دارند و خود را در آن خفه می کنند و اسیر آن هستند. این بدان میماند که کسی هوا را تنفس کرده و نگه دارد، خفه خواهد شد بعضی ها به اندازه گیاه هم عقل ندارند کاری که گیاه می کند جنبه ی شکر دارد، و موادی را که از خاک جمع

آوری می کند خرج لطافت‌های خود یعنی به مصرف و رشد شاخه و برگ و گل میرساند، ولی انسان‌هایی که فقط به وجه مادی زندگی توجه دارند هیچگاه فرصت شکرگزاری ندارند . و از آنچه جمع آوری کرده اند، استفاده ای نبرده و از دنیا می روند . و اینها هستند که رحمت را پس میزنند و از بخشش عام خداوند بی بهره اند و بنده و اسیر انباشته های خود می باشند . و همیشه نگرانند، که چه شد و یا چه خواهد شد هستند . انسان صاحب یک حقیقت نورانی است (معرفت) و حقیقت انسان، آفریننده مراتب حیاتی نفس اوست، و آن را با چشم دل میتوان دید .

اگر انسان به مقام آدم، رسید آینه هستی می شود، و مانند دستگاه صوتی تصویری که هر آنچه از مرکز می رسد اعلام می کند. آدم هم باید بتواند صفات حق و آفریننده را داشته باشد والا اسمش نمی تواند آدم باشد و هر چه هست آلودگی و بد آموزی هاست . اگر چشم و گوش ما در بینایی و شنوایی به کار نباشد، زمینه ها در امر فساد است . اینگونه اشخاص اگر به دلائلی و بر حسب تصادف در مسیر سلامت قرار گیرند، چه بر سرشان می آید؟ اگر یک لامپ باطری را به برق بزنید، چه می شود؟ مسائل حقیقی با مزاج بعضی ها سازگاری ندارند و زندگی عنصری و سلولی برایشان کفایت می کند و بیشتر از آن را نه تحمل می کنند و نه نیازی دارند و نه در طلب آن هستند . و اگر روحیه ی آدم متعصب با مسائل حقیقی حیات، سازگاری ندارد دلیل بر نبود آنها نیست .

خداوند تجربه ای فوق العاده از

نور و علم است که در ذهن نمی

گنجد. خداوند واژه نیست زیبای

[مَن]

و شکوه است . وسعت است . و شناخت او سرمایه ای از علم لازم دارد که باید از وجود گرفته شود تا هماهنگی، با او پیدا نماید و الا انسان سلول و عنصر است، و ارزشی ندارد . آداب و رسوم اصل نیستند، و تا هم موجی و توازن وجودی (عشق) نباشد محال است که کسی بفهمد که خدا یعنی چه، و در آن جا که ما هستیم اصل حیاتی وجهی نخواهد داشت و اگر تعادل نباشد، تفرقه است و در تفرقه [من] وجود ندارد .

[من] جوهره ایست ثابت که اطلاق هست به آن می شود، و هر که آن را

به نورانیت بشناسد خدا را شناخته است . شرط بود تو، هست توست .
و اگر تو در تفرقه باشی، تو نیستی و اگر تو نباشی، چیزهای دیگر چه
معنی دارد؟ بودن همه چیزها با بودن تو معنی پیدا می کنند، و واقعیتی
نیست، اگر همه جانبه نباشد و کرد نداشته باشد .

گل هست سبز شده و رنگ و بو دارد، چون کرد کرده، و بذر اعلام
کرده "هست" را، کرد بذر، سر زدن از مرکزیت [من] و اعلام لطافت
اوست . بر اثر کرد نمودارهای ابعادی، که همان شاخ و برگ باشد
حاصل شده است، یعنی هست، و همه جانبه هست .

و آفتاب به گیاهی نور می دهد که سر از خاک بیرون آورده باشد . همین
طور است در انسان، جوهره سر زده و اعلام کرده تو را، و این کرد
است و توقف هم ندارد .

طبیعت، دارد حرف میزند و خروش در این لحظه، اینست که "هست" .
مرکزیت وجود [من] افاضه کننده و عام است، مانند نور خورشید که بی
دریغ همه جا می تابد . خالق، یا انرژی حیاتی موجی است که از مرکز
حیاتی، اعلام می کند خودش را و می شود تو، و همه ی موجودات
جهان، و این اسمش عشق است، و محبت است .

بذر عشق، در دل همه کاشته شده که در محیط مناسب باید پرورش داده
شود تا از مرکزیت حیاتی اعلام کند لطافت را، و عرضه کند حیات، را
و محیط مناسب، نیاز به گند زدایی بدآموزیها و خرافات، و تزکیه دارد .
روح باقی و نظام بخش، مرکزیت قوه است، ضربه حیاتی و قوه ی فعاله
یا (جان) که دستگاه را به کار می اندازد، مورد صحبت است و همه اینها
با هم توازن وجودی، نام دارد که طبیعت تظاهر آنست .

اگر کرد باشد همه چیز هست، نور و عشق هست و اگر در تفرقه و
رکود است اعلام می کند ضعف و ناتوانی را، و اعلام حیات را ندارد و
سیر سلولی، نهایتاً تجزیه و فساد است . مردم اکثراً از نصف مغز خود
آن قسمتی که با اندوخته های ذهنی و تجربیات خوب و بد، و چراها و
منطقی آن است درگیر و سر و کار دارند . و نصف دیگر فعالیت مغز
را که مربوط به ذوق و عشق و علم حیات و هماهنگی با وجود و زندگی
آرام است و بر اثر تمرکز و مراقبه، فعال می شود را به بایگانی سپرده

اند . به لحاظ این که آدمی همواره دستخوش تغییرات، فیزیکی و حتی عادات و اخلاق و تمایلات و غیره است و این تغییرات لحظه ای نیست که نباشد، یعنی تمایلاتی که امروز دارید در تغییر است و خواست فردای شما، چیزی نیست که امروز می خواهید، چون ما دستخوش تغییرات مداوم هستیم و استنباطات ذهنی ملاک ماست، آرزوهای فردای تو آن چیزی است که مورد نیاز امروز تو بوده است .

آیا حوصله و یا خواستی که تو امروز داری در آینده و فردا هم خواهی داشت؟ تو منتظر فردایی هستی که مجازی است چون حالات تو دیگر آن حالات قبلی و دیروزی نیستند . همه ما دستخوش نفس، هستیم و نفس، نمی تواند چیزی از عظمت هستی را عرضه نماید .

آدمها در حصار آرزوها محبوسند و کشف خدا مستلزم یک ظرافت روحی میباشد . برای فهمیدن هم موجی با اصل حیاتی لازم است در راه عشق اگر می خواهید چیزی ببرید، چیزی بیاور که او نداشته باشد . نداری ببر که او منبع همه دارائی هاست، مغز و دل خود را از گفتار مردمان انباشته آید و فعل و انفعالات سطحی را عشق تلقی می کنید و نمی دانید که تحریک احساس، عشق نیست و عشقی که مورد صحبت است باید اعلام کند حقیقت را و شرط کشف حقیقت، دانائی و فهم است . قرب به خدا عشق لازم دارد تا قابلیت، قابل اعلام گردد . وقتی شاخص نیست، چشم به دست مردم دارید و آخوند و کشیش می آفرینید و گداوار به آنها آویزانید و این یک بدبختی است، که همیشه محتاج باشید . درصد زیادی از کمک های دیگران برای ما مضر هستند، و ما را وابسته می کنند و عاقبت خوبی بر ایمان نخواهد داشت . (صفی علیشا)

ساعتی در خود نگر تا کیستی از کجایی، وز چه جایی، چپستی

خودخواهی و خود پسندیهایی که
با ما است همه دروغ هستند . و
حقیقتی با آنها نیست، چرا که

خود پسندی

اگر به خودخواهی ها و خودپسندی های خود معتقد بودید، باید کاری در جهت آن می کردید . و چیزهای اضافی را که مانع رسیدن به خواست

خودتان بود کنار میزدید . اگر می خواهید این خودپسندی، واقعی باشد چاره ای ندارید که قوانین عرفان را رعایت کنید . وقتی شما به مطلبی وابسته اید، و حتماً می خواهید به آن برسید باید هرچه غیر از اوست بسوزد و منهدم شود . اگر می خواهید به هدف، یا معشوق خود که پسندۀ خودتان است برسید، الزاماً باید اضافه ها و موانع را رد کنید .

عاشق، چشم از معشوق بر نمی دارد چون چیز دیگری برای او نیست همه را سوزانده است و شما اگر غیر از این هستید، همین خودخواهی شما هم دروغ و بی پایه است، تنبلی ها را به نام خودپسندی قرار داده اید چون اگر واقعی بود، کاری برایش انجام می دادید .

ای دل اگر عاشقی، عاشق دلدار باش
بر در دل روز و شب منتظر یار باش
(مولوی)

گناه اصلی، خودبینی است و گفته اند وجود تو گناهی است که هیچ گناهی با آن قابل قیاس نیست، و منتهای ثواب آن است که عمل نیک خود را ننگرید، و آن را به چیزی نشمارید .

بایزید بسطامی عارف بزرگ به راه مگه بود . در بیابان عدّه ای اطراف چاه آب بودند و از هم پیشی می گرفتند . آواز داد آیا کسی است که پنجاه سال عبادت، روزه و نماز، حج و همه کارهای خوب مرا بخرد و مثنی آب به من دهد؟ کسی که او را می شناخت، مثنی آب به او داد و بایزید آب را به سگی که تشنه بود داد، و خدا را شکر کرد و برفت .

در مرحله ی شریعت احساس به کار است، که خود حجابی است بر کشف حقیقت . شریعت یک عقیده و نظرگاه و یک فلسفه

شریعت و طریقت

است و متوجه به آموزه های ذهنی، قومی، و اجتماعی می شود و مرحله اولیّه گذر است، که ما انجام می دهیم و آن مقدّمه ایست برای یادگیری و آماده سازی طریق معرفت . «کعبه آنست که ره گم نشود» تمام اعمال و حرکات ما که در مرحله ی شریعت انجام می شود، و تمام اعمال عبادی و مراسمی که ادیان دارند، بمنزله چسبیدن به تخته پاره های روی آبست که آسودگی و امید به بار می آورند، ولی نجات دهنده تو نیستند .

اگر چه رعایت اعمال شریعت، بسیار سطحی و همانند معامله است یعنی عبادت می کند و انتظار پاداش بهشت دارد، ولی ضرور آماده سازی مرحله ی طریقت، است در عبادات، هر مرتبه ای گویای امریست . سر نماز، چرا شادیت را به خدا نشان نمی دهید؟ و فقط غصه هایتان را می نمایید، نماز برای عجز و لابه نیست بلکه آموزشی برای یادگیری دوست داشتن، و تمرینی است برای توجه و تمرکز و نظم گیری زندگی طبیعی. رفتار هیئت جسدی ما، عکس العمل چگونگی های رفتاری خانوادگی، مادّی، عادتی، و اجتماعی ماست . و روش زندگی ما شکل گرفته از گذشتگان، و بر اساس یک نوع اخلاق و آموزه های قومی و مذهبی بنا شده است . قومی درکشور (تایلند) مجسمه های طلایی را بنام خدا می پرستند و برای قومی در (هندوستان) گاو سفید مقدس است، و تا ما معرفت پیدا نکنیم مسائل سطحی و ظاهری هستند . برای تربیت نفس، رعایت قیدهایی جهت کنترل نیروها ضروری است . قیدی، که انرژیهای پراکنده ی ما را در یک مسیر سلامت هدایت کند که هرز نروند .

نماز خواندن، برای این است که از تو کار نیک سر بزند و باعث آرامش درون و بیرون، و عمل خیر در جهان هستی گردد و اگر این طور نیست نیت تو حاصل نشده و کاری که انجام داده اید بی ثمر مانده .

در نماز و عبادت ها باید زبان و دل و جوارح همگی گویای یک امر وحدانیت باشند . و مانند انفجاری، با شور و شوق جانانه شاهد رؤیت روی زیبای یار در جهان جان باشید، و شرط آن داناییست . دنبال کسی رفتن بابت احکام جسد، تحولات سلولی و متوجه به متغیرات نفس، و تلون مزاج است و معمولاً جنبه تقلید، و هوس دارد و خدا را هم نمی شناسد، ولی چنانچه عبادت ها، با توجه صورت گیرند جهت موافقتی خواهد بود که پای تو را از لغزش نگاه داشته و افکار تو را نظم دهد .

عبادت برای نظم ما است که هر کاری را در موقع خود انجام دهیم، که ضایعه ها نباشند و زندگی ما آرامش داشته باشد . انجام اعمال شریعت، عاملی می تواند باشد که آسودگی به بار آورده و امنیتی باشد در مقابل مشکلات زندگی و نا ملایمات طبیعی، و ترس های ناشی از نا آگاهی (عقوبت های روز جزا! و..) و انگیزه و آویزه ایست که می تواند موجب

آرامش قلبی و تسکین ذهنی باشد . شریعت یک تکلیف، است و تکلیف به معنای سختی و مشقت، است چون وقتی علم نیست نفس، آمادگی پذیرش و قابلیت کشش را ندارد و همکاری نمی کند . ولی برای سالک راه، هیچ عملی تکلیف نیست، چون هر چه با عشق انجام گیرد سختی ندارد .

در مرحله شریعت، عبادت برای فریب نفس است که شاید با تو همکاری نماید، و به راه بیاید و اگر اعمال عبادی تو برای توجه ی دیگران انجام شود ضعف و خود خواهی و نوعی خود نمایی، و خود فروشی است .

وقتی علم را یاد گرفتید، و محرز شد که میدانید دیگر عملی که انجام میدهید، تکرار نیست . و با شنیده ها تفاوت دارد اگر علم، به صرف علم نباشد سرگرمی و روابط مردمی و برای فخر فروشی است و اگر علم را برای علم یاد گرفتید حقیقت است . و میتوانید کاشف حیات خود باشید .

وقتی پایه ها، ثابت و حقیقی بود به نهایت میرسد ولی ما در کهنه عقاید گذشته گیر کرده ایم و در جا میزنیم و گیج میخوریم، بنابراین حیاتی هم برای ما نیست . آنکه علم را یاد گرفته باشد، به گذشته و به روز اول مدرسه بر نمی گردد . تصور ذهنی داشتن و عادات، علم نیستند و با

دنبال کسی رفتن و تقلید کردن هم چیزی برای ما کشف نخواهد شد .

آنچه در اجتماعات، اجرا می شود سرگرمی ها هستند و ربطی به دین و خدا پیدا نمی کند . نهایت دین تو این است که نماز بخوانی و روزه بگیری، آنچه تو اجرا میکنی حقیقت نیست، بارکشی است .

تو نماز را برای ترس، از جهنم و طمع بهشت می خوانی! علم و معرفت در آنجا وجود ندارد، امروز تو با روزهای قبل چه فرقی داشته؟ حیات و علم در گردش و پیشرفت است و متوقف نمی شود و هر چیزی که راکد بماند فاسد است، وقتی علم نیست، در شک و تردید هستیم و تمام کارهای ما تکرار دروغ های قدیم و آداب اجتماع می شود .

آدم متعصب عوض شدنی نیست، و تا با ما علم نیست باید دنبال دیگری بدویم و تقلید کنیم . پایه های احکام شریعت، برای پرورش توست که پرده ها و حجابها بریزند، و تو بفهمی حیات را و معرفت را . اگر علم نداشتید، هر کاری که می کنید بارکشی است، صحبت از واقعیت است که باید تمام جهات را واجد باشد . معلمین مذاهب به تو قبولانده اند که

آنچه آنها می گویند انجام دهید به خدا میرسید! و هر یک راهی برای فریب ما آماده دارند، ما مانند غباری سرگردان و محصول جهنم هستیم و نمی دانیم به تله چه گروهی یا چه باوری افتاده ایم، شرط عبادت، داشتن سلامت و آرامش و اعتدال است و آن برای تربیت نفس، میباشد و تا ما زنده به ذات خود نباشیم، عبادت های ما بازی ذهن است .

هستی، برای هر کسی به اندازه خواست اوست و تا ما در ابعاد، هستیم حیات ما اشکال دارد .

هُدَاة

گرچه در مرتبه ی شریعت، علمی و عشقی وجود ندارد و خدای ما هم خیالی، است ولی ما چاره ای نداریم که از مشقات این مرحله گذر کنیم و باید دید شما دنبال چه هستید و هدف شما چیست؟ .
کهنه عقاید، باورها و اعتقادات بی پایه مردمی ما را از اصل دور نگه داشته، و گمراه کرده است و تا این بد آموزی ها تزکیه و پاک نگردند بینایی حاصل نخواهد شد . و حیاتی هم نخواهد بود، شرط داشتن ایمان سلامت و اعتدال است .

عبادت به تقلید گمراهی است خُتْک رهروی را که آگاهی است

در جهت هدف، حرکت کردن و ثابت، بودن مهم است نه مقدار پیش رفت آن . اگر طلب حقیقی، با تو باشد به تدریج انوار حقیقت از روزنه دل سوسو زده و راه خود را پیدا خواهید کرد . مهم ثبات قدم، است بیشتر مردم، اهل ظاهرند، در تفرقه ها گم شده اند و محتاج توجه دیگرانند و در مرحله ی شریعت متوقف شده و از آن فراتر نمی روند .
سخن اهل معرفت است که " هدایت در هماهنگی دل و دماغ، حواس و طبیعت، است و گمراهی نفوس از در هم ریختگی آنها " .
نخستین قدم در راه معرفت، رعایت حقوق شریعت است، و آن یک روش و راهنمایی است برای شروع و ابتدای رشد حقیقی ما و جهت نظم و آگاهی دادن به ماست تا مگر باعث استواری شود و از لغزشهای نفس، ما را بیآگاهاند و فکر ما را نظم و جهت بخشد . شریعت، خدا را در بیرون و طریقت، خدا را در درون جستجو می کند .
شریعت از انفصال، جدایی و بی خبری و جهل، آغاز می شود و طریقت

از ارتباط، آغاز و به آگاهی و اتصال می انجامد .
شناخت خدا، در شریعت، در ابعاد ذهن و فکر است و در طریقت، مانند
پرتو خورشید است که یک سر آن خورشید (اصل) و سر دیگر آن
سرگردان، و در پی تزکیه است که شخص به شعور و حکمت، می رسد
و در جستجوی حقیقت سرگردان می گردد . مولوی فرماید :

قطره بگریست، که از بحر جدایم بحر بر قطره بخندید، که ماییم همه
چیزی که انسان را به جستجوی حقیقت، وا می دارد معرفت به اصل و
علم الیقین است . ما اثری هستیم از یک مؤثر، که از آن دور افتاده ایم و
خویشتن خویش را نمی شناسیم، مثنوی مولوی شرح حال خود اوست .

ما ز دریابیم و دریا می رویم ما ز بالابیم و بالا می رویم

*ای درویش، بدان که رونده راه، اول حسّ است، و بعد از مدتی رونده،
عقل می شود که بین حق و باطل حکم می کند که مقصود اعتلای روحی
و معرفت خدای تعالی است . و معرفت خدا، کار نور خداست و حسّ و
عقل معاش، از معرفت خدا بی بهره و بی نصیب اند .

حواس دهگانه کارکنان عقلمند و عقل پادشاه روی زمین و عمارت روی
زمین از اوست. ما هر عملی که در مرحله شریعت انجام می دهیم اعمال
نفس، تظاهر، و بی ارزش اند . و اعمال عبادی ما در این مرحله، از
روی ترس و طمع است، و نمی دانیم برای چیست؟ در آنجا خبری از
دانایی، نیست و امر بر ما مشتبه می شود که در راه خداییم و کارهایمان
درست است! . عبادتی که بصدق دل و شوق جان نباشد امریست دنیایی .
اهل باطن گفته اند: دنیا، بر اهل آخرت حرام است و آخرت، بر اهل دنیا
و هر دو بر اهل خدا . اعمالی که ما انجام می دهیم از روی عادت و
تظاهر و برای توجه دیگران و ضعف است، و با این کار خودخواهی ما
بیشتر می شود و ندانسته اظهار نظر می کنیم . شریعت همه اش اعمال
ظاهر و حجابی است بر حقیقت، ولی ما چاره ای نداریم و باید از این
مرحله گذر کنیم و اگر با دقت باشد کم کم می فهمیم که چگونه عمل می
کند و چون کسی در شریعت، مثلاً دلبسته عبادت شد ممکن است همراه
با درک حقیقت آن، تمرکز و حضور قلب، حاصل آید و اگر اعمالی که

انجام می دهید با تمرکز نباشد، هیچ ارزشی ندارد و قدمی تو را جلو نخواهد برد. و بذری که میکارید، در شوره زار نفس و از روی خیال است و به امید عایدی، هستید که هرگز میوه ندارد. بطور کلی انجام دستورات شریعت، چنانچه همراه تمرکز باشد ممکن است باعث شود که حق تعالی، حجاب انسانی، از پیش چشم دل بردارد و کم کم حقیقت عشق، مفهوم پیدا کند و در مسیر طریقت واقعیت بر تو آشکار گردد. قرار است که در مسائل باطنی شناخت، حاصل شود ولی آنچه ما انجام می دهیم برای خواسته ها و هوس ها و کمبودهاست و آگاهی های ما در مقیاسهای نسبی و اجتماعی است و از حقیقت، بدور هستیم و در آنجایی که ما گیر کرده ایم، از حیات خبری نیست. طالب حقیقت، باید که در حفظ شریعت بکوشد به قدر طاعت، تا به برکت رعایت و ادای حقوق شریعت، کمال مرتبه طریقت در آینه دل او منعکس گردد.

و چون حقوق طریقت، را نیکو ادا کند حق تعالی حجاب از پیش دیده ی او بردارد و معنی حقیقت، بر او کشف گردد که متعلق به روح است. پس شریعت، مربوط به اعمال ظاهر است و به سبب رسیدن به مرتبه

طریقت، و طریقت، تزکیه باطن است از صفات مذمومه و موجب ادراک مرتبه ی حقیقت، و حقیقت، خالی نمودن دل است از ماسوی الله و موجب وصل به درجه قرب است. اهل معرفت گفته اند: شریعت مانند کشتی است و طریقت مانند دریا و حقیقت مانند دُر، هر که خواستار دُر باشد باید با خطرات عمق دریا مقابل شده، تا به حقیقت دست یابد. پس صدق را چراغ راه خود ساز تا ظاهراً و باطناً طهارت حاصل کنی.

طهارت در شریعت به آب است و در طریقت به تخلیه دل از هوای نفس و کسی که چنین کند از ظلمات و جهل آزاد شده و حکمت از قلبش بر زبانش جاری گردد. و چیزهایی را مشاهده کند که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب کسی خُطور کرده است.

و هر گاه خداوند خیر بنده ای را خواهد چشم دلش را به عیوبش بگشاید. انسان مخلوط عجیب و پیچیده ای است از آدم و حیوان وقتی میل به حیوان کند، کمتر از اوست و هنگامی که میل به معرفت، دارد بالاتر از همه کائنات است و اوست حامل امانت حق.

قوانین شریعت

قوانین شریعت عمقی ندارند و
آخوند با شغل و زرنگی که دارد
قوانین آن را آنطور که به نفع

خودش باشد به مردم تحمیل می کند و مردم متوجه آن نیستند، مشکل این
جاست که جامعه ی اسلام مغز فکر کردن را ندارد، و در نهایت جهالت
زندگی می کند، و آنچه آخوند میگوید را می پذیرد . شریعت آخوندی
معتقد به تفاوت و آلوده به تعصب و غالباً تحقیر و خشونت است .

و خشونت نمی تواند صلح در بر داشته باشد، دنیا را بیشتر به آشوب می
کشاند. صداقت و عدالت است که درون آرامش می گیرد . و صلح با
رعایت اخلاق، انصاف و آزادی می آید نه با خشونت .

قوانین طریقت، تزکیه و پرهیزگاری و همه اش رحمت، و شفقت است .
اگر قرآن از طرف خدا آمده باشد زبان وحی و دریافت، است نه عربی و
کسی جز خدا آن را نمی فهمد و کسی جز خود او نمی تواند قوانین آن را
باز کند و هدایت فقط با خداوند است . در واقع قرآن حقیقت درون آدم
است که بین حق و باطل حکم می کند، نه کاغذ و مرکب، حضرت علی
فرمود قرآن ناطق منم، و کتاب وجود خود تو هستی که آینه حق نماست،
درک آیات قرآن را صاحبان علم می دانند که بر اثر تزکیه ی نفس به آن
درجه از خلوص و هم موجی با وجود رسیده باشد، مانند بایزید بسطامی
و منصور حلاج و عرفا که از تعلقات نفس رسته اند .

و غرق و محو اویند و آنکه با زبان آنان می گوید هم اوست . قرآن کتاب
تعلیم و تزکیه است ولی حکومت اسلامی آن را به کتاب تحکیم تبدیل
کرده و با مغز گند گرفته اسلام سنتی خود تفسیر و بر سر مردم میکوبد!
احکام قرآن مانند چاقوی جراحی است، اگر دست عالم آن نباشد فساد،
خشونت، و کشتار می کند، و این که هر سفله ای به خود اجازه دهد که
قوانین قرآن را تعبیر و تفسیر کند همین می شود که هست .

وقتی حکومت، دینی است قاضی شرع و قانونگذار آن فاسد می شود و
چشمش را به روی حقیقت بسته است، شهوت دنیایی دارد و در خدمت
استبداد و مست قدرت است، و غیر از ظاهر را نمی بیند . (مولوی)

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

فرمایش قرآن را با عقل ناقص و ذهن فاسد نمی توان تفسیرکرد و رأی داد، دنیا به آتش کشیده می شود. به روایت دیگر، قرآنی که در دسترس مردم است در زمان عثمان جمع آوری شده و هر کس روایتی از قول پیغمبر بیان نموده، که اگر چنین باشد احتمال این که اشخاص بدرستی آنها را بیان نکرده باشند وجود دارد. چون شنیدن از طریق حواس شنیدن نیست، تو چیزی را می شنوی که مطابق ذوق و طبیعت توست نه حرف گوینده را و بعد می خواهی با فساد قومی و تعصبات مذهبی خود آن را بیان کنی، حالا آن چقدر گفته گوینده اولی می تواند باشد؟ در قرآن گفته شده کسی که دزدی کرد دستش را قطع کنید. قاضی شرع فرمان به قطع دست می دهد، که دزدی خودش کم نیاید به دزدی های میلیاردری و اختلاس ها که در جمهوری اسلامی ایران تا کنون رخ داده توجه کنید.

چگونه است که این جماعت آخوند و حکومت های دینی اشکال خودشان را نمی بینند؟ و می خواهند دیگری را اصلاح نمایند! چون قاضی حکومت دینی اهل ظاهر است و شریعت تنها پوسته ظاهر را می بیند قاضی، رأی می دهد که دست تخم مرغ دزد را قطع کنند، علم در آنجا دخالتی ندارد و فقط ایدئولوژی و شهوت دنیایی و صندلی قدرت، و مغز گند گرفته ی اسلام سنتی و آخوندی است که حکم می کند.

در مورد حکم شریعتی سنگسار وقتی حضرت عیسی دید که مردم جمع شده اند و می خواهند حکم سنگسار اجرا کنند، رو به آنان کرده و گفت سنگسار را کسی می تواند اجرا کند که گناه نکرده باشد و خود سنگی را برداشت و سپس گفت من بی گناه نیستم و سنگ را بر زمین انداخت و مردم با مشاهده ی این صحنه با شرمندگی پراکنده شدند.

علم نوریست که خداوند در دل هر کس که بخواهد می اندازد. در چنین حکمی که قاضی صادر می کند از علم خبری نیست و کینه، و حرص و شقاوت، نوکری و زشت خوئی و قدرت طلبی، است که حکم می کند. و مردمی که این جنایات را تأیید می کنند فاسد، و شریک جرم هستند.

همین مورد در قانون طریقت، جور دیگر و مبتنی بر رحمت است و می گوید که حکومت اسلامی باید کاری و درآمدی ایجاد کند که این شخص نیازی به دزدی نداشته باشد و دستش از دزدی قطع شود.

قرآن هم هدایت کننده و هم گمراه کننده است . هدایت می کند مؤمن را که دلش سراپردهٔ محبت و جایگاه حق است، و گمراه می کند اهل ظاهر و مدعیان از خدا بی خبر را که فقط فساد می کنند . قاضی ای که حکم شلاق صادر می کند، عامل استبداد، و پُر است از خبث و کینه، و ذهنی آلوده به خرافات و بیمار روانی و فاسد است . حرمت انسان زیر سؤال می رود . در دنیای متمدن کسی حق ندارد حتی حیوانی را، خری را شلاق بزند، این اهانت است به خدا و مقام انسان. خداوند انسان را تاج خلقت نامیده و حالا تو به خود حق می دهی برای کسی که در چنگال تو اسیر شده است جواز شلاق صادر کنی! شقاوت و دنائت، از حد بیرون است . تو اگر خدا را می شناختی، امکان نداشت بتوانی چنین حکمی را صادر کنی، چه که احترام به مخلوقات خدا تجلیل عظمت خالق است بخصوص در مورد انسان که خداوند او را عزیز کردهٔ کائنات نامیده .

اینگونه جانور خوبی و شقاوتها که به نام خدا در جریان است ربطی به قانون خدا نداشته و توجیه ندارد. این چنین اعمال حیوانی از آدم سالم سر نمی زند و مربوط به گنداب خرافی، توخّش و ذهن فاسد و مغز مریض گونه است . خشونت و سیستم های فاشیستی همه از فساد قدرت بیرون آمده اند . ننگ بر آن خدایی، که چنین وحشیانی نمایندهٔ اویند و با نام خدا حکم قطع دست و پا صادر می کنند و ننگ بر آن دکتری که به این عمل ضد بشری تن در می دهد . اگر این قانون بدون تبعیض در کشور امام زمانی جمهوری اسلامی اجرا می شد هیچیک از حکومتیان دست و پا نداشتند، مقامات جمهوری اسلامی ولایت فقیهی، در رشوه خواری و دزدیهای نجومی، رکورد زدند و اختلاسها ترلیونی شدند .

در طریقت قانون خدا شفقت و رحمت است که بر پایهٔ عشق بنا شده اند . آزادی اندیشه، حق انسان است و هدیه ایست الهی، که باعث پیشرفت می شود و کسی حق ندارد مانع اندیشیدن شود، و آنکه سدّ راه آزادی اندیشه می شود محارب، با خداست نه شخص متفکر . در مورد حجاب هم همینطور حجابی که در اسلام و قرآن آمده حجاب تقوا و درون است .

و حجاب های ظاهری حکایت از ناپاکی درون دارند . حکومت اسلامی و اوباش های آیت الله مصباح یزدی طرح امنیّت اخلاق، و امر به

معروف راه انداخته اند، اسمی قشنگ ولی با محتوایی زشت و متعفن .
مأمورین حکومت دختر خانم جوانی را به جرم این که مویش پیدا بوده،
کشان کشان به داخل ماشین گشت ارشاد انداختند . که مردم دنیا آنرا در
رسانه ها مشاهده کردند . بی مناسبت نبود اسم این طرح را گسترش فساد
و بی شرافتی می گذاشتند . در خرداد ماه ۱۳۹۳ آخوندها در نماز جمعه
مشهد و تهران در تأکید مسأله حجاب اعلام کردند که با شلاق هم شده،
باید حجاب رعایت شود که خانمها به بهشت بروند!.

این سرطان ارادل سالاری جمهوری اسلامی وقاحت و بی شرمی را از
حد گذرانده و بوی لجن آن، همه جا را فرا گرفته است .

همه چیز در فاشیست جمهوری اسلامی جایش عوضی شده . وقتی به
گردن قاتل دکتر بختیار گل می اندازند، اسم تجاوز به حقوق شهروندان
هم می شود طرح امنیّت اخلاق! که جوازی است، برای تجاوز به حریم
بانوان و دختران کشور! عوض این که خانمی را وادار کنید سرش را
بپوشاند تو فساد خود را اصلاح کن و نبین، تو فساد خود را در دیگری
می بینی، چرا ذهن و چشم تو حجاب ندارند؟ . وقتی استبداد است عقل
قفل خورده تعطیل می شود . تو بعنوان انسان واجد مرکزیت هستی، که
همان اصل و حقیقت خدائی یا حق است جهل حجاب آگاهی، و حقیقت در
تاریکی جهل، پنهان است . جسم سلولی تو حجابی است بر حقیقت تو و
مذاهب سنتی، با حجاب های ظاهری حق را پایمال کرده اند .

رفتار و تظاهراتی که بر اثر
باورهای تحمیلی از ما سر می
زنند، نشان از ذهنیت بردگی ما

حجاب اسلامی

دارد و باعث شده که درون ما در بی نظمی و تضاد باشد و ما در
پریشانی و تحقیر زندگی کنیم، این باورها باعث شده که ما حقی برای
خود قائل نباشیم، تغییری که با استبداد باشد قابل دوام نیست .

رضا شاه با توصل به زور، حجاب را هدف کرد و خمینی حاصل اعمال
استبداد آن دوره بود، که با گذشت زمان چهره ارتجاعی خود را نشان
داد، و مردم فساد آخوندی را لمس کردند . و چون موی خانمها حاکمان
رژیم را پریشان کرده، حالا آخوندها به زور حجاب را تحمیل کرده اند .

در قدیم حجاب عرف جامعه، و نشان شخصیت و تشخص اشراف و درباریان بود، و آن یک نوع مُد و زیبایی و یک امر سیاسی محسوب می شده، و کنیزان اجازه نداشتند حجاب داشته باشند. به واقع حجاب یک انتخاب و امر شخصی است، ولی در حکومت فاسد مالاها به حکم شریعت تبدیل گشته و به زور اجرا می شود.

زن ها وسیله ی هوس بازی و افکار بیمارگونه شما آخوندها نیستند، آنان را تحقیر نکنید، و استعدادهای آنان را نکشید. خانمها را دست کم نگیرید، به کشورهای متمدن پیشرفته و آزاد بنگرید که زنها تا چه اندازه جلو دار هستند بهترین ورزشکارها، ژیمناستیک، رقصهای روی یخ و تیراندازی و همچنین پیشتاز در علوم، و دقیق ترین کارهای پزشکی و غیره را شانه به شانه ی مردان و در جهت پیشرفت کشورشان انجام می دهند و در خدمت جامعه ی خود سهمی بزرگ دارند.

در دنیا همواره از زن بعنوان اهرم آشفتگی اجتماعات بشری و بهره برداری های سیاسی استفاده شده است. حجابی که در حکومت های اسلامی اعمال می شود مسئله زور و کنترل اجتماع است، و ربطی به اسلام ندارد. حجابی که در اسلام گفته شده حجاب تقوا و درون است.

در کشورهای اسلامی از دین استفاده ی ابزاری می شود و حجاب اجباری است، و خانم ها مجبور به اجرای آن هستند. و دین تبدیل شده به اهداف و ابزار قدرت حکومت و تحمیق مردم.

انگیزه های حجاب، می تواند بشرح ذیل باشد.

اعتقاد؛ کسی که باور به اجرای حجاب دارد آزاد است که حجاب داشته باشد و بسیار هم عالیست و آن که در حد متعادل حجاب می پوشد خیلی درست و زیباست در رژیم شاه به خانمهای محجبه احترام می کردند.

اجبار؛ کسی که اعتقادی به پوشیدن حجاب ندارد و در حد متعادل و از ترس این که مورد اهانت اوپاش حکومتی قرار نگیرد، حجاب می پوشد.

خشونت؛ سرکوب و تحمیل هر دو خشونت هستند، تو یک چیزی که جزئی از فرهنگ تو و مورد قبول تو بوده را سرکوب می کنی و به جای آن چیزی که به تو تحمیل شده را می پذیری و دو گانگی را خلق

می کنی و به موجودی تبدیل می شوی که نیستی، و این دوگانگی موجب نزاع درون و افسردگی می شود .

ذهنیت بردگی؛ کسی که جنون حقارت دارد، و زور پذیر، است . نه اعتقادی به آزاد بودن دارد و نه اعتمادی به خود، و با این باور دوست می دارد که مسائل از خارج اعمال و دیکته شوند . این چنین ذهنیتی بستر استبداد را پایه ریزی می کند، پذیرش حقارت بابت ذهنیت بردگی ماست که دیکتاتوری محصول آنست .

شهوَت؛ این که کسی هوس می کند متمایز باشد تا مهم و ارزشمند جلوه نماید، و این بابت ضعف و کمبود شخصیتی اوست که تحت تأثیر اجتماع مذهبی قرار گرفته و شهوت تشخّص، دارد و می خواهد مورد توجه باشد و اینگونه تمایز را که نقض آشکار حقوق بشر، و تجاوز است را به حساب ارزش می گزارد و بسیار افراطی، عمل می کند . این افراد، از تعادل به دورند و چنانچه در جامعه ای زندگی کنند که در آن بی بند و باری باشد، باز هم افراطی هستند و ریشه ی چنین رفتارها ترس، و عدم اعتماد به نفس، است . افراط و تفریط دو راهند به مرگ و نیستی .

بی تفاوتی؛ کسی که اصولاً سهمی در حکومت دارد، و حجاب را اجرا می کند و به ارزش های فرهنگی بی اعتناست، و اعتراضی هم ندارد .

قوانین شریعت معتقد به تفاوت و تبعیض است و حقوق بشر در آن جایی ندارد . زن و مرد دارد و حقوق یکی نصف دیگریست و عقل زن نصف مرد است و از این مُهملات .

انسان بصیرف انسان بودن باید مطرح باشد بدون هیچ تفاوتی و بدون هیچ تقسیم بندی زن و مرد یا چگونگی دین، رنگ پوست و ملیت و غیره . در طریقت زن و مرد چیز دیگری است، آنها مکمل یکدیگرند و تفاوتی در بین نیست، و مسئله ی زن و مرد دو بال پرواز به سوی حیاتند و اصلاً جنسیت نیست .

مادرزمین، زاینده نعمت ها و رحمت و پدید آورنده ی زیبایی هاست و زیبایی زن تظاهر آن است . زن، مادر است اگر چه بچه ای نداشته باشد و در دنیای زیبای مادر بچه ها حدّ و مرزی برای آزادی ندارند .

آسمان، سخن از پاکی هاست . بخشنده ی نعمت و باران رحمت است و بخشش صفت مردانگی، و ثبات است که تظاهر آن مرد است و زمین و آسمان همراه هم کامل، و پدید آورنده ی نعمت ها هستند .

در سیستم طبیعی انسان، قسمت زیرین حجاب حاجز را که شامل روده ها و کلیه ها و غیره هستند، جهات ثقیل و زمینی، و قسمت بالای حجاب حاجز جسم طبیعی، را که شامل ششها قلب و مغز باشد جهات لطیف، و آسمانی میدانند . مرد به معنی ثبات، و استقرار، و آن یک صفت است و زن به تعبیر متغیر، وزایا بیان شده. طبیعت دنیا و زمین اگر متغیر نباشد (زمستان و تابستان) چیزی از او سر نمی زند و زایشی به بار نمی آید .

این خصوصیات ثبات و متغیر در همه مردم هست، یعنی زن و مردی که گفته شده هر دو در یک فرد نهفته اند، و آن که می گویند در قرآن گفته شده زن را بزیند در شریعت نمی دانم چیست، ولی در طریقت نه این است که زن یا مرد دو موجود جداگانه ای باشند بلکه به این معنی است که هوس ها و متغیرات نفس، خود را تربیت و مهار کنید تا وجه ثابت و خدائی، که حقیقت تو است اعلام قابلیت و هست نماید .

مراتب تزکیه بر سه چیز است ، تزکیه ی نفس و دل و روح . اصلاح نفس، از شریعت است اصلاح دل، از ادای حقوق طریقت و اصلاح روح، از حفظ مراتب .

توکه در محدوده ها هستی همانی
را که می پسندی اعلام می کنی
و آن دلخواه تو، ممکن است
نظر یا عقاید دیگران هم باشد، و

محدوده ها و ابعاد

عقاید و نظرات مردمی حقیقی نیستند و پایداری ندارند . تو به فلان کس حسودی می کنی و اگر متوجه این ضعف خود باشید و در جهت آن کرد کنید، بعد از تزکیه، همان حسادت تبدیل به جوشش در جهت رشد شما می شود که راه درست را بیابید . وقتی اصل معرفت وجهی ندارد، مسائل خدا هم مسائل بیرونی محدوده ها، و حجاب ها می شود، عدل و استقرار در مرکزیت، که عرضه هویت کند برای مردم عوام نیست، برای طالب آن است . تو در محدودیت، نموداری از عظمت وجود هستی

نه خود وجود، مثل آب یک لیوان که نمونه ایست از قوت‌های آب رودخانه ها، دریاها و سدها ولی لیوان آب قوت های آنها را ندارد .

حالات تو متأثر از زمینه هاست که تحولات ذهنی، و فکری تو را می سازند . فرض کنیم تو آدم بسیار خوبی باشی و کارهای خوبی هم انجام دهی و بخشنده هم باشی و تمام کارهای خوب و علم و احاطه هم به کارهای خوب خودت داشته باشی، حال اگر بخواهی خدا را تعریف کنی چه می کنی؟ مگر نه این است که همان کارهای خوب و بخشنده بودن خود را تعریف خواهی کرد؟ تو خودت را تعریف کرده ای و بیشتر از آن را احاطه نداری، حال آیا آن بخشندگی که در تو است همان بخشندگی خداوند است؟ حیات بخشی مال خداست و خود خداست . هوایی که تنفس می کنی به شما حیات می دهد چیست؟ مگر نیست که خداوند به تو حیات می دهد؟ و یا قطره ی آب و یا چیزهای دیگر که هست، و حیات بخشی دارند چه هستند؟ چه چیزی هست که حیات بخشی نداشته باشد؟ تو حیات را می گیری و باز دهی آن فساد است، چون تو خدا را نمی شناسی که شاکر باشی، پس کافری یعنی پوشاننده ی حقیقت خود هستی، و با محدوده ها و زمینه ها کار داری و نا آرامی، تو از آن سبب است .

به گفته ادیان، (آدم از بهشت آرام به دوزخ اوهام افتاد) و شیطان باعث شد که آدم از بهشت بیرون شد، یعنی دچار شک و تردید گردید، و علم را در محدوده ها برخورد کرد، و این شرح حال ماست که در محدوده ها عمل می کنیم . اگر با وجود، هم موج باشید هم می بینید و هم می شنوید و این معراج و گسترش باید حاصل شود، تا (به هر چه نگاه کردم او را دیدم) حاصل آید، و معرفت است که انسان را از گمراهی نگه می دارد .

معرفت، علم واقعی و به معنای

شناخت و احاطه است که تو را

از داستان ها و داشته و اعلام

یک پارچگی با وجود بنماید و هر چه از سالک راه سر میزند رحمانیت و حیات بخشی باشد، اگر می خواهید صدای خدا را بشنوید باید که هم موج حیات باشید .

چشم بگشای که جلوه ی دلدار به تجلی است از در و دیوار

سیر مراتب

تو که نهایت آرزوهایت دنیایی و آلودگی ها است، از بوی گل چه فایده؟ اگر در مسیر حیات، باشی میوه و یا گوشت حیوانی که خوراک تو میشود مسیر حیات دارد. و این شکر است که در تمام مراتب حیاتی خواست هستی را اعلام می کند، مانند بذری که هستی، را در مراتب، ظهور میدهد. و با جدا شدن از پوسته ی خارجی، اعلام لطافت کرده و منجر به ریشه، ساقه، شاخه، برگ، گل و نهایتاً میوه می شود.

اعلام این مراتب، نامش شکر و عمل صالح، است که نهایت قابلیت، خود را به ظهور رسانیده است. در مورد انسان اگر کسی فقط پرورش دهنده سلول، باشد مسیر چیزی که خوراک او می شود مرگ است، نه حیات. بچه در رحم مادر تسلیم قانون وجود است، که حیات را می گیرد و آشغالها را پس می زند و اهل دنیا آشغالها را می گیرند و رحمت و حیات را پس میزنند! و آینده ی او پیداست که کیست، آینده ی هر کس، ثمره ی کاریست که امروز انجام می دهد. و غنچه ی گلی که تا اینجا آمده و دارد باز می شود، نهایت کار و آینده او معلوم است.

هر چیزی که در زمان خودش حقیقت خود را اعلام نکند، نشدنی است و آینده ای برایش نیست، ارزشها باید در مراتب، و بر حسب ضرورت اعلام گردند. در اثر تزکیه، صیقل حاصل شده و خبث و پست فطرتی و تنگ نظری کنار می رود و روشنایی، واقع می گردد.

و در سایه ی آن روشنایی، همه چیز را زیبا و آنطور که هست خواهید دید. وقت، برای تو و برای خودشناسی فقط یک دم است که باید حیات را در اصل حیات دریافت کرد.

شاخص در هر لحظه مشخص می کند که چیست. آداب و رسوم و گروه بازی، به مسئله حقیقت ربطی ندارند و تو داوطلب هرچه هستی، همانی. تظاهرات بیرونی همه اش ادا در آوردن است و اینها مربوط به کار دنیا و به هم نان قرض دادن است.

بدن ما طبق قانون طبیعت کار خود را انجام میدهد. در کار معرفت اگر خسته شدید، پیداست که برای تو نیست. و هر کس اطاعت کرد خدا را، علم مطلق را، و قوانین حیات را، در سایه ی نتایج و بهره های شاداب کننده آن آرام خواهد بود، و دلشوره ای نخواهد داشت.

به یاد خدا دل ها آرام می گیرند. وقتی علم نیست، عدم تعادل است، که شخص در بی اعتدالی گم می شود، همه چیز در قوت خودش هست و عمل می کند ولی [من] نیست و در تفرقه است .

[من] جوهره ایست ثابت که اعلام هست می کند و این جوهره، در ذات همه موجودات عالم وجود دارد . وجود در جوشش است که همه جنبه ها و نمودارهای « بود یا هست » را اعلام می کند .

توازن وجودی و (عشق) لازم است تا سلامتی وجهی داشته باشد . آنچه از انسان سر میزند سطحی، و فقط رابطه انسانی و احساسی است .

عقاید بزرگان مال خود آنهاست و با تکرار الفاظ شناخت حاصل نشود . و تا چیزی از تو سر نزده و تجربه نکرده اید، مال تو نیست .

تکرار جمله ارسطو به مذاق تو خوش آمده و تکرار شعر مولوی و نوری که سهروردی دیده و شرابی که حافظ نوشیده به تو چه مربوط می شود . او گفته، تو یا قبول می کنی یا رد می کنی، چه فرقی می کند، تو که آن را تجربه نکرده ای .

با عیب گیری از حافظ و سایر عقلا آنها کوچک نمی شوند ولی تو یادخواهی گرفت. برای تو خواسته های خودت معیار است، تجربه دیگران مال دیگران است .

خدا و پیغمبر چه گفته اند به من چه مربوط است؟ شنیدن از طریق احساس شنیدن نیست . تا از قید و بندها پاک نشوید، نخواهید شنید، و ضرور کشف حقیقت، توجه، تزکیه، و تمرکز است .

و هر چه دستگاه بدن ما سالم تر و پاک تر باشد، حساسیت آن بیشتر و گیرندگی و توسعه دهندگی آن مؤثرتر خواهد بود . اگر قوه را خرج ماده کنید از جنس ماده می شود، و جای دیگری ندارد که برود .

گفت: دلم گرفته خدایا و کوله

پشتی اش را بر داشت و رفت

که به دنبال خدا بگردد، و گفت

تا کوله پشتی من از خدا پُر نشود بر نخواهم گشت . نهال کوچک و رنجوری، کنار جاده با ثبات ایستاده بود . مسافر با خنده به آن درخت کوچک گفت چه تلخ است ایستادن و نرفتن، این درخت زبون پای در گل

حکایت

دارد و هیچگاه لذت جستجو را نخواهد یافت و درخت زیر لب می گوید، ولی تلخ تر آنکه بروی و دست آوردی نباشد . کاش می دانستی آنچه در جستجویش هستی، همین جاست . مسافر با کوله بار سنگین خود رفت و حرف درخت را نشنید، که او سیر را از خود شروع کرده است . بعد از هزار سال راه پُر پیچ و خم مسافر باز گشت، رنجور و ناامید، خدا را نیافته بود، اما غرورش را گم کرده بود و به ابتدای جاده رسید . جاده ای که روزی از آن آغاز کرده بود درختی دید هزار ساله بالا بلند و سبز که کنار جاده بود، زیر سایه اش نشست تا لختی بیاساید . مسافر درخت را به یاد نیاورد، اما درخت او را می شناخت و گفت در کوله ات چه داری؟ مرا هم میهمان کن . مسافر گفت، شرمندهام کوله ام خالیست و هیچ چیز ندارم درخت گفت، چه خوب، وقتی هیچ چیز نداری همه چیز داری، اما آنروز که می رفتی، در کوله ات همه چیز داشتی و غرور کمترینش بود، و رفتن راه، آن را از تو گرفت و قدری از معرفت در کوله ی تو ریخت، و حالا در کوله ات جا برای خدا هست . چشم های مسافر از حیرت درخشید و گفت هزار سال رفتم پیدا نکردم و تو نرفته این همه یافتی! درخت گفت، زیرا تو در جاده رفتی، و من در خود و پیمودن خود، دشوارتر از پیمودن جاده هست .

اگر آگاهی و عشق باشد سلامت
و آرامش هم هست . زندگی این
دنیا برای آدمی که ناله می کند

سلامت و آرامش

فقط بدبختی است، و اگر شکرگزاری را یاد نگیرید این طبیعت برای شما فقط گرفتاری و درد می آفریند، و این درد و نیزه پراکنی طبیعت، و زخم ها برای آنست که شاید بفهمید، و اگر مشکلی باشد با آن روبرو شده و آن را حل نمائید، و از هر لحظه زندگی بخوبی بهرمنند، و شاکر باشید و از این ناتوانی ها و ضعف ها و من ذهنی رهایی پیدا کنید، و شادی های زندگی را دریابید . و جهت این سازندگی، عشق لازم است . و اگر به هدف، مطمئن نباشید به آن نمی رسید و اصولاً کسی دنبال هدف ها، پشت کار و قوتها نیست، و اصلاً دنبال هیچ چیزی نیست . اگر از شما فعلی سر زد که در امتداد قانون نبود به کار نخواهد آمد .

برای زندگی آرام و سلامت، فهم لازم است و جوشش، حرارت، شور، اشتیاق و عشق لازم است مسئله ی اصلی تو هستی . ولی تو به سلامت و آرامش خودت علاقه ای نداری، و توجه تو به بیرون است و ضعف ها و هوس ها، را بیشتر طالبی و این بیرحمی، طبیعت است .

مورد صحبت من هستم، یعنی این حیات و حقیقت، و اگر هست، الزاماً باید در حال باشد و همه جانبه سلامت را و وجود را اعلام نماید . ملاک ما محدوده ها و کارهای دنیایی است و ما با نسبت ها، سر و کار داریم و مسائل ما بر محور خودخواهی ها دور می زند نه واقعیت . در صورتی که طبیعت طبق قانون، همه ی مظاهر حیات را مملو و عرضه می کند ولی ما فساد، را پرورش میدهیم . دم و بازدم معمولی تنفس را نگاه کنید! هوای تمیز می گیریم و با امواج فکری فاسد، آلوده می کنیم و پس میزنیم و دوباره هوای تمیز تنفس می کنیم و آلوده می کنیم با حسادت ها و بخل ها و کثافت میزنیم و پس می دهیم . ما همه رحمت ها را، بدون این که بدانیم آلوده به امراض نفس می کنیم و وجود بار دیگر این بخشش و نعمت ها را بی دریغ در اختیار ما می گذارد و ما از این همه رحمتی که در حق ما می شود پند نمی گیریم، و بعد منتظر هستیم که چه بشود؟ تمام موجودیت ما ندانم کاری، فساد و پستی هاست، و چیزی که از ما سر میزند بی اعتدالی است .

یکی میخورد می شود نور و یکی میخورد می شود آلودگی، حیات حقیقی برایمان ارزشی ندارد . همه کارها را می کنیم که سلامت نباشد! .

هر وقت هر چیزی را آنچنان که هست، شناختید حقیقت، است و آن وقتی است که شما خود داخل موضوع نباشید . انسان فطرتاً می خواهد بداند لذا برداشت های سطحی را ملاک قرار داده و از حقیقت دور می ماند .

اکتسابیات حسی، مقدمه تحقیق هستند با دنباله روی و تقلید، حقیقت کشف نمی شود تو خود باید کاشف باشی حیات را، دیگران را بحال خود بگذارید که خود راهشان را انتخاب کنند . با این که بدن تو در اراده توست اختیاری روی آن ندارید که از تو اطاعت کند . آن وقت چگونه انتظار دارید دیگران را تربیت کنید! جنگ و دعوی مردم مربوط است به اقتصاد و سیاست، بقیه اش هم حرف است .

مردم یعنی تفرقه

اگر میخواهید واقعاً عملی انجام
شود بر آن قیام کنید، و با تمام
قوت بخواهید و اگر ناله کنید

این طبیعت فقط برایتان بدبختی می آورد. انسان یک واحد حقیقی و
جامع است و باید که بتواند در هماهنگی، باشد و از تفرقه ها، بیرهیزد.
آنچه یکپارچگی، را ممکن پذیر می کند، آگاهی است و آن یعنی موافقت
و هماهنگی همه ی اجزای ما، ولی ما در تفرقه ها گم شده ایم.

مردم، یعنی تفرقه، که هیچ قانونی در آنجا نیست و طبیعت است که حکم
می کند. و آن خواسته ها، هوس ها، خودخواهی ها و حرص هاست، که
دائماً در تغییر بوده و حقیقی نیستند، و نتایج آن حالات، تفرقه و عدم
هماهنگی است. مردم یعنی طبیعت، و طبیعت بی رحم و ظالم است و
این بی رحمی ها منجر به بقای سلول می شود، همه ی دنیا همدیگر را
می خورند شیر، آهو را شکار و می خورد و این جبر طبیعت، تداوم و
تعادل حیات است. تنفس ما، ضربه قلب ما، و تحمل فشار هوا جبر
هستند که حیات طبیعی ما را تداوم می بخشند، و اگر این فشارها از
روی سلول برداشته شود ما پودر می شویم.

سلول مجبور به اطاعت، از قانون طبیعت است. در سلول انسانیت
وجود ندارد و اگر انسان به حریم انسان دیگر تجاوز کند فقط طبیعت
است، نه آدم. و این وحشیگری ها و تجاوز مربوط به بیرحمی های
سلولی است و این قانون تجاوز، و جنگل است.

مردم یعنی سلول و هیئت مادی و مردم یعنی افسار گسیختگی ها و بی
تعادلی و بی تفاوتی ها و همه ها، تصور کنید در جمعی باشید که هر
کسی ساز خودش را می زند و تو بشنوی در مغز تو شبیه بازار مکاره
ایست که به زودی دیوانه خواهی شد. وقتی متوجه ابعاد باشی مدعی فهم
هستی و خطا از شما سر می زند. اقرار به نادانی اولین قدم دانایی است
و عشق است، که همه ی اضافات را می سوزاند و ما به نتیجه میرسیم.
وسعت فکر و فهم لازم است که در کارها موفق شوید.

کارهای آدم متعصب به ثمر نمی رسد، چون پایه های آن بر امراض و
نفهمی بنا شده است. اگر هماهنگی نباشد، وجود و خدا قابل دریافت

نیست و خیالات هم جهت اجرایی ندارند . این دین که مردم دارند برای منافع و برای امیال و هوی و هوس هایشان است، چون هیچ چیزی در ما واقع نشده که عظمت هستی را اعلام کند .

در هر حال همه چیزها باید به عدل عمل شوند، و در هر چه زیاده روی کردید مرگ است . حتی در غذا خوردن هم باید اعتدال باشد و الا مرض ساز می شود افراط و تفریط دو راهند به مرگ و نیستی .

علم در تو هست، آن را باید شناخت و به آن معرفت پیدا کرد . عبادت حقیقی، لازم است تا وجود برای ما قابل کشف باشد . ما نماز می خوانیم که به بهشت برویم ما در حماقت گم شده ایم و داریم معامله می کنیم! اعمال ما گویاست که چه هستیم . و این تفرقه ها یعنی مردم،

اگر گنج و حقیقتی، در تو واقع شده باشد جلا و درخشش خودش را دارد. واقعیت درون تو دین توست و اسامی الحاقی مانند (یهودی، مسیحی و مسلمان و غیره) که به دین داده شده اند حقیقی نیستند . و اینها نوعی اسارت، رنگها، و جدا سازی هاست که ایجاد تنفر و خشونت کرده است با گفتار مردمی و عادات، تظاهرات، و آداب و رسوم و بت تراشی، حقیقت قابل کشف نیست .

موضوع قرب به خداست، که فراموش شده است! . ما خاطرات و تعصبات احمقانه را به ارث برده ایم و یاد گرفته ایم که مقلد و دنباله رو باشیم . هر کسی که اصرار داشت که به تو ثابت کند، که نظرش درست است قابل اعتماد نیست .

آنکه از دین سخن میراند، کلاه بردار و برای منافع خودش است . داشتن دین نیازی به واسطه ندارد . عبادت ها غذای روح هستند و هر کس باید خودش غذا بخورد . دکانداران دین، وسایل تحمیق عوام را فراهم آورده و از حماقت آنان استفاده می کنند و سود می برند .

پیغمبران چیزهایی گفته اند، حالا تو می خواهی سر مردم کلاه بگذاری یک کسی، حرف کسی را گوش کرده و بعد نقل می کند حالا این حرف چقدر حرف شخص اولی است ؟ و اصلاً به من چه، که پیغمبر چه گفته هر چه هست من باید دریافت کنم نه به من داده شود . چرا ما باید دنبال کلاه برداران دین، راه بیافتیم؟ چه اصراری دارید که بارکشی کنید؟ .

در تفرقه ها خدا وجود ندارد، زمینه های ثابت، هر چه باشد ایمان تو، و تکیه گاه تو هستند . و مسائل خیالی، نمی تواند تکیه گاه باشند و به صورت ابر و غبار تو را در مسیر کورتر می کنند .

راه حق شکر گزاری است . شکرگزاری شما بر سر سفره ی غذا، خوردن غذا و لذت بردن از آن است . وقتی از ابعاد و نمودارها، در آمدید و در مرکزیت قرار گرفتید حیات است، و کم و زیاد و خوب و بد نخواهد بود، و هست آنچه که هست . ارزش بدن، به هویت آنست و بدن، بدون هویت ماده و عنصر است و ارزشی ندارد . دعای حقیقی آن است که موافق مشیت حق باشد و دعایی که ما می کنیم یعنی خود پرستی، اگر خدایی است پس فضولی موقوف دهنده اوست و همیشه در رحمت است. تقاضاهای سلولی نشان از نادانی و هوس ها ناشی از عنصر بودن هستند که بی تعادلی و انقلاب درون را بوجود می آورند .

عاشق تقاضایی ندارد و عشق در بطن وجود عاشق گذاخته شده همه چیز را می سوزاند . متغیرات بدن است که هیچگاه سیری ندارد، و کامیاب نمی شود و هر لحظه در تغییرات است . حقیقت، گفتاری نیست آنچه به

آن علاقه مندید در ذهن شما می ماند . جسم تو، باید هویت تو را گویا باشد و ظرف بدون محتوی، فایده ای ندارد . معبود و معشوق تو، آن است که وقتت را صرف آن می کنید و مورد علاقه ی توست . این خدا، خدا، که می کنید حقیقی نیستند و به خودتان دروغ می گوئید، تا زمانی که خواسته تو ارضاع می شود، خدای خود ساخته را عبادت می کنید و وقتی ناملایمی آید، همه از هم پاشیده می شود . (دین های مردمی)

خدایا تو را شکر می گویم، که در نعمت ها را بر من گشودی، ناشکری و ناسپاسی فرد را در تزلزل و تفرقه و جدایی، سیر می دهد تا جایی که کراهت های دنیا در صورتش پدیدار گردند .

امور باطنی ماوراء محدوده های فرضی است . شما تنها گوشت و استخوان نیستید . بلکه حقیقتی، هستید که باید آن را کشف کنید .

کار خدا هدایت است و تو هیچ وقت به خدا نمی رسی، چون اگر رسیدی دیگر هدایتی برای تو نیست، و در بی خدایی می مانی و جهال عوام تو را مانند حلاج تکه تکه خواهند کرد .

تو فقط دنبال هدایت خدا برو، نه که به او برسی . تو به خدا نمی رسی، چون خدا علم مطلق و انرژی حیاتی، است و تو هم بخشی از آن هستی چون محدودی (احاطه با خداوند است نه با من محدود)

ابعاد مجازی، ما را محدود کرده اند . وقتی ابعاد آب که لیوان است نبود اصل آب که هویت باشد هست . و این قانون است که وقتی با تو امری باشد گسترش پیدا می کند و اگر عقاید و افکار مردم با تو است برای تو وزنه ای خواهد بود، که رکود ایجاد می کند .

جوهره و حقیقت هستی است که مملو کننده طبیعت است . و قوه افاضه کننده می باشد، کار ما اینست که نفس خود را از انحرافات کنترل کنیم تا واقعیت ما، در اصل حیات گویایی داشته باشد . با تزکیه نفس، ما در عدل قرار می گیریم و مرکزیت افاضه کننده در ما فعال می شود که هدایت کننده است .

ایمان عرضه قابلیت است، که از مرکز افاضه کننده سر میزند و گویایی پیدا می کند . اگر زمینه ها، جهت پرورشی داشته باشند اصل هویت در ما مملو و جوشان گشته و حیات ما را پُرثمر می کند .

بذر، در نمک زار زمینه رشد و جهت پرورش را ندارد . مثل این است که تو، دم از خدا میزنی و او را نمی شناسی، و این هیچ وقت ثمری برای تو نخواهد داشت . چون زمینه ها، نیازهای دنیائی، فساد و شوره زار نفس است و تو متوجه نیستی .

برای شناخت خدا، قوای حسی و آموزه های ذهنی کارائی ندارند، و برای چگونگی واقعیت [من] اصل هویت، و جوهره تصمیم گیرنده است که چه باشد، در طبیعت همه چیز طبق قوانین خود اجرا می شود . و اگر گل از اندازه خودش کوچکتر شد (آن خطای ابعادی و عدم اعتدال در پذیرش است) و در اصل گل بودن فرقی نکرده است .

اهل معرفت گفته اند، تا دل به

نام حق و کلمه توحید برانگیخته

نگردد، راه تزکیه به روی او

بسته است . تزکیه مراقبه و مشاهده درون است، و ذکر خداوند موجب تصفیه ی باطن، و دل را از خطا باز می دارد . ذکر، یعنی یاد کردن و

تزکیه

آن خارج شدن از میدان غفلت، و پناهگاه انسان است از وساوس شیطان
آنهايي که ايمان آورده اند دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد .
گمراهی و شرارت، زاده ی جهل است و آزادگان، به دنبال حق و حقیقت
هستند . و کافر کسی است که قوای نفسانی او حجاب و پوشاننده حقیقت
ذاتی او باشد که در غفلت و تاریکی نفس فرو میرود و نمی داند .

با کنار زدن حجاب ها، حقیقت آشکار می شود و جان، زمانی ارزشمند
است که پشتوانه اش جانان باشد . هدایت یافته، فریب شیطان نفس را
نمی خورد و گمراه، به ندای حق گوش فرا نمی دهد .

بد گویی و بد اندیشی باعث ایجاد نفرت می شود، و عیب جویی از
طبیعت از نادانی است و ما را از اعتدال خارج می کند و آن غافل شدن
از شکر نعمت ها، مراقبه، و دقت ها، و آگاهی، و دور شدن از خویشتن
می شود و تمرکز کار ما را از بین برده و کیفیت آن را پایین می آورد .

خدا، جانی است در جسم جهان، و از آن جدا نیست . و جرم و انرژی با
هم هستند، و تربیت تن از پرورش جان جدا نیست، و اگر از خودت دور
شدی از نظر روانی خموده، و از نظر روحی آزرده و از نظر جسمی

فرسوده که همه این ها باعث پیری زود رس می شود .

ایراد گیری، نق زدن ها و بد اندیشی ها مانند میکربی است که ما عمداً به
درون هیئت روانی خود تزریق می کنیم و اجازه می دهیم که در درون
ما رشد نماید، و همه ی وجود ما پُر از نفرت، و آلودگی گردد .

و این گناهی است عظیم که ما را از حیات دور می کند . و تزکیه، مهار
کردن انرژیها و انداختن آن در یک مسیر مشخص و ممانعت از هرز
رفتن نیروهاست . تزکیه در فکر (اندیشه نیک، گفتار نیک، و کردار نیک)
بودن است .

آنچه را که می خواهید اگر حقیقتاً طالب آن باشید، تمام ادوات در هم
کاری با تو خواهند بود تا به آن برسید و اگر نمی شود، عیب و نقصی
باید با ما باشد .

لازمه قرار گرفتن در توازن وجودی، عشق و تعادل است . و برای
رسیدن به مقام و ارستگی باید که مشقات، دوران تزکیه را با رغبت و
شوق تحمل کرد، تا لذات عبادات حاصل آید .

تکلیف، به معنای سختی و مشقت است و عبادات، را با سختی آشنایی نیست. نماز، در حق بزرگان مناجات است که خواست و مشیت آفریدگار را می خواهند. حقیقت نماز خدمت، عشق، و برای قرب به حق است. عبادتی که بصورت تکلیف، باشد سخت و هم ردیف جهنم است. چون نفس، هنوز نا آگاه بوده و همکاری نمی کند.

مراقبت مداوم لازم است تا نفس را از سر کشی حفظ و از آلودگی پاک کرد. کلیه حواس ما محدود هستند، و در هستی، بینایی و شنوایی و ایمان یک مفهوم حقیقی دارد که بعد از دریافت علم، ممکن می شود. چشمی که به وسیله ی آن چیزها را می بینیم خود حجاب و مانعی است برای دیدن حقیقت، و به خاطر ساختمان آن فقط جزیی از بینایی در اختیار ماست و گوش ما نیز مانع و حجابی است برای شنوایی و دریافت امواج موجود در هستی و در مورد سایر حواس نیز چنین است. یعنی ساختمان آنها طوری بنا شده اند که در محدوده طبیعی خود، کار انجام می دهند بنابراین ما هیچوقت قادر نخواهیم بود به وسیله حواس، که محدود هستند به اصل و حقیقت خود پی ببریم.

مرکز انتشار حیات، انرژی حیاتی قلب است. و هر نفسی خود، مرکز دریافت حقیقت می باشد. و خارج از خویش، ما به هیچ حقیقتی واقف نخواهیم بود. و اگر تو خود را شناختی، خدا را خواهی شناخت. چشم و گوشه که با قلب ها مرتبط نباشند، چشم و گوش حقیقی نیستند.

روح، بالقوه با گذشتن از مراحل شعور جمادی، نباتی، و حیوانی بستری مناسب، برای به عینیت

مراتب ظهور

رسیدن را آماده سازی می کند، و این قوه، در خلقت انسان به حس و فعلیت می رسد. کیفیات تا حس نشوند، خلق نمی شوند.

ابدان، شامل بدن مادی، اختری، عقلی و ذهنی هستند، که هر کدام گرایش و نیاز مخصوص بخود را دارند. خواسته جسم، تنبلی و استراحت است می خواهد بخورد و بخوابد، و مانع انجام کار گردد. بدن ما اثر پذیر از مغناطیس ستاره گان است و تمایل کالبد اختری، به خشونت، عصبانیت حسادت، حریص بودن و زیاده طلبی، می باشد.

و کالبد عقلی، هشدار دهنده و آفریننده است. کالبد ذهنی، مبتکر و درگیر در گذشته است و مخالف آسایش شما و موجب پریشانی افکار می شود. اینها ویژگی های ابدان شمایند و وظیفه ما اینست که سرسختانه در مقابل خطا ایستاده و آنها را به فرمان خود در آوریم. (تزکیه نفس)

تا هنگامی که درون و بیرون، هماهنگی به وجود نیاید مشاهده حقیقت آنچه که هست امکان پذیر نخواهد بود. جسم مرکب شماس است و همیشه باید کنترل آن در اختیار شما باشد.

گمراهی زمانی شروع می شود که ما خود را فراموش کرده باشیم و در بیرون به دنبال خدا

گمراهی

و پیغمبر، و امام بگردیم. ما با احساس سروکار داریم که خود حجابی بر حقیقت است و می خواهیم حقیقتی مانند خدا را کشف کنیم! بیش از هزار سال است که رهبران مذهبی ما را به خطا هدایت کرده اند. مسئله خدا و پیغمبر و امام ظاهری نیست که بتوان در بیرون به دنبال آن بود، بلکه حقایق آنها را باید که در قلب خود و به نورانیت دریافت کرده باشید.

بنا به اعتقاد مذهب زده ها، خدا عادل است و ظالم نیست و از طرفی گفته شده که هر کس بمیرد، و امام زمانش را نبیند و نشناسد مرگ او مرگ جاهلیت و راه او گمراهی و شرک است.

خوب اگر این درست باشد آدم هایی که امام زمان را ندیده و مرده اند، همگی مشرک و جایشان در جهنم است و در این صورت عدالت خدا که (عادل است و ظالم نیست) زیر سؤال می رود، و این نمی تواند حرف درستی باشد.

پس حقیقت آن نیست که به ما گفته شده است، ما در چاه طبع گرفتار آمده ایم، و افکار ما متأثر از زمینه ها و مراسم های مذهبی شکل گرفته که از طریق احساس در ما رخنه کرده اند و ما را متعصب بار آورده اند. و متعصب، در بند آموزه های ذهنی خود است و نمی تواند آزاد باشد. مردم هر قومی، و ما، تحت تأثیر تبلیغات، قرار گرفته ایم و به آداب و رسوم مذهبی خود فخر می کنیم! در نتیجه اگر حقیقتی هم با ما باشد دیگر نیست، مسائل احساس می توانند دلخوشی باشند ولی حقیقی نیستند.

در شهر تورین ایتالیا کلیسائی مجلل و قدیمی وجود دارد (شیراد آف تورین) در آنجا پارچه ای قاب شده از نقاشی استخوان های اسکلت انسان گذاشته شده که معروف است به کفن، حضرت عیسی که جذب توریست می کند. در شهر رُم ایتالیا کاخ با عظمت و اتیکان دیدنی است، و مردم برای تهیه بلیط بیش از یک ساعت در صف می مانند، این بناها به لحاظ تاریخی دارای اهمیّت است ولی دین نیستند .

تمام آداب و رسوم و مراسم مذهبی، مسائل احساس و فریب هستند و باعث میشوند که مغز ما قفل شود و قدرت فکر کردن از ما ذایل گردد . حضرت عیسی مسائل احساس، را دریچه های خیانت نامیده است چرا که کسی نمی تواند با استفاده از نیروهای احساس و ذخیره های ذهن و مرتبه های جسدی به حقیقت برسد .

دنیا را عوام میگردانند، و ستونهای کاخ ظالمان بر دوش جُهل عوام بنا گردیده . از منظری دیگر این استعدادها، بدون داشتن عشق، نمی توانند شکوفا شوند. و آداب و رسوم مذاهب، توانسته است با تحریک احساسات مردم باعث شکوفائی استعدادات شده و به مقصود خود برسند .

مگر امکان دارد بناهایی با این عظمت، و مجللی بدون عشق و جذب و خلوص ساخته شوند؟ گروهی از مردم هم هستند که این مرحله از حیات را نهایت پنداشته، و در جهالت و تعصبات خود مُصر هستند و آرامش بخش ترین راه برای این گروه، آن است که احساسات آنها توسط مذاهب به بازی گرفته شوند . آنها در عالم خیال، سرخوش و قوّتی، و ابزاری برای مذاهب هستند و از مرحله احساس گذر نمی کنند .

نوری که در شما است، باید با عشق و عمل صالح ظهور پیدا کند و لحظه ای نباشد که جدا از نور هدایت باشید تا کاشف باشید واقعیت و حیات خود را و آلا مسائل، دنیایی و خاکی است .

وقتی بدبختی، در وجود کسی باشد سلامتی وجهی ندارد و همان بدبختی برای او سلامتی، جلوه می کند و تا حیات نیست، زندگی جهات سلولی و جهنم است .

مورد صحبت حیات است نه مسائل مادی، مردم به دلیل عدم اصل حیاتی مانند گوی صیقلی در سطح صیقلی سرگردانند و چون علم به حیات خود

را ندارند هر عامل اجتماعی (تبلیغات مذاهب) که سر راه آنها قرار گیرد مسیر آنها را منحرف کرده و گمراه می شوند .

هدایت با خداوند است، و اولین کار ما این است که به راه خود و یا هر چیزی که می خواهیم شناخت پیدا کرده و ثابت قدم، باشیم و در عدل قرار بگیریم . هر کس به ذوق و منافع خودش، کاری انجام می دهد مسائل باطنی را هم به همین نحو انجام می دهند . نه تحقیق، و نه علم به آن دارند مثل این که وارد مغازه ای شده باشید که هرکس دنبال خواسته های خودش می گردد و طالب ذوق و هوس های خودش است . ولی مسئله حیات، قانون خودش را دارد .

جوهره، و ذات هست . ولی تا

در جهت ابعادی، به ثمر نرسیده

باشد کامل نیست. مثل بذری، که

هنوز کاشته نشده یا مانند وسایل نقاشی که مهیا است، ولی هنوز به نقاشی در نیامده و کامل نشده است .

ما همه مخلوق طبیعت، و تاثیر پذیر از همه عوامل بیرونی و دیگران

هستیم در نتیجه خالق ما، مسائل مادی می شوند، چون همه مسائل را در ابعاد ملاحظه می کنیم . و وقتی همه مسائل تو دنیایی است، تو بنده آنی و آن خدای تو و پرورش دهنده ی توست .

بد آموزی ها در حق خود و دیگران جنایت و گند است، و سلامت در آن نیست و آخوند با زرنگی، دروغ ها را به تو باورانده، و تو در این چاله بدبختی گرفتار آمده ای و محکم به آن چسبیده ای و رهایش هم نمی کنی. مگر گمراهی چگونه باید باشد تا ما بفهمیم؟ .

آدمهای متعصب و مذهب زده، عقل را بکار نمیبرند و هر کس خدا را در ذهن خود، مجسم می کند و چون چنین است ما به تعداد نفوس خدا داریم! این خدائی، که مردم دارند خیالی، واهی و بی خاصیت است و همانطور که فریدریش نیچی اندیشمند آلمانی گفت "خدا مرده" در اصل ما مردم، با طرز تفکرمان او را کشته ایم که بازار آخوندهای فریبکار و مفت خور پُر رونق باشد . و ما وظیفه داریم و باید دین را از چنگال آخوند نجات دهیم . ذهن، زندان است بردگی، و گمراهی است و حوادث

از طریق احساس چون خس و خاشاک بر خاطرات ما شناورند که ما را اسیر و گمراه کرده اند .

با شکستن باورها و سنت ها، خود را از این زندان آزاد می باید کرد شما ممکن است با اندوخته های ذهن، به دانش خود بیافزایید و با شعور طبیعی، پولدار شوید و زندگی خوبی داشته باشید، ولی اگر حیات خود را نشناسید نفهمی سر جایش هست .

آنچه را که به نام شخصیت و آدم و دین و غیره می شناسید، به تو بد و بیراه می گویند، نهایت فهم ما از اطراف خودمان فراتر نمی رود، و زمانی که شما متوجه اعمال خود نباشید امراض را پرورش می دهید .

و آن مربوط می شود به قسمتهای نفهم هستی، که انتخاب کرده اید . و انتخاب شما از جنس شماسست و خوش هم هستید که برای فساد قیام کرده اید! بذر سلامت، اعلام می کند حیات را و ما تا ترکیه و گند زدایی نکنیم از سلامتی و حیات بهره ای نیست، و لذتی از این طبیعت نخواهیم برد . وقتی شکر نباشد گمراهی، است و از خوشی ها خبری نخواهد بود .

مولوی داستانی دارد، شخصی در بازار عطر فروش ها غش کرده و بی هوش شده بود . مردم جمع شدند که او را به هوش بیاورند، ولی فایده ای نکرد، برادر او با مستی پهن آمد و جلو دماغ او گرفت و حالش خوب شد و از آنجا برفت، و این زندگی مردمی است که به زندگی سلولی عادت کرده و حقیقت حیات، به ذائقه ی آنها سازگاری ندارد . سلول، همه چیز را غذا می داند و کارش در فساد و از بین بردن است .

وقتی اعلام نادانی کردید خواهید فهمید که در پی پست ترین ها هستید، ولی فکر می کنید که آنچه دارید عالی است، پس چرا احساس کمبود می کنید و هوس چیز دیگر، مثلاً خدا را دارید؟ پس وقتی طلب می کنید یعنی کم دارید، و این کمبود شما سایر مسائل، را در تفرقه قرار می دهد. وقتی تفرقه باشد تو نیستی . حالا خدا و پیغمبر هر چه بگویند به حال تو چه تاثیری دارد؟ تو در سطح هستی، و تزلزل تو برای همین است . ما از رحمتی، که همیشه هست استفاده نمی کنیم و فقط ایراد می گیریم .

برکت توسط هستی بر شما بارش دارد و شما رحمت او را رد می کنید اگر قرار باشد که واقعیت و حقیقت هر چیزی را بدانید علم لازم دارد .

در آداب و رسوم و گفتارها، حقیقت شکوفا نمی شود چون جهت خیالی و آرزویی دارد. به دنبال چیزی که به آن علم ندارید نباید رفت بلکه در وهله اول باید به آن علم پیدا کرد، جهت شناخت حقیقت اشیاء، نور معرفت لازم است که روشن کند، تا حقیقت را ببینید که در اصل، حقیقت همه چیز نور هستند ولی در ابعاد ماده، تظاهر کرده اند.

تعریف، برای ابعاد است نه مطلق و تعریف، حقیقت را مخفی می کند. ماده از اسرار است و اشخاص دانا پرده از اسرار برداشته و حقیقت اشیاء را در یافته اند و باقی مردم همه با چشمانی بسته و بدون آگاهی در رؤیا، زندگی می کنند و چون علم ندارند، حجابها مانع دیدن حقیقت می شوند. همه چیز از نور ساخته شده و نور، پیام آور حیات، است و حیات همه چیز را می آفریند. همه چیز در هستی، تجلی نور مطلق هستند.

که ما آن را خدا می نامیم و ماده به مانند آئینه ایست که نور، را باز می تاباند. تصویرهایی، که نور می آفریند سایه ای از حقیقت هستند که همان ماده و جهان خارج است که همگی توهم، و رؤیا هستند. (حافظ) عشق را برگ و نوایی دیگر است عاشقان را سرو پایی دیگر است

ما تا زمانی که حقیقت حیات را متوجه نباشیم شکرگزار نیستیم و رحمت را با فساد آلوده می کنیم. ناشکری، ما را در تزلزل و جدایی سیر می دهد و باعث می شود کراهت های دنیا، در چهره مان پدیدار گردند. وقتی ما خبث را انتخاب کرده باشیم به عوض شکر، ناشکری می کنیم و چراها داریم و اصرار داریم که کارمان درست است.

تحریکات حسی، علم نیستند و علم الزاماً باید واجد بار و میوه باشد. اگر وجهی با کسی باشد با حقیقت برخورد می کند، و اگر نه به مسائل ظاهری، رسم و رسوم دل خوش است و فکر می کند در راه خدا است! تا زمانی که مسائل و امیال تو ارضاء، می شود خدای خود ساخته را عبادت می کنید، وقتی شما از خدا حرف می زنید، یعنی به او احاطه دارید و او کمتر از شماست، آن چیزهایی که رودخانه و دریا دارد لیوان آب ندارد (ماهی، برق و کشتیرانی و غیره را ندارد) و شما آن لیوان آب هستید در مقابل دریا و خدا، قابلیت و خلافت باید از ما سر بزند و آنچه مانع می شود خود خواهی ها و خبث ها و غرورها، خرافات و آداب معاشرت

های دینی هستند که در هر قومی به صورتی اجرا می شود، که حاصل آن به دنبال این و آن رفتن و آخوند و کشیش تراشیدن است، و خود شخصیت آن را ندارد که حقیقت را کشف نماید . اگر می خواهید بدانید خدا چیست، باید خودتان را کشف کنید . و بدانید که چیزی نیست که او نباشد و هیچ تظاهری جز او نیست . کتاب وجود خود تو هستی که باید سالم باشد و منظور ابعاد نیست، بلکه تعادل و توازن وجودی است که باید در یک هماهنگی و هم پارچگی باشد ، مانند جسم و جان که یکی است . جسم، ساخته و انتخاب جان است و قوه که جان همه را پر کرده، جدا از طبیعت او نیست . ما از جان، صحبت می کنیم ولی منظور اصل حیات است . اگر اصل تعادل، و هم آهنگی از ما سر نزنند این ضعف، و گمراهی است که امراض هم بغل آن نشسته است . هر جا پژوهکاری باشد، قوانین مربوطه هم هست و هر جا که نا پاکی هست حجاب های ظاهری هم هست ، ظاهر ما نشان دهنده ی انعکاس باطن ماست .

انسان است که زندگی خود را
به جهنم یا بهشت تبدیل می کند
حقیقت آزادی، عشق و محبت
است که احاطه دارد، و انتخاب

انسان یک واقعیت است

کننده و نظم دهنده است . وقتی دل با یقین قوت گرفت، حکمت از قلب به زبان جاری می شود و معرفت و شناخت مفهوم پیدا می کند .
نشانه ی تجرید، نگه داشتن زبان است از لغو، و نفس است از هوس، و دل است از غفلت . و اگر انقلابات سلولی، تو را هدایت کند خدای تو هم همان است .

اسرار هستی، ماوراء دید ما است و شرایط ستارگان و نیروهای کیهانی دخالت در هستی ما دارند . در قدیم منجمین، جزء گروه اندرزگوها بودند و اشخاص مفت خور، دکان دار خرافات، که از غوطه ور کردن مردم در اوهام و مُهملات، زندگی می کردند . و با گسترش ترس، مردم را وادار به اطاعت کرده و با استفاده از جهل عوام و مردم نادان، به ترویج خرافات در اجتماعات بشری دامن می زدند . بهشت را بینهایت طلبی در جنبه های مثبت و جهنم را بنهایت طلبی در جنبه های منفی می دانستند .

مورد صحبت اصل حیات است، ولی ما در ابعاد برخورد می کنیم، از جسم حرف می زنیم و منظور نظر اصل حیات است. انسان واقعیتی است که جان همه اش را پُر کرده، در حقیقت جان است که عناصر را جهت جسد، هماهنگ انتخاب کرده است و کنترل آن را در اختیار دارد. تا سلامتی نباشد از جان بهره ای نمی بریم، خطاهای گذشته سر جایش هست و زایل شدنی نیستند. داشتن حیات، سلامتی است و آن را می توان از حال شروع کرد. جسد ما از اتم ها و عناصر خاک ساخته شده و از خاکستر ستاره است و وقتی ارزش دارد که واقعیت و حیات را اعلام کند آهن و سنگ است نفس و بُت شرار آن شرار از آب می گیرد قرار (مولوی)

جسم شما وسیله است، و در نسبت ها عمل می کند و شما تحت تأثیر آن هستید، که کم و زیاد می کنید و هر چه به ذائقه شما خوش می آید با آن انس پیدا می کنید، اینها همه در نسبت های خُلق و خوی ما قابل تجزیه و تحلیل هستند، که یکی را بپذیرید و دیگری را رد کنید.

علم در آن دخالت ندارد و فقط تلون مزاج است، که آزادی به دنبال ندارد آزادی مطلب دیگری است و لزوم آن سلامت فکراست تا آزادی گِیرت بیاید. و قلب برای معرفت و شناخت است، و اگر ما آن را از آلودگی ها پُر کرده باشیم، خدای ما هم همین ها میشوند. ضرورت عشق آزادی است و اگر کسی قبول مسئولیت نکرد، قابل اعتماد هم نیست.

عبادت برای تربیت نفس و نظم زندگی ماست تا بتواند در مسیر حق قدم گذارد و از شریعت، شروع شده به طریقت، و بعد به حقیقت می رسد.

اگر با تو حقیقتی باشد، در زمینه های مناسب گسترش و ارائه دهنده است. مردم اعتقاد و ایمانشان، فقط حرف است در صورتی که ایمان مرکزیت ثابت قلب است، که بعد از نیت و قیام، حاصل می شود.

اگر خدا را نبینید، به یاد او نخواهید بود و وقتی خدای تو خیالی است تو بر احساسات مذهبی، عمل می کنی و این تکرار قراردادهای، اجتماع و عوامل تحریک کننده ذهن، است که تو را به کاری وا می دارد، مانند کمک به دیگران، که اجتماع تعیین کننده حالات تو است. تورم سلولی اسمش انسان نیست. تا حقیقت دریافت نشود حیاتی، هم نیست.

تظاهر به دین داری وجهی از نفهمی و ضعف است که دنیای ما را پُر از خرافات می کند. آن که می گوید «خداوند می فرماید...» برای منافع خودش است. و این یک مغلته ی بزرگ و زبان استبداد است، و می خواهد فساد خود را توجیه و به آن جنبه ی اجرایی بدهد، و کلاه بردار دینی است. اگر هم خداوند چیزی گفته باشد، به من چه ارتباط دارد، هر وقت برای من شد برای من است. سیر سلولی حیات نیست و مسائل طبیعت، مال زمین و نهایتاً تجزیه و فساد است. زندگی یک وجه و نموداری است از حیات، و ابعاد مادی و نمودارها با بود، فرق دارند.

برداشت های موضعی و مقطعی، و هر کاری که متکی بر هوس و نفس است، حقیقی نیستند. تا زمانی که مسائل مادی دلخواه تو باشد، راضی هستی و فکر می کنی خدایی دارید و همین که مطابق نفس و طبع تو نبودند، همه چیزها دگرگون می شود، و داد و فریادت به آسمان میرود که این چه خدایی است!

حرفی که می زنید، دیگری فقط از آن متأثر می شود و خواسته های خودش را پیاده می کند. ما چیزی را می شنویم که مطابق ذوق و طبیعت ماست نه حرف گوینده را (خودخواهی) و این بابت تحولات و انقلابات سلولی و طبیعت است، که مانع شنیدن حقیقت می شود.

کلام حق را زمانی می شنوید که در اعتدال قرار داشته باشید، و هدایت با خداوند است. خواسته ها و هوس ها نشدنی هستند. تو که به فکر فردا هستی، امروز همان روز است، که منتظرش بودید. اینها ساخته های ذهن ماست، که محصولی ندارد و فاقد ارزش است، و اگر ارزشی، باشد در حال است. دیروزها فقط جهت آگاهی و اطلاع دارند، دیروز آرزوی از دست رفته است و فردا هوس آرزوهای دیروز. همه آرزوها، نق نق ها هستند که مدام بر سر ما نق میزنند و پیوسته ما را تحت فشار قرار می دهند و حاصلی جز درد و رنج ندارند.

هیئت مادی و بدن ها، بر اثر فشارها، و جاذبه ها، شکل گرفته اند و اگر فشارها برداشته شوند، سلولها متلاشی خواهند شد. سلول خلایقیت ندارد و تکثیر سلولی طبق قانون طبیعت و بدون دخالت ما انجام می شود، و شرط اول، برای داشتن حیات اعلام اصل قابلیت است.

عجایب خلقت

لذت شادی آفرین و شادی لذت
بخش است و موقعیت میافریند.
شادی احساس درونی است و

عالی ترین شادی، بر اثر زندگی اندیشمندانه ایجاد می شود. علم مطلق (خدا) علت اصلی موجودات است. (حقیقت اشیاء نور، موج و انرژی است) وقتی علم و دانایی نیست دستخوش متغیرات نفس هستیم، علوم حسّی، سطحی هستند و نمی توانند قابل نفوذ در واقعیت باشند.

و اگر قرار باشد چیزی برای ما انجام شود، همین الان است. ولی انسان برای یادگیری همچنان منتظر است که اتفاقی بیافتد! عاقبتی که دنبالش می گردید، همین حالا است. تو آنچه خواستی، نشده و آنچه آرزو می کنی نیامده در نتیجه حال نداری و وابستگی تو به امور خیالی است.

تو در غم، گذشته و آرزوی آینده ای و اگر قرار بود چیزی برای تو باشد حال است. و حال یعنی تمام دقایق و لحظات تو در عدل خودش باشند. آرزوهای بدون پشتکار، همه اش غم و درد و رنج هستند. روشهای غلط انتخاب کرده اید تا این شادابی نباشد، مبتلا به خرافات دور ماندن از واقعیت، و هوس ها نشدنی هستند.

انسان موجودی پیچیده و نمودار دو جهان است. انسان ترکیبی است از همه ی آثار و صفات طبیعی و خصوصیات ارثی، ژنتیکی، و آثار و صفات روحانی و انسانیت. و دارای قوالبی است از لطائف روحانی، که در قالب جسم او استقرار یافته، و روح وی هماهنگ با جسم مثالی سرشته و حقیقت او را که روحانیت اوست، در قالب مادی گنجانیده، که هماهنگ با یکدیگر در سیر هستند.

قانون طبیعت، تحمیل بر سلول و جسم است و قالب مادی انسان، جایگاه و محل خمیره ای روحانی است که با سیر کردن در مراحل جمادی، نباتی، حیوانی، و مراحل تکوینی مختلف به کیفیات، مستعدّه رسیده و مساعد پخت فطیره ای گشته و این پیکره در مسیر تکوینی خود از عجایب خلقت است. چه که در وقت تولد، موروث عوامل ژنتیکی اجدادی و متأثر از آثار جغرافیایی و منطقه ای و هم آمده از تأثیرات کیهانی، و انرژیهای کائنات، و شکل گرفته از ترکیبات اختصاصی خانوادگی، و

تاریخی، فرهنگ مذهبی و معجون و ترکیبی از تمام عوامل و علوم موجود در هستی، در خلقت آن به کار رفته است .

و خمیره ی روحانی، خلل و فرج پیکره و قالب مادی او را پُر کرده و تأثیرات فلکی حاوی و حامل همه ی نیروها و علوم حیاتی (منشاء حیاتی) و قابلیت بینهایت قادر مطلق (روح خدایی) در او ریخته شده .

در حقیقت با این مقدمات می توان گفت موجودی فراهم آمده که نمودار دو جهان است، که در یک قالب ترکیب گردیده و تحت تأثیر نیروها و کششها و فشارها و میدانهای مغناطیسی و جاذبه های مختلف کیهانی شکل گرفته است، و اوست حاوی امانت حق و خدا .

(کُنْتُ كُنْزاً مَخْفِیًّا، من گنج مخفی بودم انسان را آفریدم تا شناخته شوم)

جهان انسان شد و انسان جهانی ازین پاکیزه تر ، نبود بیانی
(شیخ محمود شبستری)

البته این موجود با عظمت، چندی نمی گذرد که با جاذبه های محیط طبیعی خود مأنوس می شود . و در اثر غرایزی که در اوست، در کششهای نفس اماره، قرار می گیرد و حقیقت فطری و روحانی، خود را فراموش کرده و به عنصری طبیعی، و موجودی حیوانی، که قانون طبیعت بر آن حاکم است بدل می گردد و به فطرتی پست می گراید .

بچه که متولد می شود، هیچ آلودگی با او نیست و کم کم آموزش ها توسط محیط اطراف، کودکان و مدرسه و مسجد و کلیسا به او داده می شوند که بخشی از ما شده اند و این باورها و تعلقات است که به صورت گندابی در ذهن، ما جاریست و این آلودگی ها، مربوط به ما نیستند بلکه به ما تحمیل شده اند و شخصیت ما، دانش ما و باور، ما را تشکیل داده اند و شده اند امنیّت ما! .

و این بوی گند خود خواهی ها، که در ماست از بابت آنهاست و این باورها و تعصبات مذهبی هستند که زندگی ما به کند کشیده می شود .

انسان این موجود طبیعی، حاوی نفسی است که ضمیر هوشیاری و ناهوشیار او را پُر کرده و ترکیبی است، از قوالب چهارگانه که باید بازشناسی و به ارزش و اهمیت جان خود پی ببرد، و باید که طی مراتب کند و به فطرت اولیه خود، بازگردد .

توبه، به معنی باز گشت است . و گذشتن از مراحل نفس، تزکیه و عشق می خواهد . و تزکیه یعنی موافق قانون حیات شدن و "باش" .
و آن یعنی عدل و گسترش و جمعیت خاطر که اعلام می کند اصل فطرت را آنچه که در اول بود .

سیر نفس و تطبیق آن در قوالب چهارگانه

۱- قالب طبیعی، در نفس اماره ۲- قالب اثیری، در نفس لوّامه
۳- قالب عقلی، در نفس ملّمه ۴- روح قدسی، در نفس مطمئنّه

مراحل رشد انسان، از نفس اماره که همان نفس حیوانی است شروع و به نفس مطمئنّه کامل می‌گردد . و آن یعنی قابلیت را در جهت استعدادات نفس عرضه کردن، که حاصل آن (سلامت، آرامش و ثبات) است .

در سیر نفس، فطرت و خمیره های روحانی منطبق است به استعدادهای نفسانی در هر مرحله از حیات . اگر انسان در نفس اماره بماند فرض او بر آن است که اصل و حقیقت وی همان جسم طبیعی، و نفس اماره است . و اگر به مرحله بعدی که قالب اثیری است عروج نماید، و در نفس لوّامه قرار گیرد می‌فهمد که حقیقت دیگری در وجود او یافت شده است، که بالاتر از جهان طبیعی اوست . و ضمن این که احاطه ی کامل بر جسم طبیعی و نفس اماره دارد، روی به عالم پاکی و سلامت، می‌آورد و با دریافت حقایق، دارای فطرت بالاتری می‌گردد، و دیگر پست فطرتی قبلی را ندارد . و اینجاست که شخصیت حقیقی انسان پایه ریزی می‌شود و آماده ی عروج به مقامات هستی می‌گردد .

با در نظر گرفتن موارد فوق، فرضیه تناسخ باطل است، چون روح کسی که در مراحل بالا مثل روح قدسی، قرار گرفته است نمی‌تواند منطبق با روح نوزادی باشد که تازه متولد شده و سیر مرحله ای را طی نکرده است . ما فقط انعکاسی از یک اشعه هستی هستیم، و هر نفسی، خود باید واقعیت را کشف، و اعلام کند [من] را و این امر، دریافت علم و حقیقت است و ابعادی نیست . طلب تو هر چه باشد و انرژی و فکر تو در هر زمینه ای خرج و سرمایه گذاری شده باشد، همان عایدت می‌شود . اگر وقت، و انرژی را خرج وجود، کردید وجود حاصلت خواهد شد .

تأثیر میدانهای انرژی و درمان

ماده شرایط خاصی، از انرژی میدان مغناطیسی است. تغییر میدان های انرژی هنجارها را تغییر می دهد. (آهن در آتش نرم

می شود) و هر چه میدان نیرو، قوی تر شود ماده هنجار دل خواه پیدا می کند. (تغییر رفتارهای طبیعی در مقابل نیروها).

ماده نسبت مستقیم با تأثیر پذیری از میدانهای نیرو دارد. و تضادها، در امتداد سلسله اعصاب مرض ساز هستند. وقتی ضعف در سیستم مغزی است، تو دُچار خیالات هستی، ناله می کنی و چراها داری و شکایت می کنی، و نق میزنی. چون در آنجا جهت سلامت نیست.

انسان قابلیت و استعداد آن را دارد و می تواند با تمرکز، و ایجاد میدان انرژی، جسم خود را تحت تأثیر قرار داده، و در درمان بیماری خود تأثیرگذار باشد. و این را هر کس برای خود قادر است انجام دهد.

و کسانی که ادعای انرژی دادن می کنند دکان باز کرده اند، و کلاه بردارند. به تو دروغ می گویند تا جیب شما را خالی کنند. هیچ کس جز خودت، نمی تواند برای تو کاری انجام دهد.

نزول از لوح محفوظ و عالم

جبروت، به منطقه ملکوت که

عالم وحدت است آغاز و از آنجا

به عالم کثرت، که جهان ماده است گسترش یافته. بصورت سمبولیک میتوان گفت که در لوح محفوظ همه چیز بالقوه، هستند (نقطه اول یا نقطه انرژی) ولی صورت امکانی و اسم ندارند، مانند طرح (تابلوی نقاشی).

و در عالم کثرت، زمان و بُعد پیدا کرده اند (محدوده ها) و آن اصلی که در همه ی اینها وجود دارد اصل حیات، و روح خداوندی است که قابل دید نمی باشد. خداوند بی نیاز است پس ضروری برای خلقت نبوده، بلکه او خود خلقت است که اعلام کرده است خودش را. و آنچه که ما

مشاهده می کنیم، بر اثر قابلیت، و پتانسیل خلقت، و جوهره پدید آمده اند. خدا واقعیت مطلق امکان و علم است، که از کیفیات آن قابلیت، اسماء پدید آمده اند که همان (موجودات) هستند.

خلقت

کیفیتی که از جوهرهٔ واقعیت یا (خدا) حادث و ظهور پیدا کرده اند . هیچ ذره ای نیست که خالی از این جوهره باشد، و هیچ جا نمی توان یافت که خالی از هستی، خدا، یا انرژی حیات و علم باشد . مسئله خلقت قابل لمس است ولی ما حس آن را نداریم و در آسمان ها بدنبال خدا، میگردیم چون خودخواهی ها، و غرورهای ما شکل و فرم گرفته اند، و حاضر به پذیرش علم نیستیم . انسان شکل گرفته در امتداد افکار و ذهنیت ها فقط سلول است، که رنگ پذیرفته و کار انجام می دهد و حاضر به تصحیح خود نیست، متعصّب، و خشک و شکننده است .

تو حرف ها را می شنوی و به نسبت ذوق خود اجرا می کنی و مدعی بر دانایی هستی! عظمت با تو هست، ولی خبر نداری و دائم در خطا و تلوّن مزاج هستی . ایمان و عقاید مردم را نگاه کنید چگونه است! . در صورتی که تنها مطلب مهم حیات است، و آن دانایی لازم دارد و گفتار ثودهٔ مردمی و عوام دانایی نیستند .

مردم یعنی تفرقه، و دانایی در تفرقه نقشی ندارد، و همه اش هوس ها بدآموزی ها، خرافات، آرزوها و ناله ها و ناشکری هاست .

آن کس که غافل باشد، نعمت ها را به پلیدی آلوده می کند ، در صورتی که تو تعیین کننده هستی که چه می خواهی . بدن ما فقط یک دستگاه است که طبق قانون طبیعت عمل می کند . نفس، مرکب توست که باید تربیت و نظم پیدا کند و تو به آن محتاجی . این جسم و جسد وسیله ای است که بتوانید بر آن بنا کرده به اصل خود پی ببرید .

جامعهٔ ما از حقیقت بدورند، مسائل ما سطحی و حسی است و ماورای آن را نمی بینیم، ما مبتلا به خرافات هستیم و تعصّبات، ما را از واقعیت دور داشته است . و باعث شده که مسائل را آنطور که هستند نبینیم .

و وقتی تو چیزهای معمول را ندیدی، چگونه می خواهی خدا را ببینی؟ باور به خدای ندیده و نشناخته و نشنیده چه معنی دارد! .

در هر کاری هدف لازم است و اگر هدف باشد، همهٔ ادوات و همه چیز را در جمعیت به کار انداخته و قوتها را در جهت هدف به کار می گیرد و محصولی خواهد داشت، و کاری که از او سر میزند، قوت قانون است

نمودارهای عشق

یکروز حوصله نداری، و بچه
ات را از خود دور می کنی در
گنه این دفع عشق نهفته است.

این یک نمودار است، و چگونگی ها در زمینه ی محبت است، و آنچه
حاکم است جذب است . جذب و دفع یک حرف است با دو نمود و در
اصل یک واحد است . فردا که به دلیلی به بچه ات حرف نمی زنی،
جدایی به وجود نیامده و ارتباط همچنان هست . تظاهر به بی علاقه گی
عکس العمل عشق، و بی تفاوتی نقطه ی مقابل عشق است .

عشق در جوشش است وقتی بچه ات را دوست داری، چه چیز اوست؟
شلوغی او است یا خوبی او؟ در اصل چیزی جز عشق نیست، در خودت
جستجو کن چیست که یکی را جذب و یکی را دفع کرده است .
این اصل عشق، است که در کثرت تجلی کرده است و نمودارهای
مختلفی، از یک نفس واحد هستند .

ظهور و پیدایش هر چیزی متوجه به اصل قابلیت قبول، و پذیرش اوست
و این نموداری از عشق است که از مرکزیت عرضه می شود . رنگهای
مختلف در گل ها متوجه است به آنچه پذیرفته اند .

و اگر قابلیت قبول نبود، چیزی به ظهور نمی رسید. ما برخورد به نفوس
می کنیم ولی در اصل، نفس واحده است و در حقیقت خدا عاشق، خودش
است و آنچه که خلق کرده خودش است . و شما نمودارهای او را می
بینید (مبدأ یکی است و همه چیز جلوه ی اویند) جهت ثابت است پس جدایی
و گناه بابت چیست؟ "گفت؛ دعوت بنده اجابت کنم و حاجتش برآورم، که
از بسیاری دعا و زاری بنده، بسی شرم دارم" (سعدی) .

وقتی زبان شکر نیست، بدبختیهای دنیا بر سرمان خراب می شود، و این
نیزه های طبیعت است که بر اثر نا شکرگی بر ما پرتاب می شود و
باعث درد و زخمی شدن ما می گردد و آن نموداری از نعمت های عشق
است که می تواند انگیزه ای باشد برای فهمیدن ما، که مسیر خود را به
جهت حیات و زندگی درست برگردانیم، و این تحوّل سبب نجات ما
خواهد شد . اگر کسی که مرتباً کار نا صواب انجام می دهد، هیچ بلایی
بر سرش نیاید، چگونه متوجه خواهد شد کارش اشتباه است؟

و اگر نفهمد که کارش غلط است همچنان به کار خطا ادامه خواهد داد و متوجه نخواهد شد عملی که انجام می دهد اشتباه است، و زندگی او را آشوب می کند .

ما تا کی می خواهیم خطا کنیم؟ تو زبان شکر نداری یک گرفتاری تو که رفع شد عوض شکر گزاری، می گویی این طور باید می شد! تو از رفع مرض ابا داری و طلبکاری می کنی! و نظمی در تو واقع نشده، که قابلیت قبول، و پذیرش حیات را اعلام نماید . بذری، که قابلیت قبول حیات نکند سبز نخواهد شد .

هیچ چیزی به زیبایی کشف وجود انسان، و خود شناسی نیست. وقت تو برای خودشناسی

خود شناسی

مقط یک (دم) است، چون پس از آن بازدم با آلودگی هاست . اقرار به گناه اولین قدم پاکی هاست که دیگر بار تکرار نشود، تا برای تو آرامش باشد و انا زندگی دنیا بازیچه و هوسرانی است .

تو با پایمال کردن قوانین حیات، به خود ستم می کنی و بعد منتظر نتیجه هستی که چه بشود؟! . و وقتی زندگی خراب می شود، دلایل می آوری که خود را تبرئه کنی . و بعد ناله ات بلند است که این چه خدایی است و چنین و چنان . تو آینده خود را خودت می نویسی، همه چیز در وجود آشکار است ولی تا زمانی که در ابعاد اعلام نشود ما نخواهیم فهمید . و اگر زندگی تو گند است انتخاب خود تو و با ندانم کاری و بدون علم کاری را انجام داده اید و نتیجه اش همین است که می بینید .

متحجر ماندن در جعبه ی ذهن، و یک قالب فکری نوعی بدبختی و عقب ماندگیست . آدم ضعیف هزار بلا به سر خودش می آورد که مورد توجه دیگری قرار گیرد . ضعف خود را اصلاح کنید تا محتاج دیگران نباشید ما تا زمانی که نیازمندیم، بدبختیم .

دم غنیمت دان که دنیا یکدم است هر که با دم همدم است او آدم است (صفی علیشا)

افکار شما، وسیله کار شماست، متغیر و غیر حقیقتی است، (ذهن و نفس) اصل دانایی است که حکم می کند، جهش های سلولی طول موج تناسبات

مادی هستند و ما باید از تاریکی ها، بگذریم تا به روشنایی برسیم .
دروازه ی بهشت، از جهنم است و برای کشف حقیقت درون، صبر لازم
است تا در مرتبه های مادی گویا شوند .

شراب خوب، یک شبه تهیه نمی شود باید مو را بکارید سبز شود و
صبر کنید تا انگور آن برسد (یعنی در ابعاد اعلام شود) و بعد مراحل
تخمیر را هم بگذراند تا شما درک کنید و بفهمید .

شما نیز باید از مراحل نفس، بگذرید تا به روشنایی برسید برای آگاهی و
خودشناسی، صبر و توجه، مراقبه و تزکیه، و علم لازم است .

شاخص، در هر لحظه مشخص می کند که چیست و آداب و رسوم، و
تظاهرات بیرونی به مسئله حقیقت ربطی ندارند .

مغناطیس بدن انسان، با میدانهای الکتریکی جهان مرتبط است . و تمام
مسائل در کار ما دخالت دارند، ولی برای ما قابل احساس نیستند، و نمی
توان آنرا درک کرد . همه ی نمودارها که برخورد می کنید، برای
فهمیدن ماست، اگر می خواهید سلامت بمانید، سرت به کار خودت باشد.
از دیگران کاری برای ما ساخته نیست .

من حاضر نیستم، در کار دیگران دخالتی کنم و حرفی بزنم و یا خودم را
با دیگری مقایسه نمایم چون من هیچگاه تو نخواهم شد .

زندگی خود را با کارهای مفید، پُر کنید آنچه شما را در رسیدن به حیات
موفق می کند راستی است .

عالم محسوس را عالم خطی یا

رویه ای هم گفته اند . آنچه که

ما به چشم می بینیم عالم امکان،

و سایه ایست از حقیقت هستی

طبیعت

و دنیای امکان

و خیالاتی بیش نیستند، جهان تجلی و نموداری است از حقیقت وجود، و

موجودات این جهان، تجلی و فیاضیتی از مبداء نخستین آفرینش هستند

که از مبداء (لوح محفوظ) به عالم کثرت نزول کرده اند، و طبیعت تظاهر

آنست . ما چیزی جز خدا نداریم، دنیا و عقبا تصویری هستند مجازی،

بر پرده ی پندار ما، و خلقت گذر و نمایش سینمای زندگی، است و آنچه

عامل است جوهره، و نیروی عشق است، نور و انرژی است .

ما مهریم و پنهان در نهان، اگر تو اصل قابلیت خود را اعلام کنی عشقی و حقی، صحبت از واقعیت و یگانگی است، ولی امورات ما سطحی و شاکر نیستیم، و شکرگزاری یعنی واقف بودن به خودت که بشناسی خودت را تا ضایعه ها پیش نیایند و سالم بمانید .

نور ذات

نورذات، عقول و نفوس هستند و شامل (عقل و نفس، انرژی و ماده، قوه و جسد) که از جوهره، و ذات

زیبایی مطلق ساطع شده اند . و راه رسیدن به حقیقت زیبایی، عشق است و آن حقیقت هستی و عین ذات باری تعالی است . نیروی خداوندی به کل هستی احاطه دارد و پیوستگی بین مبداء آفرینش، و تجلیات او دائمی است . واقعیت های مختلف جز نور، نیستند و واقعیت چون بدیهی است نیازی به تعریف ندارد . چیزی روشن تر و آشکار تر از نور نیست و همه چیز به وسیله نور آشکار و تعریف می شوند .

جهان محسوس و موجودات عالم از درجات مختلف نور و ظلمت هستند ذات نخستین نور مطلق، پیوسته پرتو افشانی می کند و جهان محسوسات و امکان، از آن متجلی شده و همه چیز را به وجود می آورد . و با اشعه خود به آنها جان می بخشد، و هر چیز در این جهان موج و اشعه ایست از نور ذات او، و هر زیبایی موهبتی است از رحمت او، و زیبایی و رستگاری بشر، وصول به نور ذات اوست .

همه چیز نور است و نور خالق است و اولین آفرینش، نور عقل است . تمام عالم آینه ایست از خدا، که خدا را نشان می دهند یک نقش و یک نقاش بیش نیست . «نفس واحد» کل هستی و آفرینش، تراوشها و تجلیات ذات، یا طفیلی های عشقند . چون اگر عشق نبودی هیچ نبودی .

چشم دل بگشای، که جان بینی آنچه نا دیدنیست، آن بینی

(هاتف اصفهانی)

نور خداوندی بر جانها احاطه دارد و هستی به کلماتش گویاست . چه چیزی را می توان نام بُرد که علم وجود و هستی در آن نهفته نباشد؟ . همه ی چیزهایی که در عالم مادی به چشم می خورند، نشان دهنده آثار و نشانه های اویند . جان در مرتبه ی بالاتری قرار دارد و حواس محدود

ما قادر به درک آن نیستند و بجز ذات پروردگار هیچ قدرتی نمی تواند بر جان ها و روان احاطه داشته باشد .

روح از امر پروردگار است و به حقیقت درون تو مرتبط می شود، و ما به وسیله حواس قادر به درک آن نیستیم. و برای همین است که هیچ کس نمی تواند دیگری را هدایت کند و هدایت، فقط با خداوند است . و بخشش او عام و آنچه که تجلی می کند عین ذات و بخشش اوست و ما هم یکی از آنها هستیم .

در باره ی عشق بیش از هزار

معنی متصورند . عشق سازنده و

خلاق است . پایه و اساس عشق

محبت است، و عاشق به هرچه بنگرد معشوق بیند . عشق، مظهر آزادی خوشبختی، زیبایی و غم، مظهر تاریکی، اهریمنی و نیروهای سیاه است. عشق، نیروی جذبه و فراسوی پندار و یک ریاضت است که باید بتوانید در آتش آن بسوزید، عشق حقیقی، نیروی جاذبه هستی، و عامل است و آن یک نیروی الکترومغناطیس قابل نفوذ است .

عشق چیست؟

عشق اساس کائنات و شور و شوق و خروش است، و مبداء کائنات، یک نقطه انرژی و نور بوده که موجب ایجاد هستی و آفرینش شده است .

این قانون هستی و نیروی عشق است که جهان و زندگی ما را میچرخاند اگر عشق در وجود هر انسانی باشد او را به مقصد و هدف می رساند .

عشق یک قانون و هنجاری است حاکم بر آفرینش، و این قانون و قانون که جهان را نگه داشته راستی، حقیقت، درستی، زیبایی، عدالت، تعادل و هماهنگی است و مجموعه همه اینها یعنی عشق و محبت و قانون هستی.

عشق از ریشه عشقه گرفته شده و آن گیاهی است که به درخت چسبیده و با آن بالا می رود و از آن تغذیه می کند و انگل، درخت است و باعث از بین رفتن آن می شود . اسم اصلی آن باید خودخواهی و خودپسندی باشد، چون در اصل عاشق خودش، است عشق گفتاری شقاوت است و شما که طبیعت از افکار و هوسهای خود می کنید، عاشق خودپسندی های خود هستید ، و خدای تو ساخته ی ذهن تو و نیازهای فردی و تقاضاهای سلولی تو، می شود که در وجود جایی ندارد .

عشق و اعتماد؛ در اجتماعات چنان مرسوم شده است، که اعتماد ارزشی بالاتر از عشق است، زیرا در اعتماد عشق مستتر است ولی در عشق اعتماد مستتر نیست. عشاق، تقریباً مانند کارآگاهان هستند و جاسوسی یکدیگر را می کنند، عشق وقتی زیباست که به عنوان بخشی از اعتماد بیاید. و همیشه بعنوان بخشی از اعتماد، می آید زیرا اعتماد، نمی تواند بدون عشق باشد ولی عشق، می تواند بدون اعتماد باشد و عشق بدون اعتماد، زشت است و در عمق آن انواع حسادت ها، تردیدها و عدم اطمینان هاست. وقتی میگویی دوستت دارم، بدون این که گفته آید، یک موج ظریف از مالکیت، در آن پیدا است، عشق یک مبارزه همیشگی است یک جنگ، است در خواست می کند ترا دوست دارم در واقع تو را دوست دارم، چون می خواهم تو مرا دوست بداری!

عشق کیفیت است و دادن عشق، تجربه زیبائیست، بجای این که درخواست کنید عشق بمن بده، عشق دادن را بیاموز، و بگذار عشق خاصیت تو باشد. این آغاز خطاست که کسی بجای دوست داشتن، بخواهد دوستش بدارند، تو فقط عشق بده، و به گرفتن آن فکر نکن عشق فراوان دریافت خواهید کرد، اگر در دادن عشق، خسیس باشید خواهد مُرد، پس در مورد عشق و لخرج باش تمام شدنی نیست مانند ابری باران زا باش که بیدریغ همه جا می بارد، آنگاه مردم عاشق تو خواهند شد، و این قانون است که هر چه بدهی بیشتر خواهی گرفت.

عشق یک احساس و هیجان است، یک دیدن و خوش آمدن است. عشق، وصلت عاطفی و حسّی و یک تجربه بیوشیمی مشترک است، مسائل هورمونی و غرایز طبیعی است که فعل انفعالات شیمیایی در مغز فعال می شوند، در این حالت عاشقی، مغز تجربه و تحلیل تعطیل است.

ما عشق را نمی شناسیم، گفته های عشق، که در حرف می آیند بازیهای ذهن و آن یک هوس است. عشق تا زمانی خوبست که به آن نرسیده آید، آنقدر تو را دوست دارم که می خواهم همیشه از تو دور باشم، چون در دوری شوق وصل است، و در نزدیکی ترس از فراق.

عشق دردناک است. زیرا انسان را دگرگون می سازد و گذشته امن را از تو می گیرد و با ترک دنیای امن و راحت درد آغاز می گردد.

این همان دردی است که پرنده به هنگام اولین پرواز احساس می کند، و به سبب همین ترس است که میلیون ها انسان زندگی بی عشق دارند .
عشق انگیزه ای پرتنش و خطرناکی است سفری به عمق وجود خود و شناخت خود است، رو راست بودن پایبندی و تعهد به خود است، عشق هدف زندگی است و فقط در حال و هوای عشق است که ارتباط برقرار میشود از طریق دلی که آراسته به تواضع، مهربانی، سخاوت و گذشت باشد و از زنگار (خشم و کینه، حسد و تنگ نظری، خبث و تکبر) پاک باشد داشتن عشق شهامت، لازم دارد و مهربانی، و انصاف، از برکت ذات عشق است، و کسانی که عشق ندارند با ذهن خود درگیرند و زندگی آنها مرده است و دُچار انواع روان پریشی ها و عصبیت ها هستند، و زود پیر می شوند . در کار عشق حُب و بغض وجود ندارد .

عشق شادی و خرد زندگی و نیروئی است که از هوشیاری ساطع میشود و زمانی که ما از ذهن فارغ شویم، شادی زندگی از طریق ما در جریان است . عادت ها نمی گزارند ما از ذهن، بیرون بیائیم . عشق، فضای وحدت این لحظه است، و آن زمانی است که تو از ذهن رها شوی .

عشق نخستین مخلوق، و منتهای عقل است که جمال را تحقق می بخشد، و آن آتش مقدسی است که جز خدا همه چیز را می سوزاند . موج آتشین عشق، به حقیقت بخشنده ی همه مواهب است و کائنات در قلب و روح عاشق در تابش و درخشش میباشد .

جنس عشق از ذات شادی و آرامش و زیبایی است و یک جنبه ی آن خرد، است و جایی که عشق باشد ستیز وجود ندارد . هر چیزی را ذکاتی است و ذکاة عشق اندوه طویل است . عقل، قهرمان آبادانی دو عالم و عشق، خرمن سوز این دو عالم است . عشق توازن وجودی است که اعلام حیات می کند (هماهنگی) در خاک، گل است با رنگ و بویش و رابطه بین بذر و خاک عشق، است که میشکافد بذر را و خلق می کند گل را با همه ی زیبایییش، یک نیروی نامریی و غیر قابل اندازه گیری که ترکیبات جسم را انتخاب و پایدار می کند، و نهایتاً اعلام هست .

عشق، زندگی در لحظه، و یک اصل وجودی، است که دارای تکیه گاه ثابت و اصیل میباشد . ولی آنچه انسان به نام عشق میشناسد عشقهای

محدود هستند که نموداری هستند از عشق حقیقی، عشق مجازی صورتی از عشق حقیقی و تغییرات را شامل است. عشق حتی در همان مرتبه های محدود هم نمودارهای زیبایی دارد و انسان عاشق، زندگیش معنی دار است. شوق دارد، انرژی دارد، تنها نیست، امیدوار است، از خود گذشتگی دارد زیبایی ها را بهتر و مشکلات را کوچکتر می بیند و حس می کند، اما چون عشق در این مرتبه متغیر است، حالات آن میتواند در جهت عکس و منفی هم نمودار داشته باشند. مانند نفرت، خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، رنج و لذت را توأمآ دربر دارد.

عشق حقیقی جوهره ایست مجرد، که ثابت است. و آن یک اصل وجودی و مترادف با لطیف ترین، و روحانی ترین مرتبه حیات است، که نمودارهای حیاتی آن همیشگی، است (خلقت) - انتظار همراه نیایش عشق است، دلی که با عشق بیامیزد جایگاه حق، و قلمرو ملکوت است. عشق از طرف خدا و آن سیر است زیرا بدون دلیل اتفاق می افتد. عشق یگانه است، (خدا) و آن تجربه یکی دیدن "وحدانیت" و آن "دین توست" که مردم عوام و بی خبر با نام گذاری الحاقی روی دین ها، جنگ ها راه انداخته اند. که همچنان ادامه دارد.

طبیعت موجود، رو به فناست و
او برای بقا تلاش می کند و می
خواهد خود را جاودانه، ساخته
و بی مرگ، شود. و تنها راه

هدف طبیعی عشق

تحقق این خواهش، تولید مثل، و زایش است. که به طور دائم، نسل جدید و جوان را جایگزین نسل قدیم و پیر می کند. طبیعت، مامور تغییر است و افراد قدیمی، را از صحنه پاک می کند تا راهی برای افراد جدید باز شود. در حال حاضر، فرد جدید شما هستید. البته نه خیلی دور از زمان حال، شما به آن فرد قدیمی تبدیل شده و میبایست که از صحنه پاک شوید. و این یک واقعیت است که خصوصیات انسان در طول زندگی دائماً در تغییر است، و هر لحظه او فرد جدیدی می شود، نه تنها سلولهای گوشت و پوست و مو و سایر اعضای بدن در تغییر است، بلکه منش و خلق و خو و عادات، عقاید و خواسته ها لذات و ترسها نیز چنین اند

هیچ کس همواره همان نیست که بود، و پیوسته نوع تازه تری جای خود را با انواع پیشین عوض می کند .

در مورد شناخت و دانش هم او هر لحظه موجود جدیدی می شود، و دائم جذب و دفع صورت می گیرد که مربوط به زنده هاست . یعنی همواره چیزی در او ایجاد شده و چیزی از بین می رود .

برای رسیدن به بی مرگی و جاودانگی است که تمام موجودات دارای شور و شوق و عشق، هستند که آمیزش و زایش را با ادامه تغییرات زندگی و حیات به همراه دارند .

اگر از چیزی بسیار متنفر بودید
نشانه ی آن است که آن چیز
برایت جذاب است، و به طور

عشق و نفرت

مغناطیسی به سوی آن جذب شده ای، و تو به سبب نخوت از او دوری می کنی، ولی آن کشش وجود دارد و هر گاه تو کشش داری و چیزی مانع آن می شود، جاذبه به دافعه تبدیل می گردد . عشق و نفرت دو نمود از یک اصل هستند، وقتی عشق منکوب شود به نفرت تبدیل می شود. نفرت، عکس العمل عشق و بی تفاوتی نقطه ی مقابل عشق است . و مهربانی جز خلوص خشم نیست .

این گدای آشتی، خشم منست اندر این خشم، مهربانی منست

وقتی قلب دو نفر از هم دور شده باشند همدیگر را نمی شنوند، برای همین است که به سر هم داد میزنند، و ناراحت و عصبانی هستند .

وقتی دو عاشق نزد هم هستند با آرامی صحبت می کنند، چون قلب ها به هم نزدیک اند . وقتی بیشتر بهم عاشق باشند، در ملکوت خدا و لطافت در گوش هم نجوا می کنند . و وقتی قلب ها با هم یکی شوند فقط یکدیگر را نگاه می کنند، که عشق و عاشق و معشوق یک حرف هستند . وقتی این عظمت و زیبایی واقع شد، حیرت است .

ارتباط عشقی؛ در پاکستان سگ را نجس میدانند . مردی حاجی، مؤمن و نماز خوان با ریشی بلند و مذهبی، سگی داشت که همیشه زیر پای حاجی می خوابید، مردم به او ایراد کردند که ای مرد خدا سگ حرام است، و او میگوید خیر هر چه که خدا آفریده باشد حکمت است .

حاجی بیمار شده و در مریض خانه بستری می شود، او بعد از چند روز از همراهانش می خواهد که سگ او را به نزد او بیاورند، و اقوام حاجی سگ او را می آورند ولی بیمارستان اجازه ی ورود نمی دهند، و به آنها می گویند که در نزدیکی بیمارستان برای حاجی خانه ای اجاره کنند که در آنجا بیمارشان را برای مداوا بستری کنند، اقوام بیمار خانه را برای او اجاره می کنند تا سگ بتواند با او بماند .

وقتی سگ صاحبش را می بیند چندین بار دست حاجی را لمس می کند و زیر تخت او می خوابد، چند روز بعد حاجی فوت می کند و اقوام، او را از آنجا می برند. و بعد می گویند حاجی که مرده برویم و سگ را بیرون بیاندازیم و متوجه می شوند که سگ هم با صاحب خود مرده است .

عشق نیروی بیست که ذرات هستی را به هم مرتبط می سازد. عشق نیروی جاذبه ی هستی است .

نیروی عشق

برای درک جاذبه و عشق نهفته در دل هر موجود، کافیهست به یک اتم در طبیعت توجه شود . خواهیم دید که الکترون به صورت عاشقی سرگشته دیوانه وار به دور معشوق پُر جاذبه ی خود یعنی مرکزیت، با سرعتی زیاد در حرکت و گردش دائمی است و این امر تمام موجودات هستی، را شامل است . این عشق و جاذبه از اتم تا اجرام سماوی و کهکشان ها را فرا گرفته است . تمام عالم از ذرات گرفته تا سیاره ها، در مدار و محور اصلی خود تحت نفوذ و جاذبه ی مرکزیت وجودی خود هستند .

تنها انسان، این توده سلولی است که از مرکزیت وجودی خود غافل و از اصل، و مدار حقیقی خود دور افتاده و صرفاً عشق های مجازی را تجربه می کند، و از عشق سوزان و دائمی که محرک و محور گردش حیات است محروم مانده . در شکل گیری و فعلیت ما هم این جوشش عشق است که عناصر هماهنگ، را در یک نقطه ی حیاتی (نطفه) به صورت امواج نور، جمع کرده و با زدن اولین ضربه ی حیاتی اعلام هست می کند . این مرکزیت وجودی [من] همانند آهنربایی عمل می کند، و این توده ی سلولی را در جاذبه ی خود در آورده و از انرژی حیاتی، و عشق و جاذبه ی موجود در هستی مملو می کند .

عشق یک نیروی جاذبه و قابل نفوذ الکترومغناطیسی است که جزء و گلّ جهان بی انتها را به هم متعلق می سازد . در عالم وجود، اگر جذبۀ عشق نبودی ذره ای به وجود نمی آمدی . همه ی ابناء بشر واجد این مرکزیت ثابت وجودی هستند . و زمانی که هر یک از افراد خانواده یا اجتماعات کوچک و بزرگ ارزش وجودی خود را کشف و حاصل کنند، این نیروی مرکزیت [من] انرژی آنها را به هم مرتبط ساخته و همبستگی و جذبۀ و عشق در محیط آنان فراهم و تقویت می گردد . و عدم کشف و شناخت آن مرکزیت، باعث گسستگی، و تفرقه و اختلاف بین آنان می شود . زیرا که مرکزیت های مجازی یا (عشق مجازی) حاکم شده و هر یک از افراد را به سویی می کشد، و منجر به جدایی ها می گردد .

ولی با کشف مرکزیت [من] آن جذبۀ و عشق ذاتی انسان از حالت سکون به فعالیت در آمده و موجودیت او را مملو می کند . این جذبۀ و ذوق، درون جوش است و از مرکزیت وجودی فرد سر می زند . و تمام موجودیت او را فرا می گیرد و با این جذبۀ، دوستی ها شکل می گیرند . و همین جذبۀ ی عشق است که تمام موجودات هستی مخصوصاً انسان را در ظاهر و باطن با هم مربوط و پیوند داده و سیر از ثقلت به طرف لطافت را سبب می شود .

و جذبۀ ی، عشق است که منجر میشود ظاهر و باطن انسان به هم مرتبط می شوند و سپس از سطوح موجودیت او گذشته و در محیط اطراف بسط پیدا می کند و دیدگاهش عوض شده و (همه چیز را جلوه خدا می بیند) و یا خدا بین می شود .

و عشق است که تحرک انرژی و هم بستگی ها، را اشاعه می دهد و این جذبۀ ایست جامع و فرا گیرنده در اجتماعات بشری . عاشق چشم از معشوق، بر نمی دارد چون چیز دیگری برای او نیست بنابراین درد دنیا را کمتر حس می کند . انسان زاده ی عشق و محبت است و نمی تواند بی رحم و نا مهربان باشد و اگر هست، اسمش انسان نیست و فقط عنصر است . اگر با چشم دوستی نگاه کنید، بدی نیست که به بینید .

حلاج میگوید: عشق به خدای متعال، انگیزه اعتلای درونی و سرچشمه شادی قدسی است و آن با درد و اَلَم ، قرین است .

افلاطون میگوید: من معنی عشق را بر نمی تابم، اما میدانم که عشق جنونی است الهی، که نه شایسته تمجید است و نه در خور سرزنش بدین جهت عشق را یک نوع جنون آسمانی دانسته است .

ولی شاگرد او ارسطو، واضع مکتب افلاطون جدید شوق و رجعت روح به اصل و ریشه آسمانی خود را عشق نامیده است .

عطار میگوید: عشق است که می تواند در ساحت خود، انسان کامل تربیت کند .

و هدف آفرینش و خلقت، پرورش انسان کامل است که به روایت حافظ دلش سراپرده محبت محبوب است و دیدارش آیینه دار طلعت او و عارف، بسان یک آلت موسیقی است در دست خالق کائنات، و آنچه از او شنیده می شود، نغمه ایست که از قلب او توسط نوازنده ی آسمانی به گوش می رسد .

مولانا، وارسته ای که به عقل جزیی اعتنایی ندارد و به عشق، که کانون نور و یا خود نورست و در پویش و جوشش میباشد، معتقد است . و او شریان نور را در همه موجودات آشکارا می بیند و دریافت های جوشش درونش، از آتش است و نوای روح انگیزی که از گلویش، بر می آید او نیست، بلکه عشق و یا معشوق است که به زبان او سخن می گوید .

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
(مولوی)

عشق، اساس کائنات است و آن نور و آتشی، است که اضافات را می سوزاند و خالص می شود و این آتش مقدس عشق، و نور الهی، قلب های عشاق جهان را روشن می کند .

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست
(مولوی)

عاشق حکمت هر چند هنوز در پرتو حواس، لذتی می برد، هرگز اجازه نخواهد داد که لحظه ای از جستجوی زیبایی حقیقی بازش دارند .

باید در نظر داشت که همان افرادی که عاشق حکمت هستند، نخستین محرکه جستجویشان را زیبایی جسمانی آدم های خاصی فراهم آورده اند.

عشق عمومی به زیبایی جسمانی، روان شناسی مدرن عملکرد محرک جنسی را در بسیاری زمینه ها رد یابی کرده که تا کنون شکی به آن نمی رفت و آن را تصعید تدریجی هورمونی، و خواهش های نفسانی، دانسته است که ممکن است برای امروزی ها موجه تر و پذیرفتنی تر باشد .

زندگی یعنی امید و حرکت، که عشق در تو بجوشد و چیزها به زیبایی جلوه نمایند . و آفرینش بر اساس عشق پا برجاست .

حقیقت این است که در عین حالی که خدایان، شجاعت عاشق، را سخت گرامی می دارند محبتی که معشوق، به عاشق خود ابراز می کند را بسی بیشتر قابل تحسین دانسته اند، و پاداشی بیشتر به آن می دهند . ولی کسی که عاشق شده است بیش از معشوق کارش خدایی است .

در مورد عشق و عاشقی های معمولی، و زمینی برای بهتر متوجه شدن، آن را می توان در دو بخش طبقه بندی کرد :

۲- عشق به زیبایی اخلاق حکمت و معرفت

۱- عشق عمومی و همگانی به زیبایی جسمانی

ابتدا باید ماهیت عشق را شرح داد و سپس به مواهب و نعمت های اعطایی آن پرداخت . ویژگی های هر یک از این دو عشق کدامند؟ در حقیقت نحوه ی استفاده ای که از آنها می شود چیست؟ و الا هر کاری به خودی خود نه خوب است و نه بد .

اگر از چیزی درست و نیک استفاده شود، خوب و اگر نادرست و غلط استفاده گردد، بد است .

۱- جاذبه جنسی، کسانی هستند که عشق را بد نام می کنند، و به بعضی ها جرأت می دهند که بگویند تن در دادن به عاشق کار ننگینی است . و این از عدم بصیرت و خویشتن داری این چنین افراد است، و اگر به طرز شایسته ای انجام می گرفت سزاوار رد نبود .

۲- جنبه های اخلاقی عشق، قواعد و رفتار بین اقوام مختلف بشری در مورد عشق با هم اختلاف نظر دارند، طبیعت این گرایش ها را در وجود هر زن و مرد گذاشته است، و این حکومت های دیکتاتوری دینی هستند که باعث بیراهه رفتن های مردان و زنان جوان ما می شوند .

و سخن گویان آنان ترجیح میدهند درد سر جلب محبت جوانان را با سخنان فریبنده و بی محتوی، از سر خود دفع کنند . و باعث می شوند که جامعه به طرف فساد اخلاق برود .

در این جوامع به دلیل ماهیت استبدادی، با منافع حکومت سازگاری ندارد که روحیه های سخاوتمند دوستی ها و همبستگی های نیرومندی که عشق به تولید و ایجاد کردن آنها تمایل خاصی دارد در بین اتباعشان ایجاد گردد . عشق به تفکر، عشق به دانش، عشق به ورزش، عشق به یکدیگر ممنوع است . حقیقت این امر را خودکامگان ممالک، عملاً تجربه کرده اند . عشق و شیفگی و هم بستگی شدید مردم بوده که ملت ها قدرت مستبدان را درهم شکستند .

پس شاید بتوان نتیجه گرفت که هر کجا چنین عشقی، محکوم شده است منش فرو مایگی ساکنان آن، و حرص قدرت حاکمان، و زبونی اتباع آن پُشت چنین محکومیتی، قرار داشته است . و اما جایی که بی قید و شرط آن را نیک دانسته اند، نشان از منش آزاد اندیشی آنهاست .

هیچ هدف و مقصودی شریف تر از آن نیست که چیزی با عشق انجام شود . (بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد) .

عاشق مجازات ندارد

فقط سوگند دروغ عاشق است
که مجازات ندارد، چون سوگند
عاشق، اصلاً سوگند نیست . و
طبق شیوه های تفکر ما، انسان

و خدا بسیاری از کارها را برای عاشق مجاز می داند، و نتیجه طبیعی آن این است که در کشورهای آزاد، هم عاشق بودن، و هم خوشرویی و خوش خویی با عاشقان خود، امری پسندیده است .

موضوعات و حوضه های عمل عشق بسیار مختلف است و عملاً همه ی موجودات جهان را شامل می شود . و در واقع عشق، خدای بزرگ و شگفت آوری است که نفوذ و قدرتش، در همه جا گسترده است که دنیای خدایان و نیز جهان انسان ها را فرا می گیرد . کوچک باش و عاشق، که عشق خود می داند آیین بزرگ کردندت را . بگذار عشق خاصیت تو باشد، نه رابطه ی خاص تو با کسی .

محبت؛ حالتی از عشق عاطفی است که لحظه ای هست و لحظه دیگر نیست که تو را بسوزاند، بلکه چیزی است که تو روی آن کنترل داری و این یک عشق واقعی نیست، چون شدت و عمقی ندارد، و می شود آن را شهوت گفت . روزی حاضرید برای معشوق بمیرید و روزی دیگر از او منتفرید با فراموشی محبت عشق فراموش می شود و پیری آغاز می گردد .

تصوّف؛ یک طریق شناختی علم و معرفت، و راه عشق است "عشق و عرفان به هم آمیخت خدا" هر کجا صوفیان گرد هم آیند نور از آن مجلس به اوج آسمانها پَر می کشد . بعضی را اعتقاد بر این است که از نظر تاریخی تصوف از دین بودا است و در هیچ یک خشونت وجود ندارد .

وجد؛ وجد حالتی است که تو دیگر درون دیواره تن و ذهنیت محصور نیستی، و آن یک فرا آگاهی گذراست، و آن یک لحظه است . که تو با امواج وجود هماهنگ هستی، معرفت خداوند حتی برای یک لحظه هم که باشد، سعادت و زیبایی بزرگی است، حتی اگر به صورت نسیمی، باشد که می آید و می رود تو را شاداب خواهد کرد، که از هستی جدا نیستی .

این داستان را نمی توان با هیچ یک از داستان های عشقی دنیا مقایسه کرد . او چیزی با ارزش تر از دیدن لیلی نمی شناخت .

پیام داستان

عشق

لیلی و مجنون

او چشمانش را بسته بود و تصمیم داشت هر وقت لیلی بیرون بیاید، چشمانش را باز کند و آلا ترجیح می داد که همچنان نا بینا بماند .

لیلی به دلیل مخالفت مادر و پدر و ترس از اجتماع، ماهها بیرون نیامد و مجنون در محل ملاقات با چشمانی بسته منتظر بماند، خداوند بر او رحمت آورد، و به مجنون ظاهر شده گفت: چشمانت را باز کن من خود خدا هستم، مجنون گفت: برو من فقط می خواهم لیلی را ببینم، هیچ چیز دیگر برای من ارزش ندارد، برو! ممکن است تو خداوند باشی ولی من اشتیاقی، به دیدن تو ندارم برو، فقط برو و مرا راحت بگذار خدا که ناراحت شده بود گفت: من تا به حال با کسی چون تو، بر خورد نکرده ام سالکان و مجذوبین در طلب دیدار من مشغول دعا و نیایش اند . آن وقت

من خود آمده ام و تو رد می کنی! مجنون گفت: اگر تو می خواهی من تو را ببینم همچون لیلی، بیا چون من نمی توانم چیزی غیر از لیلی ببینم و من هر چه را که می بینم لیلی آنجاست. لیلی قلب من است و دلم را تسخیر کرده، و من هر چه می بینم، از راه دلم است، و در قلب من هیچ جای دیگری نیست، و با یک دل بیش از یک دلبر نمی توان داشت.

شرط عاشق نیست با یک دل دو دلبر داشتن (میرقطب الدین محمد عفا)
یا ز جانان یا ز جان باید که دل برداشتن

او به انرژی خالص عشق تبدیل شده بود که همه چیز را می سوزاند. چرا عشق این قدر دردناک است؟ دلدار و دل داده در سودای عشق همواره سرگرم داد و ستد و مبادله هستند.

عشق لیلی، در دلت انداختم
مرد راهش باش تا شاهت کنم
صد قمار عشق یک جا باختم
صد چو لیلی کشته ی راهت کنم

حکایت، کسی که مدعی عاشقی بود، به انتظار بر در معشوق نشسته بود که او بیرون بیاید، خیلی که خسته شد خوابش برد.

وقتی بیدار شد دید دو عدد گردو بالای سرش هست. کسی که بر آن حوالی بود، از عاشق پرسید: اینجا چه می کنی؟ و او گفت: من منتظر معشوق بودم و خوابم برد. و آن شخص گفت: من دیدم او آمد، و این گردوها را بالای سر تو گذاشت و گفت تو هنوز باید گردو بازی کنی تو را با عاشقی چه کار.

شنیدستم که مجنون جگرخون دم آخر کشید، از سینه فریاد شب قبر از برای پرسش دین چو پرسیدند، من ربک ز آغاز بگفتا کیست ربّت، گفت لیلی بگفتندش به دینت، بود میلی بگفتندش بگو، از قبله خویش بگفتند از کتاب، خود بگو باز بگفتندش از طریق اعتقادات	چو زد زین دارفانی خیمه بیرون زمین بوسیدو لیلی گفت و جان داد ملائک آمدند او را به بالین بجز لیلی، نیامد از وی آواز که جانم در ره جانش طفیلی بگفتا آری، آری، عشق، لیلی بگفتا ابروی، آن یار وفا کیش بگفتا نامه ی، آن یار طناز بگو از عدل و توحید و معادات
---	--

بگفتا هست در توحید این راز
بودعدل آنکه دارم جرم بسیار
ندا آمد که ، دست از وی بدارید
که او را نشئه ای از جانب ماست

که لیلی را به خوبی نیست انباز
از آن هستم به هجرانش گرفتار
به لیلی ، در بهشتش وا گذارید
که من خودلیلی و او عاشق ماست
(ناشناس)

اصل هماهنگی

علم در جستجوی دانش حقیقی
است . و انسان تظاهرات قابلیت
در سطوح را اصل دانسته و آن
را معیار سنجش قرار می دهد .

قابلیت بنا بر استعداد موجود، در هر مرتبه ای از حیات، ظهوراتی دارد
آنچه درخت را رشد می دهد علم است، قابلیت و هوشیاری مرکزیت بذر
است، و حاصل آن شاخ و برگ و میوه می باشد، که با پشت سر گذاشتن
محدودیت ها و خشونت بذر، ظهور پیدا می کنند .

انسان در متن هستی و فطرتاً با آن هماهنگ است، ولی فقط مقادیر
سطحی قابلیت خود را به کار گرفته و به علت محدودیت ها، در حسیات
و در گرد آوریهای رسوبات ذهنی خود متوقف است .

وقتی اصل و مرکزیت، فراموش شود انسان نمی تواند هویت حقیقی، و
ابعاد لطیف تر از موجودیت خود را بشناسد .

در اجتماعات بشری افرادی وجود دارند که دارای نهادهای اخلاقی و
ارزش های اصیلی، چون عدالت و صداقت هستند ولی هنوز به رضایت
و خشنودی و اطمینان قلبی دست نیافته اند و آرامش، و خوشحالی، در
زندگی آنها حاکم نیست، و آثار خلاء و فشارهای عصبی، و افسردگی
روحي و جسمی در زندگی آنان مشاهده می شود .

برای حصول آرامش و اعتدال، داشتن اصول اخلاقی لازم ولی کافی
نیست . و ما برای رسیدن به آرامش، نیازمند شناسایی اصل فطرت، و
مبداء حیاتی، و هماهنگی آن با سایر اعضاء هستیم . پرداختن به ریشه
یا ساقه، دور ماندن از اصل بنیادی و مرکزیت، بذر است .

منشاء واقعی، و حیاتی، در موجودیت درخت بذر است، که واجد همه ی
قابلیت ها و هوشیاری حیات، یا علم است که باعث رشد می شود .

بنابراین اگر ریشه را بمنزله اصول اخلاقی در شخص فرض کنیم، به فرعیات پرداخته ایم، و از اصل مرکزیت دور مانده ایم .

رعایت اصول اخلاقی اجتماع، عالی و برای سلامت اجتماع است ولی اصل نیستند . اشخاص مفید جامعه با وجود این که درست کردار و قابل اعتمادند ولی در زندگی خود رضایت و اطمینان قلبی و آرامش، را تجربه نمی کنند . چون این ارزش ها و باورها، نسبی و در فرهنگهای مختلف با هم اختلاف دارند و در زمانها به دلایل مختلف تغییر پذیرند، و چیزی که متغیر باشد حقیقت نیست . لذا برای حصول هماهنگی، لازم است بدآموزیها، و عادات و عقاید، و باورهایی که از طریق مذاهب تحمیل شده اند، و منجر به دوری از اصل گشته اند برداشته شود تا انسان هویت حقیقی خود را آن طور که هست بشناسد .

غالباً تصور می شود که یک فاصله و جدایی بین انسان و حقیقت هستی و یا مابین بشر و خالق، موجود است ولی این طور نیست و جدایی وجود ندارد بلکه عدم هماهنگی است که به صورت حجابی، فواصل را ایجاد کرده و شناخت واقعیت را غیرممکن نموده است .

ملاحظات حسّی برای درک حقیقت کافی نیستند . و انسان در محدوده ی فعلی، و نا سالم استبداد، قادر به شکوفائی و دریافت حقیقت نخواهد بود . حواس ما کارگزار زندگی طبیعی ماست و آنچه که ما تجربه می کنیم و به نام نور و صوت و بو و غیره می شناسیم امواجی با طول موجهای مختلف هستند و در خارج از حواس ما، نور و صوت و بو قابل ادراک نیستند .

حکمتی، نهان در ظاهری خشن
قابلیت، مرکزیت فعّاله و کلّیتی
است مطلق، که طبیعت تظاهر

قابلیت

آنست . کشف اسرار قابلیت ضامن سعادت بشر است، و بشر به علت عدم وصول به این مرکزیت فعّاله و مؤثر، در بررسی آثار سطحی آن متوقف مانده، و خرافه ها را جایگزین علم، در جهان انسان نموده است .

قابلیت، جذبۀ حق، و هوشیاری حیات، و جوهره ایست که عامل عرضۀ کلیۀ وجوه حیاتی می شود . اصل قابلیت است، که صورت خلقت، در

پرده های گوناگون عرضه و کامل می گردند، و نفس پذیرش، است که قابلیت ها را با توجه به استعدادات و هماهنگی، عرضه و کامل می کند . و این قانون وجود، در مراتب و کثرات است، و اگر نفس پذیرش نبود هیچ چیزی خلق نمی شد . به گویش دیگر قابلیت، کلیتی است مطلق که طبیعت تظاهر آن است، و فعلیت موجود، ارادات قبلی قابلیت است که با او بوده و هست و موجب عرضه حیات در عالم کثرت می شود .

اصل قابلیت، کارگزار و عامل است که وظیفه حفظ و پرورش موجود را در تمام مسیر حیاتی، به عهده دارد . و قوه ایست که آثار آن در مراتب، و مسیرهای مختلف تظاهر می کند .

عالم کوچکترین ذره، تا اجرام سماوی، و ظهور تمامی موجودات، میدانها و نیروها، نتیجه ای از اصل عرضه قابلیت، به فعلیت امکانی و طبیعی موجود هستند . تظاهرات و گسترش موجودات هدفی جز عرضه قابلیت ندارند . و آنچه در توان، و قابلیت ذاتی، و نهادی ذرات است [من] مراتب حیاتی، را شامل می گردد و آن یک عدالت حیاتی، و عمل صالح برای عرضه ی موجود است .

قابلیت است که بدون در نظر گرفتن جنبه های خوب و بد، محیط استعدادات را از قدرت های بینهایت خود پُر می کند . و اصیل ترین نمونه استعدادات، آنست که احکام آن به تصدیق عقل باطن برسند، نه این که نیازهای جامعه مسیر آن را تعیین کرده باشند .

اصل و ریشه اخلاق مقید، بر قواعد و مقررات اجتماعی، که به دور از تمایلات ذاتی انسان باشند همان خُلقیات، و رسم و رسوم است .

تصور اعمال خوب شما، مطابق اجتماع شما و بر اساس محدودیت و جنبه های احساسی، ذهنی و غریزی شما است، و منشأ احساس گناه و علت عذاب وجدان در آن بیشتر مربوط به آرمانهای اجتماعی، و قواعد روحانی و معنوی رایج در اجتماعات، و از آموزه های ذهنی آن سرچشمه می گیرند .

مغرور ماندن به محفوظات ذهنی، تو را متعصب، در موضوعات قالبی ذهنی، قرار می دهد . و این آموزه ها و خوب و بد های جمع آوری شده ذهن بشر، در جوامع و اجتماعات مختلف متفاوت هستند .

استعداد

استعداد، کیفیت عالمانه ایست که در شرایط مناسب، منجر بظهور اشیاء می شود . مانند بذری که

در شرایط مناسب (خاک، آب و آفتاب) تبدیل به میوه می گردد، و اینگونه استعدادها در باطن اشیاء مخفی هستند . انسان واجد قابلیت های فراوانی در بروز استعدادهای متفاوت است، و به محض توجه و انتخاب مسیر قدرت خلّاقه حیاتی، در جهت و خواست او فعّال شده و موجب رفع نیازمندیهای انسان میشود، و اکثراً به دلیل انتخاب غلط، دُچار سرنوشت شوم احکام نفس، شده و سرانجام کامیابی ها به ناکامی و امید ها به یأس می انجامد . نیازهای دیرروز تو با خواست امروز تو متفاوت است و چیزی که متغیر باشد حقیقی نیست و اگر حقیقی نباشد آرامشی هم در پی نخواهد داشت، و این بر اثر عدم معرفت و آگاهی به اصول حقیقی ارزش های باطنی است که انسان بدون توجه، مسیر حیاتی خود را در قسمتهای آلوده به امراض نفس، انتخاب و گرفتار خرافات و تعصّبات می شود .

در واقع این قابلیت، است که بدون در نظر گرفتن جنبه های مثبت و یا منفی، محیط استعدادها و انتخاب انسان را از قدرت های بی نهایت خود پُر می کند، تا در حقیقت امر « خواستن توانستن است » باشد .

عمل صالح عرضه ی قابلیت ذاتی موجود به فعلیت است، و وقتی انسان تنها با ادراکات حسّی به جوابگویی امور می پردازد، از درک نیروهای حقیقی تر و عالمانه تر محروم مانده و به تظاهرات جزئیّه حیاتی دل می بندد و از این زندگی جز خستگی میوه ای نمی چیند، و در نتیجه امنیت روحی و روانی و آرامشی هم ندارد .

در واقع نعمات لطیف وجودی و قابلیت فیاض هستی را آلوده به هوس ها نموده و جایگاهی جز تباهی و مشکلات نفس نخواهد داشت، و علت این محرومیت، نتیجه ی تفرقه و جدایی هاست . دریافت واقعیت، مستلزم معرفت و بینش است، و دانایی جنبه های لفظی یا تصویری نیست .

حواس در عملکرد خود جامع است و اطلاعات جذب شده را که به صورت امواج و نوسانات

حواس

است به مراکز مغز تحویل می دهد و طبق قراردادهای قلبی خود تجزیه و تحلیل کرده و می فهمد، ادراک در این مرحله عبارتست از رد یا قبول خود ساخته ها، و جایگزینی آن با عادات و زمینه های فکری و سلیقه های فردی، و این روش یادگیری و اثبات است و چون مبانی آن متغیر است قادر به کشف واقعیت موضوعات و اشیاء نیست، بنابراین نا خود آگاه به خطا می رود، و به آن دل می بندد .

و در این مرحله مغز، موضوعات را تقسیم بندی نموده و مسائل را بر اساس اندوخته های ذهنی، منطقاً و یا آموزه های مذهبی، می پذیرد .

اصولاً ادراکات ذهنی مغز که بدون نقطه اثر قلبی، و متکی به سابقه ی قلبی سلول مغز قرار دارد، هم می تواند درست و هم غلط باشد .

و چنانچه از منشاء تحریکات سلولی و شهوانی باشد بجز خود خواهی ها و تعصبات، آثاری ندارد . انسان به دلیل حق انتخاب می تواند واجد تعاریف متفاوتی از وحشیگری و سببیت و یا متفکرین و مکتشفین باشد .

نقش آفرینی

تظاهر موجودات، هدفی جز
عرضه قابلیت ذاتی و عمل صالح
ندارند، آثار و مظاهر طبیعت

نتیجه ی مختصری از تظاهرات قابلیت هستند . اصل قابلیت، کار گزار و مجری علمی موجودات بوده، و حفظ و پرورش آن را در تمامی مسیر حیاتی بعهده دارد، که موجبات بروز یک هماهنگی، و نقش آفرینی در طبیعت می شود . قابلیت و هماهنگی ظهورات اشیاء، در دایره امکان و در محدوده زمان قابل ادراک انسان، به صورت فعلی موجودات است .

و جهان و سرنوشت اشیاء برای هر موجودی به قدر زمان قابل ادراک آن موجود، لایتناهی می نماید . و به دلیل محدودیت، انسان قادر نخواهد بود عمق ازلیت و احکام طبیعت را ادراک نماید .

در نتیجه انسان رؤیایی، می آفریند که مورد قبول او باشد و آموزه ها و اندوخته های تصویری خود را به جای اصل، و حقیقت می پذیرد .

معرفت به یکی از اسرار طبیعت، که در یک واحد زمانی، در سیستم دماغی یک مکتشف اتفاق می افتد علت برقراری و هماهنگی، خاص بین همه ی اعضاء و امواج در یافت شده است، و حواس حساس متفکر

فواصل کاذب و حجابهای غیر حقیقی را از میان بر داشته و با رعایت قانون هماهنگی، بر وجدان و عقل باطن او نفوذ می کند .

درشناسایی و معرفت لایتنهای حجابها هر چند مختصر هم باشند مانع نفوذ و ارتباط انوار قدسیه است، چنانچه حضرت رسول فرموده بین تو و حق هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت وجود دارد و تو باید از آن گذر کنی، و آن بدون روح یاری و عشق مفرط ذاتی، امکان پذیر نخواهد بود . و لازمه ی آن معرفت حقیقی، و خودشناسی است و الا محال است هر ظهوری را به نحوی که هست ادراک نمود .

هر شیئی ظاهری ریشه حقیقی خود را در باطن خود دارد که محور گردش و فعالیت های حیاتی اوست، که آن را در ظاهر و باطن اداره می کند. و کسی که مظاهر را در یک مسیر یک بُعدی بررسی می کند به حقیقت آن شیئی پی نخواهد برد، و نتیجه ای بجز مشاهده ی عوارض و آثار نخواهد داشت .

انسان محکوم و مجبور به قبول تأثیرات محیط طبیعی خود است و عوامل تفرقه آمیز طبیعی و کجروی های حسی، انسان را اسیر و سرگردان و موجب تقسیم نیروهای انسان می شوند . و تحریکات سیر نشدنی عادات، حرص و آرزوها و شهوات و تعصبات قومی، و مذهبی، و تقلیدهای عامیانه و تعلقات، موجب عدم کشف حقایق و رسیدن به حقیقت مطلق می گردد . و نیروهای انسان بیشتر صرف آبیاری نقاط ضعف و نیازمند شده و عالم روحانی و توحیدی او را تبدیل به اغراض طبیعی خواهد نمود استنباطات حسی و محدود به رعایت قید و بندها، در امور بی تحقیق انسان را متعصب، و مقید به اصول نا شناخته می سازد که هیچ مبنای علمی ندارند . در نتیجه، شخص را به ورطه مغالطات و سفسطه، کشیده و از مسیر حیات واقعی، باز می دارد و سبب تقویت احساسات آلوده به توهمات قومی و بی اساس مذهبی، و ذهنیت مخرب می شود .

آلودگی های تفکرات، به علت بد آموزیها، و مسمومیت های محیط رشد انسان، از بدو تولد و مشمول قانون تدریج است .

حواس و قوای دراکه طفل طی عادات و اکتسابیات حاصل از محیط رشد با روشهای قومی و اعتقادات مذهبی، و با روشهای زندگی محیط خود

هدفهای حیاتی، و نهایتاً مرگ خود را پایه ریزی می کند . و ندانسته به ظاهر اشیاء دل می بندد، و احکام حسّی را جایگزین واقعیّات و حقیقت می کند و آنچه را که هوس می کند، می بیند و از حقیقت دور میماند . انسان فطرتاً می خواهد بداند، لذا برخوردهای حسّی و اندیشه های خود را نسبت به اشیاء حقیقت محض، دانسته و نظریات و تجربیات دیگران را به عنوان فهم و دانش خود به حساب می آورد که به تدریج در قالب ادراکی انسان شکل گرفته، و همانند اعتیاد خطرناکی جزء خمیره ی او می شود . این گروه نه در اثبات حقیقت، آن چنانچه هست تحقیق دارند و نه از بر خوردهای حسّی پند می گیرند . عوامل ادراکی آنان بر پایه ی موهوم، و مفهومات غیر واقعی استوار و بر جهالت خود مُصر و متعصّب اند .

ما ذرّه ای هستیم از این هستی و
ما مسئول به وجود آوردن شادی
اطراف خود می باشیم . بنیاد
زندگی ما هوش و دانش و خرد

بهشت داخل جهنّم

است، و آنچه باعث رشد ما می شود همّت و نیروی اندیشه و هوش است . خردمند کاری می کند که هماهنگ با وجدان او و سامانگر است . خرد نیروی اندیشیدن است، که دانش و اندیشه را در ما فعّال می کند که انتخاب کنیم .

زندگی، خرد و هوشیاری است با آن ستیز نکنید چرا ما باید این همه حرص داشته باشیم؟ ذهن فرم گرفته، متعصّب و آفریننده رنج ها کینه ها و انتقام جویی و ستیز است، و آرامشی در پی نخواهد داشت . و زمانی خواهد آمد که کره زمین بر اساس آزادی و حقوق بشر و (بنی آدم اعضای یکدیگرند) اداره گردد .

زندگی قابل ستایش است، هر اتفاق و رویدادی که در این لحظه رخ می دهد برای ما خیر و برکت و زندگی است، باید که با شادی آن را پذیرفت و به زندگی اجازه داد تا در شما جریان پیدا کند .

کسانی که حاکمیت دنیا را دارند، اندک هستند، آنها با پول هایی که جمع آوری کرده اند بهشتی ساخته اند که اطرافش جهنم است، و بهشت زندگی

را تبدیل به جهنم کرده اند. و بهشت داخل جهنم چه معنی میدهد! همچنان که فقیر بودن فساد می آورد، قدرت و ثروت هم آدم را فاسد می کند. ما صد سال از دنیا عقب هستیم و در مرحله گذر، بین فاز صفر و یک زندگی، که مربوط به آگاهی ها، سرعت ها، و دگرگونی هاست سردرگم مانده ایم، سرعت های مافوق تصور (انترنتی، و موشک های فضا پیمایا...) . در بیست سال گذشته دنیا دویست سال به جلو خزیده و وقت آن رسیده است که روند زندگی و شرایط مردم تغییر نماید، و اگر این تغییر در راستای سلامت اجتماع و عشق به هم نوع و مهربانی نباشد، کره زمین در معرض تحدید و خرابی است .

دنیا در پریشانی و آتش است و همدیگر را نا بود می کنند . زمانه عوض شده و دوران دیکتاتوری، و عوام فریبی، به پایان رسیده و مردم بیدار شده اند و مطالباتی دارند و بیداد، را نمی پذیرند . حرکت های امروز جهان بسوی آزادی و مساوات است و در آینده ی نزدیک حکومت های استبدادی جای خود را به حکومت های مردمی خواهند سپرد .

مافیهای قدرت و ثروت به همه جا دست انداخته و اختلافات طبقاتی، در سایه دوستی ها و رفاقت های مجازی به فراموشی سپرده شده، و دارند از مردم بهره کشی و سوء استفاده می کنند .

تفاوت بین فقیر و غنی بیش از هزار برابر است و این ثروتها از زحمت دیگران بدست آمده اند، و ثروتمندان از پولی که دارند بیشتر در رنجند، تا فقرا که پولی ندارند .

صلاح انسان در این است که با رعایت اخلاق و عدالت و انصاف این تفاوت ها، را کم کند . هر چه فاصله های طبقاتی کم شوند، مردم فقیر و ثروتمند نخواهند داشت و همه راحت هستند .

انسانیت، باید هدف و محور اصلی، باشد ولی در کشورهای سرمایه داری، هدف اصلی را پول و در حکومت های مذهبی، هدف اصلی را دین، قرار داده اند که هر دو فساد را دامن می زنند .

نود درصد مردم دنیا با زندگی درگیر هستند و آن ده درصدی که به حربه ی علم و عقل آراسته اند، می توانند با آگاه کردن مردم، دنیا را در جهت عادلانه تغییر دهند .

تمام منابع طبیعی دنیا، متعلق به همه ی مردم جهان هستند و بایسته است به عدالت و بدون جنگ و دعوا بین مردم دنیا توزیع گردد از منابع نفت و گاز کشورها گرفته تا مس و آهن و غیره، و این تنها راهی است که صلح و آرامش در دنیا برقرار گردد. و اگر چنین کنند مسابقه حرص و طمع و آدم خواری که مربوط به بی رحمی های توده سلولی، و طبیعت است از بین خواهد رفت، و جنگ و دعوای از جهان رخت خواهد بست. ما باید از این بی رحمی ها بگذریم و به مهربانی و اتفاق برسیم، و این را باید از خودمان شروع کنیم و صلاح ما این است که مواظب یکدیگر باشیم و از خوشی هم لذت ببریم، نه از رنج دیگری شاد شویم. ما باید روشی در زندگی اتخاذ کنیم، که همه برنده باشند. و برنده بودن همه، آسایش به زندگی می آورد و بهشت زمینی، را می آفریند. و هر کسی خود باید در جهت انسانیت کار و کوشش نماید و این که چون دیگری کاری انجام نمی دهد، من هم کاری نکنم حيله گری، نسبت به خود است و با این فریب کاری ها، ما رشد نخواهیم داشت. و تا اعلام هست نکنید شما نیستید و هر چه باشد برای تو رنج است.

باده، از ما مست شدنی ما ز او قالب، از ما هست شدنی ما ز او
(مولوی)

(جوانان جوانه های وجود، و امیدهای آینده هستند، باید مواظب آنها باشیم)

پایان